

## فهرست تفصیلی مطالب

۱۲	فصل اول: کلیات و مفاهیم
۱۳	کلیات
۱۳	تعریف موضوع
۱۴	ضرورت انجام تحقیق
۱۴	هدف انجام تحقیق
۱۴	صورت بندی مسأله تحقیق
۱۵	سؤال‌های تحقیق
۱۵	فرضیه‌های تحقیق
۱۶	روش‌ها و ابزارهای تحقیق
۱۶	پیشینه تحقیق
۱۷	مفاهیم
۱۷	عربی
۱۷	زبان
۱۸	قرآن
۱۸	معناشناسی
۱۹	فصل دوم: مفهوم‌شناسی واژه «عربی» با بررسی منابع تاریخی، لغوی و تفسیری
۲۰	مقدمه
۲۰	بازخوانی منابع تاریخی
۲۱	تاریخچه واژه «عربی»
۲۱	نخستین سخنگو به زبان عربی
۲۱	تفاوت گویش یمنی‌ها با گویش قرآن
۲۲	واژه «عرب» از منظر خاورشناسان و تورات‌شناسان
۲۲	واژه «عرب» در نوشته‌های بابلی
۲۳	واژه «عرب» در تورات

۲۴	واژه «عرب» و اسماعیلیان.....
۲۵	واژه «عرب» در نزد یونانیان.....
۲۵	واژه «عرب» در مرزهای جغرافیایی.....
۲۶	واژه «عرب» در جغرافیای استرابو.....
۲۶	واژه «عرب» در متون حضر.....
۲۷	واژه «عرب» در متون جاهلی.....
۲۷	واژه «عربی» در قرآن.....
۲۸	استعمال کلمه «عرب» بعد از هجرت.....
۲۸	واژه‌های دیگر در معنای «عرب».....
۲۹	سارسنی (ساراسنوس).....
۳۰	اسکینیتا.....
۳۰	نوماداس.....
۳۰	تایایو و تایبی.....
۳۱	تاجیک.....
۳۱	جمع بندی مباحث تاریخی.....
۳۲	بازخوانی منابع لغوی.....
۳۳	معنای ریشه «ع ر ب» در کتب لغت.....
۳۳	روشنگری.....
۳۷	نشاط و ابراز محبت زن به شوهر.....
۳۹	فساد.....
۴۰	روز جمعه.....
۴۱	قوم عرب.....
۴۲	اسم عَلَم.....
۴۳	زالال و عمیق.....
۴۴	درخت.....
۴۴	بیعانه.....

٤٥	.....	نفس
٤٥	.....	مسیر و کشتی
٤٥	.....	باقی ماندن اثر زخم
٤٦	.....	نام سرزمین
٤٦	.....	محمّد
٤٧	.....	نام نوعی جو
٤٧	.....	دامدار
٤٧	.....	شتر غریبه
٤٧	.....	سماق
٤٧	.....	تفاوت «عرب» و «أعرابی»
٤٨	.....	وجه تسمیه «أعراب» به «عرب»
٤٨	.....	شخص
٤٨	.....	زبان
٤٩	.....	سرزمین
٥٠	.....	بازخوانی منابع تفسیری
٥٠	.....	آراء مفسران درباره واژه «عربی» در قرآن
٥٠	.....	سوره یوسف: آیه ٢
٥١	.....	سوره الرعد: آیه ٣٧
٥١	.....	سوره النحل: آیه ١٠٣
٥٣	.....	سوره طه: آیه ١١٣
٥٤	.....	سوره الشعراء: آیه ١٩٥
٥٤	.....	سوره الزمر: آیه ٢٨
٥٥	.....	سوره فصلت: آیه ٣
٥٧	.....	سوره الشوری: آیه ٧
٥٨	.....	سوره الزخرف: آیه ٣
٦٠	.....	سوره الاحقاف: آیه ١٢

آراء مفسران درباره تقابل واژه «عربی» با «أعجمی» در قرآن.....	۶۱
جمع بندی آراء مفسران درباره واژه «عربی» در قرآن.....	۶۲
زبان.....	۶۲
کلام روان و فصیح.....	۶۲
نظریه مکمل.....	۶۲
<b>فصل سوم: مبانی نظری و رویکردهای محقق در مفهوم‌شناسی واژه «عربی» در قرآن .....</b>	<b>۶۳</b>
مقدمه .....	۶۴
مبانی نظری محقق در مفهوم‌شناسی واژگان و موضوعات قرآنی.....	۶۵
گزینش و چینش و حیانی کلمات.....	۶۵
اصالت تعبیرهای قرآنی.....	۶۶
انسجام و اتصال موجود میان آیات یک سوره.....	۶۶
پیش نمونه‌ها و مقولات معنایی در قرآن.....	۶۶
شبکه‌های شعاعی در قرآن.....	۶۷
وحدت موضوعی سوره‌های قرآن.....	۶۸
جایگاه این نظریه در تفاسیر.....	۶۹
جایگاه این نظریه در تألیفات قرآن پژوهان.....	۶۹
دلایل طرفداران نظریه وحدت موضوعی سوره.....	۷۰
رویکردهای محقق در مفهوم‌شناسی واژگان و موضوعات قرآنی.....	۷۳
مطالعه رویکرد سنتی با تکیه بر نظریه «پیوستگی موضوعی و ساختاری سوره».....	۷۳
دسته‌بندی روشمند آیات.....	۷۳
حذف استطرادها.....	۷۴
تحلیل عناصر درون متنی سوره.....	۷۴
تکرارهای لفظی و معنایی سوره.....	۷۶
روابط میان متنی سوره‌ها.....	۷۶
عناصر برون متنی سوره.....	۷۷



۷۸	مطالعه رویکرد مدرن با تکیه بر معناشناسی ساختاری.....
۷۸	پیشینه معناشناسی.....
۷۹	چیستی معناشناسی.....
۷۹	معناشناسی ساختاری.....
۸۰	روابط همنشینی و روابط جانشینی میان کلمات.....
۸۲	اقسام روابط همنشینی میان کلمات.....
۸۳	فصل چهارم: مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در نظام معنایی سوره‌ها.....
۸۴	مقدمه.....
۸۴	سوره یوسف.....
۸۵	محتوای کلی سوره یوسف.....
۸۶	دسته‌بندی آیات سوره یوسف.....
۸۸	همنشین‌های واژه «عربی» در سوره یوسف.....
۸۹	قرآن.....
۹۰	تعقل.....
۹۱	مبین.....
۹۱	تفصیل.....
۹۲	آیات.....
۹۳	قصّ.....
۹۳	مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره یوسف.....
۹۴	تبیین و جدا کردن.....
۹۴	جستجو و پی‌گیری.....
۹۵	حرکت.....
۹۶	تعریف عربی در سوره یوسف.....
۹۶	سوره رعد.....
۹۷	محتوای کلی سوره رعد.....

۹۷	دسته‌بندی آیات سوره رعد.....
۹۸	همنشین‌های واژه «عربی» در سوره رعد.....
۹۹	حکم.....
۹۹	نزول.....
۱۰۰	علم.....
۱۰۱	آیات.....
۱۰۲	عقب.....
۱۰۳	مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره رعد.....
۱۰۳	مطابقت با واقع.....
۱۰۵	تعقیب.....
۱۰۶	آگاهی و بصیرت.....
۱۰۷	تعریف عربی در سوره رعد.....
۱۰۷	سوره نحل.....
۱۰۸	محتوای کلی سوره نحل.....
۱۰۸	دسته‌بندی آیات سوره نحل.....
۱۱۰	همنشین‌های واژه «عربی» در سوره نحل.....
۱۱۰	لسان.....
۱۱۱	مبین.....
۱۱۴	آیات.....
۱۱۷	أعجمی.....
۱۱۷	مؤلفه‌های معنایی واژه عربی در سوره نحل.....
۱۱۸	جامعیت و مطابقت در پیاده سازی امر خدا.....
۱۱۹	سیستم تبدیل و جایگذاری آیات.....
۱۲۱	وفای به عهد.....
۱۲۲	تعریف عربی در سوره نحل.....
۱۲۳	سوره طه.....

۱۲۴	.....	محتوای کلی سوره طه.....
۱۲۴	.....	دسته بندی آیات سوره طه.....
۱۲۵	.....	همنشین‌های واژه «عربی» در سوره طه.....
۱۲۵	.....	قرآن.....
۱۲۷	.....	نزول.....
۱۲۸	.....	ذکر.....
۱۳۱	.....	آیات.....
۱۳۳	.....	مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره طه.....
۱۳۴	.....	ذکر آفرین (بازگویی).....
۱۳۶	.....	تصریف (کثرت و تنوع).....
۱۳۷	.....	احداث ذکر.....
۱۳۸	.....	تعریف «عربی» در سوره طه.....
۱۳۹	.....	سوره شعراء.....
۱۳۹	.....	محتوای کلی سوره شعراء.....
۱۴۰	.....	دسته‌بندی آیات سوره شعراء.....
۱۴۱	.....	همنشین‌های واژه «عربی» در سوره شعراء.....
۱۴۱	.....	نزول.....
۱۴۳	.....	ایمان.....
۱۴۴	.....	آیات.....
۱۴۷	.....	لسان.....
۱۴۸	.....	مؤلفه‌های معنایی واژه عربی در سوره شعراء.....
۱۴۹	.....	رها شدن و ماندگاری در بیان.....
۱۵۰	.....	انبعاث و امتداد آیات.....
۱۵۱	.....	ایمان نطق برانگیز.....
۱۵۲	.....	تعریف عربی در سوره شعراء.....
۱۵۳	.....	سوره فصلت.....

۱۵۴	.....	محتوای کلی سوره فصّلت.....
۱۵۵	.....	دسته‌بندی آیات سوره فصّلت.....
۱۵۶	.....	همنشین‌های واژه «عربی» در سوره فصّلت.....
۱۵۷	.....	قرآن.....
۱۵۸	.....	تفصیل.....
۱۵۹	.....	علم.....
۱۶۰	.....	آیات.....
۱۶۱	.....	أعجمی.....
۱۶۲	.....	مؤلفه‌های معنایی واژه عربی در سوره فصّلت.....
۱۶۳	.....	ظهور بی حجاب.....
۱۶۵	.....	تفصیل، گستردگی و استمرار.....
۱۶۶	.....	تمایز و تشخیص.....
۱۶۸	.....	تعریف عربی در سوره فصّلت.....
۱۶۹	.....	سوره زمر.....
۱۶۹	.....	محتوای کلی سوره زمر.....
۱۷۰	.....	دسته‌بندی آیات سوره زمر.....
۱۷۱	.....	همنشین‌های واژه «عربی» در سوره زمر.....
۱۷۱	.....	قرآن.....
۱۷۲	.....	مثل.....
۱۷۴	.....	آیات.....
۱۷۵	.....	تقوا.....
۱۷۷	.....	مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره زمر.....
۱۷۷	.....	تشابه و عطف آیات.....
۱۷۹	.....	کثرت و تنوع در مثل.....
۱۸۱	.....	رسیدن به تقوا (نداشتن اعوجاج).....
۱۸۳	.....	تعریف عربی در سوره زمر.....

۱۸۴	سوره شوری.....
۱۸۴	محتوای کلی سوره شوری.....
۱۸۵	دسته بندی آیات سوره شوری.....
۱۸۶	همنشین‌های واژه «عربی» در سوره شوری.....
۱۸۶	قرآن.....
۱۸۷	وحی.....
۱۸۸	شرع.....
۱۸۹	کلمه.....
۱۹۰	آیات.....
۱۹۲	مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره شوری.....
۱۹۳	قابل القاء.....
۱۹۴	تألیف کلمات.....
۱۹۵	هدایت به صراط (شریعه سازی).....
۱۹۶	تعریف عربی در سوره شوری.....
۱۹۶	سوره زخرف.....
۱۹۷	محتوای کلی سوره زخرف.....
۱۹۸	دسته‌بندی آیات سوره زخرف.....
۱۹۹	همنشین‌های واژه «عربی» در سوره زخرف.....
۱۹۹	قرآن.....
۲۰۰	جعل.....
۲۰۱	مبین.....
۲۰۳	ذکر.....
۲۰۴	آیات.....
۲۰۵	مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره زخرف.....
۲۰۶	باز اندیشی.....
۲۰۷	صیورت.....

۲۰۹	رجوع و بازگشت.....
۲۱۰	تعریف عربی در سوره زخرف.....
۲۱۰	سوره احقاف.....
۲۱۱	محتوای کلی سوره احقاف.....
۲۱۲	دسته بندی آیات سوره احقاف.....
۲۱۳	همنشین‌های واژه «عربی» در سوره احقاف.....
۲۱۳	کتاب.....
۲۱۵	آیات.....
۲۱۷	انذار.....
۲۱۹	صدق.....
۲۲۰	مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره احقاف.....
۲۲۰	قوت و توان.....
۲۲۲	سیستم انذار و تبشیر.....
۲۲۳	منذر ساز و حرکت (داعی ساز).....
۲۲۴	تعریف عربی در سوره احقاف.....
۲۲۴	جمع‌بندی نقش سوره‌ها در تبیین مفهوم «عربی».....
۲۲۵	نقش سوره‌ها با توجه به واژه مرکزی «آیات».....
۲۲۶	نقش سوره‌ها با توجه به وصف عربیت در مورد قرآن و زبان آن.....
۲۲۹	نقش سوره‌ها به نسبت عربیت پیام قرآن.....
۲۳۱	<b>فصل پنجم: نقش واژگان هم‌نشین در تبیین مفهوم «عربی»</b> .....
۲۳۲	مقدمه.....
۲۳۲	هم‌نشین‌های واژه «عربی» در قرآن.....
۲۳۲	کتاب.....
۲۳۳	نزول.....
۲۳۳	وحی.....

۲۳۳	.....	جعل
۲۳۴	.....	تفصیل
	.....	تصریف ۲۳۴
۲۳۴	.....	قرآن
۲۳۴	.....	حکم
۲۳۵	.....	لسان
۲۳۵	.....	آیات
۲۳۵	.....	مصدق
۲۳۶	.....	تعقل
۲۳۶	.....	علم
۲۳۶	.....	أعجمی
۲۳۷	.....	عوج
۲۳۷	.....	تقوا
۲۳۷	.....	انذار
۲۳۸	.....	ذکر
۲۳۸	.....	مبین
۲۳۸	.....	هدی
۲۳۹	.....	شفاء
۲۳۹	.....	تحلیل مفهومی واژه «عربی» و مؤلفه‌های آن بر پایه همنشین‌ها
۲۳۹	.....	اقسام همنشین‌ها از لحاظ نوع نقش آن‌ها در تبیین معنا و مؤلفه‌های «عربیت قرآن»
۲۴۰	.....	تحلیل مفهومی واژه «عربی» و مؤلفه‌های آن با توجه به مراتب همنشین‌ها
۲۴۱	.....	نتایج پژوهش
۲۴۵	.....	فهرست منابع

## فصل اول: کلیات و مفاهیم



## ۱- کلیات

### ۱-۱- تعریف موضوع

از جمله آموزه‌های قرآن کریم درباره خود، وصف آن به عربی بودن است. تعبیری که یازده مرتبه در قرآن به کار رفته است؛ در شش آیه صریحاً لفظ «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» به کار رفته است. در یک آیه «حُكْمًا عَرَبِيًّا»، در سه آیه «لِسَانًا عَرَبِيًّا»، «لِسَانٌ عَرَبِيٌّ»، «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ» و در دو آیه واژه «عربی» در مقابل واژه «أعجمی» (النحل، ۱۰۳)، (فصلت، ۴۴) قرار گرفته است. درباره مفهوم «عربی» در آیات مذکور سه نظریه وجود دارد:

۱- منظور از «عربی» زبان عربی یا انسان عرب زبان (منسوب به قوم عرب) است. زبان عربی در عصر جاهلیت و همزمان با پیامبر اکرم (ص) به اوج شکوفایی و بلاغت رسید. خداوند نیز با استفاده از عربی رایج آن روزگار که زبان قوم عرب به شمار می‌رفت، کلام وحی را در قالب قرآنی عربی نازل کرد.

۲- مقصود از «عربی» کلام روان و فصیح است. یعنی سخنی که به روشنی بیان می‌شود و وضوح کامل دارد و به راحتی قابل فهم است. به عبارت دیگر به سخنی که دارای ابهام و پیچیدگی در معنا نباشد، «عربی» می‌گویند.

۳- در نظر گرفتن هر دو معنا برای واژه «عربی» در صورتی که مکمل یکدیگر باشند، نتیجه خوبی را در فهم معنای این واژه در بر خواهد داشت. گفتنی است که قرآن کریم همان گونه که از ظاهر الفاظ آن پیداست به زبان عربی یعنی به زبان مردم عصر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. به عبارت روشن‌تر زبان قرآن منطبق با ساختار صرفی، نحوی و بلاغی قوم عرب است. در عین حال اسلوب بیانی قرآن بسیار روشن، رسا و روان است و هیچ گونه ابهام و نقصانی در تبیین مفاهیم ندارد.

مطالعه آیاتی که در آن از عربی بودن قرآن یاد شده است، بیشتر مفهوم اول را تداعی می‌کند؛ یعنی مراد از قرآن عربی به احتمال قوی، کلام و زبان عربی است. آرای برخی از مفسران و قرآن‌شناسان نیز به این معنا تمایل دارد. عربی بودن الفاظ قرآن و هماهنگی آن با ساختار و نظام زبانی عربی بهترین شاهد بر این مطلب است. با وجود اینکه بسیاری از مفسران این لفظ را به همان زبان عربی ترجمه کرده‌اند و مقصود از این آیات را زبان

عربی دانسته‌اند، اما به نظر می‌رسد از آن جایی که قرآن کتاب هدایت همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها می‌باشد، منسوب ساختن آن به قوم عرب، محدود کردن آن است و با توجه به سیاق آیات، مقصود خداوند از به کار بردن این واژه، زبان عربی متداول در جزیره العرب نمی‌باشد؛ چرا که همه با اندک سواد می‌دانند که قرآن به زبان عربی است و نیازی نیست که خداوند در ده سوره این مطلب را تأکید کند. این نظر برداشت شخصی مفسران و محققان علوم قرآنی بوده است و تنها مؤید این نظر، مطابقت این لفظ با ظاهر قرآن است و هیچ استناد قرآنی ندارد.

## ۱-۲- ضرورت انجام تحقیق

- ۱- فقدان تعریفی صحیح و جامع از مفهوم واژه «عربی» در قرآن
- ۲- عدم همخوانی تعریف موجود از واژه «عربی» با نص صریح آیات
- ۳- عدم قداست بخشی به زبان عربی؛ زیرا اگر این مفاهیم در قالب زبانی دیگر نازل می‌شدند، باز هم روشن و گویا بودند چون مفاهیم و حیانی است به هر زبانی نازل شوند، وضوح دارند.
- ۴- لازم است تعارض فصاحت زبان قرآن با عدم فهم آن از سوی مخاطب (عرب و عجم) حل شود.

## ۱-۳- هدف انجام تحقیق

- ۱- ارائه تعریفی صحیح و جامع از واژه «عربی» مطابق با سیاق آیات قرآن
- ۲- کشف مقصود گوینده (خدا) از به کار بردن این لفظ در سیاق‌های متفاوت.
- ۳- تبیین ویژگی‌های زبان شناختی زبان قرآن و استخراج اسلوب‌های بیانی آن در تبیین مفاهیم
- ۴- رفع موانع فهم قرآن و حل تعارض فصاحت زبان قرآن و ادعای قابل فهم نبودن آن برای مخاطب غیرمعصوم، با بیان وجوه و اسلوب‌های عربی بودن قرآن و ذکر قیود و شرایط وابسته به آن و کنار زدن موانع فهم از سوی مخاطبان.

## ۱-۴- صورت بندی مسأله تحقیق

زبان وسیله‌ای برای برقراری ارتباط است. گروه‌های مختلف انسان‌ها با توجه به طبقه‌بندی فکری، اجتماعی، فرهنگی و ... از زبان خاص خود برای اظهار ما فی الضمیر استفاده می‌کنند. شاعران به زبان شعر، عارفان به زبان رمز، کودکان به زبان کودکانه و ... هر یک با زبان خاص خود با مخاطب ارتباط برقرار می‌کنند. حال، قرآن برای ارائه مطالبش به مخاطبان، اعم از عام و خاص و عرب و غیر عرب از چه زبانی استفاده کرده است؟ قرآن به دفعات مکرر خود را کتابی روشن، گویا و لسان خود را «عربی» و بدون ابهام معرفی می‌کند؛ زبانی که برای همه انسان‌ها از عام و خاص، از عرب و غیرعرب قابل فهم است. خلط زبان قرآن با زبان قوم عرب و یکی دانستن

این دو و مشروط نمودن امکان فهم قرآن به دانستن زبان عربی، ما را در حوزه تعلیم و فراگیری زبان قرآن به بیراهه خواهد افکند. قرآن کریم زبان خود را زبانی ویژه بر می‌شمرد، این زبان متعلق به هیچ قومی و زبان مادری هیچ قبیله‌ای نیست. زبان قرآن دارای ویژگی‌ها و عناصر زبان شناختی خاصی است تا بتواند در مخاطب آثار تربیتی و هدایتی به جا بگذارد. تاکنون مفهوم صحیح و جامعی از واژه «عربی» که مطابق با نص صریح آیات و سازگار با سیاق آیات باشد، ارائه نشده است. کشف مراد گوینده از واژه «عربی» و استعمال این واژه در ده فضای متفاوت، با پذیرش این فرض که قرآن متنی وحیانی است که مفاهیم و الفاظش از جانب خداوند نازل شده و هدف از نزول قرآن هدایت انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد به روشن شدن زبان قرآن کمک خواهد کرد. بنابراین عربی بودن زبان قرآن بالطبع امری ضروری و لاینفک از قرآن می‌باشد؛ زیرا سخن خدا ابهام ندارد. به تحقیق که گوینده این متن از عربی قرار دادن زبان قرآن غایتی را در نظر داشته که آن غایت در صورت روشن بودن و ابهام نداشتن آیات و زبان قرآن میسر خواهد شد. بر پایه آنچه به عنوان مسأله تحقیق گذشت، سؤالات زیر قابل بررسی است:

#### ۱-۵- سؤالات تحقیق

- ۱- مفهوم واژه «عربی» چیست؟
- ۲- ویژگی‌ها و عناصر زبان شناختی زبان قرآن چیست؟
- ۳- معناشناسی واژه «عربی» در قرآن چیست؟
- ۴- مهم‌ترین دستاوردهای عربی بودن زبان قرآن چیست؟

#### ۱-۶- فرضیه‌های تحقیق

- ۱- واژه «عربی» قبل از اسلام دارای سیر تحولی بوده است و در عصر نزول معنای مشهورش «روشن، گویا و واضح» بوده است.
- ۲- با توجه به تغییر واژه‌های همنشین و تغییر فضا و محتوای سوره‌های مورد نظر، فرآیند عربی شدن در هر سوره با سوره‌ی دیگر متفاوت است. با دنبال کردن واژه «عربی» در سوره‌های مربوطه نظر به اینکه این لفظ، وصفی برای «قرآن» و «لسان» قرار گرفته است، می‌توان ویژگی‌ها و عناصر زبان شناختی زبان قرآن را کشف نمود. اهم این ویژگی‌ها عبارتند از: تنزیل حقایق در قالب زبان عرف، تصریف، تفصیل در دو بستر آفاقی و انفسی، انذار و عاقبت‌نگری در عمل، تبشیر، داستان، ضرب‌مثل، تیسیر و در نهایت به رسول و امام ختم می‌شود.

۳- با بررسی واژه «عربی» در قالب روابط همنشینی با واژگان در یک سوره و رابطه تقابل، مفاهیم زیر به دست می‌آید؛ مهم‌ترین مفاهیم همنشین واژه «عربی» در قرآن عبارتند از: «قرآن»، «لسان»، «حکم»، «عوج»، «نزول»، «تصریف»، «تقوا»، «قلب»، «تعقل»، «علم»، «انذار»، «جعل»، «ظلم»، «احسان»، «ذکر»، «تبشیر»، «تفصیل»، «کتاب»، «آیات» و مهم‌ترین مفهوم مقابل واژه «عربی» در قرآن عبارت است از: «أعجمی».

۴- خداوند از نزول قرآن و ارائه‌ی مفاهیم آن به صورتی روشن، گویا و بدون ابهام هدفی را در نظر داشته است. بنابراین از مهم‌ترین دستاورد های عربی بودن زبان قرآن به تصریح خود قرآن، می‌توان به این موارد اشاره کرد: رسیدن به تقوا، تولید علم، تذکر و پند پذیری، فعال شدن قوه‌ی تعقل، تأثیر بازراندگی در ستمگران، جلوگیری از انحرافات فکری و اخلاقی، فهم دقیق مطالب قرآن، تقویت نظام احسن و رسیدن به هدایت و شفاء از جمله آثار عربی بودن زبان قرآن می‌باشند.

#### ۱-۷- روش‌ها و ابزارهای تحقیق

- روش تحقیق: توصیفی\_تحلیلی
- روش گردآوری اطلاعات: کتابخانه‌ای و اسنادی
- ابزار تحقیق: فیش برداری از منابع مکتوب و نرم افزاری

#### ۱-۸- پیشینه تحقیق

درباره زبان قرآن و عربی بودن آن، مقالاتی به نگارش در آمده است که در آن‌ها به برجستگی های زبان عربی و امتیازات آن نسبت به سایر زبان‌ها اشاره شده و عربیت زبان قرآن بدون توجه به موارد استعمال آن در قرآن، مورد بررسی قرار گرفته است و در هیچ کدام از این آثار به مهم‌ترین ویژگی زبان قرآن یا به عبارتی تنها وصف زبان قرآن یعنی عربی بودن آن، هیچ اشاره‌ای نشده است. طرح این مباحث در آثار برخی از مفسران و محققان علوم قرآنی به طور کلی مفقود نیست، اما از آنجا که مفاهیم به کار رفته در قرآن کریم غالباً با رویکرد های سنتی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، تناسب چندانی با زبان شناسی و معناشناسی جدید نداشته است. در این پژوهش واژه «عربی» با رویکرد معناشناختی و استفاده از روابط همنشینی واژگان در بستر معنایی یک سوره مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بنابراین در حوزه مورد بحث یعنی معناشناسی واژه «عربی» در قرآن، هیچ تحقیق مستقلی که به بررسی همه جانبه این موضوع پرداخته شده باشد، وجود ندارد.

۱. مهدوی کنی، صدیقه، «زبان شناسی قرآن»، گلستان قرآن، آبان ۱۳۸۱ش؛ ستوده نیا، محمد رضا، «اسرار عربی بودن قرآن»، گلستان قرآن، بهمن ۱۳۸۳ش؛ عباس علی، نقره، «نگاهی به موضوع عربیت قرآن»، مصباح، مرداد ۱۳۸۴ش.

## ۲- مفاهیم

### ۲-۱- عربی

«عَرَب» (بر وزن فرس)، طائفه‌ای از مردم هستند و عجم، هر غیر عرب است از هر نژاد و قومی که باشد (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص: ۳۱۲). راغب گفته است که «عرب»، فرزندان اسماعیل هستند (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۵۵۶). به عرب شهرنشین، «عربی» و به عرب بادیه‌نشین، «اعرابی» گویند. گفته‌اند که اعراب جمع عرب نیست، بلکه عرب اسم جنس است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص: ۳۱۲). راغب گفته است که اعراب در اصل جمع عرب است، سپس به عرب‌های بادیه‌نشین اطلاق شده است (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۵۵۶). اکثر دانشمندان در این قول اتفاق دارند که «اعراب» و «اعرابی» به بادیه‌نشینان گفته می‌شود و به شهرنشین، «اعرابی» اطلاق نمی‌شود (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص: ۳۱۲). واژه «اعراب» مجموعاً ده بار در قرآن به کار رفته است<sup>۱</sup> و مراد از همه آن‌ها ظاهراً بادیه‌نشینان هستند (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص: ۳۱۳) و واژه «عربی» یازده مرتبه در قرآن به کار رفته است<sup>۲</sup> که در این پژوهش، توجه به موارد استعمال این واژه در سوره‌های مورد نظر هدف اصلی نگارندگان قرار گرفته است.

### ۲-۲ زبان

انسان موجودی اجتماعی است و یکی از مهم‌ترین نیازهای انسان برقراری ارتباط با هموعان و ایجاد رابطه تفهیم و تفاهم است و زبان مهم‌ترین ابزار این ارتباط است. به عبارت دیگر، زبان مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی است که در امتداد یک بعد (زمان) برای انتقال پیام استفاده می‌شود. منظور از امتداد یک بعد، این است که هر نشانه از پس نشانه دیگری به نوبت می‌آید. مجموعه نشانه‌ها در طول زمان مفهومی را در ذهن انسان شکل می‌دهد که این نشانه‌ها اعم از کلامی یا نوشتاری بوده و توسط انسان‌های متعلق به یک گروه اجتماعی یا فرهنگی خاص برای نمایش و فهم ارتباطات و اندیشه‌ها به کار برده می‌شود. کارکرد اصلی زبان ایجاد ارتباط یعنی انتقال اطلاعات از شخصی به شخص دیگر است. هر سیستم ارتباطی منحصر به فردی، یک زبان نامیده می‌شود. اینکه دو سیستم باید چه مقدار با هم تفاوت داشته باشند تا زبان‌های متفاوتی محسوب شوند را

<sup>۱</sup> . (التوبة: ۹۰)، (التوبة: ۹۷)، (التوبة: ۹۸)، (التوبة: ۹۹)، (التوبة: ۱۰۱)، (التوبة: ۱۲۰)، (الأحزاب: ۲۰)، (الفتح: ۱۱)، (الفتح: ۱۶)، (الحجرات: ۱۴).

<sup>۲</sup> . (طه: ۱۱۳)، (یوسف: ۲)، (فصلت: ۳ و ۴)، (الشوری: ۷)، (الزخرف: ۳)، (الزمر: ۲۸)، (الرعد: ۳۷)، (النحل: ۱۰۳)، (الشعراء: ۱۹۵)، (الاحقاف: ۱۲).

نمی‌توان به‌طور دقیق بیان کرد، اما به‌طور کلی اگر زبان دو نفر برای یکدیگر قابل فهم نباشد، دو زبان متفاوت محسوب می‌شود (نجفی، ۱۳۸۵، ۲۶-۳۴).

### ۲-۳ قرآن

قرآن، کتاب مقدس دین اسلام است و در باور مسلمانان، سخنان خداست که به صورت وحی و توسط جبرئیل بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردیده است. مسلمانان، قرآن را بزرگترین معجزه پیامبر و روشن‌ترین دلیل بر پیامبری او می‌دانند. این کتاب اصلی‌ترین منبع وحی در اسلام به شمار می‌آید و به زبان عربی است. کلمه «قرآن» در لغت به معنای «قرائت کردن» و «خواندن» است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص: ۲۶۲) و ۷۰ بار در متن قرآن به کار رفته است. این لفظ در اصل مصدر و به معنای خواندن است؛ چنانکه در بعضی از آیات، معنای مصدری آن مورد نظر است. مثل: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعُ قُرْآنَهُ» (قیامه: ۱۷-۱۸). قرآن در اینجا مصدر است، یعنی در قرآن عجله نکن؛ «زیرا جمع کردن آنچه وحی می‌کنیم و خواندن آن بر عهده ماست و چون آن را خواندیم، از خواندنش پیروی کن و بخوان». برخی گفته‌اند که معنای خواندن سبب تسمیه این کتاب، به این نام شده است؛ چنانکه خداوند نیز به خواندن آن، بسیار اهمیت می‌دهد (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص: ۲۶۲) و می‌فرماید: «وَأَنْ أُمَّتُوا الْقُرْآنَ» (نمل: ۹۲)؛ «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا» (مزمل: ۴) و «فَاقْرَأْ مَا تَسْرَمِنَ الْقُرْآنَ» (مزمل: ۲۰). برخی دیگر قرآن را به معنای جمع گرفته‌اند که اصل «قرء» به معنای جمع است. در این صورت می‌توان گفت که قرآن، مصدر از برای فاعل است و منظور از قرآن، جامع حقائق و فرموده‌های الهی می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۱۲۸).

### ۲-۴ معناشناسی

معناشناسی از شاخه‌های دانش زبان‌شناسی و از جمله علمی است که به تازگی در مغرب زمین متداول شده است و مورد توجه گروهی از فلاسفه و زبان‌شناسان قرار گرفت. از آنجا که معناشناسی با علوم مختلفی از جمله ریاضی، زبان‌شناسی، فلسفه و منطق ارتباط دارد، روش‌های مختلفی در مطالعه معنا ایجاد شده است که می‌توان آن را به سه شاخه عمده تقسیم کرد: معناشناسی فلسفی، معناشناسی منطقی و معناشناسی زبانی. آنچه در این پژوهش مورد نظر است، معادل واژه فرانسوی<sup>۱</sup> (صفوی، ۱۳۸۴، ص: ۹۸) یا همان معناشناسی زبانی است که بخشی از دانش زبان‌شناسی به شمار می‌آید و با بررسی معنا به دنبال کشف چگونگی عملکرد ذهن انسان در درک آن معنا از طریق خود زبان است (صفوی، ۱۳۸۴، ص: ۲۸). به‌طور کلی در حوزه مطالعات معناشناسی،

<sup>۱</sup>. semantic.

کتاب‌هایی نوشته شده است، اما به کارگیری این روش برای پژوهش‌های قرآنی سابقه زیادی ندارد و می‌توان تألیفات «ایزوتسو» از جمله «مفاهیم اخلاقی\_ دینی در قرآن» و نیز کتاب «آفرینش و رستاخیز» از «ماکینوشینیا» (شاگرد وی که بیشتر همان روش او را دنبال کرده است) را از نخستین آثار با محوریت روش معناشناسی دانست. علاوه بر آثار یاد شده، مقاله‌ها، پایان نامه‌ها و رساله‌هایی نیز در چند سال اخیر با محوریت روش‌های معناشناسی نوشته شده است.

## فصل دوم: مفهوم‌شناسی واژه «عربی» با بررسی منابع تاریخی، لغوی و تفسیری

## مقدمه

طبق گزاره‌های تحقیق، یکی از سؤالات مطرح شده در طرح این موضوع، مفهوم‌شناسی واژه «عربی» است که این فصل، در پاسخ به این سؤال گردآوری و تدوین شده است. هدف اصلی نگارندگان از این پژوهش دستیابی به مفهوم و معنای واژه «عربی» در سیاق آیات قرآن کریم می‌باشد، اما نگارندگان لازم دانستند که قبل از پرداختن به سؤال اصلی این پژوهش، ابتدا مفهوم این واژه را در منابع تاریخی، لغوی و تفسیری جستجو کنند. در بخش اول، با بازخوانی منابع تاریخی روشن شد که جواد علی (۱۹۰۷ - ۱۹۸۷) مفکر و مؤرخ عراقی در مقدمه کتاب «المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام» بیش از سایر مؤرخان به سیر تاریخی این واژه پرداخته است، از این رو بسیاری از مباحث تاریخی ذیل واژه «عربی» برگرفته از این کتاب می‌باشد. در بخش دوم، به کتب لغتی که بعد از اسلام نوشته شده‌اند، مراجعه شده است تا معانی و قیود واژه «عربی» و نحوه‌ی استعمال آن در متون تاریخی و ادبی، به دقت بررسی شود. در بخش سوم، نظرات مفسران ذیل آیات مورد نظر، بازخوانی شده و در پایان جمع‌بندی از نظرات آنان بیان می‌شود.

### ۱. بازخوانی منابع تاریخی

در این بخش از پژوهش، برای مفهوم‌شناسی واژه «عربی» به منابع تاریخی موجود در این زمینه مراجعه شده است. در بازخوانی منابع تاریخی، اطلاعات به دست آمده در دو بخش تنظیم شده‌اند؛ در بخش اول با عنوان تاریخچه مطالبی پیرامون سیر تاریخی این واژه در نوشته‌های بابلی، تورات، متون جاهلی و ... آورده شده است و در بخش دوم، به واژه‌هایی اشاره شده که در برخی متون تاریخی این واژگان در معنای «عرب» و یا «عربی» به کار رفته‌اند. در زمان حال، واژه «عرب» یا «العرب» برای کشورهای عربی به گونه‌ای یکسان درباره بیابان نشین‌ها و شهرنشین‌ها و به معنای نژادی و همچون یک نام ویژه برای رگه‌ای از بشر به کار می‌رود که ویژگی‌ها و نشانه‌های خود را دارد.



#### ۱-۱- تاریخچه واژه «عربی»

تاریخ استعمال این واژه به پیش از اسلام باز می‌گردد، اما از نگاه تاریخی به پیش از میلاد بر نمی‌گردد. با بررسی تاریخچه این واژه طبق نظر مؤرخان، در متون جاهلی که تاکنون به دست آمده است و همچنین در تورات، انجیل و دیگر کتاب‌های یهودیان، ترسایان، نبشته‌های لاتین و یونانی پیش از اسلام، واژه «عرب» در همه این متون به معنای اعراب چادرنشین یعنی طایفه ویژه‌ای از تازیان است، اما در قرآن، احادیث و شعر زمان پیامبر اکرم (ص) این واژه نام هر دو طایفه (شهرنشین و بیابان‌نشین) و نام زبانی است که قرآن به آن نازل شده است.

#### ۱-۱-۱- نخستین سخنگو به زبان عربی

دانشمندان در تعیین نخستین کسی که به زبان عربی سخن گفته است، اختلاف نظر دارند. برخی می‌گویند نخستین کس «یعرّب» بوده و از همین رو این زبان، عربی خوانده شده است. همین گروه، این زبان را زبان بهشتیان و «آدم» می‌شمارند، یعنی آن را به آغاز آفرینش باز می‌گردانند؛ حال آنکه آفرینش روزگاری بس دراز، پیش از یعرّب بوده است. برخی دیگر می‌گویند، نخستین کس که زبان پدرش را از یاد برد و به تازی سخن گفت، اسماعیل بود که این زبان به او الهام شده است. او نخستین کسی بود که در ۱۴ سالگی به عربی سخن گفته است. بنابراین اسماعیل طبق گفتار ایشان، نیای عرب‌های عربی شده است. کسانی که می‌گویند یعرّب، نخستین سخنگو به زبان تازی بوده است و این زبان، از نام او گرفته شده است، قحطانیان هستند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص: ۱۴). جواد علی در نقد نظر کسانی که یعرّب را نیای عربیت می‌دانند، آورده است که گویندگان این سخن در اثبات گفته خویش، از چند چیز ناتوان هستند: «سازگار ساختن این سخن با آن سخن که عربیت به اندازه این جهان، کهن است؛ توجیه اینکه عربی، زبان آدم در بهشت بوده است؛ بیان اینکه زبان نیاکان یعرّب چه بوده و او چگونه این زبان را استنباط کرده و توانسته است آن را بی‌یار و پشتوانه پدید آورد» (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص: ۱۵). برخی دیگر چنین می‌گویند که یعرّب نخستین سخنگو به زبان عربی است و اسماعیل نخستین سخنگو به زبان عربی خالص حجاز می‌باشد که قرآن به آن نازل شده است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص: ۱۶).

#### ۱-۱-۲- تفاوت گویش یمنی‌ها با گویش قرآن

طبق نظر جواد علی، گروهی که خاستگاه زبان عربی را یمن می‌دانند به این نکته توجه نکرده‌اند که ساکنان یمن پیش از اسلام با گویش‌هایی سخن می‌گفته‌اند که با گویش قرآن، متفاوت است. محققان، راز خط مسند (خط یمنی‌ها) را پیدا کردند و با این کار بر خواندن متون یمنی‌ها، مسلط و با زبان آنان آشنا گشتند. پس از بررسی متون به جا مانده از یمن پیش از اسلام به این نتیجه رسیدند که عربیت یمنی‌ها با عربیت قرآن متفاوت است.

حتی کار برخی از دانشمندان عربی‌دان در روزگار اسلامی به آنجا کشیده شد که حمیری و دیگر گویش‌های عربی جنوب را از عربی بودن، بیرون کرده و عربیت را منحصر به زبان قرآن و گویش‌های شاخه گرفته از آن، شمرده‌اند. این نظری است که با باور عدنانیان یعنی رقبای قحطانیان، مطابقت دارد (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص: ۱۵).

### ۳-۱-۱- واژه «عرب» از منظر خاورشناسان و تورات شناسان

خاورشناسان و تورات شناسان نوین به دنبال تاریخ این واژه رفته و معنای آن را در زبان‌های سامی بررسی کرده‌اند و به جستجوی آن در نوشته‌های جاهلی، آشوری، بابلی، یونانی، عبری و جز آن پرداخته‌اند. طبق پژوهش‌های انجام شده، نخستین و کهن‌ترین متنی که واژه «عرب» در آن به کار رفته است، متنی آشوری متعلق به روزگار پادشاه شلمنسر سوم،<sup>۱</sup> پادشاه آشور می‌باشد. واژه عرب نزد آشوریان، معنای امروزی را نداشته است، بلکه آنان از این واژه، گونه‌ای «بیابان‌نشینی» و «شیخ‌نشینی» را اراده می‌کرده‌اند که در بیابان آن سوی مرزهای آشوری فرمان می‌رانده و پهنه فرمانروایی آن بر پایه شرایط سیاسی و نیرومندی یا سستی شیخ‌ها گسترش می‌یافته یا کاستی می‌گرفته است. بر آن شیخ‌نشین، امیری فرمان می‌رانده که خود را «پادشاه» می‌خوانده است و به او «جندیبو» یعنی «جندب» می‌گفته‌اند و پیوندهای او با آشوریان آشفته بوده است. اما چون خط آشوری حرکت نداشت، ضبط این واژه برای دانشمندان دشوار گشته و آنان در چگونگی خواندن آن با یکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند؛ آریبی، آروبو، آریبو، آروب، آرابی، اوربی، آربی و نگارش‌هایی جز این‌ها چنین می‌نماید که شکل «اوربی» از شکل‌های کم استعمال بوده و به گمان بیشتر از روزگاران واپسین، گویا این به معنای «اعراب» بوده است، چنانکه گویش امروزی مردم عراق از دو واژه «عربی» و «اعرابی» همین را اراده می‌کند. این، مقابل واژه «عرب» است که آن هم بر پایه باور برخی از خاورشناسان از واژه‌های متأخر است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص: ۱۶). بنابراین، آشوریان از شکل‌های گوناگون واژه «عرب»، چادرنشینی و شیخ‌نشینی را اراده می‌کرده‌اند که گونه‌ای فرمانرانی بیابانی بوده است و این را برای جداسازی از قبیله‌های دیگری می‌گفته‌اند که در مرزهای بیابان زندگی می‌کرده‌اند.

### ۴-۱-۱- واژه «عرب» در نوشته‌های بابلی

در نوشته‌های بابلی ترکیب «ماتو اربی»<sup>۳</sup> آمده است. «ماتو» و «متوبه» به معنای زمین است و از این رو این ترکیب به معنای سرزمین عرب یا کشور عرب است. در اینجا مقصود بادیه بوده که عرب‌های بیابانگرد را در

<sup>۱</sup> . شُلْمَانَسَّر سوم یا سالماناسار سوم (آوانویسی کتیبه: Šulmānu-ašarēdu) پادشاه آشور در میان سالهای ۸۵۸ تا ۸۲۳ پ.م. بود.

<https://fa.wikipedia.org>

<sup>۲</sup> . Aribi, Arubu, Aribu, Arub, Arabi, Urbi, Arbi

<sup>۳</sup> . Matu A-Ra-bi.

خود جای داده است. در نوشته‌های «بهستون»<sup>۱</sup> یا «بیستون» از دارای بزرگ داریوش واژه «اربابیه» (عربایه) آمده و این در نوشته‌ای به زبان هخامنشیان است. خواسته مردم بابل، آشور و ایران از عرب یا عربیت، بیابانی است که در باختر رود فرات است و تا مرزهای کشور شام کشیده می‌شود (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص: ۱۷). واژه عربیت پس از آشور و بابل و پیش از مصر، آمده است. دانشمندان این را بر آن حمل کرده‌اند که طور سینا داخل در این زمین‌ها است. پیش از میلاد قبیله‌های عربی چندی در منطقه سینا می‌زیسته‌اند، به همین معنا یعنی زندگی همراه با بیابانگردی، خشکی، چادرنشینی و ناباروری این واژه در زبان عبری و دیگر زبان‌های سامی وارد شده است. گواه این گفتار این است که واژه عرب در این زبان‌های هم‌خانواده به معنای بیابانگردی و زندگی چادرنشینی است که اکنون به دارندگان آن، «اعراب» گفته می‌شود (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص: ۱۸).

۵-۱-۱- واژه «عرب» در تورات

استعمال واژه «عربی» و «عرب» در تورات و در همه جای «سفر اشعیا»<sup>۲</sup> به معنای اعرابیت و بیابانگردی است. مانند دو آیه زیر:

اعراب در آن جا خیمه نخواهند زد.<sup>۳</sup>

وحی درباره عرب. ای قافله ددانیان در جنگل عرب منزل مکنید.<sup>۴</sup>

طبق نظر جواد علی، در آیه اول مقصود از واژه عرب، مردم ساکن در بیابان و گوشه نشینان می‌باشند و بی‌گمان معنای آن، قومیت یا نژاد معین به صورت شناخته شده کنونی نیست. در آیه دوم نیز، مقصود از «جنگل عرب»، کشورهای عربی در زمان کنونی یا آغاز اسلام نیست؛ بلکه مقصود از آن، بیابان واقع میان شام و عراق است که ماندگاه اعراب است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص: ۱۸). این واژه به همین معنا در «سفر ارمیا»، باب ۲۵ در جمله «همه پادشاهان عرب» وارد شده است و این نیز به معنای عرب و اعرابی یعنی «عرب بیابان نشین» است. مقصود از همه پادشاهان عرب و همه رؤیسان و شیخ‌های ایشان، سران قبیله‌هاست و منظور از آن، پادشاهان شهرها و سران حکومت‌ها نمی‌باشد. آیه‌ی دیگری از همین سفر می‌گوید: «برای ایشان به سر راه‌ها مثل زن عرب در بیابان نشست». این نیز روشن است و مقصود از آن، عرب بیابانگرد است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص: ۱۹). بنابراین مقصود از واژه عرب در سفر ارمیا، زندگی همراه با چادرنشینی و بیابانگردی است. آنچه این معنا را تأیید می‌کند، آمدن واژه «هاعرابه»<sup>۵</sup> در زبان عبری است که مقصود از آن، همان وادی «عربه» یعنی وادی

۱. Behistun.

۲. Isaiah

۳. سفر اشعیا، باب ۱۳، آیه ۲۰: ترجمه چاپ خانه کاتولیکی، ۱۹۶۰، بیروت: «عرب در آنجا چادر نخواهد زد».

۴. سفر اشعیا، باب ۲۱، آیه ۱۳.

۵. ha Arabah.

کشیده شده از دریای مرده<sup>۱</sup> یا دریای جلیل (جلیل) تا خلیج عقبه است. عرابه در زبان عبری به معنای زندگی همراه با خشکی و زندگی در کرانه بیابان و زمین سوخته است که این معانی با بیابان و بیابانگردی پیوند دارد. در این وادی، قبیله‌هایی زندگی می‌کردند که واژه عرب بر ایشان راست می‌آید. از نزدیکی لفظی و معنوی واژه‌های «عرب» و «عرابه» چنین بر می‌آید که این دو ریشه‌ای مشترک دارند. وادی عرب و طورسینا جز سرزمین‌های عربی شمرده می‌شوند. در رساله پولس رسول به غلاطیان، واژه عربیت درباره بیابانی سورایی به کار برده شده است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۱۹).

دانشمندان پیوند میان «عرب» و «عرابه» یا «عربه» را چنین بیان می‌کنند که اینان به نام سرزمین‌شان «عربات» نامگذاری شدند و اسحاق بن الفرج گفته است که عربه ماندگاه عرب و خانه پدر فصیحان اسماعیل پسر ابراهیم است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۷۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۰۲). همچنین گفته‌اند قریش به عربه آمد و در آنجا ماندگار گشت و دیگر عرب‌ها در جزیره آن پراکنده گشتند و از این رو، همگی به عربه منسوب شدند؛ زیرا پدرشان اسماعیل، فرزندان خود را در آنجا زاد و بزرگ کرد و تعداد آنان زیاد شد و این سرزمین گنجایش آنان را نداشت، در نتیجه پراکنده شدند و قریش در آنجا ماندند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص: ۲۰).

#### ۶-۱-۱- واژه «عرب» و اسماعیلیان

برخی از دانشمندان تورات‌شناس بر این باور هستند که واژه عرب پس از سستی گرفتن کار اسماعیلیان و چیرگی اعراب بر ایشان، رایج گشته چندان که در نزد ایشان مرادف با اسماعیلیان شده است. آنگاه این واژه، فراگیر ایشان (اسماعیلیان) گشته است. هر چند اسماعیلیان نیز عرب یعنی قبایلی بیابانگرد بوده‌اند و به دنبال چراگاه و آب از اینجا به آنجا می‌رفته‌اند. اینان در مناطق عربی زندگی می‌کرده‌اند و بادیه‌نشین شمرده می‌شده‌اند. این دانشمندان می‌گویند واژه عرب، واژه‌ای متأخر است که عبرانیان آن را از آشوریان و بابلیان گرفته‌اند به این دلیل که این واژه در متن‌های آشوری و بابلی وارد شده و این متون مربوط به پیش از تورات می‌باشند. چون این واژه پس از اسماعیلیان شایع شده و مرادف آن گشته است، میان این دو، پیوند و نسبت بر پا گردیده و جدّ ایشان را اسماعیل خوانده‌اند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۰). در تلمود نیز از واژه عرب، «عربیم» و «عربیم»<sup>۲</sup> همین اعراب یعنی معنایی را اراده کرده که در اسفار کهن آمده است. این کتاب در برخی جاها واژه عربی و اسماعیلی را مترادف شمرده است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۱).

۱. دریای مرده (به عربی: بحر المیت) که در غرب اردن و اسرائیل واقع شده است. در برخی منابع از آن با نام دریاچه نمک یاد شده است.

۲. Arbim, Arbiim.

از یونانیان نخستین کسی که از عرب یاد کرده، آخیلوس (۵۲۵-۴۵۶ ق.م) است. او ضمن سخن گفتن از ارتش احشویرش می‌گوید: در این سپاه افسر نام‌آوری از عرب بود. پس از او هرودوت (۴۲۵-۴۸۴ ق.م) در تاریخش به گونه‌ای از عرب یاد کرده که نشان می‌دهد از ایشان آگاهی داشته است. او واژه «عربائه» را بر سرزمین‌های عربی مانند بادیه و جزیره و خاور رود نیل، اطلاق کرده و طورسینا و دنبال آن تا نیل را ضمن سرزمین‌های عربی آورده است. بنابراین واژه عربیت نزد یونانیان و رومیان به معنی سرزمین‌های عربی است که جزیره عربی و بیابان شام را در بر می‌گرفته است. ماندگاران این سرزمین‌ها با همه اختلافی که در زبان‌ها و گویش‌ها دارند، عرب هستند و این از باب «تغلیب» است؛ زیرا اعتقاد بر این بوده است که ویژگی غالب بر ساکنان این زمین‌ها، همان بیابانگردی است. از این رو نام قوم بر سرزمین‌شان هم اطلاق شده است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۱). در عصر حاضر نویسندگان یونانی و اروپایی، عرب را به نام ساراسین‌ها می‌شناسند. مسعودی ریشه این نامگذاری را چنین تفسیر می‌کند: «نقفور پادشاه روم، رومیان را به سبب اینکه آنان از روی کینه نسبت به هاجر (کنیز سارا) و پسرش اسماعیل، اعراب را ساراقینوس یعنی بندگان سارا می‌نامند، مورد سرزنش قرار داد و گفت آنان را بندگان سارا نامیدن، نادرست و دروغ است و رومیان تا این زمان عرب را ساراقینوس می‌نامند». ولی تفسیر مسعودی مبتنی بر معنای عربی کلمه «ساره قینه» یا «کنیز سارا» است و به همین دلیل تفسیر صحیحی نیست (سالم، بی‌تا، ص ۳۰).

با توجه به مطالب گرد آمده در کتاب‌های لاتین و یونانی که پس از هرودوت نگاشته شده‌اند، گویای پیشرفت و بهبود شناخت ایشان از سرزمین‌های عرب می‌باشد و گزارش می‌دهند که دریافت ایشان گسترش یافته و در بیشتر حالت‌ها جزیره عرب و طورسینا را فرا می‌گرفته است. واژه عربائه در نزد ایشان، نام ویژه‌ای گشته برای سرزمین‌های سکنی گرفته از سوی عرب که سرشت بیابانی بر آن غلبه داشته است. واژه عربی نام ویژه کسی بوده که هم بیابانی و هم شهری در آن سرزمین‌ها زندگی می‌کرده است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، صص ۲۱-۲۲). بطلمیوس در جغرافیای خود آن گاه که نام «سرکنوا»<sup>۳</sup> را به منطقه واقع در جنوب سرزمین «تایتای»<sup>۴</sup> یا سرزمینی واقع در میان منطقه شراه و صحرای نفوذ که قبیله طی در آن سکونت داشتند، اطلاق می‌کند، علت این نامگذاری را روشن می‌سازد. بر این اساس سرزمین «سرکنوا» در نیمه شمال غربی منطقه‌ای که امروزه به نام

<sup>۱</sup>. Aeschylus.

<sup>۲</sup>. Arabae.

<sup>۳</sup>. sarakenoi

<sup>۴</sup>. Theditai

«شمر» شناخته می‌شود، واقع شده بود. بطلمیوس منطقه «ثمودیتای»<sup>۱</sup> را که مسکن قوم ثمود و نیز منطقه «حسمی» را که مرکز آن‌ها بود به غرب «سرکنا» محدود می‌سازد و بدین ترتیب به سرزمینی که در شرق ثمود واقع شده بود و همچنین به همه صحرائشینان عرب که در شرق کشور انباط و در صحرای عرب سکونت داشتند، «سرکنا» اطلاق می‌شد (سالم، بی‌تا، ص ۳۱).

۹-۱-۱- واژه «عرب» در جغرافیای استرابو<sup>۲</sup>

در جغرافیای استرابو واژه ارمبی<sup>۳</sup> آمده است که معنای لغوی آن دخول در زمین و ماندگار شدن در مگاها و غارهای آن است. استرابو به پیچیدگی این واژه و معنای آن اشاره کرده و گفته است: روشن نیست که آیا مقصود از تروگلودیتنا<sup>۴</sup> غارنشینان است یا اعراب. همچنین او یادآوری می‌کند که در گذشته دور برخی از این واژه، عرب را اراده می‌کرده‌اند و محتمل است که این واژه، تحریفی از واژه آرابیا باشد (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۲). اما آرامیان در مفهوم سرزمین‌های عربی با آشوریان و بابلیان اختلافی ندارند و از آن، بادیه شام و بادیه سماوه<sup>۵</sup> یعنی بیابان پهناوری را اراده می‌کنند که از رود فرات تا مرزهای شام کشیده شده است. بر بخش خاوری این بادیه که زیر نفوذ ایرانیان بود، «بیت عربیه» و «با عربیه»<sup>۶</sup> یعنی سرزمین عرب اطلاق کرده‌اند. این نامگذاری، در تألیفات یونانی متأخر وارد شده و از آن همان بیابان نشینی اراده گشته است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۲).

۱۰-۱-۱- واژه «عرب» در متون حضر<sup>۷</sup>

واژه عرب در بسیاری از متن‌های «حضر» آمده است که از آن میان می‌توان به این موارد اشاره کرد: متن شماره ۷۹ خط ۹ و ۱۰ «بجند اعراب» یعنی با سپاهیان عرب؛ «بحطر و عرب» یعنی به شهرنشین و به عرب؛ شماره ۱۹۳ «ملکادی عرب» یعنی پادشاه عرب؛ شماره ۱۹۴ و متن‌های دیگر. این واژه در همه این متن‌ها به معنای

<sup>۱</sup>. Thamydai

<sup>۲</sup>. استرابو (که استرابون نیز نوشته می‌شود) از تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان یونانی بود.

<sup>۳</sup>. Erembi.

<sup>۴</sup>. Troglodytea.

<sup>۵</sup>. سماوه (به عربی: السماوه) مرکز استان مثنی از شهرهای جنوب عراق بر کنار رود فرات با فاصله ۲۸۰ کیلومتری جنوب غربی بغداد است.

<sup>۶</sup>. Beth Arbaya. Ba Arbaya.

<sup>۷</sup>. هترا یا حضر (به عربی: الحضر) یا حتره یا حتره شهری باستانی است که در استان نینوی عراق قرار دارد. شهر حضر را نمی‌توان یک شهر کاملاً عرب دانست. بی‌گمان فرهنگ، زبان و ادیان آرامی و ایرانی در آنجا بیشتر از عوامل دیگر رواج داشت. با این حال، هرتسفلد و نولدکه معتقدند که اکثر ساکنان شهر را قبایل عرب تشکیل می‌دادند.

اعراب بیابانگرد آمده است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۲) و به عنوان نام ویژه‌ای برای یک قوم یا نژاد معین به صورت امروزی مطرح نشده است.

#### ۱۱-۱-۱- واژه «عرب» در متون جاهلی

در میان نوشته‌های جاهلی، آن گونه که خاورشناسان آن‌ها را «نشته‌های عربی شمالی» می‌نامند، متنی موجود نمی‌باشد که واژه «عرب» در آن به کار رفته باشد، به جز یک متن که همان متن پر آوازه امرؤالقیس بن عمرو<sup>۱</sup> است. به این صورت «مر القیس بن عمر، ملک العرب کلّه» یعنی امرؤالقیس پسر عمرو و پادشاه همه عرب. ورود واژه «عرب» در این متن که نگارش آن به سال ۳۲۸ میلادی باز می‌گردد، اهمیت به سزایی دارد. از متن آشکارا بر می‌آید که نگارنده، عرب‌های چادرنشین یعنی قبیله‌هایی را در نظر داشته که در آن روزگاران در بادیه زندگی می‌کرده‌اند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۳). در متن‌های عربی جنوبی نیز واژه «اعرب» به معنی اعراب بیابانگرد آمده است. این واژه در این متون به معنی قومیت یعنی نام ویژه برای این نژاد که همه ماندگاران کشورهای عربی را فرا می‌گیرد، به کار نرفته است. به عنوان مثال در این متون آمده است: «اعرب ملک حضرموت» یا «اعراب ملک حضرموت»؛ «اعرب ملک سبأ» یا «اعراب ملک سبأ». چنان که در متن ابرهه نماینده پادشاه حبشه بر یمن، مردم شهرها به نام شهر یا قبیله‌شان شناخته می‌شدند و نام‌هایی مانند سبأ، همدان، حمیر، و جز این داشتند. قبیله‌های دیگر که در گردش بودند، در متن‌های عربی جنوبی «اعرب» خوانده می‌شدند. این مطلب نیز گواه آن است که «عرب» و «العرب» در این متن‌های متعلق به اندکی پیش از اسلام (۴۴۹ و ۵۴۲ میلادی) معنای قومیت و نژاد را نداشته است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۳).

#### ۱۲-۱-۱- واژه «عربی» در قرآن

طبق نظر جواد علی، نخستین و تنها متنی که در آن، واژه «عرب» بر همه مردم از شهرنشین و بیابانگرد اطلاق شده و زبان ایشان به نام زبان عربی خوانده شده است، قرآن می‌باشد. جواد علی نظر مولر<sup>۲</sup> را در مورد کاربرد واژه عربی در قرآن این‌گونه بیان می‌کند که مولر بر این پندار است که قرآن این نام را ویژه این قوم گردانیده است. اما در این شک روا می‌دارد که این واژه در شعر جاهلی، مانند شعر امرؤالقیس و اخبار تدوین شده از زبان جاهلیان در کتاب‌های ادبی به عنوان نام ویژه یک قوم به کار رفته باشد. مولر این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه می‌توان گفت، قرآن قومی را به این نام و با این معنا خوانده است، بی‌آنکه این کاربرد در نزد آن‌ها پیشینه‌ای داشته باشد؟ مولر خود به این پرسش، پاسخ می‌دهد که آیه‌های قرآن به گونه‌ای آشکار، دلالت بر

<sup>۱</sup> امرؤالقیس فرزند حُجر (در حدود ۸۰ تا ۱۳۰ قبل از هجرت، برابر با حدود ۴۹۶ تا ۵۴۴ م) از قبیله آل کِنده بود. در حدود یک قرن قبل از اسلام می‌زیست. از معروف‌ترین شعرای عرب جاهلی و از مشهورترین شعرای «المُعَلَّقات السَّبْع» است.

<sup>۲</sup> فریدریش ماکس مولر: (زاده ۶ دسامبر ۱۸۲۳-مرگ ۲۸ اکتبر ۱۹۰۰) زبان‌شناس و خاورشناس آلمانی بود.

درک روشن این مردم از این واژه دارند و گویای این هستند که ایشان زبان خود را عربی و زبان‌های دیگر را  
أعجمی می‌خوانده‌اند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۴).

۱۳-۱-۱- استعمال کلمه «عرب» بعد از هجرت

به گفته مؤرخان، قرآن کریم دیرینه‌ترین مأخذ عربی است که دو صیغه «اعراب» و «عرب» در آن ذکر شده است.  
کلمه «اعراب»، ۱۰ بار و کلمه «عربی» ۱۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است (سالم، بی‌تا، ص ۲۸). استعمال کلمه  
«عرب» در قرآن کریم از زمان هجرت پیامبر اکرم (ص) به بعد، راهی در مقابل شاعران گشود تا تعبیر تازه‌ای را  
ارائه دهند که عنتره<sup>۱</sup> به آن‌ها دست نیافته بود. کعب بن مالک درباره پیامبر اکرم (ص) می‌گوید:

بدا لنا فاتبعناه نصدقه و كذبوه فكنا اسعد العرب

«پیامبر بر ما نمایان شد و ما او را تصدیق کرده به پیرویش پرداختیم، اما آنان به تکذیب او برخاستند، پس  
نیکبخت‌ترین عرب‌ها ما بودیم» (سالم، بی‌تا، ص ۲۹). حسان بن ثابت در انتقاد از بنی‌هذیل که اسلام آوردن  
خود را به حلال ساختن زنا توسط پیامبر مشروط کرده بودند، می‌گوید:

سألت هذیل رسول الله فاحشه ضلت هذیل بما قالت، و لم تصب

سألوا رسولهم ما لیس معطيهم حتی الممات و كانوا سبه العرب

«قبیله هذیل حلال ساختن زنا را از پیامبر درخواست کردند و به سبب همین درخواست گمراه شده و راه به  
جایی نبردند، از پیامبرشان چیزی را خواستند که تا لحظه مرگ به آن‌ها نخواهد داد و آنان مایه ننگ عرب  
شدند» (سالم، بی‌تا، ص ۲۹-۳۰). قیس بن عاصم در هجو عمر بن اَهم می‌گوید:

ظلت مفترشاً هلباک تشتمنی عند الرسول فلم تصدق و لم تصب

أن تبغضونا فان الروم أصلکم و الروم لا تملك البغضاء للعرب

«نشیمگاه خود را بر زمین پهن کردی و در حضور پیامبر مرا ناسزا گفتی، اما کسی تو را تأیید نکرد و راه به  
جایی نبردی. اگر کینه ما را به دل گرفته‌اید، بدانید که شما رومی هستید و رومیان را یارای کینه‌ورزی عرب  
نیست». تردیدی نیست که اسلام در ایجاد هویت قومی در میان عرب‌ها تأثیر خاصی داشته است. آنان از زمان  
ظهور اسلام و پیدایش حکومت عربی اسلامی به مباحات و تفاخر نسبت به نژاد و ملیت عربی خود پرداختند  
(سالم، بی‌تا، ص ۳۰).

۲-۱- واژه‌های دیگر در معنای «عرب»

واژه‌هایی وجود دارند که در برهه‌ای از زمان، در نزد برخی از اقوام به معنای «عرب» به کار رفته‌اند، این واژه‌ها  
عبارتند از:

۱. عنتره بن شداد بن قراد العبسی (۵۲۵م - ۶۰۸م): یکی از مشهورترین شاعران عرب در دوران جاهلیت است.



یونانیان در این زمینه، واژه «سارسنی» را به کار برده‌اند که در زبان لاتین به صورت «ساراسنوس» در آمده و معنای «عرب» را به خود گرفته است. این واژه بر قبیله‌های عربی ماندگار در شام یا طورسینا یا صحرای پیوسته به آدوم اطلاق می‌شده است. پس از میلاد به ویژه در سده‌های چهارم، پنجم و ششم، دامنه کاربرد این واژه گسترش یافت و بر همه عرب‌ها عموماً اطلاق گردید. حتی مؤرخان و نویسندگان کلیسا نیز کمتر از واژه «عرب» بهره می‌گرفتند و به جای آن، واژه «ساراسنی» را به کار می‌بردند. برخی از تاریخ‌نگاران مانند اویسیوس و هیرونیوس این واژه را درباره اسماعیلیانی به کار می‌بردند که در بیابان‌های قادش و فاران یا در مدین در نزدیکی‌های کوه حوریب زندگی می‌کردند. اینان نخست هاجریان و سپس ساراسن خوانده شده‌اند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۷). در مورد ریشه این واژه، نظریه‌های بسیاری مطرح شده است، از جمله:

- از دو واژه «ساره» (همسر ابراهیم) و «قین» ترکیب یافته و در اصل به صورت «ساره قین» و به معنای بندگان ساره بوده است.

- ریشه آن «سرق» بوده و سپس به شکل «سراقین»، «سارقین» و «سراکین» در آمده و این اشاره به جنگجویی و خشونت ایشان است.

- این واژه از «سارکا»<sup>۲</sup> و «شرک»<sup>۳</sup> به معنی «شرق» گرفته شده است و مقصود از آن، سرزمینی است که در شرق نبط جای دارد.

- وینکلر<sup>۴</sup> گفته است که از واژه «شرقو» به معنای شرق‌نشینان و فرزندان شرق گرفته شده است. او این رأی را از ورود این واژه در متنی از روزگار سرجون گرفته است.

- گروهی دیگر گفته‌اند که این واژه از «شرقیین» یا «شارق» گرفته شده است و با دگرگونی به این شکل در آمده است. چنان که از واژه «قدمونی»<sup>۵</sup> در تورات، معنای شرقی یا فرزندان شرق، فهمیده می‌شود.

بیشتر خاورشناسانی که پیرامون این نامگذاری سخن گفته‌اند، این رأی را برگزیده‌اند؛ زیرا بر این باورند که «سرسین» یا «سرکین» از «شرق» گرفته شده و «فرزندان شرق» یا «قدمونی» در عبری ترجمه واژه به واژه «ساراسنی» است. از این رو، آنان این رأی را بر می‌گزینند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۸). کسانی که آن را از واژه «سارقین» (بنندگان ساره) می‌شمارند، از روایت تورات و شرح‌های آن، متأثر می‌باشند. اینان جز همانندی

<sup>۱</sup>. Sarceni

<sup>۲</sup>. Saraka

<sup>۳</sup>. Sherk

<sup>۴</sup>. کلمنز وینکلر (انگلیسی): Clemens Winkler؛ زاده ۲۹ دسامبر ۱۸۳۸ درگذشته ۱۸ اکتبر ۱۹۰۴) یک دانشمند آلمانی بود.

<sup>۵</sup>. Qadmoni

میان دو واژه «سرسین» و «سارقین» دلیل دیگری برای ارتباط این دو واژه ندارند. داستان تورات پیرامون ساره نیز ارتباطی با ساراسنی ندارد (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۹).

۱-۲-۲. اسکینتا<sup>۱</sup>

در کتاب‌های یونانی واژه دیگری وجود دارد که با گروهی از عرب‌ها یعنی ماندگاران بیابان شام پیوند دارد. این واژه، «اسکینتا» است. مقصود از آن، چادرنشینان است که تازیان آنان را اهل «وبر» می‌خوانند. گفته‌اند که این واژه از «اسکن»<sup>۲</sup> که در یونانی به معنای «چادر» می‌باشد، گرفته شده است (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۳۰). استرابو گفته است که این چادرنشینان در مرزهای خاوری سوریه می‌زیسته‌اند و برخی از ایشان در «عربستان خوش بخت» فرود آمده و چادرنشین می‌شدند. استرابو به دلیل زندگی چادرنشینی آنان به گونه‌ای آشکار میان ایشان و بیابانگردان، تفاوت قائل شده است. او ضمن سخن از کرانه «مارانیتا»<sup>۳</sup> گفته است که این پهنه پر از مردم کشاورز و اسکینتا است. مقصود وی عرب‌هایی بوده است که در چادر و با پرورش شتر زندگی می‌گذرانند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۳۰).

۱-۲-۳. نوماداس<sup>۴</sup>

در متون یونانی واژه‌های دیگری از جمله، «نوماس» و «نوماداس» به معنای بیابانگرد به کار رفته‌اند. اما این دو واژه به معنای چادرنشینی نمی‌باشند؛ زیرا نویسندگان یونانی میان بیابانگردی و چادرنشینی فرق گذاشته‌اند. طبق نظر جواد علی، مقصود از چادرنشینان، اعراب نیمه ماندگار است که در نزدیکی شهر یا روستا چادر می‌زنند و از شتر و دام‌های دیگر روزگار می‌گذرانند. ولی نوماداس، قبیله‌هایی همواره کوچنده بوده‌اند که در بیابان می‌چرخیده‌اند و در یکجا ساکن نبودند. اصطلاح «اهل وبر» که تازیان خود به کار می‌برند، با اصطلاح چادرنشینان به یک معناست. اما اصطلاح مردم بادیه یا عرب‌های بادیه یا ماندگاران بیابان‌ها، اصطلاحی است که با واژه نوماداس نزد یونانیان، برابری می‌کند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۳۱).

۱-۲-۴. تایایو و تایی<sup>۵</sup>

عرب‌ها نزد ایرانیان و بنی‌ارم با نام «تایایو» و «تایی» یاد شده‌اند. تلمود شناسان در این زمینه واژه «ط ی ع»، «طیعا»، «طیایا» و «طیایه» را به کار برده‌اند. طبق نظر بیشتر دانشمندان ریشه همه این‌ها یکی است که همان قبیله

---

<sup>۱</sup>. Skenitae

<sup>۲</sup>. Skene

<sup>۳</sup>. Maranitae

<sup>۴</sup>. Nomadas

<sup>۵</sup>. Tayayo, Taiy

عربی بزرگ «طی» بوده باشد. این قبیله که از نیرومندترین قبیله‌های عرب در آن روزگار بود (و از همین رو نام آن مترادف با واژه عرب گردید) در بیابان‌های هم مرز با امپراتوری ایران می‌زیستند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۳۱).

۵-۲-۱. تاجیک<sup>۱</sup>

در متن‌های پهلوی واژه‌های «تاجیک»، «تاجیک» و «تاشیک» به معنای عربی به کار رفته‌اند و در زبان فارسی، واژه «تازی» به کار رفته است. ساکنان آسیای میانه که به اسلام در می‌آمدند، به این نام خوانده می‌شدند و ایرانیان در نزد ترکان نیز به همین نام شناخته می‌شدند، چنانکه واژه تاجیک در زبان ترکی به معنای ایرانی متداول گردید. برخی از دانشمندان گفته‌اند که این واژه‌ها نیز همگی از واژه «طی» گرفته شده است. تازی در فارسی می‌تواند از واژه «تاز» به معنی «بیابان» گرفته شده باشد. حمزه اصفهانی گمان برده است که ایرانیان به نشان تاج بن فروان بن سیامک بن مشی بن کیومرث که نیای عرب‌ها بود، اینان را تاجیان خواندند (جواد علی، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۳۲).

### ۳-۱- جمع بندی مباحث تاریخی

در دوران پیش از اسلام، واژه «عرب» در مورد اقوام بیابانگرد و چادرنشین به کار می‌رفته است و این هنگامی بوده که نام ویژه قبیله را نمی‌دانسته‌اند و چنین قبیله‌ای کوچنده بوده و در یک مکان ساکن نبوده است (سالم، بی‌تا، ص ۲۷) و در کهن‌ترین متن‌های تاریخی موجود یعنی متن‌های آشوری، جز این معنایی نداشته است. چون درک عجمیان از عرب‌ها گسترش یافت و پیوند دو سویه آنان با عرب‌ها و جزیره عربی رو به فزونی نهاد، کاربرد این واژه را نیز گسترش دادند و آن را فراگیر پیشینه عرب‌ها ساختند؛ بر این پایه که اینان زندگی بیابان‌نشینی دارند، در نتیجه این واژه بر عرب‌ها و سرزمین‌شان غلبه یافت و نویسندگان لاتین و یونانی نیز، واژه «آرابائه» و «آرابیا» را بر سرزمین‌های عربی اطلاق کردند (جواد علی، ۱۹۷۱، ۱/ ۳۳). این واژه در سفرهای تورات به معنای «چادرنشین» آمده است و بعد از آن، یونانیان در اواخر قرن پنجم پیش از میلاد، واژه «عرب» را به کار برده‌اند. در سال ۴۵۶ ق م اسکیلوس به هنگام اشاره به یک فرمانده عرب که در میان سپاه احشویرش معروف بوده، این کلمه را به کار برده است، سپس در اواسط قرن پنجم پیش از میلاد، هرودوت آن را به معنای همه ساکنان شبه جزیره عرب، از جمله صحرای مصر شرقی میان نیل و دریای احمر، استعمال کرده است. از این زمان به بعد کلمه «عرب» در میان همه نویسندگان یونان شناخته شده بوده است. با این حال، این واژه جز در منابع باستانی متأخر عرب، از جمله در کتیبه‌های متأخر سبائی که تاریخ آن‌ها به پیش از میلاد باز نمی‌گردد، به کار نرفته است (سالم، بی‌تا، ص ۲۷). در زمانی که ساکنان شهرها به نام «شهر» یا «قبیله» خود شناخته

۱. Tadjik, Tachik, Tashik

می‌شدند، این کلمه در کتیبه‌های یاد شده به معنای «اعراب» آمده است. همچنین در کتیبه «شاهد النماده» که در سال ۳۳۰ ق م به خط آرامی نبطی نوشته شده به معنای «اعرابی» آمده است که در بادیه سکونت دارند. دقیقاً مشخص نیست که کلمه «عرب» از چه هنگامی به معنای قومی یا ملیت عربی استعمال شده است. قرآن کریم نخستین مأخذی است که در آن، کلمه «عرب» به وضوح، جهت بیان چنین معنایی به کار رفته است. طبق نظر جواد علی، این موارد استعمال در قرآن بیانگر این است که پیش از نزول قرآن کریم قومیتی وجود داشته و این کلمه بدان دلالت می‌کرده است؛ زیرا منطقی به نظر نمی‌رسد که قرآن، قومی را بدون سابقه مشخص، به این صفت مورد خطاب قرار دهد. مولر<sup>۱</sup> در صحت استعمال کلمه «عرب» به عنوان اسمی برای قومیت عرب، در شعر جاهلی و اخبار مدون آن دوره، تردید ورزیده است. به دلیل فرو رفتن عرب جاهلی در گرداب منازعات و جنگ‌های داخلی، در آن بخش از اشعار جاهلی که تا زمان حال موجود است، کلمه عرب جهت بیان معنای قومی ملیت عربی به کار نرفته است (سالم، بی‌تا، ص ۲۸). جواد علی می‌گوید، برای برخی ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که عرب‌های پیش از اسلام، زبان‌هایی همچون «معینی»، «سبئی»، «حمیری»، «صفوی»، «ثمودی»، «لحیانی» و جز این‌ها داشته‌اند که با زبان قرآن بسی اختلاف داشته است. آیا می‌توان این‌ها را عرب شمرد یا نه؟ پاسخ این است که اینان گرچه در زبان، با عربی کنونی اختلاف داشته‌اند، اما از لحاظ نژاد، زمین و خون عرب بوده‌اند و همه زبان‌هایشان، زبان‌هایی عربی است. زبان قرآن نیز یکی از همین زبان‌ها است که در پرتو آن، ممتاز گشته و نام «زبان عربی فصیح» به خود گرفته و به صورت زبان همه عرب‌ها در آمده است (جواد علی، ۱۹۷۱، ۱/ ۳۳). بنابراین، اطلاق لفظ «عربی» برای آنان، صرفاً به جهت زبان آنان نبوده است، بلکه به جهت هماهنگی در نوع زندگی یعنی چادرنشینی، نژاد و مکان زندگی آنان یعنی بیابان بوده است.

## ۲- بازخوانی منابع لغوی

در این بخش از پژوهش، برای مفهوم‌شناسی واژه «عربی» به معاجم و منابع لغت در این زمینه مراجعه شده است. در بازخوانی منابع لغوی، اطلاعات به دست آمده در سه بخش تنظیم شده‌اند؛ در بخش اول، معنای ریشه «ع ر ب» در کتب لغت مورد بررسی قرار گرفته است و معانی مورد نظر به تفکیک بیان شده‌اند. در بخش دوم، تفاوت دو واژه «عرب» و «اعرابی» از نظر کاربرد و استعمال آن‌ها در متون، بررسی شده است. در بخش سوم به وجه تسمیه «اعراب» به «عرب» پرداخته شده است.

<sup>۱</sup> . فریدریش ماکس مولر: (زاده ۶ دسامبر ۱۸۲۳- مرگ ۲۸ اکتبر ۱۹۰۰) زبان‌شناس و خاورشناس آلمانی بود.

## ۲-۱- معنای ریشه «ع ر ب» در کتب لغت

طبق دسته‌بندی ابن فارس در کتاب «مقایس اللغه»، معنای این ریشه به سه دسته کلی تقسیم می‌شود، سپس معانی متفرقه دیگر بیان می‌شوند. این واژه در سه حوزه معنایی وارد شده است که عبارتند از «أحدها الإبانة و الإفصاح و الآخر التَّشَاطُّ و طيبُ النَّفْسِ و الثالثُ فسادٌ في جسمٍ أو عضوٍ». روشن ساختن و آشکار نمودن، نشاط و فساد در چیزی یا عضوی (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۰). البته این سه معنا کاملاً با هم مرتبط هستند و معنای دوم و سوم نیز می‌توانند ذیل معنای اول قرار بگیرند؛ زیرا در معنای «نشاط» و «فساد» هم نوعی ابراز و روشنگری از درون به بیرون وجود دارد.

### ۲-۱-۱. روشنگری

یکی از معانی واژه «عربی»، روشن ساختن و آشکار نمودن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۰). این معنا یعنی روشنگری در حوزه‌های مختلفی به کار می‌رود. از جمله مواردی که ذیل این معنا به آن اشاره شده است، عبارتند از: داشتن بیان و گفتاری روشن، اصالت داشتن، علامت گذاری و داغ زدن بر حیوانات و سخن همراه با دلیل و حجت.

#### ۲-۱-۱.۱. بیان روشن

عرب «عربه» به کسی گفته می‌شود که در بیان و لهجه صراحت داشته باشد و «الأعْرَابُ» به جماعت اعراب گفته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۲۸؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۰؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۴) و می‌گویند «رجل عَرَبِيٌّ» یعنی آن مرد «عَرَبِيٌّ» است و آنچه به آن نسبت داده می‌شود، را «عَرَبِيٌّ» می‌گویند که به معنای «عَرَبِيٌّ» است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۲۸) و «رجل مُعَرَّبٌ» به کسی گویند که در گفتار، روشن و فصیح سخن بگوید (ابن درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۱۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷)، هرچند که به لحاظ نسب، أعجمی باشد و «رجل أعرابيٌّ» یعنی مرد عرب بیابان نشین که به دنبال پیدا کردن گیاهان و به دنبال محل بارش باران است، چه از عرب باشد یا از موالی ایشان (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷؛ احمد رضا، ۱۹۵۹، ج ۴، ص: ۶۰). «أعْرَبَ الرجلُ» یعنی آن شخص، قول و کلامش را فصیح کرد و در آن حال، او را «عَرَبَانِيٌّ اللسان» می‌گویند که به معنای شخص فصیح است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۲۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۰). در برخی از کتب لغت آمده است: «أعرب الرجلُ بحُجَّتِه» یعنی آن شخص با دلیل و حجت کلام خود را روشن و فصیح ساخت (ابن درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۱۹) و «إعراب الكلام» به معنای روشن ساختن کلام است (ابن درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۲۰) و گفته می‌شود «عَرَّبَتْ له الكلام تعريباً» و «أعربت له إعراباً»، هرگاه که کلام واضح شود تا در آن لغزشی نباشد (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۹) و گاهی کلمه «الإعراب» با «أعرب» در شعر فصیح جمع بسته می‌شود (ابن درید، ۱۳۴۴،

ج ۱، ص: ۳۲۰). گفته می‌شود: «أعرب الأعجمی إعراباً»، و «تعرب تعرباً» و «استعرب استعرباً»، تمام این عبارات‌ها در مورد کسی به کار می‌رود که بیان گنگ و غیر فصیحش به بیانی روشن و واضح تبدیل شده باشد و در مورد کودک نیز هرگاه در اولین بار که سخن بگوید و کلماتش قابل فهم باشد به کار می‌رود و فصیح شدن فرد غیرفصیح نیز مانند آن است<sup>۱</sup> (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۵). در لسان العرب برای شخص غیرفصیح واژه «الاغتم» را به کار می‌برد یعنی شخصی که بیانش گنگ و مبهم است و این بیت شعر را نیز اضافه می‌کند، آنشد أبو زیاد:

و إني لأكنى عن قذورٍ بغيرها، و أعرِبُ أحياناً بها، فأصارعُ

من با کنایه و ابهام از «قذور» نام می‌برم و گاهی آن را به وضوح بیان می‌دارم و آشکارا تصریح می‌کنم. در حدیث آمده است: «الثیبُ تُعرب عن نفسها» زن بی‌شوی، حال خود را روشن بیان می‌کند (ابن‌درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۱۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۵) و همچنین روایت شده است: «الثیبُ يُعرب عنها لسانها و البکر تُستأمر في نفسها»، بانوان خواست‌شان در زبان‌شان آشکار می‌شود و دوشیزگان نظر خود را مخفی می‌دارند و برخی گفته‌اند که این کلمه بدون تشدید و به صورت «يُعرب» آمده، اما برخی دیگر گفته‌اند که این کلمه با تشدید و به صورت «يُعربُّ» آمده است. در هر صورت «الإعراب» و «التعريب» هر دو به معنای روشن‌گری است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۵). گفته می‌شود: «أعرب عنه لسانه» و «عرب» یعنی روشن ساختن و فصیح بیان کرد و گفته می‌شود: «أعرب عما في ضميرك» یعنی آشکار کن و از همین رو است که به کسی که در کلامش فصاحت باشد، عبارت «قد أعرِب» به کار برده می‌شود. و مثل قول کمیت:

وجدنا لكم في آل حاميم آيةً و تأولها منا تقي و مُعربُ

در این بیت شعر، «تقی» به معنای کسی است که از ترس دشمنان، از آشکار ساختن حق خودداری می‌کند و «مُعرب» به معنای کسی است که حق را به روشنی بیان می‌کند و از دشمنان باکی ندارد و منظور از این دو دسته، بنی‌هاشم و بنی‌امیه هستند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۷). در حدیث آمده است: «يستحبُّ حين يُعرب الصبيُّ أن يقول لا إله إلا الله. سبع مرات»، یعنی هنگامی که خود را شناختن و منظور در این حدیث، فصیح بودن کلام کودک نیست و «إعرابُ الكلام» نیز از همین نوع (آشکار کردن) است؛ زیرا با اعراب در معانی فاعل، مفعول، نفی، تعجب، استفهام و سائر أبواب تفاوت گذارده می‌شود (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۸؛ زبیدی،

۱. و أفصح الأغمم إفصاحاً مثله.

۲. أي حين يُبين عن نفسه. و ليس هذا من إعراب الكلام.

۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۷). اما قومی که «عرب» نامیده شدند، بعید نیست که از همین نوع باشد؛ زیرا زبانشان، فصیح‌ترین زبان‌ها و بیانش، بهترین بیان‌ها است و از جمله چیزهایی که این موضوع را توضیح می‌دهد، این حدیث است: «إِنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بَاباً وَاحِداً، لَكِنَّهَا لِسَانٌ نَاطِقٌ». و از جمله چیزهایی که دلالت می‌کند بر این موضوع، این کلام عرب است که «ما بها عَرِيبٌ»، به این معنا که در آنجا هیچ کس نیست. منظور از این کلام، آن است که در آنجا هیچ چیزی وجود ندارد که خود را آشکار کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۰).

تعریب سخن به معنای روشن ساختن لحن کلام است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۹؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۷). واژه اعراب همان نحو است، یعنی روشن ساختن معنا به واسطه الفاظ. اعراب کلام، زمانی صورت می‌گیرد که کلام و سخن، لحن نداشته باشد و گفته می‌شود «عَرَبْتُ لَهُ الْكَلَامَ تَعْرِيباً» یعنی کلام و سخن را به واسطه اعراب و لحن صحیح برای او روشن ساختم (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۹). عبارت «عَرَبَ إِذَا فَصَّحَ بَعْدَ لُكْنَةٍ فِي لِسَانِهِ» نیز به همین معناست یعنی بعد از آنکه لکنتی در زبان داشت، فصیح شد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۹). تعریب اسم «عجمی» به معنای آن است که اعراب واژه غیر عربی را به روش خود، تلفظ کنند. هنگام به کار بردن این معنا گفته می‌شود: «عَرَبْتَهُ الْعَرَبُ وَ أَعْرَبْتَهُ أَيْضاً» (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹). در حدیث سقیفه آمده است: «أَعْرَبَهُمْ أَحْسَاباً» یعنی متمایزترین و آشکارترین آنان (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۵).

واژه «إِعْرَاب» در سخن علماء نحو به حرکات و سکون که در آخر کلمات هست و تغییر می‌کند، گفته می‌شود (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص: ۵۵۷). عبارت «عَرَبْتُ عَلَيْهِ» در مواردی به کار می‌رود که مخاطب کلامی را به روشنی و آشکارا پاسخ می‌دهد. در حدیثی آمده است که «عَرَبُوا عَلِيَّ الْإِمَامَ»، یعنی امام را با صراحت، اجابت کنید و پاسخ گوئید. در آیه: «حُكْمًا عَرَبِيًّا» (الرعد، ۳۷) آمده است که قرآن آنچنان واضح و آشکار است که حق را پایدار و مستقر و باطل را پوچ و بیهوده می‌کند. همچنین راغب گفته است وصف قرآن به «عَرَبِيًّا» در آیه اخیر، مثل وصف آن به واژه «کریم» در آیه «كِتَابٌ كَرِيمٌ» (النمل، ۲۹) است و یا معنای آن همان «مُعَرَّب» است از عبارت «عَرَبُوا عَلِيَّ الْإِمَامَ». پس معنای این آیه «حُكْمًا عَرَبِيًّا» (الرعد، ۳۷) می‌شود که قرآن در احکامی که در آن هست به روشنی نسخ کننده است (جانشین و پاسخ احکام منسوخه گذشته) و باز در معنای این آیه گفته شده است که این قرآن منسوب به پیامبر عَرَبِيٌّ (فصیح‌گوی و روشن سخن) است، چون اسم منسوب به آن «عربی» است، پس لفظش مثل لفظی است که به آن منسوب شده باشد (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص: ۵۵۷).

#### ۱-۱-۲. اصالت داشتن

یکی از معانی واژه «عربی» جدا سازی بر مبنای اصالت است که این اصالت در ریشه‌یابی نژاد انسان‌ها و حتی غیر انسان به کار می‌رود. به عنوان مثال، عبارت «أَعْرَبَ الْفَرَسَ» یعنی اسب اصیل عربی را از غیر آن، جدا

ساخت و «الإبل العَرَاب» به معنای شتر عربی اصیل است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۲۸). «رجل مُعَرَّب» به کسی گفته می‌شود که اسبان عربی دارد. شاعر می‌گوید (متقارب):

و يَصْهَلُ فِي مِثْلِ جَوْفِ الطَّوِيِّ      صَهِيلاً يُبَيِّنُ لِلْمُعَرَّبِ

«گویی از دل چاه شیپه‌ای می‌کشد که از آن شیپه، مردی که اسب عربی دارد آن را می‌شناسد و به اصالت آن پی می‌برد». گفته‌اند «رجل عربی» یعنی کسی که نسبش در عرب ثابت باشد، هر چند که فصیح نباشد. جمع واژه «عربی» با حذف یاء نسبت و به صورت «العَرَب» است. همچنان که گفته می‌شود «رجل مجوسی» و «یهودی» و جمع آن‌ها با حذف یاء نسبت اتفاق می‌افتد: «المجوس و اليهود» (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷، زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۴). «التعَرَّب» نیز به معنای آن است که شخص به صحراء بازگردد، بعد از آنکه در شهر مقیم بود و به «الأعراب» ملحق شود و هم به معنای سکونت در صحراء است. و منه قول الشاعر:

تَعَرَّبَ أَبَائِي فَهَلًّا وَقَاهِم      مِنْ الْمَوْتِ رَمَلًا عَالِجٌ زَرُودِ

می‌گوید: پدرانم در صحراء بودند و در آبادی حاضر نشدند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۹).

عبارت «عَرَبِيَّةُ الْفَرَسِ» دلالت بر اصالت اسب دارد یعنی اسبی که خالص در عربیت باشد. أبوعبید از کسائی نقل می‌کند که اسب «المُعَرَّب» به اسبی گفته می‌شود که اختلاط نژادی نداشته باشد (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹). «أَعْرَبَ» یعنی اسب شیپه کشید و از شیپه‌اش معلوم شد که نژادش اصیل است و «الإعراب» یعنی شناختن اسب عربی از اسب غیر اصیل، هنگامی که اسب شیپه می‌کشد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۵). شتر «عَرَابٌ» نیز به همین معنا است و گاهی می‌گویند: «خَيْلٌ أَعْرَبٌ» و «إِبِلٌ أَعْرَبٌ». شاعر می‌گوید:

مَا كَانَ إِلَّا طَلَقُ الْإِهْمَادِ،      وَ كَرْنَا بِالْأَعْرَبِ الْجِيَادِ

چیزی نبود جز دویدنی سریع و حمله با اسبانی که اصالت دارند و با نژاد هستند.

در حدیث سَطِيحٌ است که «تَقَوُّدُ خَيْلًا عَرَابًا» یعنی اسب‌های عربی منسوب به عرب‌ها. در مورد کاربرد این واژه، بین اسب و انسان فرق می‌گذارند. درباره انسان می‌گویند: «عَرَبٌ و أَعْرَابٌ» و درباره اسب می‌گویند: «عَرَابٌ». به عنوان مثال: «الإبل العَرَاب» و «الخَيْلُ العَرَابُ» که در مقابل اسب ترکی و نژادهای غیرخالص به کار می‌رود و عبارت «أَعْرَبَ الرَّجُلُ» یعنی کسی که مالک اسب یا شتری اصیل باشد. در این حال، آن شخص را «مُعَرَّبٌ» می‌گویند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۰؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۵). عبارت «أَعْرَبَ الرَّجُلُ» در

<sup>۱</sup> . سَطِيحٌ: نام کاهنی در عرب جاهلی که در بدن او استخوانی جز استخوان سر نبود و مسائل را از پیش خبر می‌داد.



مواردی برای کسی که صاحب فرزند گشاده‌رو (یا سفید رویی) شود، نیز به کار می‌رود (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹).

### ۱-۳-۲. علامت گذاری

یکی دیگر از کاربردهای ریشه «عرب» در مورد داغ زدن بر حیوانات و بیشتر زدن بر آن‌ها، برای تقویت مو و پشم آن‌ها می‌باشد (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۲۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۰) و عبارت «عَرَبْتُ الْفَرَسَ» تعریبا نیز برای همین معنا به کار می‌رود (ابن‌درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۲۰).

### ۱-۴-۲. سخن با حجت و دلیل

اصطلاح «تعریب» و «عَرَّبُوا عَلَيْهِ» برای دو معنا به کار می‌رود؛ گاهی برای بیان سخنی که همراه با دلیل و حجت باشد و گاهی برای انکار و قبیح شمردن عمل یا گفتار مخاطب استفاده می‌شود. وقتی عبارت «عَرَّبْتُ عَنْ فُلَانٍ» یا «أَعْرَبَ عَنْهُ» به کار برده می‌شود به معنای این است که در مورد کسی با حجت و دلیل سخن بگوید (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۲۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۶) و «عَرَّبْتُ عَنِ الْقَوْمِ» یعنی از ایشان صحبت کنم و برای ایشان احتجاج کنم (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۸). عبارت «أَعْرَبَ الرَّجُلُ» یعنی با فحش و ناسزا سخن گفت و «عَرَّبَ عَلَيْهِ فِعْلَهُ»، یعنی عمل او را زشت و قبیح دانست. در حدیث آمده است: «عَرَّبُوا عَلَيْهِ» یعنی سخن او را با انکار کردن، نپذیرید (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹). در حدیث دیگری آمده است: «مَا لَكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ يَخْرُقُ أَعْرَاضَ النَّاسِ أَلَّا تَعْرَبُوا عَلَيْهِ» در این حدیث واژه «التعریب» از این قبیل است که گفته می‌شود: «عَرَّبْتُ عَلَى الرَّجُلِ قَوْلَهُ» یعنی کلام او را زشت دانستم. أبوعبید می‌گوید: الْأَصْمَعِيُّ وَ أَبُو زَيْدِ الْأَنْصَارِيُّ دَرَبَارَهُ «أَلَّا تَعْرَبُوا عَلَيْهِ» می‌گویند که معنای آن این است که بر او فساد نکنید و او را زشت مشمارید (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۹).

### ۲-۱-۲. نشاط و ابراز محبت زن به شوهر

طبق دسته بندی کتاب مقایس اللغه، واژه «عربی» در سه حوزه معنایی وارد شده است. مورد اول، فصاحت در بیان و گفتار بود که بررسی شد. مورد دوم گفته‌اند: «النَّشَاطُ وَ طَيْبُ النَّفْسِ» (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۰) که به معنای نشاط و ابراز محبت زن نسبت به شوهر است. البته این معنای دوم بی‌ارتباط با معنای اول نیست؛ چرا که نشاط و خنده‌رو بودن زن، بیانگر روشنگری و ابراز محبت درونی او نسبت به شوهر است. به عنوان مثال به زن خنده‌رو و نیک نفس، «الْمَرْأَةُ الْعَرُوبُ» گفته می‌شود و جمع آن را «الْعُرَبُ» گویند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۲۸؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۸۰؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۱) و گفته‌اند «الْعَرُوبُ مِنَ النِّسَاءِ»، منظور زنی است که شوهر خود را دوست دارد و محبت خود را برای او آشکار می‌کند. أبوعبیده آیه «عُرْبًا أَتْرَابًا» (الواقعه، ۳۷) را بر این اساس تفسیر کرده است (ابن‌درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۲۰؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴،

ج ۴، ص: ۳۰۱). رُوْبُهُ گفته است که زنان این گونه وصف می‌شوند «یجمعن العَفَاف عند الغرباء و الإعراب عند الأزواج» زنان نزد بیگانگان عفاف می‌ورزند و نزد شوهرانشان «الإعراب» می‌کنند که در اینجا مراد از آن، نکاح و جماع است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۰) و همچنین می‌گویند: «خیر النساء المتبدلة لزوجها، الخفرة فی قومها» و واژه «العُرب» را به معنای «العَنجات» و «المغتلّمات» دانسته‌اند که تمام این کلمات به معنای واحدی بر می‌گردد. أبو‌العباس از ابن‌اعرابی روایت کرده است که «العُروب من النساء» به معنای زنان مطیع شوهران و دوستدار ایشان است. البته «العُروب» به معنای زنان نافرمانبردار از شوهران و خیانت کننده به عفت خود و فاسد نیز به کار می‌رود (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۹؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۶).

مجاهد درباره آیه «عُرباً أتراباً» (الواقعه، ۳۷) گفته است که «عُرب» به معنای عاشق است و غیر او گفته‌اند، این واژه در زبان اهل مکه همان «الشکلات» و در زبان اهل مدینه همان «المغَنوجات» است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۰؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۱). و در حدیث بعضی از محدثین آمده است «ما أُوتِيَ أَحَدٌ مِنْ مُعَارِبَةِ النِّسَاءِ مَا أُوتِيَتْهُ أَنَا». منظور از واژه «مُعَارِبَةُ» در این حدیث، لوازم جماع و مقدمات آن می‌باشد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴). در حدیث عایشه آمده است: «فَأَقْدَرُوا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْعَرَبِيَّةِ». ابن‌اثیر در معنای «العَرَبِيَّةِ» گفته است: «هِيَ الْحَرِيصَةُ عَلَى اللَّهْوِ» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۱). عبارت «عَرَبَتِ الْمَرْأَةُ لِلرَّجُلِ» به معنای آواز خواندن یا شعر خواندن زن برای شوهر است و «أَعْرَبَ الرَّجُلُ» به معنای ازدواج کردن با زنی شاد و خنده‌رو می‌باشد. قال: كُلُّ طِمْرٍ غَدَوَانَ عَرَبُهُ وَ يُرْوَى: عَدَوَانَ. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۲) یعنی هر اسبی که دست و پای بلند دارد و با نشاط و دونده‌ای را عرب می‌گویند. و أنشد فی الأخير:

فَمَا خَلَفَ مِنْ أُمَّ عِمْرَانَ سَلْفُ  
مِنِ السُّودِ وَرَهَاءُ الْعِنَانِ عَرُوبُ

مطابق متن، در این شعر باید عروب را زنی که تسلیم شوهرش می‌باشد معنا کرد، اما ابن‌سیده «عروب» را به معنای «ضحاکه» می‌گیرد، یعنی کسی که بسیار می‌خندد و گویی این معنا با آنچه که ابن‌فارس در معنای عربی یعنی همان نشاط آورده است، هماهنگی بیشتری دارد. العِنَانُ مِنَ الْمُعَانَةِ وَ هِيَ الْمُعَارَضَةُ (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۶). این واژه در مورد حیوانات نیز به کار می‌رود. «اسْتَعْرَبَتِ الْبَقْرَةُ» یعنی به گاو نر میل کرد و «عَرَبَهَا الثَّوْرُ» یعنی به گاو ماده میل کرد (فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴).

۱. ناز و کرشمه، عاشق پیشه

طبق دسته بندی کتاب مقایس اللغه، واژه «عربی» در سه حوزه معنایی وارد شده است. مورد اول، فصاحت در گفتار و بیان بود که بررسی شد. مورد دوم به نشاط زن، خنده‌رویی و ابراز محبت نسبت به شوهر، مربوط می‌شود. مورد سوم گفته‌اند: «الثالث فسادٌ فی جسمٍ أو عضو» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۰). این فساد چه در سخن باشد و چه در جسم، می‌تواند علامتی برای روشن شدن حقیقتی باشد. به عنوان مثال، کسی که زشت و قبیح سخن می‌گوید شخصیت خود را با سخنانش آشکار ساخته یا کسی که معده‌اش دچار مشکل می‌شود، علامتی است که بیماری او را روشن می‌سازد. بنابراین معنای سوم، با معنای اول که فصاحت و روشنگری در بیان است، بی‌ارتباط نمی‌باشند. البته فساد در معنای دوم هم وجود دارد، چون در بخش قبل توضیح داده شد که «العَرُوب» گاهی به معنای زنان نافرمان‌بردار از شوهران و خیانت‌کننده به عفت خود و فاسد نیز به کار می‌رود. معنای فساد در دو بخش، فساد در جسم و فساد در سخن یا ناسزا گفتن بررسی می‌شود.

## ۳.۱-۱-۲. فساد در جسم

عبارت «عَرِبَ الرَّجُلُ يَعْزِبُ عَرَبًا فَهُوَ عَرَبٌ»، یعنی معده او دچار امتلاء شد (نوعی بیماری) یا «عَرِبَتْ مِعِدَتُهُ» یعنی معده او با خوردن گیاهان بیمار شد. واژه «العَرِبُ» به معنای گیاهان خشک است. بعضی گفته‌اند گیاهان خشکی که چهارپایان از آن می‌خورند و این گیاهان، خاردار هستند و بعضی دیگر گفته‌اند هر گیاه خشکی را «العرب» و مفرد آن را «عَرِبَةٌ» گویند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۲۸؛ ابن‌درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۱۹؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۱ و ۵۹۲؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۶). عبارت «عَرِبَ السَّنَامُ عَرَبًا» هنگامی به کار برده می‌شود که کوهان شتر، ورم کند و زشت گردد (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۱). در حدیث آمده است: «أَنَّ رَجُلًا أَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ أَخِي عَرِبَ بَطْنُهُ أَيْ فَسَدَ. فَقَالَ: اسْقِهِ عَسَلًا». شخصی از بیماری معده رنج می‌برد، به او گفته شد عسل بنوش (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۹).

## ۳.۲-۱-۲. فساد در سخن

ابن‌عباس در این کلام خداوند که می‌فرماید: «فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ» (البقره، ۱۹۷)، گفته است که این معنا در کلام عرب با واژه «العَرَابَةُ» نامیده می‌شود و «العَرَابَةُ» گویی اسمی است که از واژه «التعريب» وضع شده باشد که به معنای کلام زشت است. در همین معنا حدیثی از عطاء نقل شده است: «أَنَّهُ كَرِهَ الإِعْرَابَ لِلْمُحْرَمِ» به این معنا که برای شخص مُحْرَم، گفتن سخنان زشت و قبیح، مکروه است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۸؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۰؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۶) و در حدیث زبیر نیز همین مضمون تکرار شده است:

«لَا تَحِلُّ الْعَرَابَةُ لِلْمُحْرَمِ» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۰؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۶). گفته‌اند «التعریب» به معنای آن است که کسی چیزی بگوید و در کلامش توهین یا اشتباهی باشد و دیگری به او بگوید، اینطور که گفتی نیست و سخن درست‌تر را بگوید. ممکن است که اطلاق واژه «التعریب» بر کسی که بر زبانش کلام منکری را می‌گوید از همین معنای فساد معده باشد؛ زیرا کلام او فاسد می‌شود، مانند معده او که دچار فساد می‌شود (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۸). در حدیث آمده است دو نفر از مشرکین به پیامبر اکرم (ص) ناسزا می‌گفتند، یک نفر از مسلمانان آنان را تهدید به مرگ کرد و گفت: «وَاللَّهِ لَتَكْفُنَنَّ عَنْ شَتْمِهِ، أَوْ لَأَرْحَلَنَّكَ بِسَيْفِي هَذَا، فَلَمْ يَزِدْ إِلَّا اسْتِعْرَابًا، فَحَمَلَ عَلَيْهِ فَضْرَبَهُ، وَ تَعَاوَى عَلَيْهِ الْمَشْرِكُونَ فِقْتَلُوهُ». در این حدیث واژه «الاستِعْرَابُ» به معنای «الإِفْحَاشُ فِي الْقَوْلِ» یعنی گفتار زشت و ناپسند است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۰؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۶).

۴-۱-۲. روز جمعه

یکی از مشتقات ریشه «عرب» واژه «العَرُوبَةُ» است که گفته‌اند منظور از آن، روز جمعه می‌باشد (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۲۸؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱). برخی گفته‌اند این واژه، معرفه است و در کلام فصیح، «ال» بر سر آن نمی‌آید (ابن درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۱۹). «عَرُوبَةٌ» یا «العَرُوبَةُ» هر دو به معنای روز جمعه می‌باشند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۳؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۶). در صحاح، واژه «عَرُوبَةٌ» به یوم، اضافه شده و به صورت «یوم العروبه» آمده و گفته‌اند از اسماء قدیمی است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۸۰) و مصدری است در زبان عربی که فعل ندارد (احمد رضا، ۱۹۵۹، ج ۴، ص: ۶۰). این معنا از واژه «عربی» که آن را به یک اسم خاص تبدیل کرده است، خارج از دسته‌بندی ابن فارس در کتاب مقایسه اللغه می‌باشد. به گفته ابن فارس درباره روز جمعه که ادعا شده با واژه «العَرُوبَةُ» آمده است، گفته می‌شود که در روزگاران گذشته روز جمعه به این نام، خوانده می‌شده است و در قرآن و احادیث با واژه جمعه، ذکر نشده است، مگر در چند سروده از اعراب که به نظر ابن فارس، قابل اعتماد نیستند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۱).

يَوْمِ الْعَرُوبَةِ أُوْرَادًا بِأُوْرَادِ

و أنشدوا أيضا:

يَا حُسْنَهُ عِنْدَ الْعَزِيزِ إِذَا بَدَا      يَوْمِ الْعَرُوبَةِ وَ اسْتَقَرَّ الْمُنْبَرُ

ای آنکه حُسن او به نزد عزیز در روز عروبه آشکار گردد و منبر برقرار شود.

در مورد تاریخچه این واژه گفته‌اند که در زمان جاهلیت روزی به نام «عروبه» بوده که از قدیم آن را به این نام می‌خواندند و ریشه آن، عربی نیست. این واژه با «ال» و بدون «ال» هر دو به کار می‌رود و صحیح‌تر آن است که «ال» نداشته باشد. قبل از اسلام، شخصی به نام کَعْبُ بن لُؤَيٍّ، در روز «عروبه» که قریش نزد وی جمع

می‌شدند، برای آنان خطبه می‌خوانده و آنان را به مبعث پیامبر اکرم (ص) تذکر می‌داده است که او از فرزندان من است، به او ایمان بیاورید و دستوراتش را پیروی کنید و اشعاری نیز در این زمینه سروده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۹). در مورد تغییر نامگذاری از «عروبه» به «جمعه» و وجه تسمیه آن، اختلاف نظر وجود دارد؛ یک قول این است که کَعْبُ بن لُؤَيٍّ، نخستین کسی است که قبل از اسلام، «عروبه» را «جمعه» خوانده است. چون در روز عروبه، قریش جمع می‌شدند و او برای آنان، خطبه می‌خوانده است. قول دیگر آن است که بعد از اسلام، مردم مدینه به دلیل نماز جمعه که در این روز اقامه می‌شده، روز «عروبه» را «جمعه» نامیدند (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۸). برخی گفته‌اند «عَرُوبَاءُ» مانند واژه «جَلُوبَاءُ» است و در بعضی نسخه‌ها، آسمان هفتم به این نام، خوانده شده است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴). از ابن‌اثیر نیز نقل شده که «عروبه»، نام آسمان هفتم است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۳؛ احمد رضا، ۱۹۵۹، ج ۴، ص: ۶۰) و در اعلام سهیلی این واژه به صورت «عَرِبِيَاءُ» مانند واژه «جَرِبِيَاءُ» است که زمین هفتم به این نام، خوانده شده است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴).

#### ۲-۱-۵. قوم عرب

زبیدی در تاج العروس آورده است که «العُرب» با ضمه حرف اول، مثل قُفْل یا «العَرَب»، اسم جنس است که گروهی از مردم دنیا به این نام، خوانده می‌شوند (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۴). اسم منسوب آن «عربی» است، مؤنث و تصغیر آن «عُرب» است (متن اللغه ج ۴، ص: ۶۰). همچنین گفته‌اند «عُرب» نام قبیله‌ای در یمن است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴) و «أعرابی» به کسانی گفته می‌شود که از نظر نژاد، عرب هستند و در صحراء و بادیه زندگی می‌کنند و جمع آن «أعراب» است که در شعر فصیح نیز واژه «أعراب» به کار رفته است. جوهری گفته است: «أعراب» جمع عرب نیست، آن‌طور که الأنباط جمع نَبَط است و «العَرَب» فقط اسم جنس است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷). راغب در مفردات گفته است منظور از «العَرَب»، فرزندان اسماعیل (ع) و جمع آن، «أعراب» است، سپس این لفظ، اسمی برای ساکنین بادیه‌ها و دشت‌ها شده است که نمونه این کاربرد را در آیات زیر مشاهده می‌کنید. «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا» (الحجرات، ۱۴)، «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا» (التوبه، ۹۷)، «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» (التوبه، ۹۹) (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص: ۵۵۶). عرب‌ها از نظر اصالت در نژاد، به دو گروه تقسیم می‌شوند: عرب عاربه و عرب مستعربه (المستعربة).

#### ۲-۱-۵.۱. عرب عاربه

گروه اول یعنی عرب «عاربه» از نظر نژادی، عرب هستند و در صحراء و بیابان زندگی می‌کردند و وارد شهر و زندگی شهرنشینی نشده‌اند. در بعضی نقل‌ها آنان را به هفت قبیله تقسیم کرده‌اند که عبارتند از: عاد، ثمود،

عَمَلِيق، طَسْم، جَدِيس، اَمِيم و جَاسِم. تمام این قبیله‌ها منقرض شده‌اند، مگر گروه‌هایی اندک از ایشان که در میان قبائل پراکنده هستند (ابن‌درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۱۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۴). در بعضی نقل‌ها آنان را نُه قبیله و از فرزندان «إِرْمَ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ» دانسته‌اند. این قبائل عبارتند از: عاد، ثمود، اَمِيم، عَبِيل، طَسْم، جَدِيس، عَمَلِيق، جُرْهُم و وَبَار. حضرت اسماعیل (ع) که از نسل إِرْمَ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ و از همین قبائل می‌باشد، گفته‌اند نخستین کسی است که زبان عربی را یاد گرفت و فرزندان او مستعربه شدند (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۴).

۲-۱-۵.۲. عرب مستعربه

گروه دوم یعنی عرب «مستعربه» اقوامی هستند که «لیسوا بخلُصِّ» (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹) یعنی از نظر نژادی، عرب نیستند، اما به عرب‌ها ملحق شدند و به زبان ایشان تکلم کردند. هر چند که صحرائشین نباشند و در این حال می‌گویند: «اسْتَعْرَبُوا وَ تَعَرَّبُوا» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۲۸؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷). این گروه، همان فرزندان اسماعیل هستند که آنان را مُتَعَرَبه یا مستعربه می‌خوانند (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۴). ازهری گفته است «مستعربه» یعنی قوم غیر عرب که به عرب‌ها ملحق شدند و به زبان ایشان تکلم کردند و داستان‌های ایشان را حکایت کردند و از فصیحان ایشان نبودند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۸). در حدیث است که سه چیز انسان را به سختی و تکلف می‌اندازد. یکی از آن‌ها «التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» است یعنی برگشتن به صحراء و بادیه بعد از اینکه به شهر مهاجرت کرد (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴).

۲-۱-۶. اسم عَلم

یکی از مشتقات ریشه «عرب»، واژه «عرب» است که به چهار صورت به کار رفته است:

- «عَرَبِ» اسم مُصغَر از واژه «العرب» است که با ضمه حرف اول و به صورت «عَرَبِ» خوانده می‌شود (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱). قال أبو الهندی:

و مَكْنُ لُضْبَابِ طَعَامِ الْعَرَبِ      و لا تَشْتَهيه نَفوسُ الْعَجَمِ

تخم سوسماری که غذای عرب است و برای غیر عرب‌ها ناخوشایند است.

- «عرب» نام قبیله‌ای در یمن است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱).

- «عرب» به معنای شخص به کار رفته است. وقتی گفته می‌شود «ما فی الدار عَرِيبٌ أی ما بها أحد» یعنی کسی در خانه نیست (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۸۰).

- «عرب»، اسمی علم است. در طول تاریخ، اشخاصی بوده‌اند که در نام آنان واژه «عرب»، «عربی»، «عربی»، «عروبه»، «یعرِب» به کار رفته است. به عنوان مثال: «عَرِيبُ بنِ زیدِ بنِ كَهْلان» که نام شخصی در تاریخ بوده است (ابن‌درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۱۹) و «عَرَابَةُ» نام مردی از انصار بوده است. جوهری

برای این کاربرد واژه در نامگذاری اشخاص، یک بیت شعر آورده است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۸۰). قال الحطیئة:

إِذَا مَا رَايَهُ رُفِعَتْ لِمَجْدٍ      تَلَقَّاهَا عَرَابَةٌ بِالْيَمِينِ

آن هنگام که پرچمی برای سعادت و عزت بلند شود، عرابه آن را با دست راست خود بر می‌گیرد. در کتاب‌های لسان العرب، تاج العروس و القاموس المحيط، نام بسیاری از این افراد ذکر شده است که به عنوان نمونه به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود: «ابن العروبة»، «یعرُب» و «عرابة» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۳). «یعرُب بن قحطان» که گفته شده اولین کسی است که به زبان عربی سخن گفته است. «بشیر بن جابر بن عراب» از صحابه پیامبر اکرم (ص) و «عرابی بن معاویه بن عرابی» از اتباع تابعین بوده‌اند. «عرابی» با فتحه حرف اول، لقب شخصی به نام «محمد بن الحسین بن المبارک» و «ابن العربی» که همان «القاضی أبو بکر المالکی» بوده است (فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴). زبیدی در تاج العروس گفته است که لفظ «عرب» علاوه بر اشخاص، برای نامگذاری اسب‌ها نیز استفاده می‌شده است و به چند مورد از این اشخاص اشاره می‌کند از جمله: «فعریب بن حمید»، «عریب بن سعد»، «عریب بن کلب الحضرمی»، «نمر بن عرب»، «ابن عربی» که همان عارف مشهور «محمی الدین محمد بن عبد الله» است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴) و «صالح بن اُبی عرب»، «یحیی بن حبیب بن عربی»، «عثمان بن محمد بن نصر بن العرب»، «أبو العرب القیروانی»، «أبو القاسم علی بن الحسین بن عبد الله بن عریبة» عربیه بر وزن «جهینه» و «خلف بن محمد بن خلف» که به نام «ابن العریبی» او را می‌شناختند و ابن الجزری در کتاب طبقات القراء نام او را آورده است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۵).

۷-۱-۲- زلال و عمیق

یکی از مشتقات ریشه «عرب» در وصف آب رودخانه یا چاه آب به کار رفته است. این توصیفات به سه دسته تقسیم می‌شوند که عبارتند از: جریان شدید، عمیق بودن و فراوانی آب، زلال و صاف بودن آن. نمونه‌هایی از این موارد استعمال، آورده شده است:

**جریان شدید:** نهری که جریان شدید داشته باشد آن را «العریبة» گویند (ابن درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۱۹؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۲).

**زالل:** یکی از معانی واژه «عرب»، آبی است که بسیار صاف و زلال باشد. «التعریب» به معنای زیاده روی در نوشیدن «العرب» است و آن به معنای آبی است که زلال و فراوان باشد (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۰؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۷؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۶).

عمیق: عبارت «ماءُ عَرَبٍ» به آبی گفته می‌شود که بسیار زیاد است. «نَهْرُ عَرَبٍ» به رودخانه‌ای گفته می‌شود که بسیار پر آب باشد و «بئر عَرَبِیَّة» نیز به چاهی گفته می‌شود که آب فراوان داشته باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۲؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۷).

۸-۱-۲- درخت

واژه «العَرَاب»، یکی از مشتقات ریشه «عرب» و نام نوعی از درخت است که شاخه‌ها یا چیزی شبیه طناب از آن آویزان است. ازهری گفته است «العَرَاب» نوعی درخت است که از آن، طناب‌هایی آویزان است و میمون‌ها و بعضی مواقع مردم از میوه آن می‌خورند. مفرد آن را «عَرَابَةٌ» گویند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴؛ احمد رضا، ۱۹۵۹، ج ۴، ص: ۶۰). واژه «التعریب» نیز به معنای بریدن برگ درخت خرما است که به آن تشذیب هم می‌گویند (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۲؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۷).

۹-۱-۲- بیعانه

یکی از مشتقات ریشه «عرب» واژه «العُربان» و شکل‌های دیگر آن «العُربون» و «العُربون» است که در مبادلات تجاری و در معنای بیعانه به کار رفته است. ازهری از فرآیند نقل می‌کند که گفته است عبارت «أعربت إعراباً» یا «عربت تعریباً» به معنای آن است که العُربان (بیعانه) دادم که به آن «العُربون» هم می‌گویند. همچنین ازهری حدیثی را از عطاء نقل می‌کند که پیامبر اکرم (ص) از «الإعراب» در بیع، نهی می‌کردند و گفته‌اند «الإعراب» در بیع آن است که مرد به مرد دیگر می‌گوید اگر این بیع را به فلان مبلغ انجام ندهم، پس فلان مقدار از مال من برای تو باشد (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۶). ابن منظور در مورد وجه تسمیه آن گفته است «لأن فیهِ إعراباً لِعَقْدِ الْبَيْعِ» یعنی به وسیله آن، حدود و ثغور مبادله روشن می‌شود و امکان فساد در مبادله وجود ندارد که شخص دیگری بخواهد آن جنس را خریداری کند. در خبر است که حاکم مکه، خانه‌ای را برای زندان به قیمت چهار هزار درهم خریداری کرد و «أعربوا فیها أربعمائة أی أسلفوا، و هو من العُربان» یعنی چهارصد دینار نزد فروشنده به عنوان بیعانه گذاشت (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۲) و فی حدیث عُمَرُ: «أَنَّ عَامِلَهُ بِمَكَّةَ اشْتَرَى دَاراً لِّلسَّجْنِ بِأَرْبَعَةِ آلَافٍ، وَ أُعْرِبُوا فِيهَا أَرْبَعَمِائَةَ أی أسلفوا، و هو من العُربان» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۲).

زبیدی در تاج العروس گفته است که گاهی حرف «عین» در واژه «العُربان» یا «العُربون» به همزه تبدیل می‌شود و به صورت «الأُربون» خوانده و نوشته می‌شود و مطلبی دیگر را فِهری در شرح فصیح از ابو عبید و ابن خالویه نقل کرده است که گاهی همزه نیز حذف می‌شود و «فَيُقَالُ فِيهِ الرَّبُّونُ كَأَنَّهُ مِنْ رَبَّن» پس واژه «الأُربون» به

۱. تفاوت عَرَاب با عَرَاب: عَرَاب، در مورد شتر اصیل و کلام قبیح به کار می‌رفت.



«الرَّبُّون» تبدیل می‌شود. برخی گفته‌اند این واژه، مُعَرَّب شده است و ریشه عربی ندارد (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۲). ابن دُرَید نیز گفته است که «العُرَبَان» و «العُرَبُون»، همان است که عامه مردم آن را «الرَّبُّون» می‌نامند (ابن درید، ۱۳۴۴، ج ۱، ص: ۳۱۹). زبیدی می‌گوید اهل حجاز این واژه را به صورت «عُرَبَان» یعنی با دو ضمه و یک علامت تشدید، تلفظ می‌کنند و نقل شده است از شارحان فصیح که این واژه از «التَّعْرِيب» به معنای بیان، مشتق شده است؛ زیرا تعریب، بیان بیع است<sup>۱</sup> (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۲). همچنین گفته‌اند «الأُرَبُون» از «الأُرْبَةُ» به معنای «العُقْدَةُ» مشتق شده است؛ زیرا به واسطه آن، بیع منعقد می‌شود. در بعضی بیع‌ها ممکن است بیعانه به صورت نقدی پرداخت شود و گفته‌اند این واژه، عربی نیست (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۲).

۱۰-۱-۲- نفس

یکی از مشتقات ریشه «عرب» واژه «العَرَبَةُ» به معنای نفس است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۹). جوهری در ارتباط با این معنا یک بیت شعر آورده است. قال الشاعر ابن میادة:

لَمَا أُتَيْتَكَ أَرْجُو فَضْلَ نَائِلِكُمْ      نَفَحْتَنِي نَفْحَةً طَابَتْ لَهَا الْعَرَبُ

وقتی که نزد تو آمدم و به عطای شما امیدوار بودم بوی خوشی از جانب تو آمد که برایم بسیار خوشایند بود.

زبیدی به نقل از صاغانی همین شعر را با اندکی تغییر در کلمات می‌آورد (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۹)

لَمَا أُتَيْتَكَ مِنْ نَجْدٍ وَسَاكِنِهِ      نَفَحْتُ لِي نَفْحَةً طَارَتْ بِهَا الْعَرَبُ

آن هنگام که نزد تو آمدم در نجد و ساکنان آن، بوی خوشی از جانب تو آمد که نفس از آن به پرواز آمد.

۱۱-۱-۲- مسیر و کشتی

یکی از مشتقات ریشه «عرب»، واژه «العَرَبَات» است که به دو معنا به کار رفته است: معنای اول این است که گفته‌اند واژه «العَرَبَات»، نام مسیری کوهستانی در راه مصر است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۲) و معنای دوم، کشتی‌های رودخانه‌ای که در دجله بودند و مفرد آن به صورت «عَرَبَةٌ» آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۲؛ احمد رضا، ۱۹۵۹، ج ۴، ص: ۶۰). این واژه امروزه به کالسکه و درشکه نیز اطلاق می‌شود، همچنین گفته‌اند این کلمه یونانی است (فرهنگ ابجدی، ص: ۶۰۴).

۱۲-۱-۲- باقی ماندن اثر زخم

یکی از معانی واژه «العَرَبُ»، اثر و نشانه است. البته این واژه، معانی دیگری نیز دارد که در بخش‌های قبل به آن پرداخته شده است. عبارت «عَرِبَ الجرح عَرَبًا» و «حَبِطَ حَبَطًا» وقتی گفته می‌شود که آثار جراحی بعد از خوب

۱. أَنَّهُ مُشْتَقٌّ مِنَ التَّعْرِيبِ الَّذِي هُوَ الْبَيَانُ؛ لِأَنَّهُ بَيَانٌ لِلْبَيْعِ

شدن زخم، باقی بماند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۳۰۱؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۷).

۱۳-۱-۲- نام سرزمین

یکی از مشتقات ریشه «عرب» واژه «عَرَبَة» است که به مکانی در نزدیکی مدینه اشاره دارد. گفته‌اند «أقامتُ قریش بَعْرَبَة» یعنی قریش در «عَرَبَة» اقامت کرد و سائر عرب در جزیره پراکنده شدند و به همین دلیل تمامشان به «عَرَبَة» منسوب شده‌اند؛ زیرا پدرشان حضرت إسماعیل(ع) در آنجا زندگی کرد و صاحب فرزندان فراوان شد و چون سرزمین‌شان، گنجایش ایشان را نداشت، در آنجا پراکنده شدند و قریش در آنجا ماند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۸). در کتاب قاموس المحيط این واژه به دو صورت «العُرْب» و «العَرَبَة» آمده است و در معنای هر دو گفته شده، نام مکانی در نزدیکی مدینه است (فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۶ و ۱۳۷). در مورد اینکه «عربه» کجا واقع شده است و این سرزمین عرب، به کدام محدوده جغرافیایی گفته می‌شود، اختلاف نظر وجود دارد. زبیدی از صاغانی نقل می‌کند که «العرب» نام مکانی در نزدیکی مدینه است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۷) و در ادامه می‌گوید که «العرب» و «عربه» دو مکان متفاوت هستند هر چند در ظاهر شبیه به هم به نظر می‌رسند و «عربه» نام روستایی است که در اول وادی نخله از سمت مکه واقع شده است و «العرب» همان طور که در پژوهش‌ها آمده، نام مکانی در سرزمین فلسطین است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۹). زبیدی همچنین از إسحاق بن الفرج نقل می‌کند که «عربه» سرزمین عرب است و سرزمین اَبی الفصاحه إسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام است و منظور از آن، مکه و سرزمین‌های اطراف آن می‌باشد. بعضی دیگر گفته‌اند «عربه» همان «تهامه» است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۲).

۱۴-۱-۲- محمّد

یکی از استعمالات واژه «عربی» طبق احادیثی که در کتب لغت آورده شده، این است که منظور از این واژه حضرت محمد(ص) و قرآن می‌باشد. گفته‌اند در حدیث است که در انگشترهایتان «عربی» نقش نکنید؛ یعنی آنکه بر آنها «محمد رسول الله» (ص)، را نقش نکنید؛ زیرا نقش انگشتر، پیامبر اکرم(ص) بود. از آن جمله

---

<sup>۱</sup>. تهامه، دشتی ساحلی در امتداد دریای سرخ در غرب شبه جزیره عربستان است. تهامه در بعضی دوران‌ها، به ویژه در اواخر قرن ششم میلادی در آغاز حکومت ایرانیان بر یمن، ولایتی مستقل به شمار می‌رفت. در آغاز دوره اسلامی، برخی از مردم تهامه در غزوات بدر، احد و احزاب بر ضد مسلمانان جنگیدند؛ اما بیشتر مردم آنجا، به تدریج از طریق نامه و فرستادگان پیامبر اکرم(ص)، مسلمان شدند. به مکه که جزئی

از این سرزمین است نیز تهامه گفته می‌شود. <http://fa.wikishia>

حدیث عمر است که در انگشترهایتان عربی نقش نکنید و ابن عمر کراحت داشت از اینکه در انگشتر، قرآن نقش شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۹؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴).

۱۵-۱-۲- نام نوعی جو

یکی از معانی واژه «عربی» که کتب لغت به آن اشاره کرده‌اند، استعمال این واژه به معنای «جو سفید» است. گفته‌اند: «العربی: شعیر ابيض» یعنی عربی به معنای جو سفیدی است که سنبله عریضی دارد و دانه‌اش درشت و بزرگ‌تر از جو عراق است و بهترین نوع جو است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۲؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۵؛ احمد رضا، ۱۹۵۹، ج ۴، ص: ۶۰).

۱۶-۱-۲- دامدار

ابن الأعرابی گفته است «العرب» به معنای کسی است که با «العربات» سرو کار دارد که مفردش «عرباء» است و آن محتویات پستان گوسفند است (احتمالاً به معنای کسی است که گوسفند را می‌دوشد) (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۲؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۳۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۹).

۱۷-۱-۲- شتر غریبه

یکی از مشتقات ریشه «عرب» واژه «العربیة» است. گفته شده که «العربیة: الغریبة من الإبل و غيرها»، یعنی واژه «العربیة» به معنای شتری است که از غیر، وارد گله شتران شود (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۲).

۱۸-۱-۲- سماق

یکی از معانی که در کتب لغت ذیل واژه «عربی» آورده شده است، کاربرد این واژه در معنای «سماق» است. گفته‌اند که واژه‌های «العرب» و «عربیة» و «عربیة» به معنای سماق است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۹۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴؛ احمد رضا، ۱۹۵۹، ج ۴، ص: ۶۰).

## ۲-۲- تفاوت «عرب» و «أعرابی»

در تفاوت «عرب» با «أعرابی» گفته‌اند که هر کس که در صحراء منزل کند یا در کنار بادیه‌نشینان زندگی کند و همراه با آنان کوچ کند، از «أعراب» است و هر کس که در سرزمین‌های آباد، شهرها و روستاها زندگی کند، «عرب» است، هر چند که فصیح نباشد. واژه «الأعرابی» با «الأعراب» و «الأعراب» جمع بسته می‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا» (الحجرات: ۱۴) و در آیه‌ای دیگر «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا» (التوبة: ۹۷). ازهری گفته است که واژه «الأعراب» در این آیات اشاره دارد به

<sup>۱</sup> . فی الحدیث: لَا تَنْقُشُوا فِی خَوَاتِمِکُمْ عَرَبِيًّا وَ فِی بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: الْعَرَبِيَّةُ أَى لَا تَنْقُشُوا فِیْهَا مَحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ لِأَنَّهُ كَانَ نَقَشَ خَاتَمَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كَأَنَّهُ قَالَ: نَبِيًّا عَرَبِيًّا، يَعْنِي نَفْسَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ. وَ مِنْهُ حَدِيثٌ عَمْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ «لَا تَنْقُشُوا فِی خَوَاتِمِکُمُ الْعَرَبِيَّةَ» وَ كَانَ ابْنُ عَمْرٍ يَكْرَهُ أَنْ يُنْقَشَ فِی الْخَاتَمِ الْقُرْآنُ. (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۴).

بادیه‌نشینان عرب که بر پیامبر اکرم (ص) در مدینه وارد شدند و هدف آنان گرایش به اسلام نبود، بلکه برای گرفتن صدقه آمده بودند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۸؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷) و می‌گویند با توجه به این تفاوتی که بیان شد، جایز نیست که به مهاجرین و انصار «أعراب» گفته شود؛ زیرا که آنان «عرب» هستند و در روستاهای «العربیة» زندگی می‌کردند و در شهرها ساکن شدند؛ چه کسانی که از صحراها به روستاها رفته‌اند و در آنجا ساکن شدند و چه کسانی که در مکه بودند و سپس به مدینه مهاجرت کردند. اگر عده‌ای از آنان بعد از هجرتشان، به بادیه‌نشینان ملحق شوند و در محل بارش باران به دامداری بپردازند، بعد از آنکه در شهر ساکن بودند یا هجرت کرده بودند، گفته می‌شود که «تَعَرَّبُوا» یعنی اعرابی شدند بعد از آنکه «عرب» بودند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۱۸؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷). بنابراین «عرب» به کسانی گفته می‌شود که در شهرها و سرزمین‌های آباد زندگی می‌کنند و «أعراب» به ساکنان بادیه و صحراء اطلاق می‌شود. هنگامی که عبارت «تَعَرَّبَ» در مورد شخصی به کار برده می‌شود یعنی «تَشَبَّهَ بِالْعَرَبِ» و «تَعَرَّبَ بَعْدَ هِجْرَتِهِ أَيْ صَارَ أَعْرَابِيًّا» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷).

### ۲-۳- وجه تسمیه «أعراب» به «عرب»

در مورد این موضوع که چرا «أعراب»، «عرب» نامیده شده‌اند، اختلاف نظر است. بعضی علت این نامگذاری را به شخص، بعضی به زبان و بعضی دیگر این وجه تسمیه را متناسب با سرزمین می‌دانند. در ادامه، توضیح این نظرات و دلایل هر کدام آورده شده است.

#### ۲-۳-۱- شخص

بعضی می‌گویند اولین کسی که خدا زبانش را به «عربی» ناطق کرد، «يَعْرُبُ بن قَحْطَانَ» جدّ یمینان است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۱۷۹؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷). به همین دلیل آنان را به نام جدّشان، «العرب العاربة» می‌گویند. حضرت إسماعیل (ع) نیز در کنار ایشان بزرگ شد، به زبان ایشان تکلم کرد و او و فرزندانش «العرب المستعربة» نامیده می‌شوند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷).

#### ۲-۳-۲- زبان

گفته شده که «أعراب» به خاطر روشنی و وضوح زبانشان، «عرب» نامیده شده‌اند؛ زیرا زبان عربی با داشتن ویژگی‌هایی چون اختصار، اینجاز، اطناب و... گویاترین زبان‌ها در انتقال معنا از گوینده به مخاطب است و بسیاری، این نظر را بر نظرات دیگر ترجیح داده‌اند (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۱۹).

بعضی دیگر می‌گویند فرزندان اسماعیل در سرزمین «عَرَبَة» که از نواحی تهامه است، زندگی می‌کردند و به همین دلیل به نام سرزمین‌شان، «عرب» نامیده شدند و منسوب به آنجا می‌شوند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷). از پیامبراکرم(ص) روایت شده است که «خمسةُ أنبياء من العرب و هم إسماعیل، محمد، شعيب، صالح، هود صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ». ازهری بعد از آوردن این حدیث می‌گوید که این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه زبان عربی، کهن است و تمام این انبیاء در سرزمین عرب، ساکن بودند. شعيب و قومش در مدین، صالح و قوم ثمود در الحَجْر، هود و قوم عاد در الأحقاف، حضرت إسماعیل(ع) و پیامبراکرم(ص) از ساکنین مکه بودند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۱؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص: ۵۸۷). بنابراین هر کس که در بلاد عرب و جزیره‌اش ساکن باشد و به زبان ایشان صحبت کند چه در یمن و چه در مَعَدَّ، عرب است. قول صحیح از نظر ازهری آن است که ایشان به واسطه سرزمین‌شان که «العَرَبَات» نام دارد، «عرب» خوانده شده‌اند. ازهری قول إسحاق بن الفرج را نیز آورده است که می‌گوید: «عَرَبَة: سرزمین عرب است و سرزمین اَبی الفصاحَة إسماعیل بن ابراهیم علیهما السَّلَام است» (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۲). شعر زیر نیز در تائید همین معنا آورده شده است و در این شعر، منظور از عرب سرزمین مکه است.

و عَرَبَة أَرْض ما يُحِلّ حرامها      من الناس إلّا اللوذعیُّ الحُلال

یعنی مکه برای پیامبراکرم(ص) در یک مدت از روز، حلال شد و بعد از آن تا قیامت حرام خواهد بود. شاعر به اضطرار، راء در «عَرَبَة» را ساکن کرده است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۲) و شعری دیگر با همین مضمون آورده شده است: و أنشد قول الآخر:

و رُجَّت باحة العَرَبَات رَجاً      ترقرقُ فی مناكبها الدماء

سرزمین مکه تکان‌های شدیدی خورد و خون‌ها در گوشه و کنار آن به جریان در آمد. چنانکه گفته شد قریش در «عَرَبَة» اقامت کرد و سائر عرب در جزیره پراکنده شدند و به همین دلیل تمامشان به «عَرَبَة» منسوب شده‌اند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص: ۲۲۲). زیبایی در تاج‌العروس به مورد سوم که وجه تسمیه «أعراب» را متناسب با سرزمین آنان می‌دانند، چند اشکال وارد کرده است که در اینجا از بیان آن، صرف نظر می‌شود.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> . برای مطالعه بیشتر نک: زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۲۰-۲۲۲.

### ۳- بازخوانی منابع تفسیری

در این بخش از پژوهش، برای مفهوم‌شناسی واژه «عربی» در قرآن به منابع تفسیری شیعه و اهل سنت مراجعه شده و نظرات مفسران در مورد این واژه، ذیل هر آیه به تفکیک بیان شده است. در بازخوانی منابع تفسیری، اطلاعات به دست آمده با توجه به آیاتی که واژه «عربی» در آن‌ها به کار رفته است، دسته‌بندی شده‌اند و در پایان به جمع‌بندی نظرات مفسران در مورد این واژه پرداخته شده است.

#### ۳-۱- آراء مفسران درباره واژه «عربی» در قرآن

واژه «عربی» در قرآن، ۱۱ مرتبه به کار رفته است. این واژه در هر سوره تنها یک بار و در سوره فصلت دو بار تکرار شده است. با توجه به پراکندگی نظرات مفسران در مورد واژه «عربی» و اینکه ذیل بعضی آیات، این واژه را به زبان و ذیل بعضی آیات، این واژه را به کلام روان و فصیح تفسیر کرده‌اند به همین دلیل ابتدا نظرات مفسران ذیل آیات مربوطه آورده می‌شود، سپس در پایان یک جمع بندی کلی از نظرات آنان ارائه می‌شود.

۳-۱-۱. سوره یوسف: آیه ۲

مفسران ذیل آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف، ۲) گفته‌اند که ضمیر در فعل «انزلناه» به کتاب برمی‌گردد که در آیه قبل آمده است: «الرَّتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (یوسف، ۱). چون کتاب مشتمل بر آیات الهی و معارف حقیقی است. علامه طباطبایی می‌فرماید که نزول کتاب به صورت قرآن و عربی به این معنا است که آن را در مرحله انزال به لباس قرائت عربی درآوردیم و آن را الفاظی خواندنی مطابق با الفاظ معمول نزد عرب قرار دادیم (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص: ۷۵) همچنان که خداوند در آیه دیگری فرموده است: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدِينًا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (الزخرف، ۳-۴). بنابراین، آیات کتاب در مرحله نزول، ملبس به لباس و واژه «عربی» شدند تا امکان تعقل در آیات، برای انسان‌ها فراهم شود. طبق نظر علامه، اگر آیات کتاب در مرحله وحی به قالب الفاظ خواندنی در نمی‌آمد و یا اگر درمی‌آمد به لباس واژه «عربی» ملبس نمی‌شد، مردم پی به اسرار آیات آن نمی‌بردند و فهم آن فقط مختص به پیامبر اکرم (ص) می‌شد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص: ۷۵). به عبارت دیگر در حفظ و ضبط آیات الهی دو چیز دخالت دارد، یکی اینکه وحی از مقوله لفظ است و اگر معانی الفاظ، وحی می‌شد و الفاظ حاکی از آن معانی، الفاظ پیامبر اکرم (ص) بود، آن اسرار محفوظ نمی‌ماند. دوم اینکه اگر به زبان عربی نازل نمی‌شد و یا اگر می‌شد، پیامبر اکرم (ص) آن را به لغت دیگری ترجمه می‌کرد، پاره‌ای از آن اسرار بر عقول مردم مخفی می‌ماند و دست تعقل و فهم بشر به آن‌ها نمی‌رسید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص: ۷۵). مفسران دیگر نیز در تفسیر این آیه گفته‌اند که «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» یعنی روی مجرای کلام عرب در گفتگوی خود آن را به زبان عرب نازل کردیم. ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) روایت

کرده است که فرمودند: من عرب را به خاطر سه چیز دوست دارم، اول چون خودم عرب هستم، دوم چون قرآن عربی است و سوم چون زبان اهل بهشت عربی است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص: ۳۱۶).

۲-۱-۳. سوره الرعد: آیه ۳۷

خداوند در سوره رعد می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَنْ تُبْعَثَ أَهْوَاءُهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ» (الرعد، ۳۷). اشاره «كذلك» در این آیه به کتابی است که در آیه قبل آمده: «وَالَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ يَفْرَحُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ...» (الرعد، ۳۶) و منظور از آن، جنس و عموم کتاب‌های نازل شده بر انبیاء گذشته است، مانند تورات و انجیل. منظور از «حکم» در این آیه، قضاء و فرمان است. چون شأن کتابی که از آسمان نازل شود، همین است. همچنان که خداوند در آیه دیگری فرموده است: «وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (البقره، ۲۱۳). بنابراین، کتاب از یک نظر حکم الهی است و از یک نظر، حاکم میان مردم است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص: ۳۷۳). برخی از مفسران در این آیه «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا»، واژه «حکم» را به معنای حکمت گرفته‌اند و در معنای این آیه گفته‌اند، همان‌گونه که برای انبیای پیشین، کتاب را به زبان خودشان بر آن‌ها نازل کردیم، کتاب تو را نیز به صورت حکمتی عربی بر تو نازل کردیم. بنابراین «حکم» در این آیه به معنای حکمت است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص: ۴۵۶). مانند این آیه که خداوند می‌فرماید: «آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» (الانعام، ۸۹). همچنین گفته‌اند علت اینکه قرآن را «حکم» نامیده، این است که احکام حلال و حرام در آن است و علت اینکه عربی نامیده، این است که آورنده آن، پیامبر عربی است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص: ۴۵۶). علامه می‌گوید که کلمه «عربی» در این آیه، صفت برای حکم است و اشاره دارد به اینکه اگر کتاب را به زبان عربی که زبان پیامبر اکرم (ص) است، نازل فرموده برای این بوده که سنت خداوند بر این جاری شده که هر پیامبری را به زبان قوم خودش بفرستد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص: ۳۷۳). خداوند در آیه دیگری در این باره فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» (ابراهیم، ۴).

۳-۱-۳. سوره النحل: آیه ۱۰۳

خداوند در سوره نحل می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (النحل، ۱۰۳). علامه طباطبایی ذیل این آیه، دو اشکال را مطرح می‌کند که احتمال دارد آیه مورد نظر در جواب به یکی از این اشکالات باشد:

- اشکال اول، این است که پیامبر اکرم (ص) الفاظ قرآن را از آن شخص عجمی گرفته باشد.

علامه می‌گوید، اگر مقصود مشرکان از تعلیم، تلقین الفاظ است و قرآن کریم کلام آن مرد است، نه کلام خدا، جوابش این است که آن مرد، غیر عرب است و این قرآن به زبان عربی مبین است. پس آیه «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (النحل، ۱۰۳) جواب از فرض اول است و آن این

بود که قرآن با الفاظش از بشری گرفته شده باشد و او به پیامبراکرم(ص) تلقین کرده باشد. در پاسخ گفته‌اند، زبان آن مردی که شما می‌گوئید، غیر عربی است، یعنی غیر فصیح و غیر روشن است و این قرآنی که بر شما تلاوت می‌شود، زبان عربی روشن است، آن وقت چگونه ممکن است تصور شود کسی که عربی فصیح نمی‌داند، به این فصاحت سخن بگوید؟ (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۳۴۸). البته علامه می‌گوید که اشکال اول، دور از ذهن است؛ چون تعبیر مشرکین این بود که مردی عجمی به او یاد می‌دهد و این نبود که مردی عجمی به او تلقین و یا املاء می‌کند، معلوم است که این تعلیم مربوط به معانی قرآن است، نه الفاظ آن (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۳۴۸).

- اشکال دوم، این است که پیامبراکرم(ص)، معانی قرآن را از آن شخص عجمی گرفته باشد.

علامه در پاسخ به این اشکال می‌گوید که آیه مورد نظر «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ ... مُبِينٌ» به تنهایی جواب از شبهه آنان نیست، بلکه جواب از این آیه شروع شده و تا دو آیه بعد از آن یعنی پایان آیه ۱۰۵، تمام می‌شود. اگر منظور مشرکان این است که آن مرد، معانی و معارف قرآنی را به او یاد می‌دهد و الفاظ از پیامبراکرم(ص) است و او الفاظ خود را به خدا افتراء می‌بندد، پاسخ این است که قرآن معارفی را در بر دارد که هیچ صاحب عقلی در حقیقی بودن آن شک نکرده است و تمامی عقول، مجبور و مضطر در قبول آن هستند، اگر پیامبراکرم(ص) این معارف را از بشری گرفته بود، خودش نسبت به آن‌ها ایمان نمی‌داشت و حال آنکه او به آیات خدا ایمان دارد و اگر ایمان نمی‌داشت، خدا هدایتش نمی‌کرد، چون خدا کسی را که به آیاتش ایمان ندارد، هدایت نمی‌کند، و چون مؤمن به آیات خداست، پس به خدا افتراء نمی‌بندد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۳۴۸). بنابراین آیه «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (النحل، ۱۰۴) تا آخر آیه بعد «إِنَّمَا يَقْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (النحل، ۱۰۵)، جواب از فرض دوم است و آن این بود که شخص مورد نظر معانی و معارف قرآن را به پیامبراکرم(ص) تعلیم داده باشد، و او آن را به خدا افتراء ببندد. در پاسخ گفته شد که کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند و به آن کفر می‌ورزند، خدا به سوی معارف حق هدایتشان نمی‌کند و عذابی دردناک خواهند داشت و پیامبراکرم(ص) مؤمن به آیات خداست، چون او مهدی به هدایت خداست و کسانی که خدا افتراء می‌بندند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند، و آنان دروغ‌گویانند که دائماً بر دروغگویی خود استمرار دارند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۳۴۸). برخی از مفسرین این دو آیه را از آیه اول، قطع کرده و آیه اول را جواب کامل از اشکال

۱. «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (النحل، ۱۰۴).



مشرکین دانسته‌اند؛ اما طبق نظر علامه و توضیحات ایشان آیه اول به تنهایی وافی به جواب نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۳۴۹).

البته باید توجه داشت که **اعجمی بودن**، وصفی برای **بیان** شخص است نه برای **زبانش**، پس معلوم می‌شود این آیه در جواب به اشکال دوم نازل شده است، یعنی پیامبراکرم(ص) معانی را از آن شخص، نگرفته است؛ زیرا بیان آن شخص، گنگ و مبهم است و طبق آیه بعد کسانی که به آیات خداوند ایمان نداشته باشند، خداوند آنان را هدایت نمی‌کند. پس پیامبراکرم(ص) آیات را از غیر خدا نگرفته است، چون اگر این کار را انجام داده بود، خداوند او را هدایت نمی‌کرد.

طبرسی در مجمع البیان، اقوال مختلفی را در مورد آن شخص عجمی که پیامبراکرم(ص) را تعلیم می‌داده، آورده است. از جمله این اقوال: ابن عباس گوید که قریش می‌گفتند: بلعام که آهنگری رومی و مسیحی در مکه بود، او را تعلیم می‌دهد. ضحاک گوید: مقصود سلمان فارسی است. قریش می‌گفتند: پیامبر، داستان‌ها را از سلمان فرا می‌گیرد». مجاهد و قتاده گویند، مقصود غلامی رومی از «بنی الحضرمی» است که نامش «بعیش» یا «عاش» بود و کتابی داشت و او اسلام آورد و نیکو مسلمانی بود. عبد الله بن مسلم گوید: در جاهلیت، دو غلام مسیحی بودند از اهالی «عین التمر» که نام یکی از آنها «یسار» و نام دیگری «خیر» و شغلشان تیز کردن شمشیرها بود. آنها کتابی به زبان خویش داشتند که قرائت می‌کردند. پیامبراکرم(ص) هر گاه از کنار آنها می‌گذشت، توقف می‌کرد و به خواندن آنها گوش می‌داد. قریش گفتند: پیامبر از آنها یاد می‌گیرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص: ۵۹۵).

۴-۱-۳. سوره طه: آیه ۱۱۳

خداوند در سوره طه می‌فرماید: **«وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا»** (طه، ۱۱۳). در این آیه، ظاهر سیاق این است که «کذلک» اشاره به خصوصیات بیان آیات داشته باشد و جمله **«قُرْآنًا عَرَبِيًّا»** حال از ضمیر در جمله «انزالناه» است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۲۱۴) و گفته‌اند منظور از عبارت **«قُرْآنًا عَرَبِيًّا»** یعنی این کتاب خواندنی را به زبان عربی بر تو نازل کردیم و تهدیدهای خود را نسبت به کفار در آن به صورت‌ها و الفاظ مختلف بیان کردیم، شاید از معصیت بپرهیزند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص: ۵۱). کلمه **«صرفنا»** از تصریف به معنای **گردانیدن از حالی به حال دیگر** است و معنای آیه چنین می‌شود: «ما اینطور و به این نحو از بیان معجزه‌آسا، کتاب را نازل کردیم، در حالی که قرآنی است خواندنی و عربی و در آن بعضی از وعیدهای گوناگون را که به کفار دادیم، ذکر نمودیم». جمله **«لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا»** (طه، ۱۱۳) مانند آیه سابق است که می‌فرمود: **«لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»** (طه، ۴۴). در آیه ۴۴، **«ذکر»** در برابر **«خشیت»** قرار گرفته بود و در آیه ۱۱۳، **«ذکر»** در مقابل **«تقوی»** قرار گرفته است. علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌گوید که

منظور از «تقوی» در این آیه، پرهیز از عناد و لجاج با خدا است که لازمه خوف و خشیت است و منظور از تقوا، عمل به طاعات و اجتناب از سیئات که مترتب بر ایمان است، نمی‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۲۱۴). بنابراین، معنای آیه این است که ما این چنین کتاب را خواندنی و عربی نازل کردیم و در آن به عبارات گوناگون، وعیدهایی به کار بردیم تا شاید تقوا پیشه کنند یا ذکری برایشان حادث شود، یعنی شاید احتمال خطری در دل‌هایشان راه یابد و احتمال دهند که این قرآن، حق است و در دشمنی با حق، خطر هست و در نتیجه خشیتی در دلشان بیفتد و دنبال آن، دست از دشمنی با خدا بر دارند و یا مستقیماً یاد حق در دلشان راه یافته، بدان معتقد گردند.

۵-۱-۳. سوره الشعراء: آیه ۱۹۵

خداوند در سوره شعراء می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ\* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ\* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (الشعراء، ۱۹۳-۱۹۵). آیات ۱۹۳ تا ۱۹۵ سوره شعراء، مربوط به نزول وحی توسط روح الامین بر قلب پیامبر اکرم (ص) است. یکی از ویژگی‌های این نزول، نزول وحی «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» است، یعنی به زبانی که در عربیتش ظاهر و آشکار است یا مقاصد را با بیان تمام، بیان می‌کند. گفته‌اند «بلسان» جار و مجرور، متعلق به کلمه «نزل» در آیه قبل است، یعنی روح الامین آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۳۲۰). بعضی از مفسرین احتمال داده‌اند که «بلسان» متعلق باشد به کلمه «منذرين» که در این صورت معنا چنین می‌شود: «روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد، تا تو نیز در زمره منذرين از عرب باشی، مانند: هود و صالح و اسماعیل و شعيب (ع)» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص: ۳۳۴)، اما به نظر علامه، وجه اول بهتر است. طبرسی در مجمع البیان گفته است که عبارت «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» یعنی آیات خدا به زبان عربی است که نیازمندی‌های مردم را برای آنان بیان می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص: ۳۲۰) و در ادامه اقوال دیگری را نیز ذیل این آیه آورده است که برخی می‌گویند: «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» یعنی قرآن به زبان قریش نازل شده است تا بفهمند و نگویند که نفهمیدیم. برخی گویند: قرآن به زبان قوم «جرهم» نازل شده است. طبرسی می‌گوید علت اینکه قرآن به زبان عربی نازل شده، این است که مخاطبین آن، عرب هستند و دیگر اینکه قرآن به فصاحت خویش، فصحاء عرب را دعوت کرده است که مثل قرآن را بیاورند و گفته است که این آیه، به زبان عربی شرافت بخشیده، زیرا صفت «مبین» به آن داده است و به همین جهت است که زبان اهل بهشت را هم، همین زبان قرار داده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص: ۳۲۰).

۶-۱-۳. سوره الزمر: آیه ۲۸

خداوند در سوره زمر می‌فرماید: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (الزمر، ۲۸). مفسران ذیل این آیه گفته‌اند که کلمه «عوج» به معنای انحراف و انعطاف است و دو کلمه «قرآنا» و «عربی» منصوب به مدح است،

یعنی «مدح می‌کنم» یا «اختصاص می‌دهم» و امثال آن در تقدیر است و یا حال متکی بر وصف است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۲۵۸). همچنین در معنای این جمله «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» گفته‌اند یعنی قرآن در هدایت انسان‌ها مستقیم بوده و بدون اینکه از حق دور شود، آنان را به حق می‌رساند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص: ۷۷۵). آیه قبل از آن، این است: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (الزمر، ۲۷)، یعنی برای مردم در این قرآن از هر مثلی آوردیم، باشد که متذکر گردند. منظور از هر مثل این است که از هر نوع مثل چیزی آوردیم، تا شاید متنبه گشته و عبرت گیرند و با تذکر مضامین آن مثل‌ها پند پذیرند.

۱-۷-۳. سوره فصلت: آیه ۳

خداوند در سوره فصلت می‌فرماید: «كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت، ۳) علامه ذیل این آیه می‌گوید که مراد خداوند از تفصیل آیات قرآن، این است که ابعاض و اجزای آن را از یکدیگر جدا و متمایز کند، به این معنا که آن را آن قدر نازل و در خور فهم شنونده قرار دهد که شنونده، عارف به اسلوب‌های کلام بتواند معانی آن را بفهمد و مقاصدش را تعقل کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۳۵۹). برخی دیگر گفته‌اند قرآن در این آیه به تفصیل و توضیح وصف شده است یعنی خداوند در قرآن، مبهم و گنگ سخن نگفته است؛ زیرا وجوه بیان به طور مفصل آمده است و به طرق گوناگون واجب از غیر واجب بیان شده، حق و باطل از هم جدا شده، راه‌هایی که انسان را به حق می‌رساند از دیگر راه‌ها روشن شده، چیزهایی که باید به سوی آن تشویق کرد، از چیزهایی که شایسته تشویق نیست، مشخص شده‌اند، کارهایی که شایسته است از آن پرهیز نمود از کارهایی که سزاوار اجتناب نیست بیان شده و نمونه‌های دیگر (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۴). اقوال دیگری نیز ذیل این آیه در مجمع البیان آمده است. از جمله اینکه بعضی گفته‌اند، تفصیل آیات به وسیله امر و نهی، وعد و وعید، تشویق و تحذیر، حلال و حرام و مواعظ و امثال است و بعضی دیگر گفته‌اند: تفصیل آیات به معنای نظم آن است که به بهترین شکلی منظم شده و به بهترین بیانی توضیح داده شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۴). عبارت «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» حال از کتاب و یا از کلمه «آیاته» می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۳۵۹). در معنای این عبارت گفته‌اند که خداوند قرآن را با لفظ «عربی» توصیف فرموده است، برای آنکه مخالف است با تمام زبان‌هایی که عربی نیستند و تمام این‌ها دلالت بر حدوث قرآن دارد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۴). لام در جمله «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، لام تعلیل یا اختصاص است. در مورد مفعول «یعلمون» گفته‌اند یا حذف شده و تقدیرش «لِقَوْمٍ یعلمون معانیه» است، یعنی کتابی است که آیاتش مفصل شده برای مردمی که معانی آن را می‌دانند، چون زبان‌شان، همان زبانی است که قرآن به آن نازل شده، یعنی زبان‌شان، عربی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۳۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۴) و نیز ممکن است که مفعول آن متروک شده و معنایش «برای مردمی دارای

علم» باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۳۵۹). بعضی هم گفته‌اند: یعنی قرآن را برای کسانی نازل ساخته‌ایم که می‌دانند قرآن از طرف خدا نازل شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۴).

علامه می‌گوید که لازمه معنای اول، این است که عربی نازل شدن قرآن، برای آن باشد که نژاد عرب مورد اعتنا بوده‌اند، همچنان که آیه «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيًّا وَعَرَبِيًّا» (فصلت، ۴۴) و نیز قریب به آن آیه «وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ» (الشعراء، ۱۹۸ و ۱۹۹) به این معنا اشاره دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۳۵۹). در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر معنای آیه این باشد، آیا با جهانی بودن دعوت پیامبر اکرم (ص) منافات پیدا نمی‌کند؟ علامه در پاسخ می‌گوید که هر چند دعوت پیامبر اکرم (ص) جهانی بوده است، اما مرحله به مرحله صورت می‌گرفته است. اولین دعوت مردم در مراسم حج بود که با انکار شدید مشرکین، مواجه شد. آن گاه از آن به بعد مدتی به طور پنهانی دعوت کرد و در مرحله سوم، مأمور شد که اقوام و نزدیکان خود را دعوت کند. همچنان که آیه شریفه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (الشعراء، ۲۱۴) به آن اشاره دارد. در مرحله چهارم، مأمور شد که همه قومش را دعوت کند، همچنان که آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (الحجر، ۹۴) به آن اشاره دارد. در مرحله پنجم، مأمور شد به دعوت عموم مردم که آیه «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (الاعراف، ۱۵۸) و نیز آیه «وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنِ بَلَغَ» (الانعام، ۱۹) به آن اشاره دارند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۳۶۰).

علاوه بر این، این معنا از مسلمات تاریخ است که گروندگان به اسلام از جمله سلمان فارسی، بلال و صهیب رومی از سرزمین‌های مختلف بوده‌اند و نیز این هم مسلم است که پیامبر اکرم (ص) یهودیان را هم دعوت می‌کرده و وقایعی که بین آن حضرت و یهودیان اتفاق افتاده، معروف است. همچنین پیامبر اکرم (ص) به پادشاهان ایران، مصر، حبشه و روم نامه نوشته و همه را به اسلام دعوت کرده، همه این شواهد دلالت دارد بر اینکه دعوت آن حضرت، جهانی و عمومی بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۳۶۰). همچنین علامه در ادامه توضیح می‌دهند که اگر خداوند در این آیه فرمود «عربی» و فرمود «عربیون» و یا «عربیة» با اینکه کتاب به جمعیتی که همان عرب باشد نازل شده، برای این بود که منظور صرف عربیت بود و تعداد افراد مورد نظر نیست، بلکه تنها منظور بیان این نکته است که نباید بین کلام و مخاطب آن، تنافی باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۴۰۰).

زمخشری ذیل آیه ۴۴ سوره فصلت، «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيًّا وَعَرَبِيًّا قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ»، سؤالی را مطرح کرده است که اگر پرسیده شود چطور ممکن است منظور از کلمه «عربی» مردمی باشد که قرآن

برای آنان نازل شده و این صحیح نیست که کلمه «عربی» بر امت عرب اطلاق شود، در پاسخ گفته می‌شود که این اطلاق در این مقام باید همین طور باشد، چون در مقامی که منکر می‌خواهد نامه‌ای گنگ و غیر مفهوم را انکار و مذمت کند، هر چند که نامه به قومی از عرب نوشته شده باشد، می‌گوید: آیا برای خواننده عربی نامه‌ای أعجمی می‌نویسد؟ برای اینکه مقام، مقام نامناسب بودن حال نامه با حال خواننده آن است، نه بیان اینکه خواننده یک نفر است یا یک جمعیت و به همین جهت باید عبارت از هر خصوصیت دیگری که ممکن است ذهن شنونده را متوجه آن کند، مجرد سازد. لذا گفته می‌شود که اشخاص وقتی لباس بلند بر تن زنی کوتاه قامت می‌بینند، می‌گویند «لباس بلند و لابس، قصیر است» و اگر بگویند «لباس بلند و لابس، قصیره» است، در حقیقت لکتی در کلام آورده‌اند؛ زیرا گفتگو درباره مذکر بودن لابس یا مؤنث بودن او نبود، بلکه گفتگو درباره غرضی ما وراء آن بود (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص: ۲۰۳).

در مورد آیه ۴۴ سوره فصلت، برخی از مفسران گفته‌اند که در عبارت «أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ»، این استفهام از نوع استفهام انکاری است و معنایش این است که آنان می‌گفتند: کسی که قرآن بر او نازل شده، عربی است، اما کتابی که بر او نازل شده، عجمی است. چون این قسمت مورد تکذیبشان قرار می‌گرفت، خداوند بیان فرمود که قرآن را به زبان آنان فرستاده و پیامبر را نیز از عشیره آنان، انتخاب فرموده است، تا حجّتی رساتر بر آنان داشته و جای بهانه‌گیری برای آنان باقی نماند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۲۵).

البته باید توجه داشت که در این آیه، فعل «فُصِّلْتُ» در مقابل «أَعْجَمِيًّا» قرار گرفته است. با اندکی دقت در آیه روشن می‌شود که اگر خداوند قرآن را أعجمی نازل می‌کرد، کافران در اعتراض می‌گفتند «لَوْ لَا فُصِّلْتُ» یعنی چرا آیات آن را تفصیل نداده و مقاصد آن را روشن بیان نکرده است. اعتراض کافران به عجمی بودن یا عربی بودن زبان قرآن نیست چون در این صورت باید می‌گفتند «لَوْ لَا تَعَرَّبْتُ».

۸-۱-۳. سوره الشوری: آیه ۷

خداوند در سوره شوری می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...» (الشوری، ۷). برخی از مفسران در معنای این آیه گفته‌اند همان گونه که پیش از تو برای پیامبران پیشین کتاب‌هایی را به زبان ملتشان می‌فرستادیم، همچنین قرآنی به زبان عرب بر تو وحی نمودیم تا مردم عرب زبان، مطالب آن را درک کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۳۴).

علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌گوید که منظور از «أُمَّ الْقُرَىٰ»، مکه مکرمه است و مراد از انذار مکه، انذار اهل مکه است. مراد از «مَنْ حَوْلَهَا» سایر نقاط جزیره العرب است، یعنی کسانی که در خارج مکه زندگی می‌کنند. مؤید این معنا، کلمه «عربی» است، چون خداوند می‌فرماید: بدین جهت قرآن را عربی نازل کردیم که عربی زبان‌ها را انذار کنی. با توجه به این معنا این سؤال پیش می‌آید که اگر غرض از نازل کردن قرآن فقط انذار

عرب زبان‌ها باشد با جهانی بودن قرآن نمی‌سازد. پاسخ علامه این است که دعوت پیامبر اکرم (ص)، تدریجی و مرحله به مرحله بوده، در مرحله اول به حکم آیه شریفه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (الشعراء، ۲۱۴)، مأمور بود که اقوام خود را دعوت کند، و در مرحله دوم به حکم آیه شریفه «قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت، ۳) مأمور شده آن را به عموم عرب ابلاغ کند و در مرحله سوم به حکم آیه «وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» (الانعام، ۱۹)، مأمور شده آن را به عموم مردم برساند. همچنین یکی از ادله‌ای که می‌رساند که چنین مراتبی در دعوت اسلام بوده، آیه شریفه «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ - تَا جَمَلِه - إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» است، چون آن طوری که از سیاق سوره بر می‌آید خطاب در آن به کفار قریش است، می‌فرماید: این قرآن هدایت و تذکر برای تمام عالمیان است و اختصاص به یک قوم و دو قوم ندارد و چون کتابی برای عالمیان است، دیگر معنا ندارد که پیامبر اکرم (ص) از قوم عرب، اجر و پاداش مطالبه کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۱۸). علاوه بر اینکه در این معنا هیچ حرفی نیست که دعوت به اسلام شامل اهل کتاب و مخصوصاً یهود و نصاری نیز می‌شود؛ چون در قرآن بارها اهل کتاب مورد خطاب قرار گرفته‌اند و خداوند آنان را به پذیرفتن دین اسلام دعوت کرده‌اند. همچنین در تاریخ آمده است که مردمی از غیر عرب مانند سلمان ایرانی، بلال حبشی و صهیب رومی، اسلام را پذیرفته‌اند.

۹-۱-۳. سوره الزخرف: آیه ۳

خداوند در سوره زخرف می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (الزخرف، ۳). مفسران گفته‌اند که آیه «وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (الزخرف، ۲) سوگند است و جواب آن جمله «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (الزخرف، ۳) می‌باشد و اینکه خداوند قرآن را کتابی «مبین» خوانده، به این دلیل است که قرآن، طریق هدایت را ظاهر می‌کند، همچنان که فرموده: «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (النحل، ۸۹) یا بدین جهت است که خودش ظاهر و روشن است و نقطه ضعفی در آن نیست، همچنان که در این باره نیز فرموده: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (البقره، ۲) (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۳). جمله «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، غایت و غرض جعل آن کتاب را بیان می‌کند. علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌گوید اینکه خداوند امید به تعقل و فهمیدن مردم را غایت و غرض جعل مذکور قرار داده، خود شاهد بر این است که قرآن قبل از آنکه به زبان عربی نازل شود، در مرحله‌ای از کینونت (هستی) وجود داشته که در آن مرحله، عقول بشر به آن دسترسی نداشته است. با اینکه کار عقل این است که هر امر فکری و مسأله ذهنی را درک کند، هر چند که آن مسأله در نهایت دقت و لطافت باشد. در نتیجه از این آیه فهمیده می‌شود که کتاب بر حسب موطن نفس الامری و واقعیتش ما فوق فکر و عقول بشری است و خداوند آن را از آن موطن پایین آورده و در خور فهم بشر کرده و به لباس عربیت درآورده، به این امید که عقول بشر با آن انس بگیرد و حقایقش را بفهمد. به نظر علامه چون استعمال کلمه

«امید» درباره خدای تعالی صحیح نیست، لا جرم باید گفت امید قائم به مقام یا به مخاطب است نه به خود گوینده، که خدای تعالی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۳).

در آیه بعد آمده است: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (الزخرف، ۴) مفسران گفته‌اند که این جمله آنچه را که آیه قبلی بیان می‌کرد، تأکید نموده و روشن می‌سازد و آن این بود که قرآن کریم در موطن اصلی خود ما فوق تعقل عقول بشر است. گفته‌اند که ضمیر در «انه» به کتاب بر می‌گردد و منظور از «ام الكتاب»، لوح محفوظ است، همچنان که آیه «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (البروج، ۲۱-۲۲) به آن تصریح دارد. اگر لوح محفوظ را «ام الكتاب» نامیده، به این جهت است که لوح محفوظ ریشه تمامی کتب آسمانی است و هر کتاب آسمانی از آن استنساخ می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۴).

علامه می‌فرمایند، منظور از اینکه فرمود: «لَعَلِيَّ» به طوری که از مفاد آیه قبلی استفاده می‌شود، این است که قرآن در آن حال که در «ام الكتاب» بود، قدر و منزلتی رفیع‌تر از آن داشت که عقول بتوانند آن را درک کنند و منظور از اینکه فرمود «حکیم»، این است که قرآن در «ام الكتاب» یک پارچه بوده است و مانند قرآن نازل شده مفصل و جزء جزء و سوره سوره و آیه آیه و جمله جمله و کلمه کلمه نبوده است.

این دو صفت، یعنی صفت «علی» و «حکیم»، دلالت می‌کنند بر اینکه «ام الكتاب»، فوق عقول بشری باشد، چون عقل بشر در فکر کردنش تنها می‌تواند چیزهایی را بفهمد که در آغاز از قبیل مفاهیم و الفاظ بوده باشد و از مقدماتی تصدیقی، ترکیب شده باشد که هر یک مترتب بر دیگری است، مانند آیات و جملات قرآنی. اما چیزی که ماورای مفاهیم و الفاظ است و قابل تجزیه به اجزاء و فصول نیست، عقل راهی به درک آن ندارد. پس حاصل معنای این دو آیه این شد که کتاب در نزد ما در لوح محفوظ، مقامی رفیع دارد و دارای احکام و اتقانی است که به خاطر همان مقام رفیع، عقول بشر به آن دسترسی ندارد و ما آن را نازل و در خور درک عقول کردیم، یعنی آن را خواندنی و عربی کردیم، باشد که مردم آن را بفهمند. در اینجا ممکن است کسی بگوید از ظاهر جمله «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» بر می‌آید که فهمیدن این قرآن عربی، برای مردم ممکن است و ما می‌توانیم این کتاب را که نازل و در خور فهم بشر شده است و به صورت کتابی عربی درآمده بخوانیم و تعقل کنیم، حال یا این است که این درک و تعقل ما از قرآن، عین همان چیزی است که در «ام الكتاب» است و مطابقت تام و تمام دارد و یا این است که کاملاً مطابق آن نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۴).

قسمت دوم قطعاً باطل است، برای اینکه خداوند می‌فرماید: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ»، قرآن در «ام الكتاب» است و نیز می‌فرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (البروج، ۲۱-۲۲) و می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ» (الواقعه، ۷۷-۷۸)، پس حتماً درک قرآن، درک همان قرآنی است که در «ام الكتاب» و در «لوح محفوظ» و در «کتاب مکنون» است. بنابراین از آن دو احتمال، احتمال اول پذیرفته شده است و آنچه از قرآن فهمیده



می‌شود، همان است که در «ام الکتاب» است. در این صورت دیگر معنا ندارد که گفته شود قرآن عربی موجود قابل درک می‌باشد، اما آیا آن قرآنی که در «ام الکتاب» و نزد خدا است، قابل درک و تعقل نیست؟ علامه خود به این پرسش پاسخ می‌دهد که نسبت بین قرآن موجود و آنچه در ام الکتاب است همچون نسبت مثل و ممثل است، مثل هم عین ممثل هست، اما آن کس که چیزی برایش ممثل شده از آن ممثل، به جز مثل را نمی‌فهمد و راهی برای درک حقیقت ممثل ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۴).

در تفسیر مجمع البیان اقوال دیگری نیز ذیل این آیه مطرح شده است. از جمله اینکه مراد از «علی» بودن قرآن این است که در بلاغت عالی و روشنگر هر چیزی است که مردم به آن محتاج می‌باشند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۶۱) یا اینکه قرآن بر هر کتابی دیگر برتری و علو دارد، چون اعجازی خاص به خود دارد و ناسخ هر کتاب دیگر است و هیچ کتابی نسخ نمی‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۶۱) یا مراد از «علی» بودن قرآن این است که ملائکه و مؤمنین آن را تعظیم می‌کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۶۱). بعضی از مفسرین در معنای کلمه «حکیم» گفته‌اند: یعنی حکمت بالغه را اظهار می‌دارد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۶۱) و برخی دیگر گفته‌اند: یعنی قرآن جز با حکمت منطبق نمی‌شود و جز حق و صواب نمی‌گوید، پس در حقیقت توصیف آن به وصف حکیم، توصیفی مجازی و به منظور مبالغه است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۶۱).

علامه طباطبایی در تحلیل نظراتی که سایر مفسرین در تفسیر دو وصف «علی» و «حکیم» آورده‌اند، می‌گوید که این اقوال، ضعیف است و با دقت در مفاد آیه قبلی روشن می‌شود که «ام الکتاب» با نازل شدن، به قرآنی عربی تبدیل شده است که برای بشر قابل فهم و تعقل است.

۱۰-۱-۳. سوره الاحقاف: آیه ۱۲

خداوند در سوره احقاف می‌فرماید: «وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ» (الاحقاف، ۱۲). مفسرین در تفسیر این آیه گفته‌اند که ظاهراً جمله «و من قبله...» جمله‌ای حالیه باشد و معنای جمله این است که به زودی خواهند گفت که این افترا بی‌اساس و سابقه‌دار است، در حالی که کتاب موسی که امام و رحمت بود و قرآن هم آن را تصدیق می‌کند، قبل از آمدن قرآن از آمدنش خبر داده بود و این قرآن هم که مصدق تورات است، به زبانی عربی آن را تصدیق کرده تا برای ستمکاران بیم‌رسان و برای نیکوکاران بشارتی باشد. با این حال چگونه ممکن است، افک بوده باشد.<sup>۲</sup> علامه

<sup>۱</sup> از حضرت صادق (ع) روایت شده است، شخصی از حضرت پرسید که منظور از «إِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» چیست؟ فرمودند: منظور از آن امیرالمؤمنین (ع) است (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص: ۱۳۵).

<sup>۲</sup> در آیه قبل، کافران قرآن را افک خوانده‌اند «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ» (الاحقاف، ۱۱).



می‌گوید که «امام» بودن تورات به این معنا است که تورات کتابی است که می‌تواند مقتدای بنی اسرائیل باشد و بنی اسرائیل باید در اعمال خود از آن پیروی کنند و «رحمت» بودن تورات به این معنا است که مایه اصلاح نفوس مردم با ایمان است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۱۹۵). در معنای عبارت «لِسَانًا عَرَبِيًّا» گفته‌اند یعنی این قرآن به زبان عربی نازل شده است و واژه «عربی» به تنهایی این معنا را می‌رساند، اما «لساناً» به خاطر تأکید آورده شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۱۲۹).

## ۲-۳- آراء مفسران درباره تقابل واژه «عربی» با «عجمی» در قرآن

مفسران ذیل آیاتی که واژه «عربی» در آن‌ها به کار رفته است، بحثی را با عنوان تفاوت دو کلمه «عجمی» و «عجمی» مطرح کرده‌اند که در آیات قرآن، واژه «عربی» مقابل واژه «عجمی» قرار گرفته است و این به نکته مهمی اشاره دارد که می‌تواند در روشن نمودن معنای واژه «عربی» نقش بسیار مؤثری داشته باشد. اگر خداوند واژه «عربی» را مقابل «عجمی» بیان می‌کرد، پس معنای این واژه به قومیت و طایفه‌ای بودن نزدیک می‌شد، یعنی قرآن منسوب به قوم عرب و برای آنان نازل شده است؛ حال آنکه خداوند متعال در دو آیه واژه «عربی» را مقابل واژه «عجمی» به کار برده است<sup>۱</sup> و گفته‌اند «عجم» در لغت به کسی گفته می‌شود که بیانش گنگ و مبهم است و این معنا از واژه «عجمی» مقابل واژه «عربی» قرار می‌گیرد. بنابراین، عربی باید به ابهام نداشتن و روشنی و گویایی کلام، اشاره داشته باشد. علامه طباطبایی ذیل آیه ۴۴ سوره فصلت در تفاوت «عجمی» با «عجمی» و ارتباط آن با واژه «عربی» می‌گوید که کلمه «عجمه» مقابل «ابانه- روشن‌گویی» است که در زبان فارسی آن را کلام گنگ می‌گویند و «عجم» به معنای غیر عرب است و غیر عرب را «عجمی» می‌گویند. اما «عجم» به کسی می‌گویند که در زبانش لکنت باشد، حال چه اینکه عرب باشد یا غیر عرب، چون عرب همان طور که زبان غیر عربی را نمی‌فهمد، زبان چنین کسی را هم دیر می‌فهمد، هر چند که او عربی حرف بزند. پس کلمه «عجمی» به معنای غیر عربی و غیر بلیغ است، چه اینکه اصلاً عرب نباشد، یا آنکه عرب باشد، ولی لکنتی در زبانش باشد. پس کلمه «عجمی» صفت چنین شخصی است، نه صفت کلام و اگر در آیه شریفه بر کلام اطلاق شده، مانند اطلاق عربی بر کلام، مجازی است. بنابراین، معنای آیه این است که اگر ما قرآن را «عجمی» نازل می‌کردیم، یعنی کلامی بود که مقاصدش را نمی‌رساند و نظمش بلیغ نبود، کفار از قوم تو می‌گفتند چرا آیاتش را روشن و مبین نکردی و چرا مطالبش را از هم جدا نساختی، آیا کتابی عجمی و گنگ بر مردمی عربی نازل می‌شود؟ و این دو با هم منافات دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۳۹۹).

۱. «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجْمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَءَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ» (فصلت، ۴۴)؛ «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (النحل، ۱۰۳).

### ۳-۳- جمع بندی آراء مفسران درباره واژه «عربی» در قرآن

با توجه به نظرات مفسران ذیل آیات مورد نظر، این نتیجه حاصل شد که درباره مفهوم «عربی» در آیات مذکور، سه نظریه وجود دارد:

#### ۳-۳-۱. زبان

منظور از واژه «عربی» در آیات مذکور، زبان عربی یا انسان عرب زبان (منسوب به قوم عرب) است. زبان عربی در عصر جاهلیت و همزمان با پیامبر اکرم (ص) به اوج شکوفایی و بلاغت رسید. خداوند نیز با استفاده از عربی رایج آن روزگار که زبان قوم عرب به شمار می‌رفت، کلام وحی را در قالب قرآنی عربی نازل کرد.

#### ۳-۳-۲. کلام روان و فصیح

منظور از واژه «عربی» در آیات مذکور، کلام روان و فصیح است. یعنی سخنی که به روشنی بیان می‌شود و وضوح کامل دارد و به راحتی قابل فهم است. به عبارت دیگر به سخنی که دارای ابهام و پیچیدگی در معنا نباشد، «عربی» می‌گویند.

#### ۳-۳-۳. نظریه مکمل

در نظر گرفتن هر دو معنا برای واژه «عربی» در صورتی که مکمل یکدیگر باشند، نتیجه خوبی را در فهم معنای این واژه در بر خواهد داشت. گفتنی است که قرآن کریم همان‌گونه که از ظاهر الفاظ آن پیداست به زبان عربی یعنی به زبان مردم عصر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. به عبارت روشن‌تر زبان قرآن منطبق با ساختار صرفی، نحوی و بلاغی قوم عرب است. در عین حال اسلوب بیانی قرآن بسیار روشن، رسا و روان است و هیچ‌گونه ابهام و نقصانی در تبیین مفاهیم ندارد.

مطالعه آیاتی که در آن از عربی بودن قرآن یاد شده است، بیشتر مفهوم اول را تداعی می‌کند. یعنی مراد از قرآن عربی به احتمال قوی، کلام و زبان عربی است. آرای برخی از مفسران و قرآن‌شناسان نیز به این معنا تمایل دارد. عربی بودن الفاظ قرآن و هماهنگی آن با ساختار و نظام زبانی عربی بهترین شاهد بر این مطلب است. با وجود اینکه بسیاری از مفسران این لفظ را به همان زبان عربی ترجمه کرده و مقصود از این آیات را زبان عربی دانسته‌اند، اما به نظر می‌رسد از آن جایی که قرآن کتاب هدایت همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها می‌باشد، منسوب ساختن آن به قوم عرب، محدود کردن آن است و با توجه به سیاق آیات، مقصود خداوند از به کار بردن این واژه، زبان عربی متداول در جزیره العرب نمی‌باشد؛ چرا که همه با اندک سواد می‌دانند که قرآن به زبان عربی است و نیازی نیست که خداوند در ده سوره این مطلب را تأکید کند.

فصل سوم: مبانی نظری و رویکردهای محقق در  
مفهوم‌شناسی واژه «عربی» در قرآن

## مقدمه

مبانی نظری<sup>1</sup> که به آن نظریه‌ها، چارچوب‌ها، مدل‌ها یا مفاهیم نیز گفته می‌شود، در پایه‌ریزی یک طرح یا تحقیق مدنظر پژوهشگران یا کنشگران قرار می‌گیرد و در روند پژوهش به آن‌ها استناد داده می‌شود. در این فصل، مبانی نظری و رویکردهای انجام این پژوهش در دو بخش به تفکیک آورده شده‌اند؛ در بخش اول، مهم‌ترین مبانی نظری محقق در مفهوم‌شناسی واژگان و موضوعات قرآنی در این پژوهش، عبارتند از: گزینش و چینش و حیانی کلمات، اصالت تعبیرهای قرآنی، انسجام و اتصال موجود میان آیات یک سوره، پیش نمونه‌ها و مقولات معنایی در قرآن و وحدت موضوعی سوره‌های قرآن که مورد آخر، اصلی‌ترین و مهم‌ترین مبنای نگارنده در این پژوهش قرار گرفته است. در بخش دوم، به رویکردهای محقق پرداخته شده است که نگارنده با مطالعه رویکرد سنتی با تکیه بر نظریه «پیوستگی موضوعی و ساختاری سوره» و رویکرد مدرن با تکیه بر معناشناسی ساختاری و با توجه به استعمال محدود و اندک واژه «عربی» در قرآن، یک رویکرد ترکیبی را برای مفهوم‌شناسی این واژه در قرآن انتخاب کرده است و در فصل بعد، برای پژوهش در مورد واژه «عربی» در سوره‌های مورد نظر، از رویکرد مدرن، برای استخراج هم‌نشین‌ها و مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره‌ها و از رویکرد سنتی، برای استخراج فرآیند شکل‌گیری مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» و ارتباط آن با سایر موضوعات اصلی سوره استفاده شده است.

---

1 .Theoretical Foundations

## ۱- مبانی نظری محقق در مفهوم‌شناسی واژگان و موضوعات قرآنی

واژه «مبانی» جمع «مبنا» به معنای «بنیاد»، «شالوده»، «بنیان»، «اساس»، «پایه» و «ریشه» است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۲۰۱۱۲؛ انوری، ۱۳۸۱، ج ۷، ص ۶۶۰۳) و این واژگان را با کلماتی چون «اصل»، «قاعده» و «ضابطه» مترادف شمرده‌اند. منظور نگارندگان از اصطلاح «مبنا» در این نوشتار، بیان پیش فرض‌های اعتقادی یا علمی می‌باشد که طبق آن‌ها به مفهوم‌شناسی واژه «عربی» در سوره‌های مورد نظر پرداخته‌اند.

### ۱-۱- گزینش و چینش و حیانی کلمات

انتخاب کلمات و واژه‌های به کار رفته در جملات و عبارات‌های قرآنی کاملاً حساب شده است. به گونه‌ای که نمی‌توان کلمه‌ای را از جای خود برداشته و آن را با کلمه دیگری جایگزین کرد که تمامی ویژگی‌های کلمه اصل را داشته باشد؛ زیرا گزینش واژه‌های قرآنی به گونه‌ای انجام شده که اولاً، تناسب آوای حروف کلمات هم‌ردیف آن رعایت گردیده، آخرین حرف از هر کلمه پیشین با اولین حرف از کلمه پسین هم‌آوا و هم‌آهنگ شده است؛ تا بدین سبب تلاوت قرآن روان و آسان صورت گیرد. ثانیاً، تناسب معنوی کلمات با یکدیگر رعایت شده تا از لحاظ مفهومی نیز بافت منسجمی به وجود آید (معرفت، ۱۳۷۸، ص: ۳۷۵-۳۷۶). ابن عطیه در این باره می‌گوید: «هرگاه واژه‌ای از قرآن را از جای خود برداشته و تمامی زبان عرب را گردیده تا واژه‌ای مناسب‌تر پیدا شود، یافت نمی‌شود» (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۱، ص: ۲۷۹؛ معرفت، ۱۴۱۵، ج ۵، ص: ۲۱).

اکثر ادباء و بلغاء عرب و غیر عرب از دقت در چینش و گزینش کلمات قرآنی، کاملاً فریفته و مجذوب گردیدند؛ زیرا هرگز در قرآن کلمه‌ای را نیافتند که متناسب جای خود نباشد، یا واژه‌ای را که در جایی بیگانه قرار گرفته باشد، یا کلمه دیگری شایسته‌تر یا مناسب‌تر یا سزاوارتر باشد (جرجانی، ۱۹۶۸، ص: ۲۹). بلکه آن را با چنان انسجام و دقتی در نظم یافتند که مایه حیرت صاحب خردان و عجز همگان گردیده است. از جمله از نضر بن شمیّل که یکی از ادبای بزرگ عرب است، نقل می‌کنند که در مجلس مأمون، خلیفه عباسی حضور یافت، مأمون به او گفت: «اجلس؛ بنشین» نضر گفت: ای امیر مؤمنان! من نلمیده‌ام تا جلوس نمایم «ما أنا بمضطجع فأجلس». مأمون پرسید چگونه است؟ گفت: به کسی که ایستاده است، می‌گویند «اقعد» و به کسی که لمیده است، می‌گویند «اجلس». زیرا «قعود» در مقابل «قیام» است و «جلوس» در مقابل «اضطجاع». مأمون از این اشتباه و ناآگاهی خود خجل شد و دستور جایزه داد (معرفت، ۱۳۷۸، ص: ۳۷۶). بنابراین، هر کلمه‌ای برای معنایی خاص وضع شده است که باید در جایگاه معنایی متناسب با خود به کار رود تا مقصود گوینده از پیام به درستی و کامل به مخاطب انتقال داده شود. خداوند در قرآن برای انتقال مفاهیم و معانی، از کلمات متناسب با پیام و جایگاه خود استفاده کرده است، این گزینش و چینش کلمات در قرآن باید مورد توجه و دقت واقع شود.

## ۲-۱- اصالت تعبیرهای قرآنی

هر تعبیر قرآنی بر پایه مفهوم‌سازی خاصی استوار شده است. در معناشناسی باید مفهوم‌سازی نهفته در آن را یافت و هر تعبیری خودش اصالت دارد. باید میان موقعیت‌های قرآنی و تعبیرهای مختلف از آن موقعیت‌ها تفاوت قائل شد. در برخی موارد مفسران وقتی خواسته‌اند آیات را توضیح دهند، مفهوم‌سازی خودشان را جایگزین آیات کرده‌اند. آنان در موارد بسیاری عبارت‌های قرآنی را تغییر می‌دهند، تقدیم و تأخیری در ساختار آیات در نظر می‌گیرند یا چیزی را محذوف یا مقدر می‌دانند. گاهی هم برای اینکه معنای مورد نظرشان را از آیات به دست بیاورند، شکل صرفی واژه‌ها را تغییر می‌دهند (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص: ۱۳۰). به عنوان مثال، تغییر در ترتیب اسامی خداوند، تبدیل واژه‌ها به یکدیگر و تغییر حروف اضافه را می‌توان از موارد و نمونه‌های آن نام برد. هر یک از این تغییرها مفهوم‌سازی‌های خاص مفسران را نشان می‌دهد. حال آنکه در تفسیر باید مفهوم‌سازی قرآن، اصل و محور قرار بگیرد.

## ۳-۱- انسجام و اتصال موجود میان آیات یک سوره

اهتمام به بررسی چگونگی چینش آیات قرآن کریم در کنار یکدیگر امری است که از سده چهارم هجری وجود داشته است. چه در اولین مطالعات دانشمندان اسلامی با پی‌جویی «نظم» میان آیات و در سده‌های متأخرتر با بررسی «مناسبت» قرارگیری آیات و حتی سوره‌ها در کنار یکدیگر و چه در مطالعات جدید با عنوان واکاوی «پیوند» و «انسجام» در سوره‌های قرآن، دغدغه دانشمندان اسلامی، آن بوده است که قرآن ساختاری منسجم و متصل به هم دارد. هر چند آیات قرآن در طول بیست و سه سال متناسب با شرایط گوناگون نازل شده است، اما اتصال در میان آن‌ها در کار است. ادعای اتصال فضاهای قرآنی، پیامد معناشناختی بسیار مهمی به دنبال دارد. مفسر برای تحلیل معنایی یک آیه، نباید صرفاً به بررسی فضاهایی که در ظاهر ارتباط دارند، بسنده کند و باید فضاهایی را که مرتبط به نظر نمی‌آیند، نیز بررسی کند. مفسر مادامی که شواهدی بر خلاف اتصال نیابد، باید اساس کار خود را بر اتصال و پیوستگی قرار دهد (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص: ۲۶۶)؛ زیرا قرآن به صورتی که اکنون در دست ماست با حکمت و نظارت الهی تدوین یافته است.

## ۴-۱- پیش‌نمونه‌ها و مقولات معنایی در قرآن

زبان‌شناسان برای تحلیل معنای واژه‌ها به دو نظریه اشاره کرده‌اند؛ نظریه پیش‌نمونه‌ها و نظریه مقوله‌بندی. در مورد نظریه پیش‌نمونه‌ها، گفته‌اند که واژه‌ها بر افراد و مصادیق بسیاری صدق می‌کنند، طبق این نظریه از میان این افراد و مصادیق تنها برخی نمونه‌های اولیه هستند و دیگر افراد و مصادیق با اندکی تفاوت از آن‌ها به دست آمده‌اند. پیش‌نمونه‌ها، نمونه‌هایی برجسته هستند که وقتی واژه به کار برده می‌شود، زودتر از معانی دیگر به ذهن تبادر می‌کنند (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص: ۲۷۷). در مورد مقوله‌بندی گفته‌اند که معانی واژه‌ها و نحوه‌ی استعمال

آن‌ها در ترکیب‌ها و عبارات، به ادراک حسی و مقوله‌بندی انسان از جهان بستگی دارد. منظور از مقوله‌بندی، توانایی تشخیص شباهت‌های موجود میان اشیاء و تشکیل مجموعه‌ای از افراد با آن‌ها می‌باشد (قائم‌نیا، ۱۳۹۰، ص: ۲۷۵). برخی از زبان شناسان برای دستگاه مقوله‌بندی بشر دو بُعد در نظر می‌گیرند: بُعد افقی و بُعد عمودی. بُعد عمودی به سطح جامعیت و شمول یک مقوله خاص مربوط می‌شود. هر اندازه در این محور مقوله‌ای بالاتر قرار گیرد، به همان اندازه جامع‌تر است و مقوله جامع‌تر افراد بیشتری را در بر می‌گیرد (قائم‌نیا، ۱۳۹۰، ص: ۲۷۹).

وسيله ← مقولات سطح فرا دست  
 اتومبيل ← مقولات سطح پایه  
 اتومبيل کالسکه‌ای ← مقولات سطح فرو دست

در این گونه رده بندی‌ها، سطح میانی یا همان سطح پایه از اهمیت شناختی خاصی برخوردار هستند. در نظریه پیش نمونه‌ها، باید به این نکته توجه داشت که معنایی که زودتر از معانی دیگر به ذهن تبادر می‌کند، تمام معنای آن واژه نیست و آن واژه ممکن است معانی دیگری نیز داشته باشد. برای تحلیل و دست‌یابی به معانی دیگر، مقوله‌بندی واژگان می‌تواند تا اندازه‌ای راهگشا باشد.

#### ۱-۵- شبکه‌های شعاعی در قرآن

معناشناسی در دو سطح مختلف مطرح می‌شود: معناشناسی واژگان و معناشناسی جمله‌ها. مفسر با واژه‌های بسیاری رو به رو می‌شود که در ظاهر هم‌معنا به نظر می‌آیند، همچنین در مواردی با کاربردهای بسیار مختلف یک واژه رو به رو می‌شود و گمان می‌برد همه آن‌ها یک معنا را افاده می‌کنند. این پرسش مطرح می‌شود که این واژه‌ها از لحاظ معنایی چه ارتباطی باهم دارند؟ پاسخ‌های مختلفی می‌توان به این پرسش داد؛ برخی آن‌ها را هم‌معنا می‌دانند و برخی می‌گویند که اصلاً مترادف معنایی در قرآن وجود ندارد (قائم‌نیا، ۱۳۹۰، ص: ۳۰۹). با فرض اینکه مترادف در قرآن وجود ندارد، واژه‌های قرآنی که در ظاهر هم‌معنا به نظر می‌آیند یا کاربردهای متعدد یک واژه، شبکه‌های معنایی گوناگونی را تشکیل می‌دهند. برای یافتن معانی این واژه‌ها باید شبکه شعاعی را که تشکیل می‌دهند، بررسی کرد. بنابر قول به شبکه شعاعی در باب واژه‌های قرآنی، کتب لغت در بیشتر موارد به معنای پیش نمونه‌ای اشاره می‌کنند و رجوع به آن‌ها برای تعیین معنای واژه‌های قرآنی کافی نیست. سیاق آیات در معنای واژه‌ها تأثیر دارد و اختلافاتی در آن پدید می‌آورد. معنای پیش نمونه در سیاق‌های گوناگون توسعه می‌یابد، همه توسعه‌هایی که در این معنا پیدا می‌شوند مجازی یا استعاری نیستند، بلکه واژه‌ها در برخی موارد معنای جدیدی هم پیدا می‌کنند (قائم‌نیا، ۱۳۹۰، ص: ۳۳۵).

## ۱-۶- وحدت موضوعی سوره‌های قرآن

برخی قرآن‌پژوهان معاصر با وجود تعدد موضوعات در بسیاری از سوره‌های قرآن، معتقدند که هر سوره، هدف یا هدف‌های خاصی را دنبال می‌کند که جامع میان آیات یک سوره است و آن سوی این کثرت، غرض و موضوع واحدی نهفته است. میان تمامی آیه‌های یک سوره، پیوندی اجتناب‌ناپذیر با موضوع و غرض اصلی سوره برقرار است که امروزه به نام «وحدت موضوعی» در هر سوره خوانده می‌شود (حجازی، ۱۳۹۰، ص: ۱۴). طرفداران این نظریه، وحدت موضوعی و یکپارچگی هر یک از سوره‌ها را لازمه حکمت، بلاغت و اعجاز قرآن، بلکه از برترین تجلیات اعجاز می‌شمارند (درآز، ۱۳۹۱، ص: ۱۲۱) و پیش از کشف موضوع اصلی در هر سوره، تفسیر را زیان‌آور و حتی ناممکن می‌دانند و بر این باورند که بی‌توجهی به غرض اصلی، به تفسیر به رأی می‌انجامد. گرچه قرآن‌پژوهان و مفسران پیشین نیز از پیوستگی و تناسب آیات سخن گفته‌اند (همامی، ۱۳۷۵، ص: ۲۹-۳۴)، اما نظریه «وحدت موضوعی»، تناسب و پیوستگی را در سراسر یک سوره و با محوریت موضوعی واحد، در تمامی آیات جستجو می‌کند. این نظریه، بر آن است که آیات قرآن مانند مرواریدهایی است که با رشته پیوندی به یکدیگر مرتبط شده‌اند (خویی، ۱۴۰۸، ص: ۹۲) و «کسی که بر اساس وحدت موضوعی سوره به بررسی آیات نمی‌پردازد، مانند کسی است که کاخ زیبا و شکوهمندی را از راه سنگ‌ها، خشت‌ها، چوب‌ها و دستگیره‌های آن معرفی نماید» (مدنی، بی‌تا، ص: ۶-۵؛ سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص: ۳۴۳). محمد عبدالله درآز، وحدت منطقی و ادبی میان آیات یک سوره را، به رغم نزول تدریجی و به مقتضای حوادث خاص، از شواهد بزرگ اعجاز قرآن می‌خواند (مدنی، بی‌تا، ص: ۷-۸) و نیز محمد مدنی، درک جزئیات ترسیم شده در پهنای سوره را مبتنی بر کشف منظر عام سوره می‌داند (مدنی، بی‌تا، ص: ۹). شحاته به نقل از استاد خود شیخ محمد مدنی در این باره می‌نویسد: «هر سوره‌ای از قرآن کریم دارای جان و روحی است که در کالبد آیات آن سوره جریان دارد و این روح بر مبانی، احکام، توجیهاات و روش آن سوره، سلطه و اشراف دارد» (شحاته، ۱۹۹۰، ص: ۳۰۲).

از آن جایی که موضوع «وحدت موضوعی سوره‌های قرآن»، مهم‌ترین و اصلی‌ترین مبنای نگارنده در این پژوهش قرار گرفته است، از این رو لازم است تا این موضوع از جوانب مختلف بررسی شود و جایگاه این نظریه در تفاسیر و تألیفات قرآن‌پژوهان روشن شود و سپس دلایل طرفداران این نظریه به اجمال بیان شود تا خواننده با داشتن تصویری جامع از مبانی نگارنده به فصل تبیین جایگاه واژه «عربی» در نظام معنایی سوره‌ها انتقال داده شود.



مفسرین متأخر به این حقیقت پی برده‌اند و در پی آنند تا به اهداف ویژه در هر سوره دست یابند. از جمله این مفسران، علامه طباطبایی و سید قطب هستند که در مقدمه تفسیر هر سوره طبق برداشت خود، هدف آن را مختصراً توضیح می‌دهند. یکی از شاگردان سید قطب به نام «عبد الله محمود شحاته» کتابی به نام «اهداف کل سوره و مقاصدها» تألیف نموده و سعی بر آن داشته که اهداف هر سوره را مشخص نماید که تا اندازه‌ای هم موفق گردیده است. او از سوره بقره شروع کرده و تا سوره جاثیه ادامه داده و مجموعاً در ۴۵ سوره این هدف را دنبال کرده است (معرفت، ۱۳۷۸، ص: ۴۰۶). در آغاز قرن اخیر، شیخ محمد عبده صاحب تفسیر المنار<sup>۱</sup> همین نظریه را دنبال و مسأله «الوحدة الموضوعیة للسوره» را مطرح کرده و اصرار دارد که فهم هدف هر سوره کمک شایانی است به مفسر تا به معانی آیه‌های هر سوره نزدیک شود. دیگر مفسران عصر حاضر از جمله، مصطفی مراغی و محمود شلتوت نیز از همین روش الهام گرفته‌اند (معرفت، ۱۳۷۸، ص: ۴۰۷). شحاته در طلیعه کتاب خود، با نام «اهداف کل سوره و مقاصدها فی القرآن الکریم» از تفاسیری یاد کرده است که «وحدت موضوعی» را پذیرفته و تفسیر خود را با محوریت موضوعی واحد در هر سوره نگاشته‌اند. به همین مناسبت، مفسران مشهوری چون محمد عبده، سید رشید رضا، محمد مصطفی مراغی، محمود شلتوت و سید قطب را نام می‌برد. (شحاته، ۱۹۹۰، ص: ۲۷). برهان الدین بقاعی، از پیشگامان نظریه «وحدت موضوعی» که با ارائه تفسیری گسترده با نام «نظم الدرر» مبتنی بر وحدت و پیوستگی آیات و حتی سوره‌های قرآن در میان مفسران و قرآن‌پژوهان شهرت بسزایی یافته است، در مقدمه تفسیر خود یادآور می‌شود که قاعده کلی در شناخت مناسبات آیات این است که به غرض سوره و مقدماتی که غرض به آن نیازمند است، توجه شود، سپس ارتباط آن مقدمات با غرض اصلی سوره بیان شود (بقاعی، ۱۴۱۵، ص: ۱۸). ابن عربی نیز ارتباط آیات قرآن را همچون یک کلمه می‌داند که معانی آن منسجم و مبانی آن منظم است (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص: ۲۸۸). متأخرین در این باره تأکید دارند که هر سوره دارای یک جامعیت واحدی است که در انسجام و به هم پیوستگی آیات نقش دارد و اولین وظیفه مفسر، پیش از ورود به تفسیر آیات، به دست آوردن آن وحدت جامع حاکم بر سوره است تا به خوبی بتواند به مقاصد سوره دست یابد.

قرآن‌پژوهان معاصر در سال‌های اخیر، فصلی نوین در حوزه تحقیقات قرآنی گشودند و بحث از «وحدت موضوعی سوره‌های قرآن کریم» را به فهرست و عناوین مباحث علوم قرآنی افزودند. تاکنون تحقیقات گسترده‌ای

<sup>۱</sup>. این تفسیر از اول قرآن تا سوره نساء آیه ۱۲۶، با بیان شیخ محمد عبده و املائی سید محمدرشید رضا و ادامه آن توسط سیدرشید رضا با پیروی از روش و سبک استادش نوشته شد.

در این عرصه انجام گرفته است. عده‌ای نیز گامی فراتر نهاده، چهره پیوسته تمام قرآن را مطرح کردند. این ادعا از سوی نویسنده پرکار و مفسر انقلابی و دارای اندیشه اجتماعی و سیاسی، یعنی سعید حوی، عنوان شده است. وی طرحی را در زمینه پیوستگی تمام قرآن ارائه می‌دهد (ایازی، ۱۳۸۰، ص: ۳۳). برخی از کسانی که به طور گسترده، بحث و بررسی «وحدت موضوعی» را دنبال کردند و تألیفاتی در این زمینه ارائه داده‌اند، عبارتند از: محمد محمود حجازی در کتاب «تفسیر الواضح و الوحده الموضوعیه»، عبدالله دراز در کتاب «نبا العظیم»، شحاته در کتاب «اهداف کل سوره و مقاصدها فی القرآن الکریم»، صبحی صالح در کتاب «مباحث فی علوم القرآن»، شیخ احمد غزالی در کتاب «نحو تفسیر موضوعی سور القرآن الکریم»، مناع القطان در کتاب «مباحث فی علوم القرآن»، کمال الدین طائی در کتاب «موجز البیان»، مصطفی مسلم در کتاب «مباحث فی التفسیر الموضوعی»، عبدالعلی بازرگان در کتاب «نظم قرآن»، سعید حوی در کتاب «الاساس فی التفسیر»، استاد معرفت در کتاب «التمهید فی علوم القرآن»، عبدالهادی فقهی زاده در کتاب «پژوهشی در نظم قرآن»، عباس همای در کتاب «چهره زیبای قرآن»، سید محمد علی ایازی در کتاب «چهره پیوسته قرآن»، محمد خامه‌گر در کتاب «ساختار هندسی سوره‌های قرآن». عبدالله محمود شحاته در این باره می‌گوید: «دانشمندان پیشین در رابطه با اهداف و مقاصد سوره‌های قرآن کریم مطالبی یاد کرده‌اند که می‌توان مجدالدین فیروزآبادی (م ۸۷۱ ه.ق) را از آن جمله برشمرد. وی در کتاب ارزشمند خود به نام «بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز» در این زمینه بحث کرده است» (شحاته، ۱۹۹۰، ص: ۲۷).

۱-۶-۳. دلایل طرفداران نظریه وحدت موضوعی سور

برخی از طرفداران نظریه وحدت موضوعی سور، بیش از ده دلیل و شاهد برای اثبات این نظریه ارائه می‌دهند. عمده این دلایل به دو دسته عقلی و نقلی تقسیم می‌شوند.

۱-۶-۳.۱. دلایل عقلی

اساسی‌ترین دلیل مدافعان وحدت موضوعی، توقیفی بودن ترتیب و چینش آیات قرآن است و از جمله دلایل دیگر می‌توان به حصر آیات در یک سوره و اقتضای حکمت اشاره نمود.

۱-۶-۳.۱.۱. توقیفی بودن ترتیب آیات

توقیفی بودن ترتیب آیات، نخستین دلیلی است که طرفداران «وحدت موضوعی سوره‌ها» بر آن تأکید دارند و این مبنا، اصل و اساس اعتقاد به پیوستگی قرآن است (ایازی، ۱۳۸۰، ص: ۱۶۶). منظور از توقیفی بودن ترتیب آیات این است که چینش کلمات و ترتیب آیات در هریک از سوره‌ها، همان ترتیب و چینشی است که به وسیله پیامبر اکرم (ص) و به امر خداوند انجام گرفته است (زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص: ۱۳۳). حجازی از پیشگامان نظریه «وحدت موضوعی»، بخشی از مقدمه کتاب خود را به تبیین دلایل توقیفی بودن ترتیب آیات

اختصاص می‌دهد (حجازی، ۱۳۹۰، ص: ۹) و اقرار و اعتراف به «وحدت موضوعی» سوره‌ها را نتیجه اجتناب ناپذیر توفیقیت دانسته است (حجازی، ۱۳۹۰، ص: ۱۲).

#### ۲-۱-۵-۶-۱- حصر آیات در یک سوره

طرفداران نظریه وحدت موضوعی سور گفته‌اند هر یک از سوره‌های قرآن به مثابه دیواری است که بخشی از آیات را در خود جای داده است و تنها راز تقسیم قرآن به سوره را وحدت غرض در هر سوره دانسته‌اند و اختلاف عدد آیات هر یک از سوره‌ها نیز معلول همین علت است (معرفت، ۱۳۷۸، ص: ۴۰۶). طبق نظر علامه طباطبایی هر یک از قسمت‌های کلام الهی که آن را به صورت جداگانه بیان فرموده و نام سوره بر آن نهاده، دارای یک نوع ارتباط و پیوستگی است که این ارتباط میان دو سوره مختلف یا اجزای آن‌ها وجود نخواهد داشت. از آنجا که وحدت و پیوستگی سخن به واسطه وحدت غرض و مقصودی است که از آن در نظر گرفته شده، بنابراین هر یک از سوره‌ها مقصود و هدفی خاص را دنبال می‌کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص: ۱۷). بیشتر قائلان نظریه «وحدت موضوعی» با تکیه بر این بیان، به اثبات نظریه یاد شده پرداخته‌اند.

#### ۳-۱-۵-۶-۱- اقتضای حکمت

قرآن، کلام خداوند حکیم است و رعایت غرضی واحد در کلام، اقتضای سخن حکمت آمیز است. مدافعان این نظریه با این استدلال، «وحدت موضوعی» سوره‌های قرآن را ثمره اجتناب ناپذیر حکمت آمیز بودن قرآن دانسته‌اند و در این باره می‌گویند که اگر قرآن کریم از یک خط سیر واحد در موضوعات کلی و جزئی برخوردار نباشد و مفسر نتواند سراپرده این کلمات را به دست دهد، هدف‌داری و جهت‌داری حاکم بر کل تعالیم قرآنی ثابت نمی‌شود (ایازی، ۱۳۸۰، ۱۷۸-۱۷۷). یکی از طرفداران این نظریه با نقل کلامی از ابومسلم اصفهانی، بر رابطه وثیق میان اعجاز قرآن و پیوستگی موضوعی آیات تأکید می‌کند و معتقد است که اعجاز قرآن را باید مختص در نظم مخصوص این کتاب دانست (ملاحویش، ۱۹۷۲، ص: ۲۹۰).

#### ۲-۱-۵-۶-۱- دلایل نقلی

اساسی‌ترین دلایل نقلی مدافعان وحدت موضوعی، استفاده از شواهدی در آیات و روایات است که با بیان آن‌ها به اثبات این نظریه پرداخته‌اند.

#### ۱-۲-۱-۵-۶-۱- آیات

طرفداران این نظریه، برخی از اوصاف قرآن همچون «کتاب» (آل عمران/۵۸)، «عزیز» (فصلت/۴۱)، «قول فصل» (طارق/۱۳)، «حکیم» (آل عمران/۵۸)، «نوراً مبیناً» (نساء/۱۷۴)، «لایأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه» (فصلت/۴۲)، «بصائر للناس» (قصص/۴۳)، «ان هو الا ذکر و قرآن مبین» (یس/۶۹) و... را شاهی بر ضرورت نظم درونی و ارتباط آیات و در نهایت «وحدت موضوعی» سوره‌های قرآن آورده‌اند. سیوطی معتقد است که

قرآن حکیم است؛ زیرا آیات قرآن به واسطه نظم شگفت و معانی تازه و نو محکم شده است (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص: ۱۸۷).

۲-۵-۶-۱- روایات

برخی از روایاتی که از سوی مدافعان نظریه «وحدت موضوعی» به آن‌ها استناد شده، در زیر آمده است:

**روایت اول:** امام صادق(ع) در تحلیل و تبیین گمراهی بعضی مفسران می‌فرماید: «لم ينظروا الی ما یفتح الکلام و الی ما یختمه» (بحرانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص: ۸)؛ به آنچه کلام با آن آغاز شده و آنچه کلام با آن خاتمه یافته است، توجهی نکرده‌اند. بنابراین، توجه به فاتحه و خاتمه سوره‌ها، یکی از راه‌های وصول به موضوع اصلی سوره است.

**روایت دوم:** امام باقر(ع) می‌فرماید: «لیس شیء ابعده من عقول الرجال من تفسیر القرآن، ان الایة تكون اولها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها فی شیء و هو کلام متصل ینصرف علی وجوه» (بحرانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص: ۹)؛ هیچ چیز در اندیشه مردمان از تفسیر قرآن دورتر نیست. همانا اول یک آیه درباره موضوعی است و وسط آیه درباره موضوعی آید و آخر آیه نیز درباره موضوعی دیگر. در حالی که تمامی آیه، یک کلام مرتبط و متصل است.

**روایت سوم:** بعضی صحابه آیه‌ای را از قرآن بیرون کشیدند و درباره آن به مشاجره پرداختند، تا جایی که صدایشان بلند شد. پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «آرام باشید که امم پیشین با اختلاف در برابر انبیایشان و زدن پاره‌ای از کتاب به پاره‌ای دیگر، هلاک شدند. قرآن نازل نشده است که پاره‌ای، پاره دیگر را تکذیب کند» (سیوطی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص: ۱۴۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص: ۸۲؛ بی‌آزار شیرازی، ۱۳۷۶، ج ۱/۴۳۴-۴۳۳).

**روایت چهارم:** اسماعیل بن جابر می‌گوید: امام صادق(ع) در یک سخنی طولانی درباره امور مرتبط با تفسیر قرآن، آخرین علم از علوم تفسیری را آگاهی بر ارتباط آیات و وجه پیوستگی آن‌ها معرفی نمود و فرمود: «المحمول علی ما قبل و علی ما بعده»؛ بدانند که آیه چه ارتباطی با قبل و ما بعد خود دارد.

**روایت پنجم:** امام صادق(ع) در تفسیر سوره بقره، فضای تاریخی آن را بیان می‌کند و در ادامه، یکی دیگر از اسباب نرسیدن به حقایق قرآن را همین غفلت از موارد و مصادر آیات و سوره‌ها دانسته، می‌فرماید: «و لم یعرفوا موارد و مصادر»؛ ریشه و اصل آن را نشناختند (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص: ۴۳۶). در این روایت، بر فضای سوره تکیه شده است.

## ۲- رویکردهای محقق در مفهوم‌شناسی واژگان و موضوعات قرآنی

نگارنده در این پژوهش برای مفهوم‌شناسی واژه «عربی» در قرآن، ابتدا دو رویکرد سنتی و رویکرد مدرن در زمینه معناشناسی واژگان را مورد مطالعه قرار داده است، سپس با ترکیب این دو رویکرد و توجه داشتن به قوانین و قواعد آن‌ها، یک رویکرد ترکیبی انتخاب نموده است و با این رویکرد ترکیبی به مفهوم‌شناسی واژه «عربی» در قرآن پرداخته است. در فصل بعدی این پژوهش، از رویکرد مدرن، برای استخراج هم‌نشین‌ها و مولفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره‌های مورد نظر استفاده شده و از رویکرد سنتی، برای استخراج فرآیند مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» و ارتباط آن با سایر موضوعات اصلی سوره استفاده شده است. در ادامه به اختصار این دو رویکرد، معرفی خواهند شد.

### ۲-۱-۲- مطالعه رویکرد سنتی با تکیه بر نظریه «پیوستگی موضوعی و ساختاری سوره»

در میان مفسرانی که به وجود محور واحد یا غرض اصلی سوره اعتقاد دارند، دو رویکرد توصیفی و استدلالی برای شناسایی غرض سوره وجود دارد. در رویکرد توصیفی، مفسر با مطالعه آیات هر سوره تلاش می‌کند با روح حاکم بر سوره ارتباط برقرار نموده و غرض سوره را مشخص نماید. اما در رویکرد استدلالی، مفسر تلاش می‌کند با تکیه بر شواهد درون‌متنی و برون‌متنی، غرض سوره را کشف نموده و کیفیت راهیابی خود را به غرض سوره به طور مستدل و ضابطه‌مند، بیان نماید. رایج‌ترین رهیافت‌های کشف غرض سوره در میان مفسرانی که با رویکرد استدلالی به کشف غرض سوره‌های قرآن پرداخته‌اند به شرح زیر است:<sup>۱</sup>

#### ۲-۱-۱-۲- دسته‌بندی روشمند آیات

مطمئن‌ترین رهیافت برای کشف غرض یک سوره، بررسی سیاق سوره و دسته‌بندی روشمند آیات آن است. مفسرانی که از این رهیافت استفاده کرده‌اند، ابتدا بر اساس ارتباط لفظی، معنایی و اسلوبی آیات آن‌ها را به دسته‌های مختلف تقسیم کرده و سپس با توجه به محتوای هر دسته، عنوانی را برای آن مشخص می‌کنند و در نهایت با جمع‌بندی عناوین به صورت روشمند، غرض اصلی سوره را کشف می‌نمایند (سیاوشی، ۱۳۸۹، ص: ۱۳۴). سعید حوی در «الاساس فی التفسیر»، برای نشان دادن وحدت موضوعی در سطح آیه‌ها، هر سوره را به چند قسم و هر قسم را به چند مقطع و هر مقطع را به چند فقره و هر فقره را به مجموعه‌ای از آیات تقسیم کرده است و مقاصد هر سوره را در هر یک از این بخش‌ها واکاویده است (حوی، ۱۴۱۲، ج ۸، ص: ۴۳۸۳).

<sup>۱</sup> . رهیافت‌های مورد بررسی در رویکرد سنتی بر گرفته شده است از مقاله: «اعتبار سنجی رهیافت‌های کشف استدلالی غرض سوره‌های قرآن» از محمد خامه‌گر، حسن نقی‌زاده، محمد علی رضایی کرمانی، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، سال بیست و یکم، شماره ۲، پیاپی ۷۹، تابستان ۱۳۹۵، صفحات ۴-۲۵.

علامه طباطبایی نیز در تفسیر تمامی سوره‌ها آیات هم سیاق را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و به موضوعاتی که در هر دسته وجود دارد، اشاره می‌کند. علامه در دسته‌بندی آیات، به ارتباط لفظ، معنا و حتی اسلوب آیات توجه دارد، اما معیار اصلی علامه، معناست. مثلاً ایشان درباره غرض سوره حاقه می‌گوید که این سوره درباره «قیامت» است و اگر آن را «حاقه» نامیده‌اند، برای این است که قیامت روزی حق، غیر قابل تخلف و تردید ناپذیر است و آیات این سوره را با همین جهت‌گیری دسته‌بندی می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص: ۳۹۲). از مفسران دیگری که به رهیافت دسته‌بندی آیات برای کشف غرض توجه نموده‌اند، می‌توان به افرادی مانند بقاعی در تفسیر «نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور»، ابن‌عاشور در تفسیر «التحریر و التنویر»، ابوالاعلی مودودی در تفسیر «تفهیم القرآن»، عبدالله محمود شحاته در «اهداف کل سوره و مقاصدها فی القرآن الکریم»، سید محمد باقر حجتی و عبدالکریم بی‌آزار شیرازی در «تفسیر کاشف»، محمد تقی مدرسی در تفسیر «من هدی القرآن»، وهبه بن الشیخ مصطفی الزحیلی در تفسیر «المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج» و محمود بستانی در «التفسیر البنائی للقرآن الکریم» نام برد.

#### ۲-۱-۲- حذف استطرادها

یکی از رهیافت‌هایی که برای کشف غرض و پیام اصلی سوره‌ها پیشنهاد شده، این است که محقق با دقت در ارتباط آیات هر سوره، تلاش کند تا مطالب اصلی سوره را از مطالب فرعی و استطرادی جدا کند، آن‌گاه با بررسی کیفیت جهت‌گیری مطالب اصلی سوره، به کشف پیام اصلی آن پردازد (گلجانی، امیرخیز، ۱۳۸۴، ص: ۱۶۹). استطراد آن است که گوینده به خاطر وجود مناسبتی در سخن، به آرامی از موضوع اصلی، کلام را انتقال داده و پس از تشریح و بیان آن، به موضوع اصلی سخن باز گردد و این شیوه را با حفظ تنوع و تازگی ارائه مطالب، بدون آنکه به پریشان و پراکنده‌گویی گرفتار شود، ادامه دهد. فهم پیام اصلی گوینده، مرهون کشف استطرادها و جداسازی اجزای آن‌ها از هدف اصلی می‌باشد (گلجانی، امیرخیز، ۱۳۸۴، ص: ۱۷۰). گلجانی برای آنکه رهیافت حذف استطرادها در جهت ترسیم پیام اصلی سوره را تبیین کند، به استخراج پیام اصلی سوره‌های بقره، آل عمران، نساء و یونس می‌پردازد.

#### ۲-۱-۳- تحلیل عناصر درون متنی سوره

هر متنی از سلسله‌ای از جملات و اجزاء که به طور متوالی آرایش یافته‌اند، ساخته شده تا خواننده با دنبال کردن آن، معنا یا پیام خاصی را استنباط نماید. همین وجه معنایی متن است که آن را از مجموعه‌ای جملات که به طور تصادفی در کنار هم قرار گرفته باشند، متمایز می‌کند (اخلاقی، ۱۳۷۷، ص: ۸۲). مهمترین عناصر درون‌متنی سوره که هماهنگی معناداری با پیام اصلی سوره دارند، عبارتند از: آیات آغازین و پایانی سوره، سوگندهای سوره، شخصیت‌های سوره و داستان‌های سوره.

### ۲-۱-۳-۱. آیات آغازین و پایانی سوره

یکی از عناصر متنی که در شناسایی غرض سوره موثر است، آیات آغازین و پایانی سوره است. ارتباط آیات ابتدایی و انتهایی سوره با غرض اصلی آن، از نکاتی است که مورد توجه و عنایت برخی مفسران، از جمله سعید حوی، نویسنده «الاساس فی التفسیر»، آیت الله جوادی آملی و علامه طباطبایی بوده است. علامه طباطبایی معتقد است که جز در چند مورد استثنایی - مانند سوره مریم و توبه - در سایر سوره‌های طولانی، غرض سوره به عنوان بראعت استهلال در ابتدا و به عنوان حسن ختام در انتهای آن بیان می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص: ۷۸) و اصولاً یکی از ویژگی‌های سوره‌های قرآن این است که هر غرضی را که در اوایل سوره در نظر دارد، اواخر آن نیز همان غرض را می‌رساند. آیت الله جوادی آملی نیز در کشف هدف سوره بقره از این قاعده استفاده کرده است.

### ۲-۱-۳-۲. داستان و شخصیت‌های سوره

دومین عنصر متنی که برای کشف غرض سوره مورد توجه مفسران قرار گرفته، داستان‌های سوره است. یکی از خصوصیات داستان‌های قرآنی، همسو بودن آن‌ها با مطالب سوره و غرض اصلی آن است و حکمت تکرار داستان‌ها در قرآن نیز اصولاً به همین نکته باز می‌گردد (خامه‌گر، ۱۳۸۲، ص: ۱۹۲-۱۹۱). یکی از روش‌های آیت الله جوادی آملی برای دستیابی به غرض سوره، توجه به داستان‌هایی است که در سوره‌ها طرح گردیده است. به عنوان مثال، ایشان غرض سوره مائده را فراخواندن به وفای به عهدها و حفظ پیمان‌های حق و نهی بلیغ از پیمان شکنی می‌داند و در ادامه بر این نکته تأکید می‌کند که در داستان‌هایی که در این سوره ذکر شده است، مانند تقاضای حضرت عیسی (ع) و داستان مائده بنی‌اسرائیل، جریان فرزندان آدم و داستان ستم‌های بنی‌اسرائیل و پیمان شکنی آنان همه و همه از مواردی است که هدف سوره در آن‌ها آمده است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص: ۶۸۵).

### ۲-۱-۳-۳. سوگندهای سوره

سومین عنصر متنی که در کشف غرض سوره کارآیی فراوانی دارد، سوگندهای سوره است. مهم‌ترین کارکرد سوگند، تأکید کردن بر مطلبی است که به عنوان جواب قسم ذکر می‌شود. از این رو سوگندهای قرآن دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آن‌ها سوگند یاد شده و نشانه آن است که آنچه برای آن، قسم یاد شده است، جایگاه ویژه‌ای در میان عناصر تشکیل دهنده متن سوره داشته و بخش مهمی از انتقال پیام سوره را به عهده دارد.

صاحب نظران حوزه تفسیر قرآن بر این نکته اتفاق نظر دارند که همان گونه که تکرار در همه متون ادبی هدفمند است، تکرارهای متن قرآن نیز امری تصادفی نبوده، بلکه از روی تدبیر و تعمد در جای جای آن به کار گرفته شده و همواره هدفی بلاغی - معنایی در ورای کاربرد آن‌ها نهفته است. یکی از کارکردهای تکرار در قرآن این است که با مطالعه روشمند آن، می‌توان راهی به سوی کشف پیام اصلی سوره گشود. محمود بستانی بر این عقیده است که یکی از مسیرها برای یافتن غرض سوره، توجه به مطلبی است که به طور مکرر در سوره تکرار می‌شود (بستانی، ۱۴۲۴، ج ۳، ص: ۳۱۱). در یک تقسیم کلی، تکرارهای موجود در سوره‌های قرآن را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

۴-۱-۲-۱. تکرار معنوی

تکرار پی‌درپی و متناوب یک موضوع خاص و توجه به ابعاد مختلف و مصادیق گوناگون آن در سراسر سوره، حاکی از آن است که در این سوره، توجه ویژه‌ای به این موضوع مبذول شده است؛ تا حدی که اگر موضوعی از تکرار چشمگیر و قابل توجهی برخوردار باشد، شایستگی آن را دارد که به موضوع اصلی و محوری سوره تبدیل شود؛ همان گونه که علامه طباطبایی، محور سوره شوری را مسأله وحی دانسته و علت آن را تکرار موضوع وحی در آیات ۳، ۷، ۱۳، ۱۷، ۵۱ اعلام می‌نماید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۶).

۴-۱-۲-۲. تکرار لفظی

تکرار برخی از آیات و عبارات نشان از اهمیت آن‌ها است. توجه به مفهوم آن‌ها می‌تواند راهنمای خوبی برای تشخیص غرض متن و پیام اصلی سوره باشد. نمونه‌های بارز تکرار یک آیه در سوره را می‌توان در سوره‌های الرحمن، مرسلات، شعراء، قمر، صافات و نمل مشاهده کرد. برای نمونه در سوره مرسلات، آیه «وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» ده‌بار تکرار شده و از عذاب بسیار بزرگی که برای منکران دین و تکذیب کنندگان خدا در روز رستاخیز وجود خواهد داشت، خبر داده است. بررسی سیاق این سوره و شواهد مختلف موجود در سوره نشان می‌دهد که غرض اصلی این سوره، بیان کیفر سخت منکران دین خدا در روز قیامت است. به این ترتیب، رابطه مستقیمی میان غرض سوره و عبارت پر تکرار آن مشاهده می‌شود.

۴-۱-۲-۵. روابط میان متنی سوره‌ها

یکی از رهیافت‌های رایج در کشف غرض اصلی سوره‌ها، توجه به شباهت‌های موجود میان سوره‌هاست. در این رهیافت، هر گونه شباهتی بین یک سوره با سایر سوره‌ها، قرینه‌ای است که مفسر را به اشتراک موضوع و اغراض سوره‌ها راهنمایی می‌کند. این موارد تشابه عبارتند از: سوره‌های هم سیاق، سوره‌های همسان آغاز، سوره‌های همسان پایان، ارتباط غرض سوره با مضمون آیه پایانی سوره پیشین، سوره‌های متوالی النزول، تناسب



غرضی سوره‌های همجوار. برخی قرآن پژوهان معاصر افزون بر تشابهات فوق، به تشابهات بعید دیگری که بین سوره‌ها وجود دارد، اشاره کرده و آن‌ها را نیز دلیلی بر تقارن اغراض سوره‌ها گرفته‌اند. از جمله تسمیه دو یا چند سوره به یک اسم مشترک (مانند زهراوین و معوذتین)، تأکید بر قرائت دو سوره خاص در برخی نمازها، واژه‌های کلیدی مشترک، فراوانی یکی از اسمای الهی در چند سوره و اموری از این قبیل را در این ردیف ذکر کرده‌اند (بازرگان، ۱۳۷۲، ص: ۸).

#### ۶-۱-۲- عناصر برون متنی سوره

هر سوره قرآن افزون بر عناصر درون متنی، از عناصر دیگری نیز بهره‌مند است که گرچه خارج از متن سوره قرار دارند، اما بر جهت‌گیری محتوای سوره تأثیر گذاشته و با غرض و پیام اصلی آن ارتباط دارند. تأثیرگذارترین عناصر برون متنی سوره‌ها عبارتند از: اسم سوره، فضائل و خواص سوره‌ها و فضای نزول سوره.

##### ۱-۶-۱-۲. نام سوره

نخستین عنصر برون متنی که مورد توجه مفسران قرار گرفته، اسم سوره است. برخی مفسران تأکید دارند که اسامی سوره‌های قرآن ارتباط عمیقی با غرض اصلی سوره داشته است. نخستین تفسیری که به این مسأله به طور کامل توجه نموده است، تفسیر «نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور» است. بقاعی که تفسیر خود را به منظور یافتن ارتباط بین آیات نگاشته، معتقد است، ابتدا باید مقصود و غرض اصلی سوره را مشخص کرد و بهترین راه را برای رسیدن به این هدف، توجه به نام سوره است (بقاعی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص: ۱۸). سید قطب دومین مفسری است که برای رسیدن به غرض اصلی سوره، از اسم سوره، استفاده کرده است. ایشان موضوع سوره «محمد» را قتال و جهاد در راه خدا می‌داند و این موضوع را برگرفته از نام دیگر این سوره که «قتال» است، می‌داند (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ص: ۲۴۵۲).

##### ۲-۶-۱-۲. فضائل سوره

دومین عنصر برون متنی که برای کشف غرض سوره‌ها مورد توجه مفسران واقع شده است، فضایل و خواص سوره‌هاست. برخی مفسران همچون یعسوب الدین جوینیاری، صاحب تفسیر «البصائر» و بقاعی، صاحب تفسیر «نظم الدرر»، به تناسب و هماهنگی بین فضیلت و خواص سوره با غرض آن‌ها گرایش یافته‌اند. و در برخی از موارد، از فضیلت سوره برای کشف غرض آن سود جست‌ه‌اند (جوینیاری، ۱۳۶۱، ج ۴۱، ص: ۲۵۳؛ بقاعی، ۱۴۱۵، ج ۲۰، ص: ۲۱۶).

سومین عنصر برون متنی سوره که از نگاه برخی مفسران در شناسایی غرض آن تأثیرگذار است، فضای نزول سوره است؛ زیرا فضای نزول، حاکی از چالشی است که سوره در صدد مواجهه با آن است و این امر، همان غرض اصلی از نزول سوره است. آیت الله جوادی آملی معتقد است که نه تنها فضای نزول سوره بر جهت دهی معارف سوره اثر گذار است، بلکه متقابلاً معارف سوره نیز متناسب با فضای نزول سوره، تفسیر و تبیین پیدا خواهند کرد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص: ۵۴). علامه طباطبایی نیز با تکیه بر فضای نزول سوره آل عمران، هدف اصلی این سوره را در دعوت مؤمنان می‌داند به اینکه در حمایت دین الهی، توحید کلمه داشته باشند؛ زیرا این سوره در شرایطی نازل شده است که یهود و نصارا و مشرکین و سایر دشمنان قسم خورده اسلام و مسلمانان، هر یک به روشی قصد خاموش کردن چراغ اسلام را داشتند، از این رو خدای سبحان از مؤمنان می‌خواهد که در برابر دشمن قیام کرده و صبر و ثبات قدم را شعار خود سازند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص: ۲). سید قطب، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز در ابتدای هر سوره، قبل از آغاز تفسیر، شرح مفصلی درباره مسائل تاریخی نزول، ارائه می‌دهد و از این طریق، سیمایی متشکل و مرتبط از شخصیت سوره ارائه می‌نماید و با تکیه بر فضای نزول سوره، به غرض سوره راه می‌یابد (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۱۱، ص: ۲۸).

## ۲-۲-۲- مطالعه رویکرد مدرن با تکیه بر معناشناسی ساختاری

معناشناسی از شاخه‌های دانش زبان‌شناسی و از جمله علمی است که به تازگی در مغرب زمین متداول شده است و مورد توجه گروهی از فلاسفه و زبان‌شناسان قرار گرفت. امروزه مطالعات معناشناسی در پژوهش‌های قرآنی، با ارائه راهکارهایی نظام‌مند علاوه بر بیان تعریفی دقیق از مفاهیم مورد مطالعه و تبیین جایگاه آن مفهوم در میان سایر مفاهیم قرآنی، لایه‌های جدیدی از یک مفهوم را کشف کرده است.

### ۱-۲-۲- پیشینه معناشناسی

معناشناسی، در حال حاضر یکی از شاخه‌های علم زبان‌شناسی است که پیدایی آن با اندیشه‌های «فردینان دو سوسور»<sup>۱</sup> پیوند خورده است. از ظهور معناشناسی به عنوان یک علم، قریب به یک قرن می‌گذرد. واژه فرانسوی «سمنتیک»<sup>۲</sup> نخستین بار توسط «م. برآل» در سال ۱۸۹۳ میلادی و با اقتباس از زبان یونانی برای این علم وضع شد (پالمر، ۱۳۸۷، ص: ۲۸). معناشناسی با عبارت‌هایی از قبیل «بررسی معنا»، «دانشی که به بررسی معنا می‌پردازد» و «شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی که به نظریه معنا می‌پردازد» توصیف شده است (مختار عمر، ۱۳۸۶، ص: ۱۹). از آنجا که معناشناسی با علوم مختلفی از جمله ریاضی، زبان‌شناسی، فلسفه و منطق ارتباط

1. Ferdinand de Saussure

2. semantic

دارد، روش‌های مختلفی در مطالعه معنا ایجاد شده است که می‌توان آن را به سه شاخه عمده تقسیم کرد: معنانشناسی فلسفی، معنانشناسی منطقی و معنانشناسی زبانی. آنچه در این پژوهش مورد نظر است، معادل واژه فرانسوی (صفوی، ۱۳۸۴، ص: ۹۸) یا همان معنانشناسی زبانی است که بخشی از دانش زبان‌شناسی به شمار می‌آید و با بررسی معنا به دنبال کشف چگونگی عملکرد ذهن انسان در درک آن معنا از طریق خود زبان است (صفوی، ۱۳۸۴، ص: ۲۸). در واقع معنانشناسی زبانی معنای واژه‌ها، جمله‌ها و متن‌ها را بررسی و تحلیل می‌کند (خسروی‌زاده، ۱۳۷۸، ص: ۱). به طور کلی در حوزه مطالعات معنانشناسی، کتاب‌هایی نوشته شده است، اما به کارگیری این روش برای پژوهش‌های قرآنی سابقه زیادی ندارد و می‌توان تألیفات «ایزوتسو» از جمله «مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن» و نیز کتاب «آفرینش و رستاخیز» از «ماکینوشینیا» (شاگرد وی که بیشتر همان روش او را دنبال کرده است) را از نخستین آثار با محوریت روش معنانشناسی دانست. علاوه بر آثار یاد شده، مقاله‌ها، پایان‌نامه‌ها و رساله‌هایی نیز در چند سال اخیر با محوریت روش‌های معنانشناسی نوشته شده است.

#### ۲-۲-۲- چستی معنانشناسی

معنانشناسی در زبان انگلیسی نام‌های متعددی دارد که مشهورترین آن واژه «semantics» است و در زبان عربی برخی آن را «علم الدلاله» و برخی «علم المعنی» می‌نامند. «سمنتیک» عبارت از مطالعه روابط بین کلمات و معانی است (عدالت نژاد، ۱۳۸۲، ص: ۹۹). معنانشناسی دانش یک دست و منظمی نیست که برای آن تعریف واحدی ذکر شده باشد. پالمر در تعریف آن می‌گوید: «اصطلاحی فنی است که به مطالعه معنا اطلاق می‌شود» (پالمر، ۱۳۸۵، ص: ۱۳). تعاریف دیگری نیز برای آن ارائه شده، از جمله: «شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی است که به نظریه معنا می‌پردازد» (صفوی، ۱۳۸۲، ص: ۱۹). چنانچه پالمر در آخرین فصل کتاب خود که جای نتیجه‌گیری است می‌گوید: «یکی از نتایجی که با مطالعه این مختصر به دست می‌آید این است که معنانشناسی رشته‌ای بسیط و یکپارچه نیست... در حقیقت می‌توان گفت که معنانشناسی به مجموعه کلی دانش بشری مرتبط است» (پالمر، ۱۳۸۵، ص: ۲۶۰). قریب به همین مضمون را ایزوتسو نیز درباره علم معنانشناسی بیان می‌کند که معنانشناسی، همان‌گونه که از نام آن بر می‌آید علمی است که با نمود معنا در وسیع‌ترین معنای آن کلمه سر و کار دارد، معنایی چندان وسیع که تقریباً هر چیزی که ممکن است همچون دارنده معنایی تصور شود، کاملاً می‌تواند عنوان موضوعی از معنانشناسی پیدا کند (ایزوتسو، ۱۳۸۱، ص: ۲-۳).

#### ۲-۲-۳- معنانشناسی ساختاری

یکی از اقسام معنانشناسی، معنانشناسی ساختاری است که به بررسی معنا در زبان می‌پردازد. برخی گفته‌اند که معنانشناسی از اسم یونانی "sema" به معنی علامت و فعل "semaino" به معنی علامت دادن و معنی دادن گرفته شده است (ایچیسون، جین، ۱۳۷۱، ص: ۱۲۵). به اعتقاد برخی از معنانشناسان، لفظ «معنا» جنبه‌های

گوناگونی از زبان را در بر می‌گیرد و هیچ‌گونه هم نظری کلی درباره این‌که «معنا» چیست<sup>۱</sup> یا چگونه قابل توصیف است، وجود ندارد (پالمر، ۱۳۷۴، ص: ۱۳). اما از آن جایی که زبان «نظام طرح داری» است و هر لفظ یا هر جزء از زبان، طبق قواعد و قوانین ویژه‌ای به اجزای دیگر می‌پیوندد، بنابراین ارزش هر جزیی از این مجموعه در رابطه و همبستگی با اجزای دیگر (باقری، ۱۳۷۸، ص: ۴۶) و معنای هر واژه بر روی زنجیره گفتار و در ارتباط با واژه‌های دیگر مشخص می‌شود (باقری، ۱۳۷۸، ص: ۴۹). در زبان‌شناسی بر اساس دو رویکرد «همزمانی»<sup>۳</sup> و «در زمانی»<sup>۴</sup> می‌توان دو نوع معناشناسی را از یکدیگر متمایز ساخت: معناشناسی همزمانی و معناشناسی در زمانی. در پژوهش حاضر، مفهوم «عربی» به کمک معناشناسی همزمانی بررسی شده است. در این نوع از معناشناسی، عامل زمان نقشی ندارد و تنها تفاوت‌ها و تمایزهای میان معانی، در یک مقطع زمانی مشخص، مورد مطالعه قرار می‌گیرند. رویکرد معناشناسی همزمانی نیز خود دارای دو روش متمایز «معناشناسی ساختگرا» و «معناشناسی بر اساس بافت زبانی» است. «معناشناسی ساختگرا»<sup>۵</sup> که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است، گونه‌ای از معناشناسی است که بر پایه اصول زبان‌شناسی ساختگرا و در چارچوب روابط معنایی به مطالعه و توصیف معنا می‌پردازد. در بحث روابط معنایی، هم روابط مفهومی، یعنی رابطه مفاهیم نسبت به یکدیگر در نظام زبان، چه در سطح واژگان و چه در سطح جملات و هم روابط مصداقی بررسی می‌شوند (خوانین‌زاده، ۱۳۹۰، ص: ۴۵). در این نوع معناشناسی، معنا را بر حسب چگونگی توزیع واژه‌ها در گونه‌های مختلف و با توجه به «روابط همنشینی»<sup>۶</sup> و «روابط جانشینی»<sup>۷</sup> میان واحدهای زبان مورد بررسی قرار می‌دهد (پالمر، ۱۳۷۴، ص: ۱۵۹). در ادامه به اجمال روابط همنشینی و جانشینی معرفی می‌شود.

#### ۴-۲-۲- روابط همنشینی و روابط جانشینی میان کلمات

سوسور اصولی را که ساخت درونی زبان را مشخص می‌کنند به دو مقوله اصلی تقسیم کرد که از آن زمان تاکنون در زبان‌شناسی حالت سنت به خود گرفته است: روابط همنشینی و روابط جانشینی. روابط همنشینی پیوند عناصر را در زنجیره‌ها و جملات توجیه می‌کند، در حالی که روابط جانشینی ارتباط عناصر را با جانشین‌های آن‌ها توصیف می‌نماید. در جمله «حسن آمد» رابطه بین «حسن» و «آمد» رابطه همنشینی نهاد و

<sup>۱</sup>. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: مقاله «کدام معنی؟» از کوروش صفوی.

‡ patterned system

‡. Synchronic

‡. Diachronic

‡. Structural Semantics

‡ Syntagmatic relationship

‡. paradigmatic relationship

گزاره است. در این جا رابطه همنشینی بین نمودهای این دو علامت، یک توالی خطی است. در عین حال هر یک از این دو کلمه با دیگر عناصر دستگاه که در جمله ظاهر نشده‌اند، در ارتباط جانشینی قرار دارد: «حسن» در تقابل با «او»، «کسی»، «دوست من» و مانند آن و «آمد» در تقابل با «دارد میاید»، «می رود»، «می رفت» و مانند آن قرار می گیرد. ارزش یا معنی جمله «حسن آمد» با مراجعه به شبکه کلی این روابط تعیین می شود و فقط با توجه به این روابط مفهوم می گردد (بی پرویش، ۱۳۷۴، ص: ۳۱-۳۰). بنابراین، در محور همنشینی برای بیان یک جمله، کلمات پشت سرهم گویی بر روی یک خط قرار می گیرند. این خط که مفهوم اصطلاح «زنجیر گفتار» یا «رشته سخن» را به خوبی روشن می سازد، «محور همنشینی» نامیده می شود. رابطه کلماتی که بر روی این محور قرار می گیرند و مکمل یکدیگرند، رابطه همنشینی است و اصطلاحاً آن را رابطه «همبرنهادی» یا «تباینی»<sup>۱</sup> نیز می نامند. از آن جا که برای ساختن یک عبارت، چگونگی قرار گرفتن تکواژها در کنار یکدیگر بر روی زنجیره گفتار باید مطابق روشها و قوانین خاصی که قواعد نحوی زبان نام دارند، صورت بگیرد تا آن عبارت دارای معنی و مفهومی روشن باشد، رابطه همنشینی را «رابطه نحوی» نیز می گویند (باقری، ۱۳۷۸، ص: ۵۱).

در محور جانشینی هر پیام از چند واژه درست شده است که هر یک از این واژه‌ها از یک مقوله دستوری خاص هستند و علاوه بر روابطی که با یکدیگر دارند با اجزای دیگر مقوله دستوری خود که فعلاً در پیام نیستند، نیز ارتباط دارند. رابطه اجزای حاضر در یک پیام با اجزای دیگر غایب از پیام را رابطه جانشینی گویند؛ زیرا گوینده از بین اجزای یک مقوله دستوری یکی از آنها را برگزیده، بر روی محور همنشینی می نشاند. همچنین می توان در جای مخصوصی که بر روی محور همنشینی برای یک واژه از یک مقوله دستوری خاص معین شده، هر یک از اجزای آن مقوله را نشاند. رابطه جانشینی را اصطلاحاً «برابر نهادی» یا «تقابل»<sup>۲</sup> نیز گویند (باقری، ۱۳۷۸، ص: ۵۱). رابطه جانشینی رابطه بین اجزایی است که روی یک محور عمودی قرار می گیرند و همدیگر را نفی و طرد می کنند. به عبارت دیگر رابطه واحدهایی است که به جای هم می آیند و معنای جمله را تغییر می دهند. مثلاً در جمله «این کتاب خوبی است» اگر به جای «کتاب» واژه «مداد» را بگذاریم یا به جای «این» واژه «آن» را قرار دهیم، معنای جمله فرق می کند و جمع هر دو واژه یعنی این و آن در این جمله ممکن نیست (باقری، ۱۳۷۸، ص: ۵۳).

<sup>۱</sup> contrastive

<sup>۲</sup> opposition

در مواجهه با کلمات قرآن، این روابط معنایی را می‌توان به دو دسته رابطه نحوی- معنایی یا مکملی و رابطه معنایی- معنایی که دو به دو با یکدیگر هم‌نشین شده‌اند، تقسیم کرد. رابطه معنایی- معنایی نیز خود به سه نوع تقابلی، اشتدادی و توزیعی تقسیم می‌شود؛ بنابراین روابط بین واژگان قرآنی بر چهار نوع «مکملی»، «اشتدادی»، «تقابلی» و «توزیعی» است.

- «رابطه مکملی» بین دو واژه، بر اساس ساختار نحوی است، مانند ارتباطی که بین «فعل» و دیگر اعضای جمله فعلیه یا بین «مبتدا و خبر»، «مضاف و مضاف الیه» و... وجود دارد.
- «رابطه اشتدادی» بین دو مفهوم با مؤلفه‌های معنایی مشترک که یکدیگر را تأیید و تقویت می‌کنند، وجود دارد. البته هم‌پوشی این دو معنا گاه نسبی (برّ تقوی/ طغیان- کفر) و گاه کامل (جبت- طاغوت) است.
- «رابطه تقابلی» یا «تضاد» بین دو مفهومی است که مؤلفه‌های معنایی مشترک دارند، ولی یکدیگر را نقض کرده و در مقام تضعیف و نفی یکدیگر هستند. مانند مفاهیم «نور و ظلمت» یا «سرد و گرم» که زوج‌هایی با تقابل معنایی هستند.
- «رابطه توزیعی» نیز بین دو مفهوم واقع در یک حوزه معنایی اما با قلمروهای متمایز برقرار است. برای مثال می‌توان به روابط دو به دو جهات جغرافیایی، روزهای هفته، رنگ‌های اصلی، جسم و روح، غیب و شهادت و مواردی از این قبیل اشاره کرد.<sup>۱</sup>

پژوهش حاضر در تلاش است برای دستیابی به مفهوم واژه «عربی» در قرآن از روابط معنایی یاد شده، استفاده کند. مطابق این روش با چند گام می‌توان به بیان مؤلفه‌های معنایی و تحلیل معناشناسانه واژه «عربی» پرداخت.

- نخستین گام، تلاش جهت استخراج موارد کاربرد واژه مورد نظر در قرآن کریم است.
- گام دوم، «احصای هم‌نشین‌های واژه عربی» مبتنی بر روابط چهارگانه مکملی، اشتدادی، تقابلی و توزیعی؛
- گام سوم، «احصای هم‌نشین‌های واژگان هم‌نشین عربی» مبتنی بر روابط چهارگانه مذکور. نتیجه این مرحله کشف واژگانی است که رابطه جانشینی با واژه «عربی» دارند.

<sup>۱</sup>. این گونه‌شناسی حاصل طرح پژوهشی «نظام‌واره شبکه معنایی قرآن کریم در مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق(ع) است که با مدیریت دکتر احمد پاکتچی انجام گرفته است (جزوه گنج‌واژه قرآن کریم؛ ساختار معنایی بر اساس یک رابطه شبکه‌ای، تهران: مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق(ع)).

- گام چهارم، «انتخاب واژگان جانشین» منتخب در مرحله قبل. سر آخر، با مرور همشین‌های این واژگان جانشین، خواهیم توانست مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» را بازشناسیم.

## فصل چهارم: مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در نظام معنایی سوره‌ها

## مقدمه

طبق گزاره‌های تحقیق، یکی از سؤالات مطرح شده در طرح این موضوع، معناسناسی واژه «عربی» در قرآن است که این فصل، در پاسخ به این سؤال گردآوری و تدوین شده است. واژه «عربی» در ۱۰ سوره به کار رفته است. با توجه به تغییر و تنوع واژگان همنشین «عربی» در هر سوره، تغییر فضا و محتوای سوره‌های مورد نظر، مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در هر سوره با سوره‌ی دیگر متفاوت است. از این رو، در این بخش از پژوهش در نگاه اول با استفاده از رویکرد معناسناسی، واژگان همنشین و مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در هر سوره کشف شده است و در نگاه دوم با استفاده از رویکرد جامعیت معنایی و ساختاری هر سوره، فرآیند شکل‌گیری مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در هر سوره در پاسخ به سه سؤال (چیستی، چگونگی، چرایی) به تصویر کشیده شده است. در این بخش، برای بررسی هر سوره، ابتدا گزارشی مختصر از معرفی و محتوای آیات سوره‌های مورد نظر ارائه می‌شود، سپس به واکاوی مؤلفه‌های معنایی در هر سوره پرداخته می‌شود.

## ۱- سوره یوسف

سوره یوسف در قرآن، ۱۱۱ آیه دارد و مکی است. داستان حضرت یوسف (ع) تنها داستان در قرآن است که از آغاز تا پایان آن، به صورت مفصل در یک سوره بیان شده است. در بعضی از روایات،<sup>۱</sup> از آموزش این سوره به زنان نهی شده، اما برخی از مفسران این روایات را معتبر ندانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۹۲). این سوره را به این دلیل «یوسف» نامیده‌اند که به جز چند آیه آخر، همه آیات آن درباره حضرت یوسف (ع) است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۹۲). سوره یوسف را همچنین «احسن القصص» نامیده‌اند. این واژه از آیه

۱. عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۰۸.



سوم آن گرفته شده است که داستان حضرت یوسف(ع) را بهترین داستان معرفی کرده است (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۴۰). بر طبق برخی از روایات، گروهی از یهودیان، مشرکان مکه را تحریک کردند تا علت مهاجرت بنی اسرائیل از شام به مصر را از پیامبر اکرم(ص) پرسند و در پاسخ به این پرسش، سوره یوسف نازل شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۷۴). شیخ صدوق به نقل از امام صادق(ع) نوشته است: هر کس هر شب یا هر روز سوره یوسف را بخواند، خداوند در روز قیامت او را به زیبایی حضرت یوسف(ع) محشور می‌کند و در آن روز هیچ هراسی نخواهد داشت و از بندگان شایسته و برگزیده خدا خواهد بود (صدوق، ۱۴۰۶، ص ۱۰۶). در مجمع‌البیان هم از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است که هر کس سوره یوسف را بخواند و به خانواده‌اش و زیردستانش بیاموزد، خداوند مرگ را برای او آسان خواهد نمود و و به او نیرویی می‌دهد که به هیچ مسلمانی حسادت نکند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۱۵).

#### ۱-۱- محتوای کلی سوره یوسف

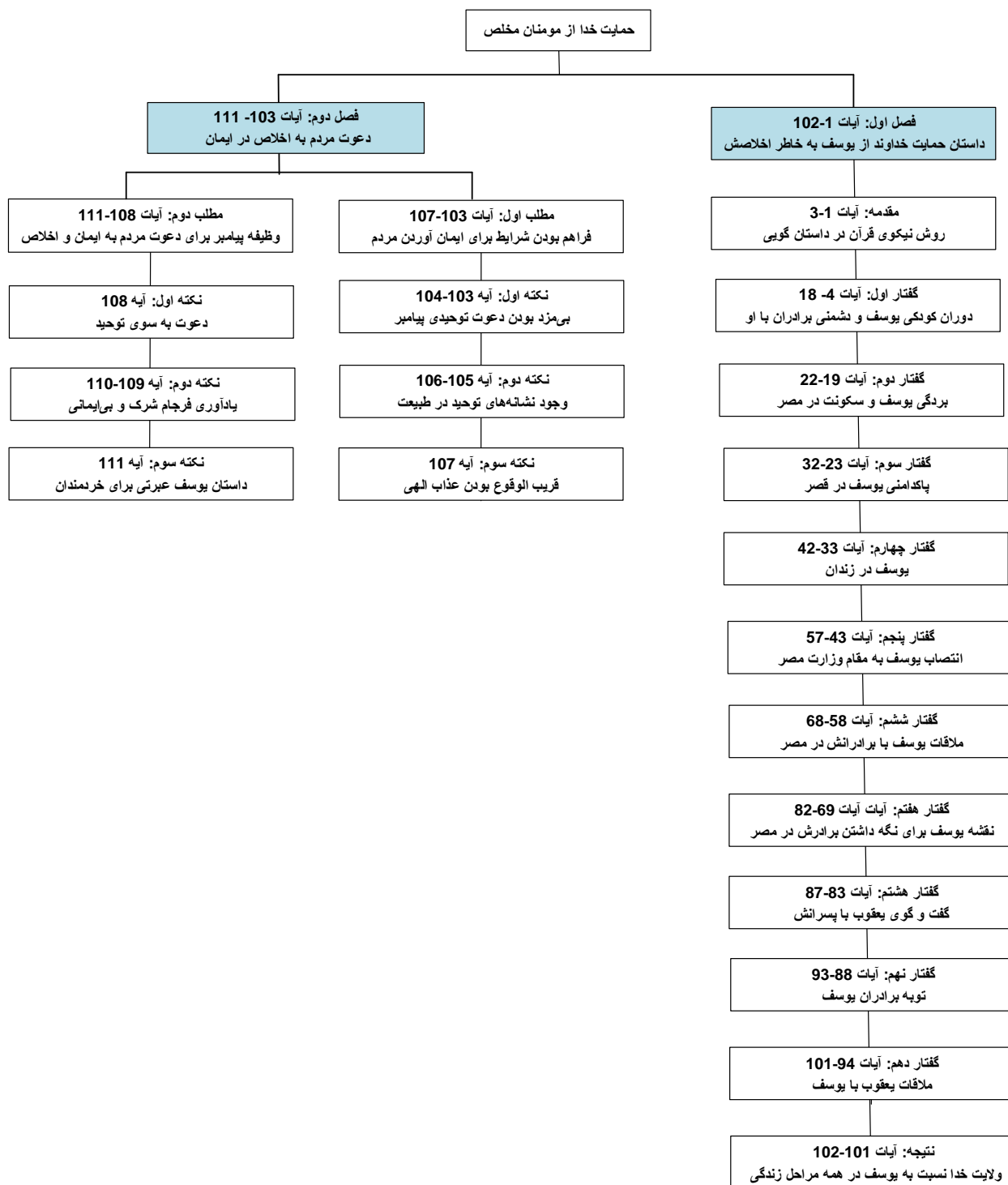
همه آیات سوره یوسف، به جز چند آیه آخر، سرگذشت حضرت یوسف(ع) را بیان کرده و آن را بهترین داستان دانسته است. در قرآن در مجموع، ۲۷ بار نام یوسف تکرار شده است که ۲۵ بار آن، در همین سوره است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۹۲). این سوره بیانگر ولایتی است که خداوند نسبت به بنده‌اش دارد، البته آن بنده‌ای که ایمان خود را خالص و دلش را از محبت او پر کرده و جزء به سوی خداوند به هیچ سوی دیگری توجه نداشته باشد. چنین بنده‌ای را خداوند عهده‌دار امورش شده و او را به بهترین شکل تربیت می‌کند. خداوند داستان حضرت یوسف(ع) را از خوابی که در کودکی دیده بود، آغاز نمود، رؤیای او از بشارت‌های غیبی بود که بعدها به وقوع پیوست. برادرانش بر او حسد بردند و او را در چاه دور افتاده‌ای افکندند و سپس به پول ناچیزی فروخته و خریداران او را به مصر بردند و در آنجا به خانه سلطنت و عزت راه یافت. آن کس که در آن خانه، ملکه بود، با وی بنای مراوده را گذاشت و او را نزد عزیز مصر متهم ساخت و چیزی نگذشت که خودش نزد زنان اعیان و اشراف مصر اقرار به پاکی و براءت وی کرد. دوباره اتهام خود را دنبال نموده او را به زندان انداخت و همین سبب شد که یوسف مقرب درگاه سلطان گردد و نیز همان پیراهن خون‌آلودش که باعث نابینایی پدرش یعقوب شد، همان پیراهن در آخر باعث بینایی او گردید و به همین قیاس تمامی حوادث تلخ وسیله ترقی او گشته، به نفع او تمام شد. هر پیشامدی که در طریق تکامل او سد راهش می‌شد خداوند عین همان پیشامد را وسیله رشد و پخته شدن او و باعث موفقیت و رسیدن به هدفش قرار داد و همواره خدا او را از حالی به حالی تحول می‌داد تا آنجا که او را ملک و حکمت ارزانی داشته او را برگزید و تأویل احادیث را به او بیاموخت و نعمت خود را بر او تمام نمود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۷۳). سنت خداوند درباره اولیائش این است که هر یک از ایشان را تحت تربیت خاصی پرورش دهد؛ خداوند با بیان این داستان، غرضی عالی از

آن استخراج کرده است و آن مسأله ولایت خدای تعالی نسبت به بندگان مخلص است که در ابتداء و خاتمه این سوره به طور چشم‌گیری منعکس شده است.

۲-۱- دسته‌بندی آیات سوره یوسف<sup>۱</sup>

---

۱. نمودارهای دسته‌بندی آیات در سوره‌ها برگرفته از کتاب «ساختار هندسی سوره‌های قرآن» از محمد خامه‌گر است.



۱. نمودار شماره یک: دسته بندی آیات سوره یوسف

جدول ۱: واژگان همنشین «عربی» در سوره یوسف

همنشین ها	موارد استعمال همنشین ها در سوره یوسف	همنشین های همنشین
قرآن (رابطه مکملی)	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (2) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (3)	أَنْزَلْنَاهُ- (مقدمات: هم سطح شدن با مخاطب) نَقُصُّ (چگونگی)- اَوْحَيْنَا- (کانال ارائه قصه) الْغَافِلِينَ (وضعیت موجود)- تَعْقِلُونَ (وضعیت مطلوب)
تعقلون (رابطه اشتدادی)	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (2) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَمْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَ فُلَا تَعْقِلُونَ (109)	أَنْزَلْنَاهُ- اُرْسَلْنَا-نُوحِي يَسِيرُوا -فَيَنْظُرُوا (مقدمات تعقل)-اتَّقُوا (عامل بهره‌مندی)
مبین (رابطه اشتدادی)	الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (1) قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (5) إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (8) وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدْيَنَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (30)	آيات- اَلْكِتَابِ- فَيَكِيدُوا- (کید کردن از موانع) عَدُوٌّ- ضَلال- (این دو از نتایج) أَحَبُّ- حُبًّا- (مقدمه، انگیزه)
تفصیل (رابطه اشتدادی)	وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعَيْرُ قَالَ أَبُوهُمَّ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تَفْقِدُونِ (94) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (111)	تَصَدِيقَ - هُدًى- رَحْمَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ- (لب داشتن عامل بهره‌مندی از این قصه) يُؤْمِنُونَ (نتیجه بهره‌مندی از قصه)
آیات (رابطه اشتدادی)	الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (1) لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلْمُتَذَكِّرِينَ (7) ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجْنَةً حَتَّىٰ جِئَ (35) وَ كَأَيِّنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (105)	اَلْكِتَابِ (منشأ آيات)، اَلْمُبِينِ (ویژگی منشأ آيات)، يَمُرُونَ (کیفیت وجود آيات و استمرار آنها)، السَّمَاوَاتِ - الْأَرْضِ (بستر ظهور آيات)، لِلْمُتَذَكِّرِينَ (روش بهره‌مندی از آيات)، مُعْرِضُونَ (واکنش در برابر آيات)
قص (رابطه اشتدادی)	نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (3) قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (5) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (111)	أَوْحَيْنَا- الْقُرْآنَ- تَصَدِيقَ- تَفْصِيلَ- هُدًى- رَحْمَةً الْغَافِلِينَ- فَيَكِيدُوا- لِأُولِي الْأَلْبَابِ- يُؤْمِنُونَ

۳-۱- همنشین های واژه «عربی» در سوره یوسف

در این بخش، واژه «عربی» با توجه به واژگان همنشین آن در سوره یوسف مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار می‌گیرد. واژه «عربی» در این سوره، یک مورد رابطه مکملی (قرآن) و پنج مورد رابطه اشتدادی (تعقلون، مبین، تفصیل، آیات، قص) با واژگان همنشین خود برقرار نموده است.

واژه «قرآن» دو بار در سوره یوسف، یک بار به صورت نکره و یک بار به صورت معرفه به کار رفته است. این واژه به عنوان موصوف، با واژه عربی رابطه مکملی برقرار کرده است. واژه قرآن در این آیات با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است از جمله: «أَنْزَلْنَاهُ»، «تَعْقُلُونَ»، «نُقِصُّ»، «أَوْحَيْنَا»، «الْغَافِلِينَ». روشن است که این واژه‌های هم‌نشین، نمی‌توانند جانشین واژه عربی قرار بگیرند؛ اما با بررسی لغوی هر کدام از این واژه‌ها می‌توان نتیجه گرفت که هر کدام از این هم‌نشین‌ها، در روشن شدن بخشی از معنای واژه «عربی» نقش دارند. هم‌نشین‌های واژه «قرآن» را بر اساس فاعل آن‌ها می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

- دسته اول هم‌نشین‌هایی که فاعل آن‌ها خداوند می‌باشد که عبارتند از: «أَنْزَلْنَاهُ»، «نُقِصُّ» و «أَوْحَيْنَا». دو فعل «أَنْزَلْنَاهُ» و «أَوْحَيْنَا»، به صورت ماضی و «نُقِصُّ» به صورت مضارع به کار رفته‌اند که فعل مضارع بر استمرار وقوع فعلی دلالت دارد. ریشه «نزل» بر هبوط و وقوع چیزی دلالت دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۱۷). همچنین گفته‌اند فرود آمدن از بالا به سمت پایین، اعم از مادی یا معنوی بودن را نزول گویند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۲، ص ۹۵). «وحی» در لغت به معنای القاء علم به صورت پنهانی یا غیر آن به دیگری است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۹۳). وحی به معنای اشاره، نوشته، پیام، خبر و هر آنچه که به دیگری برای دانستن القاء کرد، گفته می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۹۳؛ راغب، ۱۴۱۲، ص ۸۵۸؛ فیومی، ۱۴۱۴، ص ۶۵۱). ریشه «قص» به معنای دنبال کردن و جستجو کردن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۱). در مجمع البیان آمده به معنای دنباله جای پا و اثر کسی را گرفتن و رفتن است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۳۷۹).

- دسته دوم هم‌نشین‌هایی که فاعل آن‌ها انسان می‌باشد که عبارتند از: «تَعْقُلُونَ»، «الْغَافِلِينَ». فعل «تَعْقُلُونَ»، به صورت مضارع و «الْغَافِلِينَ» هم به صورت اسم فاعل به کار رفته است. واژه «عقل» مقابل جهل است و معقول آن چیزی است که با دل دریافت می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۵۹). گفته‌اند اصل این ریشه به معنای بازداشتن و منع کردن چیزی است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۶۹) و به نیرویی که آماده برای پذیرش علم است، «عقل» گفته می‌شود (راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۷۷). غفلت به معنای ترک کردن و فراموش کردن امری است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۴۹۷؛ راغب، ۱۴۱۲، ص ۶۰۹؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۴۲۰). با توجه به معنای غفلت، حقیقتی وجود داشته که از سوی انسان فراموش و ترک شده است، خداوند با نزول، ارائه قصه و وحی این قرآن، به دنبال احیای ذکری است که از سوی انسان مورد نسیان و غفلت واقع شده است. انسان می‌تواند با خروج از غفلت و رسیدن به تعقل، آن حقیقت فراموش شده را در وجود خود احیاء کند.

واژه «تعقل» در این سوره دو بار به صورت فعل مضارع در آیات ۲ و ۱۰۹ به کار رفته است. در آیه دوم، فعل «تعقلون» به عنوان نتیجه‌ای برای عربی بودن قرآن مطرح شده است و طبق این آیه هدف از نزول قرآن، رسیدن انسان‌ها به تعقل است. بنابراین عربی بودن قرآن وصفی است که می‌تواند قوه تعقل را در انسان فعال کند. توجه به معنای این واژه این بیان را تأیید می‌کند. این واژه در این آیه با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که در معنای این واژه گفته‌اند که عقل قوه‌ای برای تشخیص است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۲۳۸) و اصل این ریشه به معنای بازداشتن و منع کردن چیزی است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۶۹) و برخی دیگر گفته‌اند مقدمه‌ای برای دریافت علم در انسان است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۷۷).

واژه تعقل در این آیات با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است از جمله: «أَنْزَلْنَاهُ»، «أَرْسَلْنَا»، «نُوحِي»، «يَسِيرُوا»، «فَيَنْظُرُوا» و «اتَّقُوا». هم‌نشین‌های این واژه را می‌توان بر اساس فاعل آن‌ها به دو دسته تقسیم کرد:

- دسته اول هم‌نشین‌هایی که فاعل آن‌ها خداوند می‌باشد که عبارتند از: «أَنْزَلْنَاهُ»، «أَرْسَلْنَا» و «نُوحِي».

واژه‌های «نزل» و «وحي» که در بخش قبل به معانی لغوی آن‌ها اشاره شد. نزول به معنای فرود آمدن از بالا به سمت پایین و وحی به معنای القاء علم به دیگری به منظور دانستن است. ریشه «رسل» به معنای برانگیخته شدن و امتداد داشتن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۹۲). در آیه ۱۰۹، اشاره شده است که خداوند رجالی را که علم به آنان القاء شده است را برانگیخته و به سوی انسان‌ها فرستاده است. با وجود نزول، وحی و ارسال رسولان حجت برای انسان تمام می‌شود و پیام قرآن برای او گویا و روشن خواهد شد. در صورتی که سیر و نظاره در زمین داشته باشد و از عاقبت گذشتگان که رسولان را تکذیب کرده‌اند، عبرت گرفته و تقوا پیشه کنند.

- دسته دوم هم‌نشین‌هایی که فاعل آن‌ها انسان می‌باشد که عبارتند از: «يَسِيرُوا»، «فَيَنْظُرُوا» و «اتَّقُوا».

در آیه ۱۰۹، انسان‌ها به سیر در زمین، نگرستن در عاقبت گذشتگان و رعایت تقوا دستور داده شده‌اند. «سیر» به معنای گشت و گذار در زمین است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۳۲) و «نظر» به معنای تأمل و اندیشه کردن در عاقبت چیزی و بررسی آن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۴۴). البته که این سیر و نظاره علاوه بر زمین، در آیات قرآن هم می‌تواند صورت بگیرد؛ چرا که در بسیاری از آیات نیز خداوند به عاقبت اقوام گذشتگان و عملکرد آنان در برابر دعوت انبیاء اشاره می‌کند. تقوا از ریشه «وقی» به معنای هر چیزی که چیز دیگری را حفظ کند و نگه دارد (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۲۳۸). برخی دیگر گفته‌اند دورکردن چیزی از چیزی با غیر آن (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۳۱).

بنابراین عربی بودن قرآن زمانی می‌تواند قوه تعقل را در انسان فعال کند که انسان مقدمات تعقل را طبق آیه ۱۰۹، به دستور خداوند فراهم نماید. گشت و گذار در زمین و نگرستن در عاقبت گذشتگان از مقدمات تعقل و رعایت تقوا عامل بهره‌مندی از آن است.

۳-۳-۱- مبین

واژه «مبین» در این سوره یک بار به صورت معرفه و سه بار به صورت نکره به کار رفته است. در آیه اول، این واژه وصفی برای کتاب است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۲، ص ۳۷۵). در آیه پنجم، همین واژه وصف «عدو» و در آیه ۸ و ۳۰، وصفی برای ضلالت واقع شده است. واژه «مبین» با واژه عربی رابطه اشتدادی برقرار کرده است. ریشه «بین» در زبان عربی به دو معنای متضاد آمده است: بین هم به معنای فراق و هم به معنای وصل است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۵، ص ۳۵۷). واژه «بین» برای حد فاصل میان دو چیز یا وسط آن‌ها وضع شده است. بآن کذا- یعنی جدا شد و هر چه از او پنهان بود، ظاهر شد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۵۶). همچنین گفته‌اند این ریشه به معنای آشکاری و روشنی بعد از ابهام و اختصار به وسیله جدا کردن است. یعنی یک کلام مبهم و مختصر با جدا کردن به صورت روشن و واضح بیان شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۹۵).

واژه «مبین» در این آیات با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «الکتاب»، «الشَّیْطَان»، «انسان»، «عدو»، «آبانا»، «ضلال»، «امرات العزیز» و «حب». در میان این هم‌نشین‌ها واژه‌های «کتاب» و «شیطان» به مبین بودن وصف شده‌اند. در معنای ریشه «بین» گفته شد که بیان، روشنی و آشکاری است که در نتیجه جدایش و فراق حاصل می‌شود. کتاب به واسطه تفریق و فصل آیاتش، مبین خوانده شده است، همان طور که در آیه سوم سوره فصلت به آن اشاره شده است: «کتاب فُصِّلَتْ آیاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ». شیطان برای انسان «عدو» مبین است؛ زیرا هر گاه انسان از ذکر خدا غافل شود، شیطان برای او ظاهر می‌شود. انسان به میزانی که از خداوند دور می‌شود و فاصله می‌گیرد، شیطان برای او آشکار می‌شود. شیطان «عدو مبین» خوانده شده، چون در اثر جدا شدن و دور شدن از خدا ظاهر می‌شود. حضرت یعقوب (ع) و همسر عزیز مصر نیز در اثر دور شدن و فراق از یوسف، حُب آنان نسبت به یوسف آشکار و ظاهر شد و به خاطر حُب و علاقه بیش از اندازه به یوسف از سوی دیگران مورد سرزنش قرار گرفته و در «ضلالت مبین» خوانده شده‌اند.

۴-۳-۱- تفصیل

ریشه «فصل» دو بار در سوره یوسف، در آیات ۹۴ و ۱۱۱ به کار رفته است. این واژه با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است. چرا که «فصل» در لغت به معنای تشخیص چیزی از چیز دیگر و آشکار شدن یکی

۱. «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» (یوسف، ۴۲).

از دو چیز از دیگری است تا اینکه میانشان شکاف و فاصله ایجاد شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۱۲۶/۷؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵۰۵/۴؛ راغب، ۱۴۱۲، ۶۳۸). همچنین گفته‌اند کلمه «فصل» به معنای قطع و انقطاع است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۲۴۴) و معنای آیه ۹۴ این است که وقتی کاروان حامل پیراهن یوسف، از مصر بیرون شد و از آن شهر منقطع گردید، حضرت یعقوب(ع) در کنعان به کسانی که از فرزندانش نزد او بودند فرمود: من هر آینه بوی یوسف را می‌شنوم، اگر مرا به ضعف رأی نسبت ندهید.

در آیه ۱۱۱، «وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» به معنای بیان هر چیزی است از آنچه که مردم در دینشان که اساس سعادت دنیا و آخرتشان است به آن نیازمندند و هم هدایت به سوی سعادت و رستگاری است و هم رحمت خاصی است از خداوند به مردمی که به آن ایمان آورند. در آیه ۹۴ به صورت فعل ماضی و به معنای جدا شدن و فاصله گرفتن کاروان از شهر است و در آیه ۱۱۱، به همراه واژگان «تصدیق»، «هدی» و «رحمت» وصفی برای قرآن قرار گرفته‌اند که در موازات با عربی بودن قرآن قرار دارند که در اول سوره در آیه دوم، واژه عربی وصف قرآن قرار گرفته است. بنابراین، واژه‌های «تفصیل»، «تصدیق»، «هدی» و «رحمت» در این سوره می‌توانند در وصفیت، جانشین واژه عربی واقع شوند و به کشف مؤلفه‌های معنایی این واژه کمک خواهند کرد.

### ۵-۳-۱- آیات

واژه «آیات» چهار بار در سوره یوسف، سه مرتبه به صورت جمع و یک مرتبه به صورت مفرد به کار رفته است. در آیات ۱ و ۳۵ به صورت معرفه و در آیات ۷ و ۱۰۵ به صورت نکره به کار رفته است. این واژه با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است. چرا که «آیه» در لغت به معنای نشانه و علامت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و یا شیء واضح و روشن (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۴) است. به عبارت دیگر معنای «آیه» در اصطلاح (که آن هم نشأت گرفته از معنای «نشان» و «علامت» است) عبارت است از کلمات، عبارات و یا جملاتی از قرآن که سوره از آن‌ها تشکیل می‌یابد و تعداد آن‌ها در هر سوره‌ای معین و توقیفی است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است، دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۹).

واژه «آیات» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «تَلْکَ»، «الْکِتَابَ»، «یُوسُفَ»، «اِخْوَتَهُ»، «سَائِلِیْنَ»، «بَدَا»، «السَّمَاوَاتِ»، «الْأَرْضِ»، «یَمْرُؤَنَّ»، «مَعْرُضُونَ» و «رَأَوْا». طبق این هم‌نشین‌ها، کتاب آیاتی دارد که خداوند به آن آیات اشاره می‌کند. بستر وقوع و ظهور این آیات، آسمان‌ها و زمین می‌باشند که در این سوره، یوسف و برادرانش از جمله این آیات هستند. بسیاری از انسان‌ها از این آیات عبور می‌کنند، اما به آن‌ها توجه ندارند. وجود این آیات و دیدن آن‌ها منجر به بروز حقیقتی می‌شود



که از سوی انسان‌ها مورد غفلت قرار گرفته است. از این رو است که خداوند قرآن را عربی خوانده است؛ زیرا با نشان دادن آیاتی در آسمان‌ها و زمین و قرار دادن انسان‌هایی چون یوسف و برادرانش به دنبال روشن کردن حقیقتی است که شیطان با کید خود در پی نسیان آن ذکر از سوی انسان‌ها می‌باشد.

#### ۶-۳-۱- قص

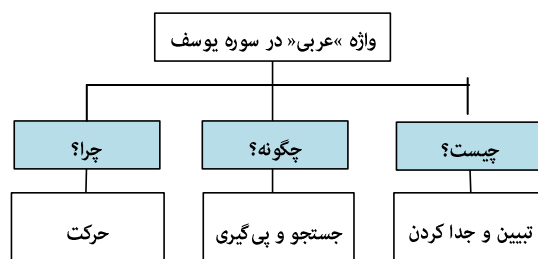
ریشه «قصص» چهار بار در سوره یوسف، دو مرتبه به صورت فعل و دو مرتبه به صورت اسم به کار رفته است. در آیه سوم فاعل «نَقُصُّ»، خداوند و در آیه پنجم فاعل «لَا تَقْصُصْ»، حضرت یعقوب (ع) است. این واژه با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که ریشه «قصص» به معنای تتبع و جستجو کردن چیزی است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۱) که برای دنبال کردن جای پا و اثر کسی را گرفتن و رفتن هم به کار می‌رود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۳۷۹). جمله «قصصت اثره» به معنای «رد پای او را دنبال کردم»، است و این کلمه به معنای خود اثر هم هست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۷۶)، مانند آیه «فَارْتَدُّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا» (الکهف، ۶۴) و آیه «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ» (القصص، ۱۱) و «قصص» به معنای اخبار تتبع شده نیز آمده، مانند آیه «لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ» (آل عمران، ۶۲) و آیه «فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ» (یوسف، ۱۱۱) و جمله «قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ» (القصص، ۲۵) و جمله «نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (یوسف، ۳). قصاص هم از همین ریشه گرفته شده است؛ زیرا در قصاص شخص متهم باید با عین همان عملی که مرتکب شده، قصاص شود. به صدر نیز «قص» گفته می‌شود، چون دو استخوان قفسه سینه مساوی هستند و هر استخوان در شکل و اندازه مانند استخوان دیگر است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۱).

این واژه در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «نحن»، «أحسن القصص»، «أوحینا»، «القرآن»، «الغافلین»، «فیکیدوا»، «عبره»، «لأولی‌الالباب». طبق هم‌نشین‌های این واژه در آیات مورد نظر، در قرآن قصه‌هایی آمده است که این قصه‌ها برای صاحبان خرد، عبرت است. راغب در مفردات می‌گوید: اصل کلمه «عبر» به معنای تجاوز از حالی به حالی است و «اعتبار» و «عبره» مخصوص به حالتی است که انسان به وسیله آن از شناختن چیزی که قابل مشاهده است به چیزی که قابل مشاهده نیست، می‌رسد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۴۳). بنابراین منظور از عربی بودن قرآن در این سوره، این است که در قرآن آیاتی برای عبرت گرفتن انسان‌ها وجود دارد، به عبارت دیگر انسان‌ها باید با شنیدن آیات، داستان‌ها و قصه‌های قرآن از جمله داستان یوسف که برای همه محسوس است از غفلت خارج شده و توجه آنان به حقیقتی باطنی و غیر محسوس جلب شود.

#### ۴-۱- مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره یوسف

با توجه به هم‌نشین شدن واژه «عربی» در سوره یوسف با واژه‌هایی چون «کتاب»، «مبین»، «تعقل»، «قصه»، «آیات»، «غافلین»، «تقوا»، «کید»، «اولی‌الالباب» و سایر مفاهیم، می‌توان دریافت که این واژه در این سوره به

معنای قومیت و زبان ویژه یک قوم نیست. در این سوره، آیات کتاب در قالب قصه در آمدند، تا انسان با سیر در زمین و نگرستن در عاقبت گذشتگان، سؤال از آیاتی که همواره در آسمان و زمین موجود است و اعراض نکردن از آنها، با رعایت تقوا و کید نکردن در مورد دیگران، خود را از غفلت و ضلالت نجات دهد و به مقام ایمان و اولی‌الالباب رسد. در نمودار زیر مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره یوسف در پاسخ به سه سؤال، به تفکیک مشخص و آورده شده‌اند:



#### ۱-۴-۱- تبیین و جدا کردن

اولین مؤلفه معنایی واژه «عربی» در سوره یوسف، تبیین و جدا کردن حق از باطل به واسطه نشانه‌ها است. این سوره با اشاره به آیات کتاب آغاز می‌شود و پیام اصلی آن توجه به نشانه‌ها برای خروج انسان‌ها از غفلت و رسیدن آنان به تعقل است. بسیاری از آیات این سوره نیز، اشاره به نشانه‌هایی دارد که افراد با دیدن آنها، توانایی و قدرت تشخیص صدق از کذب را پیدا می‌کنند و به کمک آن نشانه‌ها می‌توان به علم و برهانی محکم از جانب خداوند رسید که بتوان بر اساس آن، حکم کرد. واژه «بین» در لغت برای حد فاصل میان دو چیز یا وسط آنها وضع شده است. عبارت «بَانَ كَذَا» یعنی جدا شد و هر چه از او پنهان بود، ظاهر شد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۵۶). همچنین گفته‌اند این ریشه به معنای آشکاری و روشنی بعد از ابهام و اختصار به وسیله جدا کردن است. به گونه‌ای که یک کلام مبهم و مختصر با جدا کردن به صورت روشن و واضح بیان شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۹۵). بنابراین یکی از مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره یوسف، وضوح و روشنی است که بعد از جدا کردن دو چیز از یکدیگر، نمایان می‌شود و عربی بودن قرآن در نتیجه جدا شدن حق از باطل، ظهور پیدا می‌کند. همچون عشق حضرت یعقوب (ع) به حضرت یوسف (ع) که در اثر فراق و جدایی با نابینا شدن حضرت یعقوب (ع)، آشکار گشت و عشق زلیخا به حضرت یوسف (ع) که با جدا شدن این دو از هم با نابینا شدن زلیخا، آشکار گشت.

#### ۱-۴-۲- جستجو و پی‌گیری

دومین مؤلفه معنایی واژه «عربی» در سوره یوسف، جستجو و پی‌گیری احوال گذشتگان و بیان آنها در قالب قصه و داستان است. خداوند در آیه دوم این سوره هدف از نزول قرآن را با ویژگی عربی بودن، رسیدن انسان‌ها به تعقل می‌داند. طبق آیه ۱۰۹، در این سوره با حرکت، سیر و نظاره محقق می‌شود و خداوند در این آیه

انسان‌ها را به تتبع و پی‌گیری دعوت می‌کند. بنابراین قرآن عربی هم باید قابلیت حرکت و سیر در آیات آن وجود داشته باشد تا انسان‌ها را به تعقل برساند. «سیر» به معنای گشت و گذار در زمین است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۳۲) و «نظر» به معنای تأمل و اندیشه کردن در عاقبت چیزی و بررسی آن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۴۴). البته که این سیر و نظاره علاوه بر زمین، در آیات قرآن هم می‌تواند صورت بگیرد؛ چرا که در بسیاری از آیات نیز خداوند با بیان عاقبت اقوام گذشته در قالب قصه و داستان امکان سیر و نظاره را در اختیار انسان قرار می‌دهد و با این کار مسیر رسیدن انسان به تعقل را فراهم می‌کند. در سوره یوسف خداوند با بیان داستان یوسف و برادرانش، امکان گشت و گذار و تأمل در سرگذشت آنان را برای مخاطب فراهم می‌کند. البته عربی بودن قرآن زمانی می‌تواند قوه تعقل را در انسان فعال کند که انسان مقدمات تعقل را طبق آیه ۱۰۹، به دستور خداوند فراهم نماید. گشت و گذار در زمین و نگرستن در عاقبت گذشتگان از مقدمات تعقل و رعایت تقوا عامل بهره‌مندی از آن است.

### ۳-۴-۱- حرکت

سومین مؤلفه معنایی واژه «عربی» در سوره یوسف، حرکت از ظواهر و محسوسات به باطن و معقولات است. آیه دوم این سوره اشاره به وضعیت مطلوب انسان‌ها دارد (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) و در آیه سوم به وضعیت موجود برخی از انسان‌ها اشاره می‌کند (كَمِنَ الْغَافِلِينَ) که در غفلت و بی‌توجهی زندگی می‌کنند و این قرآن با ویژگی عربی بودن از سوی خداوند، نازل شده است تا انسان را از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب برساند. غفلت در لغت به معنای ترک کردن و فراموش کردن امری است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۴۹۷؛ راغب، ۱۴۱۲، ص ۶۰۹؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۴۲۰). با توجه به معنای غفلت، حقیقتی وجود داشته که از سوی انسان فراموش و ترک شده است، خداوند با نزول قرآن، ارائه برخی از آیات آن در قالب قصه و داستان، به دنبال احیای ذکری است که از سوی انسان مورد غفلت واقع شده است. طبق آیه ۱۱۱ سوره یوسف، در قرآن قصه‌هایی آمده است که این قصه‌ها برای صاحبان خرد، عبرت است. راغب در مفردات می‌گوید: اصل کلمه «عبر» به معنای تجاوز از حالی به حالی است و «اعتبار» و «عبرة» مخصوص به حالتی است که انسان به وسیله آن از شناختن چیزی که قابل مشاهده است به چیزی که قابل مشاهده نیست، می‌رسد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۴۳). بنابراین یکی از مؤلفه‌های عربی بودن قرآن در این سوره، این است که در قرآن آیاتی برای عبرت گرفتن انسان‌ها وجود دارد، به عبارت دیگر انسان‌ها باید با شنیدن آیات، داستان‌ها و قصه‌های قرآن از جمله داستان یوسف که برای همه محسوس است، از غفلت خارج شده و توجه آنان به حقیقتی باطنی و غیر محسوس جلب شود.

## ۱-۵- تعریف عربی در سوره یوسف

لازم به ذکر است که هر کدام از این مؤلفه‌ها در معنای عربی وجود دارند، اما واژه «عربی» به معنای هیچ کدام از آن‌ها نیست؛ بلکه عربی وضوحی است که در اثر جدا کردن، جستجو و حرکت حاصل می‌شود. در مؤلفه اول، واژه «عربی» به معنای جدا کردن نیست. در لغت، واژه «بیان» برای جدا کردن دو چیز از یکدیگر وضع شده است، اما به وضوح و روشنی که در اثر جدا کردن دو چیز از یکدیگر حاصل می‌شود، «عربی» گفته می‌شود. در مؤلفه دوم، واژه «عربی» به معنای جستجو و تتبع نیست. در لغت واژه «قص» برای پیگیری و دنبال کردن اثر وضع شده است، اما به وضوح و روشنی که در اثر جستجو و دنبال کردن اثر حاصل می‌شود، «عربی» گفته می‌شود. در مؤلفه سوم، واژه «عربی» به معنای حرکت نیست. در لغت واژه «عبر» برای حرکت از محسوسات به معقولات وضع شده است، اما به وضوح و روشنی که در اثر مشاهده محسوسات، گشت و گذار در زمین، نگرستن در عاقبت گذشتگان و حرکت به سمت معقولات حاصل می‌شود، «عربی» گفته می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت هدف خداوند از تبیین آیات، جدا سازی و جستجو در احوال گذشتگان، ارائه نشانه‌هایی است که انسان به سمت حق حرکت کند و در نتیجه حقیقت برای آشکار و نمایان شود. این مؤلفه‌ها در سوره یوسف به ترتیب اتفاق می‌افتند، ابتدا حضرت یوسف (ع) از حضرت یعقوب (ع) جدا می‌شود. سپس به جستجوی او می‌پردازند و در نهایت، این جستجو و پی‌گیری آنان را به حرکت به سمت یوسف وا می‌دارد.

## ۲- سوره رعد

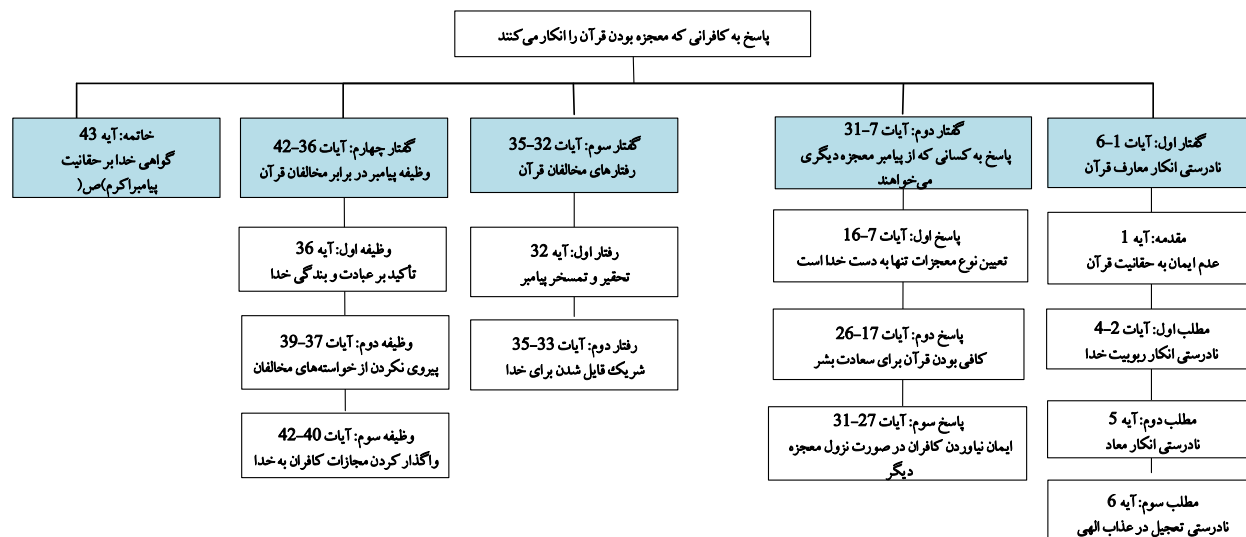
سیزدهمین سوره قرآن و از سوره‌های مدنی است که در جزء سیزدهم قرآن جای گرفته است. «رعد» به معنای غرش آسمان است و نام سوره نیز از همین واژه در آیه سیزدهم گرفته شده است (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱۳، ص ۷۵). از آیات مشهور این سوره، آیه ۲۸ است که آرامش دل‌ها را در گرو یاد خدا می‌داند و آیه ۴۳ که بنا بر نظر برخی مفسران، مراد از «من عنده علم الكتاب» در آن، امام علی (ع) است. در مورد مکی یا مدنی بودن سوره رعد اختلاف است. برخی از مفسران همچون علامه طباطبایی با تکیه بر محتوای سوره، آن را جز سوره‌های مکی دانسته‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۲۵۸؛ ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱۳، ص ۷۶؛ سید قطب، ۱۹۷۶، ج ۵، جزء ۱۳، ص ۶۳)؛ اما معرفت، مدنی بودن آن را ترجیح می‌دهد (معرفت، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۷۷). این سوره جزء سوره‌های مثنایی و از سوره‌های نسبتاً متوسط قرآن است که کمتر از نیم جزء قرآن را در بر می‌گیرد (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۴۰). ابی‌بن کعب از پیامبر (ص) نقل می‌کند: هر کس سوره رعد را تلاوت کند، خداوند ده برابر تعداد همه ابرهای گذرنده، در گذشته و حال و آینده به او حسنه می‌دهد و در روز قیامت از وفاکنندگان به عهد الهی خواهد بود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۱۹). همچنین از امام صادق (ع) نقل شده است: «هر کس

سوره رعد را بسیار بخواند خداوند او را در دنیا به صاعقه هلاک نمی‌کند، هر چند از دشمنان اهل بیت باشد و چنانچه قاری از شیعیان باشد، خداوند او را بدون نگرانی حساب، به بهشت می‌برد و شفاعتش درباره کسانی که می‌شناسد از خاندان و برادران مؤمنش پذیرفته می‌شود» (صدوق، ۱۴۰۶، ص ۱۰۷).

## ۲-۱- محتوای کلی سوره رعد

مفاهیم و بحث‌های محوری سوره رعد عبارت است از: توحید، معاد (قیامت)، وحی و مسائل مربوط به آن را از راه عجایب جهان و **نفس آدمی** آشکار می‌سازد و آدمی را به تفکر و تأمل در احوال و سرگذشت درگذشتگان و دریافتن سنت جهان می‌خواند (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۴۰). غرض اصلی سوره بیان حقیقت قرآن است، اینکه قرآن معجزه و نشانه رسالت پیامبر اکرم (ص) است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۸۷).

## ۲-۲- دسته‌بندی آیات سوره رعد



۲. نمودار شماره دو: دسته بندی آیات سوره رعد

جدول ۲: واژگان هم‌نشین «عربی» در سوره رعد

هم‌نشین‌های هم‌نشین	موارد استعمال هم‌نشین‌ها در سوره رعد	هم‌نشین‌ها
<p>أَنْزَلْنَاهُ، اتَّبَعْتَ، اللَّهُ، الْعِلْمُ، مَعْقَبٌ، سَرِيعٌ، الْحِسَابِ</p>	<p>وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ (37) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا يُعْجَبُ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (41)</p>	<p>حکم (رابطه مکملی)</p>
<p>آیات، الْكِتَابِ، رَبِّكَ، الْحَقُّ، كَفَرُوا، آيَةٌ، مَاءٌ، يَعْلَمُ، يَفْرَحُونَ، حُكْمًا، عَرَبِيًّا، اتَّبَعْتَ، الْعِلْمُ،</p>	<p>المر تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ وَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (1) وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (7) أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقُدْرَتِهَا فَاتَّخَمَتِ السَّبِيلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيٍّ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ</p>	<p>نزول (رابطه اشتدادی)</p>

	<p>يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (17) أَمْ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَٰئِكَ الْأَلْبَابِ (19) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (27) وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبُ (36) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَنْ تُنْبِتَتْ أَهْوَاءُهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (37)</p>
<p>علم (رابطه اشتدادی)</p>	<p>اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزِدُّدُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (8) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، الْأَلْبَابِ (19) أَمْ مَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (33) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَنْ تُنْبِتَتْ أَهْوَاءُهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (37) وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (42) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (43)</p>
<p>آیات (رابطه اشتدادی)</p>	<p>المر تلك آيات الكتاب والذى أنزل إليك من ربك الحق ولكن أكثر الناس لا يؤمنون (1) الله الذى رفع السماوات بغير عمد ترونها ثم استوى على العرش وسخر الشمس والقمر كل يجرى لأجل مسمى يدبر الأمر يفصل الآيات لعلكم تلتقون بقاء ربكم توقنون (2) وهو الذى مد الأرض وجعل فيها رواسي وأنهاراً ومن كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يغشى الليل النهار إن فى ذلك لآيات لقوم يتفكرون (3) وفى الأرض قطع متجاورات وجنات من أعناب وزرع ونخيل صنوان وغير صنوان يسقى بماء واحد ونفضل بعضها على بعض فى الأكل إن فى ذلك لآيات لقوم يعقلون (4) ويقول الذين كفروا لولا أنزل عليه آية من ربه قل إن الله يضل من يشاء ويهدى إليه من أناب (27) ولقد أرسلنا رسلاً من قبلك وجعلنا لهم أزواجاً وذريةً وما كان لرسول أن يأتي بآية إلا بإذن الله لكل أجل كتاب (38)</p>
<p>عقب (رابطه اشتدادی)</p>	<p>وَسَتَجِدُنَاكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظَلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (6) لَهُ مَعْبُوتَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (11) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (22) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (24) وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (32) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (35) أَمْ كَمْ يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (41) وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (42)</p>

### ۳-۲- همنشین‌های واژه «عربی» در سوره رعد

در این بخش، واژه «عربی» با توجه به واژگان همنشین آن در سوره رعد مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار می‌گیرد. واژه «عربی» در این سوره، یک مورد رابطه مکملی (حکم) و چهار مورد رابطه اشتدادی (نزول، علم، آیات، تعقیب) با واژگان همنشین خود برقرار نموده است.

## ۱-۳-۲. حکم

واژه «حکم» سه بار در سوره رعد، دو بار به صورت اسم و یک بار به صورت فعل مضارع به کار رفته است. در آیه ۳۷، واژه‌های «حکم» و «عربی» هر دو حال برای مفعول فعل «أَنْزَلْنَاهُ» قرار گرفته‌اند (درویش، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۳۲) و برخی گفته‌اند واژه «عربی» صفت برای «حکم» واقع شده است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۱۴۳). بنابراین واژه «حکم» به عنوان موصوف با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. این واژه در لغت به معنای بازداشتن از کاری است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۹۱)، با مراجعه به اصل معنای کلمه می‌توان بدست آورد که حکمت یک حالت و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به وسیله آن می‌تواند، حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را متقن و محکم انجام دهد (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۶۳). از جوهری نقل شد که حکیم کسی است که کارها را محکم و استوار انجام می‌دهد (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۶۴). واژه «حکم» در این آیات با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است از جمله: «أَنْزَلْنَاهُ»، «عَرَبِيًّا»، «اتَّبَعْتَ»، «الْعِلْمَ»، «اللَّهِ»، «مُعَقَّبًا»، «سَرِيعًا»، «الْحِسَابَ». خداوند کتاب را به صورت حکمی عربی نازل کرد و اگر هر دو واژه در نقش حال برای کتاب باشند، اینطور معنا می‌شود، خداوند کتاب را به صورت حکم و عربی نازل کرد. در ادامه مخاطب را به تبعیت از این حکم عربی دعوت نموده و از آن تعبیر به «علم» می‌کند. در آیه ۴۱، می‌فرماید خداوند همواره حکم می‌کند و هیچ معقبی برای حکم آن وجود ندارد؛ مقصود از این جمله این است که غلبه از خدای سبحان است، اوست که حکم می‌کند و در قبال حکمش، حکم احدی نفوذ ندارد و در نتیجه نمی‌تواند از حکم او جلوگیری کند. آری، خدای سبحان هر عملی را به مجرد وقوعش حساب می‌کند، بدون اینکه فاصله دهد تا دیگران بتوانند در آن تصرف نموده و اخلال کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۷۸). خداوند حکم می‌کند و میان حق و باطل را جدا می‌سازد و کسی نمی‌تواند که حکم او را نقض کند و مقصود این است که کسی حکم او را برای رد و نقض، دنبال نمی‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۶۱). از میان هم‌نشین‌های واژه «حکم» در این سوره، واژه‌های «اتَّبَعْتَ»، «الْعِلْمَ» و «مُعَقَّبًا» در روشن شدن بخشی از معنای واژه «عربی» در این سوره کمک خواهند کرد. در قسمت بیان مؤلفه‌ها به معانی این واژه‌ها و ارتباط آن‌ها با واژه «عربی» پرداخته خواهد شد.

## ۲-۳-۲. نزول

ریشه «نزل» هفت بار در سوره رعد به صورت فعل ماضی و در باب افعال به کار رفته است. در آیه ۳۷، واژه «أَنْزَلْنَاهُ» با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. توجه به هم‌نشین‌های این واژه در سوره رعد، بخشی از

۱. حکما عربيا حالان أي حاکما بین الناس عربيا أي بلغه العرب و لما کان القرآن سببا للحکم جعل نفس الحکم و قد تقدمت له نظائر.

معنای واژه عربی را روشن خواهد کرد. همنشین‌های فعل «انزل» در سوره رعد عبارتند از: «آیات»، «الکتاب»، «رَبِّكَ»، «الْحَقُّ»، «كَفَرُوا»، «آيَةٌ»، «مَاءٌ»، «يَعْلَمُ»، «يَفْرَحُونَ»، «حُكْمًا»، «عَرَبِيًّا»، «اتَّبَعْتَ» و «الْعِلْمُ».

این سوره با اشاره به آیات کتاب آغاز می‌شود و در آیه اول، این آیات را با ویژگی حق بودن معرفی می‌کند. در آیه ۱۹ نیز آیات نازل شده بر پیامبر اکرم (ص) را حق می‌داند. در آیات ۷ و ۲۷، کسانی که کافر شده‌اند و حق را پوشانده‌اند، در اعتراض می‌گویند چرا آیه‌ای بر پیامبر اکرم (ص) از جانب رب او نازل نشده است؟ در آیه ۱۷، خداوند به بیان تفصیلی فرق میان دو طریق، یعنی طریق حق که همان ایمان به خدا و عمل صالح است و طریق باطل که عبارت از شرک و عمل زشت است، می‌پردازد و همچنین فرق تفصیلی میان اهل آن دو طریق، یعنی مؤمنین و مشرکین را بیان می‌کند. خداوند در این آیه برای نشان دادن تمایز میان حق و باطل، دو مثال می‌زند: مثال اول، آب و کفی که بر روی آن ظاهر می‌شود. در این مثال، حق را تشبیه به آب و باطل را که دوام ندارد، به کف تشبیه می‌کند. مثال دوم، طلا و نقره‌ای که در آتش ذوب می‌شود و کف سیاهی که بر روی آن ظاهر می‌گردد. در این مثال، حق را به طلا و نقره خالص و باطل را به کف روی آن، تشبیه می‌کند. در ابتدای آیه ۱۷ این سوره، آمده است که خداوند از آسمان، آبی فرستاد و نهرها از آب باران، به اندازه ظرفیت خود، جاری شدند. بدیهی است که رودهای کوچک، آبی کمتر و رودهای بزرگ آبی بیشتر به خود می‌کشند و جریان پیدا می‌کنند. پس هر رودی به اندازه گنجایش خود به جریان در می‌آید. ابن عباس گفته است: این مطلب، مثلی است برای قرآن کریم، که از آسمان نازل شده است. دل‌های مردم مثل همان وادی‌ها به اندازه ظرفیت خود، از قرآن کریم بهره‌مند می‌شوند. آنان که اهل یقین هستند و آنان که دستخوش شک و تردیدند، هر کدام به اندازه خود از قرآن بهره‌مند می‌شوند، بنابراین یقین مردم، تشبیه به آب و شک مردم، تشبیه به کف شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۴۱).

از میان همنشین‌های ریشه «نزل»، واژه‌های «حق»، «حکم» و «علم» در روشن شدن بخشی از معنای واژه «عربی» در سوره رعد کمک خواهند کرد. در قسمت بیان مؤلفه‌ها به معانی این واژه‌ها و ارتباط آن‌ها با واژه «عربی» پرداخته خواهد شد.

### ۳-۳-۲- علم

ریشه «علم» هشت مرتبه در سوره رعد به کار رفته است که پنج مرتبه آن به صورت فعل مضارع «يَعْلَمُ»، دو مرتبه به صورت اسم «الْعِلْمُ» و یک مرتبه به صورت اسم فاعل «عالم» به کار رفته است. در آیه ۳۷، خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ» در این آیه، عبارت «من العلم» جار و مجرور و حال برای فاعل فعل «جاء» واقع شده است (صافی،



۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۱۴۳). واژه‌های «حکم» و «عربی» نیز هر دو حال برای مفعول فعل «أَنْزَلْنَاهُ» قرار گرفته‌اند<sup>۱</sup> (درویش، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۳۲) و برخی گفته‌اند واژه «عربی» صفت برای «حکم» واقع شده است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۱۴۳). بنابراین در این آیه، در توصیف و بیان حالت کتاب یا قرآن سه واژه «حکم»، «عربی» و «علم» به کار رفته‌اند. واژه «علم» در این آیات با واژه‌های دیگری نیز هم‌نشین شده است که عبارتند از: «اللَّهِ»، «تَحْمِلُ»، «الْغَيْبِ»، «الشَّهَادَةِ»، «أَعْمَى»، «تَكْسِبُ»، «الْكُفَّارُ»، «شَهِيدًا»، «الْكِتَابِ».

در آیات ۸، ۹ و ۴۲، خداوند عالم بر هر آنچه که حمل می‌شود، عالم به غیب و شهادت و عالم به اعمال نفسانی انسان معرفی شده است. در آیه ۱۹، می‌فرماید آیا کسانی که علم بر حقانیت قرآن دارند، همچون کسانی هستند که نابینا هستند؟ در این آیه، واژه «أَعْمَى» در مقابل علم به کار رفته است. به نظر می‌رسد که علم از جنس دیدن و مشاهده باشد، در آیات قبل هم خداوند را عالم به غیب و شهادت و در آیه ۴۳ نیز به «شَهِيد» بودن که آن هم از جنس دیدن است، معرفی می‌کند. از میان هم‌نشین‌های ریشه «علم»، واژه‌های «الشَّهَادَةُ»، «شَهِيدًا» و «أَعْمَى»، در روشن شدن بخشی از معنای واژه «عربی» در این سوره کمک خواهند کرد.

#### ۴-۳-۲ آیات

واژه «آیات» هفت مرتبه در سوره رعد، چهار مرتبه به صورت جمع و سه مرتبه به صورت مفرد به کار رفته است. در آیات ۱ و ۲، به صورت معرفه و در سایر آیات به صورت نکره به کار رفته است. این واژه با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است. چرا که آیه در لغت به معنای نشانه و علامت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و یا شیء واضح و روشن (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۴) است. به عبارت دیگر معنای «آیه» در اصطلاح (که آن هم نشأت گرفته از معنای «نشان» و «علامت» است) عبارت است از کلمات، عبارات و یا جملاتی از قرآن که سوره از آن‌ها تشکیل می‌یابد و تعداد آن‌ها در هر سوره‌ای معین و توقیفی است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است، دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۹).

واژه «آیات» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «تَلْكَ»، «الْكِتَابِ»، «يُفَصِّلُ»، «يَتَفَكَّرُونَ»، «يَعْقِلُونَ»، «رَسُولٍ»، «بِإِذْنٍ». طبق این هم‌نشین‌ها، کتاب آیاتی دارد که خداوند به آن آیات اشاره می‌کند. در آیه دوم می‌فرماید: «يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بَلَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ» از ظاهر سیاق برمی‌آید که مراد از «آیات»، همان آیات تکوینی است. بنابراین، مراد از «تفصیل آیات» این می‌شود که بعضی از بعضی دیگر جدا و متمایز شود و این از سنت‌های الهی است که اشیاء را از هم جدا و هر کدام را از دیگری متمایز سازد و از هر

<sup>۱</sup> . حکما عربيا حالان أي حاکما بین الناس عربيا أي بلغة العرب و لما كان القرآن سببا للحکم جعل نفس الحکم و قد تقدمت له نظائر.

کدام، آنچه که در ذات و باطنش نهفته است، بیرون آورد. در نتیجه نور از ظلمت، حق از باطل، خیر از شر، صالح از طالح و نیکوکار از مجرم متمایز گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۲۸۶). از میان همنشین‌های واژه «آیات» در این سوره، واژه «تفصیل»، در روشن شدن بخشی از معنای واژه عربی کمک خواهد کرد.

### ۵-۳-۲- عقب

ریشه «عقب»، نه مرتبه در سوره رعد به کار رفته است که دو مرتبه به صورت «عقاب»، پنج مرتبه به صورت «عُقَبِيَّ» و دو مرتبه هم به صورت اسم فاعل «مُعَقَّبٌ» و جمع آن «مُعَقَّبَاتٌ» به کار رفته است. دو واژه «معقب» و جمع آن «معقبات» تنها در سوره رعد به کار رفته‌اند. این واژه با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که این واژه به معنای آمدن چیزی پس از چیز دیگر است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۷۷؛ راغب، ۱۴۱۲، ص: ۵۷۵). در مجمع البیان آمده است که «تعقیب» به معنای بازگرداندن چیزی پس از جدا کردن آن است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۶۱). زمخشری ذیل آیه ۴۱ سوره رعد در تعریف «معقب» گفته است، پیگیری و بازگشت مکرر به منظور باطل کردن و از بین بردن چیزی. از همین باب به صاحب حق، معقب گفته می‌شود، چون با پیگیری‌های مکرر حق خود را می‌گیرد (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۳۵).

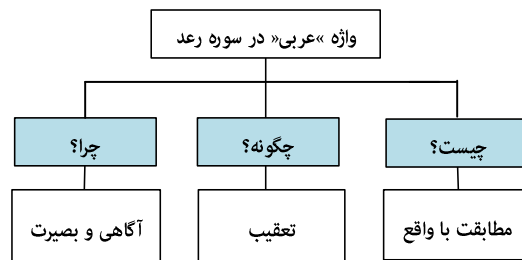
ریشه «عقب» در سوره رعد با واژه‌های بسیاری همنشین شده است، از جمله: «شَدِيدٌ»، «يَحْفَظُونَهُ»، «الدَّارِ»، «نَعْمَ»، «الْكَافِرِينَ»، «النَّارِ»، «لِحُكْمِهِ».

در آیه ۶، ترکیب «كَشَدِيدُ الْعِقَابِ» و در آیه ۳۲، واژه «عقاب» به کار رفته است که در هر دو آیه، اشاره به عاقبت کافران دارد. در آیات ۲۲، ۲۴، ۳۵ و ۴۲ به صورت «عُقَبِيَّ» برای عاقبت و فرجام مؤمنان و کافران هر دو به کار رفته است. در آیه ۱۱، خداوند می‌فرماید: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ». در مفردات راغب آمده است که منظور از «معقبات» در این آیه، فرشتگان هستند (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۵۷۵). علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌گوید که ضمیرهای چهارگانه «له»، «یدیه»، «خلفه» و «یحفظونه» همه به یک مرجع بر می‌گردند و آن کلمه موصول «مَنْ» است که در آیه قبل در جمله «مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ...»، قرار داشت و منظور از آن، همان انسان است که خداوند در جمیع احوالش از او با خبر است، و همین انسان که معقباتی در پیش رو و پشت سر دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۰۹). البته تعقیب هر چیز، به معنای آمدن و یا آوردن بعد از آن است و با این حال چنین به نظر می‌رسد که «معقبات از پیش رو»، معنا نداشته باشد، چون «معقب» به معنای چیزی است که از دنبال و پشت سر انسان بیاید، طبق نظر علامه طباطبایی باید آدمی را چنین تصور کرد که در راهی می‌رود و معقبات، دورش می‌چرخند و اتفاقاً خداوند از این راه هم خبر داده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (الانشقاق، ۶)، و نیز در معنای این آیه، آیات دیگری است که دلالت می‌کند بر رجوع آدمی به سوی پروردگارش، مانند جمله «وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس، ۸۳) و جمله «وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ»

(العنكبوت، ۲۱)، بنابراین، برای انسان که به سوی پروردگارش بر می‌گردد، تعقیب کنندگانی است که از پیش رو و از پشت سر مراقب او هستند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۰۹).

#### ۴-۲- مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره رعد

با توجه به همشین‌های واژه «عربی» در این سوره و بررسی همشین‌های همشین، مشخص شد که در این سوره علاوه بر واژه «عربی» واژه‌های دیگری نیز در توصیف یا بیان حالت و چگونگی قرآن آمده‌اند که عبارتند از: «حق»، «حکم»، «علم». خداوند در این سوره آیات نازل شده بر پیامبر اکرم (ص) را «حق»، «حکم»، «علم» و «عربی» خوانده است. بنابراین واژه «عربی» در این سوره با این اوصاف از قرآن همشین شده است و از جنس آن‌ها می‌باشد. خداوند برای وضوح و روشنی آیاتش آن‌ها را مطابق با واقع و جدا کننده حق از باطل قرار داده است. در نمودار زیر مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره رعد در پاسخ به سه سؤال، به تفکیک آورده شده‌اند:



#### ۱-۴-۲- مطابقت با واقع

سوره رعد با اشاره به آیات کتاب آغاز می‌شود. در آیه اول، خداوند آیات نازل شده بر پیامبر اکرم (ص) را «حق» می‌خواند، «الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» یعنی قرآن نازل شده بر پیامبر اکرم (ص)، حق خالص است و در آن باطل نیست. طبق نظر علامه طباطبایی، لام در کلمه «الحق»، افاده حصر می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص: ۲۸۶). پس این آیات، آیاتی است که در دلالتش قاطع است و این قرآن حق است، اما بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند. در آیه ۱۹ خداوند می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ». در این آیه، در قالب سؤال میان کسانی که می‌دانند قرآن حق است و کسانی که به حقانیت آن پی نبرده‌اند، مقایسه‌ای صورت گرفته است. استفهام در این آیه، استفهام انکاری است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۱۱۸) و تساوی میان این دو گروه را نفی می‌کند و می‌فرماید کسی که علم به حق در دلش جای گرفته با کسی که نسبت به حق جاهل است، برابر نیستند. اگر جاهل به حق را با «أَعْمَىٰ» یعنی نابینایی توصیف کرده برای اشاره به این معنا است که عالم به حق، بینا است، هم چنان که در آیه «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ...» (الرعد، ۱۶) نیز آن دو را نابینا و بینا نامیده است. پس علم به حق، بصیرت است و جهل به آن نابینایی و ظلمات است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۴۱).

در آیه ۱۴ همین سوره نیز می‌فرماید که دعوت حق از آن خدا است: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ...». «دعا و دعوت، به معنای توجه دادن نظر مدعو به سوی داعی است که غالباً با لفظ یا اشاره صورت می‌گیرد. در مفهوم دعا باید مدعو، صاحب توجه و نظری باشد که اگر بخواهد، بتواند نظر خود را متوجه داعی بکند و نیز باید صاحب قدرت و تمکنی باشد که از استجاب دعا، ناتوان و عاجز نگردد. دعا کردن و خواندن کسی که درک و شعور نداشته باشد یا قدرت برآوردن کردن حاجت را ندارد، دعای حقیقی نیست، هر چند صورت دعا را داشته باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۱۷). خداوند در این سوره آیات نازل شده را حق می‌خواند و دعوت این آیات به سوی خداوند را نیز حق خوانده است. با توجه به مفهوم دعا، قرآن نیز دارای درک و شعور است، اگر خوانده شود، حتماً استجاب خواهد کرد. بنابراین، آیات قرآن حق است و دعوت آن‌ها نیز حق است؛ یعنی اگر این آیات مورد دعا قرار بگیرند، از استجاب دعای انسان عاجز و ناتوان نیستند. بنابراین، عربی بودن قرآن وضوح و روشنی است که در اثر خوانده شدن آیات و مورد دعا قرار گرفتن آن‌ها حاصل می‌شود.

در آیه ۱۷ سوره رعد خداوند برای نشان دادن تمایز میان حق و باطل از یک مثال استفاده می‌کند. در این مثال، حق را به آب و باطل را به کف روی آن تشبیه می‌کند و در مثال دیگر، حق را به طلا و نقره خالص و باطل را به کف سیاهی که هنگام ذوب شدن روی آن جمع می‌شود، تشبیه می‌کند و مهم‌ترین وجه تمایز و تفاوت این دو را در ماندگاری و اثر گذاری می‌داند. راغب در معنای باطل گفته است که «باطل» نقیض حق و به معنای چیزی است که پس از واری کردن معلوم می‌شود، ثابت نداشته است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۲۹). بنابراین، بطلان هر چیزی به این معنا است که انسان برای آن چیز یک نوع وجود و واقعیت فرض بکند، ولی وقتی با خارج تطبیقش می‌کند، آن طور که فرض شده بود، مطابق با خارج نباشد. حق بر خلاف آن است و عبارت است از چیزی که فرضش با خارج تطبیق کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۳۵).

با توجه به معنای حق و باطل و مثالی که در آیه ۱۷ برای تمایز این دو از هم آورده شده است، عربی بودن قرآن و ارتباط آن با حقانیت آیات نازل شده و همچنین حقانیت دعوت خداوند از طریق آیات، این گونه تبیین می‌شود که عربی وضوح و روشنی است که در اثر خوانده شدن آیات و مورد دعا قرار گرفتن آن‌ها حاصل می‌شود. در دعا باید مدعو صاحب توجه و شعور باشد که اگر مورد دعا قرار گرفت، بتواند پاسخ دهد، قرآن هم صاحب درک و شعور است، یعنی اگر خوانده شود و آیات آن مورد دعا قرار بگیرند، حتماً استجاب خواهد کرد و نکته دیگر اینکه عربی خواندن قرآن در صورتی ممکن است که اثر آن ماندگار باشد و در طول زمان محو نشود، در غیر این صورت نمی‌توان آن را عربی خواند. بنابراین عربی، علمی است که با خوانده شدن آیات که همان اثرات ماندگار قرآن می‌باشند و با گذر زمان محو نمی‌شوند، حاصل می‌شود. بنابراین قرآن نازل شده از

جانب خداوند که در این سوره وضوح و روشنی آن از سوی پروردگار عالم ادعا شده است، همچون کف روی آب نیست که با فرورفتن آب در زمین محو شود و هیچ اثری از آن به جا نماند. قرآن همان آبی است که در زمین فرو رفته و به آن حیات بخشیده است. اگر قرآن کفی بود که با فرو رفتن آب در زمین محو می شد و از بین می رفت، خداوند نمی توانست در این سوره از نشانه های ماندگار در زمین سخن بگوید و با پیامبر خود اتمام حجت کند. قرآن با گذر زمان از بین نرفته است، بلکه در زمینی فرو رفته که هرکس به اندازه مقدار و قدر خود از این آب حیات بخش بهره مند خواهد شد.

## ۲-۴-۲- تعقیب

ریشه «عقب» نه مرتبه در سوره رعد به کار رفته است که دو مورد آن به صورت «معقب» و جمع آن «معقبات» است. در آیه ۱۱ خداوند می فرماید: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...». گفته اند منظور از معقبات در این آیه، فرشتگان و ملائکه هستند (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۵۷۵). علامه طباطبایی ذیل این آیه می فرماید که ضمیرهای چهارگانه «له»، «یدیه»، «خلفه» و «یحفظونه» همه به یک مرجع بر می گردند و آن کلمه موصول «مَنْ» است که در آیه قبل در جمله «مَنْ أَسْرَّ الْقَوْلَ...»، قرار داشت و منظور از آن، همان انسان است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۰۹). پس انسان معقباتی دارد که او را احاطه کرده اند. در آیه ۴۱ می فرماید: «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ...» خداوند همواره حکم می کند و میان حق و باطل را جدا می سازد و کسی نمی تواند حکم او را نقض کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۶۱). بنابراین وجود معقب در این آیه و آیه ۱۱ که به صورت جمع آمده است، در جهت اجرای حکم خدا است و در مقابل آن قرار ندارد. حکم خدا، جدا سازی حق از باطل است. پس معقب هم جاری کننده حکم خدا است. با توجه به آیه ۱۱، «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ...» خداوند برای انسان معقباتی معین کرده است که این معقبات حامل اوامر خدا و جاری کننده حکم خدا هستند و طبق نظر علامه طباطبایی، باید آدمی را چنین تصور کرد که در راهی می رود و معقبات، دورش می چرخند و اتفاقاً خداوند از این راه هم خبر داده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (الانشقاق، ۶). بنابراین، برای انسان که به سوی پروردگارش بر می گردد، تعقیب کنندگانی است که از پیش رو و از پشت سر مراقب او هستند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۰۹).

سیر انسان برای رسیدن به مقصد و رجوع دوباره در یک رابطه دو سویه تعریف شده است که خداوند با فرستادن معقبات در جهت اجرای حکم و انسان با تبعیت از این حکم، محقق می شود که در این رابطه از سوی هر دو طرف، نوعی دنبال کردن و تبعیت جود دارد و در این رابطه دو سویه یک عنصر مشترک وجود دارد و آن

۱. وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ (الرعد، ۳۷)

۲. وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ (الرعد، ۳۷)

وجود آیات است. بالا بردن آسمان و کشیدن زمین که حاوی آیاتی برای تفکر هستند، می‌توانند معقباتی برای نشان دادن امر خداوند محسوب شوند. خداوند با فرستادن این آیات تکوینی<sup>۱</sup> و آیات تشریحی<sup>۲</sup> و تلاوت آن آیات<sup>۳</sup> توسط رسول برای مردم، حکم خود را تعقیب می‌کند و انسان‌ها نیز موظف هستند که با تبعیت از همین آیات، رجوع به امر خداوند داشته باشند.

همچنین وجود معقبات<sup>۴</sup> که به صورت جمع<sup>۵</sup> به کار رفته است، نشان دهنده این است که این جریان هدایت انسان به سمت خداوند و بازگشت دوباره او به سمت پروردگارش هیچ زمان قطع نخواهد شد. این معقبات مسیر رسیدن انسان به خداوند را روشن و هموار می‌سازند و از او در برابر امر خدا حفاظت می‌کنند و این قرآن در بردارنده آیاتی است که می‌تواند انسان را به سمت خدا هدایت کند و انسان با تبعیت نکردن از هواهای نفسانی و با تبعیت از آیات قرآن که خداوند از این کتاب و قرآن تعبیر به علم نموده است، می‌تواند به سمت خدا بازگردانده شود. این حرکت برای بازگشت دوباره باید از سوی انسان صورت بگیرد؛ چرا که در ادامه آیه آمده است که خداوند وضعیت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خودشان تغییر دهند. پس انسان برای رسیدن به حقیقت باید خود تلاش کند، هر چند که خداوند این مسیر را با وجود قرآن و رسولان متعدد برای او هموار ساخته است. علم و آگاهی که در اثر فرستادن آیات به انسان‌ها منتقل می‌شود، عربی<sup>۳</sup> خوانده شده و علمی که در نتیجه تبعیت انسان از این آیات برای او حاصل می‌شود، نیز عربی خوانده می‌شود. بنابراین عربی بودن قرآن در یک رابطه دو سویه میان خدا و انسان تعریف خواهد شد و این ویژگی منحصر در فرستنده نیست، بلکه باید حرکتی از سوی گیرنده این پیام نیز صورت بگیرد.

### ۳-۴-۲- آگاهی و بصیرت

سوره رعد با اشاره به آیات کتاب آغاز می‌شود و در ادامه حق بودن این آیات و همچنین گستردگی آن‌ها در زمین و آسمان را نیز بیان می‌کند. با وجود گستردگی بستر ظهور آیات در طول (رفع) و عرض (مد)، اما کافران

۱. وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (3) وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مِتْجَاوِرَاتٍ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٍ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفَضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (4) (الرعد: ۳-۴)

۲. كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَلْتَلَوْا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتَابٍ (الرعد، ۳۰).

۳. در آیه ۳۷ سوره رعد عبارت «من العلم» حال برای قرآن واقع شده است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۱۴۳). بنابراین به صورت فاعلی ترجمه می‌شود «جاءك من العلم» یعنی این قرآن، آگاهانه و با شعور نزد تو آمد.

۴. اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (2) وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (3) (الرعد: ۲-۳)

از پیامبر اکرم (ص) درخواست نزول آیه‌ای از جانب رب می‌کنند. طبق آیه ۱۹ سوره رعد «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنْمَّا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى...»، دانستن در مقابل ندیدن قرار گرفته است. کسانی که می‌دانند قرآن حق است و در مقابل کسانی که نمی‌بینند و «أعمی» هستند. در اینجا علم، آگاهی است که از طریق مشاهده و دیدن حاصل می‌شود و انسان را بصیر و بینا می‌سازد. مشاهده کردن آثار ماندگار حق و محو شدن باطل از جمله دیدنی‌هایی است که بر بصیرت و آگاهی انسان در تمایز میان حق و باطل می‌افزاید. در مقابل کسانی که علم به حقانیت قرآن ندارند، خداوند آنان را «أعمی» یعنی نابینا خوانده است. به همین دلیل است که آنان این آیات را با وجود گستردگی، نمی‌بینند و همچنان از پیامبر اکرم (ص) درخواست آیه می‌کنند.

در آیه ۳۷، عبارت «من العلم» حال برای قرآن واقع شده است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۱۴۳). بنابراین به صورت فاعلی ترجمه می‌شود. «جاءك من العلم» یعنی این قرآن آگاهانه و با شعور نزد تو آمد که در صورت تبعیت از آن و علم به حقانیت قرآن، انسان نیز بینا و با شعور خواهد شد. علامه طباطبایی ذیل آیه ۱۹ می‌گوید که حق در دل‌های این طائفه که دعوت پروردگار خود را پذیرفتند، جای‌گیر گشته و دل‌های آنان «الباب» و دل‌های حقیقی می‌گردد که آثار و برکات یک دل واقعی را دارد و آن آثار عبارت است از تذکر و بینایی (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۴۱). بنابراین عربی بودن قرآن در گرو ایمان به حقانیت قرآن است. هر کس آن را بپذیرد، بینا شده و آیات برای او روشن و واضح و نسبت به آیات، بینا و بصیر خواهد شد.

#### ۲-۵- تعریف عربی در سوره رعد

در سوره رعد خداوند برای نشان دادن حقانیت قرآن و تبیین حق و باطل از برجای ماندن اثر و مثال آب و کف روی آن استفاده می‌کند. بنابراین منظور از «عربی» بودن قرآن در این سوره که هم جهت با حقانیت آن ادعا شده است، علمی است که از ماندگاری و برجای ماندن اثر آیات حاصل می‌شود، آیاتی که هیچ‌گاه از بین نمی‌روند و محو نمی‌شوند؛ و این اثر با مشاهده آیات تکوینی و تفکر و تعقل در آن‌ها و تبعیت از آیات تشریحی به دست می‌آید. مشاهده آثار ماندگار حق و از بین رفتن باطل، انسان را نسبت به آیات و تمایز میان حق و باطل، بصیر و بینا می‌سازد.

#### ۳- سوره نحل

سوره نحل شانزدهمین سوره قرآن و از سوره‌های مکی که در جزء ۱۴ قرآن جای گرفته است. این سوره را «نحل» نامیده‌اند؛ زیرا در این سوره به نحل (زنبور عسل) اشاره شده است. همچنین این سوره را سوره «نعم»

۱. وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (الرعد، ۷) وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (الرعد، ۲۷).

(جمع نعمت) نیز نامیده‌اند؛ چرا که محور اصلی آن، ذکر نعمت‌های الهی است (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۱۷۱). این سوره از نظر حجمی از سوره‌های متوسط قرآن است که سه‌چهارم یک جزء قرآن را در بر می‌گیرد. آیه ۴۸ این سوره، سجده مستحب دارد (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۴۱). از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است هر کس این سوره را بخواند، خداوند نعمت‌هایی که در دنیا به او داده با او حساب نخواهد کرد و پاداش او به اندازه کسی است که بمیرد و وصیتی نیکو از خود به یادگار گذارد و اگر در همان روز یا شبی که این سوره را خوانده بمیرد، پاداش او مانند کسی است که با وصیت نیکو و پسندیده از دنیا رفته است (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۵۳۵). از امام باقر (ع) نیز روایت شده هر کس سوره نحل را در هر ماه بخواند، در دنیا زیان نبیند و هفتاد نوع بلا که آسان‌ترین آنها جنون و جذام و پیسی است، از او دور خواهد شد و جای او در بهشت عدن است که در وسط بهشت‌های دیگر قرار دارد (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۵۳۵).

### ۳-۱- محتوای کلی سوره نحل

محتوای سوره نحل را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- بخش زیادی از سوره نحل، بحث از نعمت‌های خداوند است. این نعمت‌ها شامل باران، نور آفتاب، انواع گیاهان و میوه‌ها و مواد غذایی و چهارپایان می‌شود.
- بیان دلایل توحید و عظمت خدا، سخن از معاد و تهدید مشرکان و مجرمان.
- بیان احکام مختلفی همچون دستور به عدل، احسان، هجرت، جهاد، نهی از فحشا و منکر، ظلم و ستم و پیمان‌شکنی و همچنین به شکرگزاری از نعمت‌ها دعوت شده و حضرت ابراهیم (ع) به عنوان بنده‌ای شکرگزار معرفی شده است.
- سخن از بدعت‌های مشرکان و بیم‌دادن به انسان از وسوسه‌های شیطان (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۱۴۷).

### ۳-۲- دسته‌بندی آیات سوره نحل





جدول 3: واژگان هم نشین «عربی» در سوره نحل

هم نشین های هم نشین	موارد استعمال هم نشین ها در سوره نحل	هم نشین ها
تَصِفُ، الْكَذِبِ، اَعْجَمِيٌّ،	وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكُذِبَ أَنْ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنْ لَهُمُ النَّارُ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ (٦٢) وَ لَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (١٠٣) وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يَفْلِحُونَ (١١٦)	لسان (رابطه مکملی)
الْبَلَاغُ، الَّذِي يَخْتَلِفُونَ، أَنْزَلْنَا، مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ، الَّذِي اخْتَلَفُوا، الْكِتَابَ، هُدًى، رَحْمَةً، بَشْرَى، مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، لِسَانٌ،	خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (٤) وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (٣٥) لَيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (٣٩) بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (٤٤) وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٦٤) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (٨٢) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (٨٩) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَدُّونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ وَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (٩٢) وَ لَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (١٠٣)	مبین (رابطه اشتدادی)
يُنْبِتُ، لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، سَحَّرَ، لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، مَا ذَرَأَ لَكُمْ، لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ، أَنْزَلَ، مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (١١) وَ سَحَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مَسْحَرَاتٍ بِأَمْرِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (١٢) وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (١٣) وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (٦٥) وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٦٧) ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سَبِيلَ رَبِّكَ ذَلِكَ يُخْرِجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٦٩) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسْحَرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٧٩) وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (١٠١) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١٠٤) إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (١٠٥)	آیات (رابطه اشتدادی)	
لسان، عَرَبِيٌّ	وَ لَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (١٠٣)	أعجمی (رابطه تقابلی)

۳-۳- هم نشین های واژه «عربی» در سوره نحل

در این بخش، واژه «عربی» با توجه به واژگان هم نشین آن در سوره نحل مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار می گیرد. واژه «عربی» در این سوره، یک مورد رابطه مکملی (لسان)، دو مورد رابطه اشتدادی (مبین، آیات) و یک مورد رابطه تقابلی (أعجمی) با واژگان هم نشین خود برقرار نموده است.

۳-۳-۱. لسان

واژه «لسان» چهار مرتبه در سوره نحل، دو بار به صورت مفرد و دو بار به صورت جمع به کار رفته است. در آیه ۱۰۳ سوره نحل خداوند می فرماید: «وَ لَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ»

وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» در این آیه، واژه «لسان» با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. در مورد اعراب این عبارت «هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»، دو احتمال آورده‌اند؛ احتمال اول این است که واژه «عربی» صفت اول و «مبین» صفت دوم لسان است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۴، ص: ۳۹۱). احتمال دوم این است که «لسان»، خبر اول و واژه «عربی»، خبر دوم باشد (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۴، ص: ۳۹۱؛ درویش، ۱۴۱۵، ج ۵، ص: ۳۶۷).

واژه «لسان» در لغت به معنای طول لطیفی است که آشکار کننده و جدا کننده نیست (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۴۶). واژه «لسان» مذکر و مؤنث دارد، اگر مؤنث باشد، جمع آن «السن» است و اگر مذکر باشد، جمع آن «السنَّة» است. هرگاه منظور از «لسان»، لغت باشد، مؤنث به کار می‌رود (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۲، ص ۲۹۶). لسان به معنای کلام نیز می‌باشد. در این آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» (ابراهیم، ۴)، لسان به معنای کلام است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۵۶). برخی دیگر گفته‌اند که اصل این ریشه به معنای عضو مخصوص و ابزار سخن گفتن است. سپس فعل و اسم از این ریشه مشتق شده است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۰، ص ۲۱۱). واژه لسان در این سوره با واژه‌های دیگری نیز هم‌نشین شده است. توجه به هم‌نشین‌های آن در کشف مؤلفه‌های معنایی واژه عربی در این سوره کمک خواهد کرد. از جمله این هم‌نشین‌ها می‌توان به واژه‌های «کذب» و «أعجمی» اشاره نمود. در مورد واژه «أعجمی» که در آیه ۱۰۳، با واژه «عربی» رابطه تقابلی برقرار کرده است، ذیل واژه «أعجمی» به آن پرداخته خواهد شد. اما در مورد واژه «کذب» که در این سوره، دو مورد با واژه لسان هم‌نشین شده است، به نظر می‌رسد که این واژه نیز در تقابل با واژه عربی قرار گرفته است. توجه به معنای لغوی واژه «لسان» نشان می‌دهد که لسان به تنهایی و فی نفسه جدا کننده و آشکار کننده نیست؛ بلکه ترتیب و جایگذاری کلمات در آیات و جملات، روشن کننده کلام و وافی به مقصود گوینده است. به همین دلیل، واژه «لسان» در آیه ۱۰۳، با دو وصف «عربی» و «مبین» همراه شده و زبان قرآن با این دو وصف، آشکار کننده و تبیین کننده شده است. واژه لسان که به معنای زبان قرآن باشد تنها در سوره‌های احقاف، نحل و شعراء به کار رفته است.

## ۲-۳-۳- مبین

واژه «مبین» در سوره نحل چهار مرتبه، دو بار به صورت معرفه و دو بار به صورت نکره به کار رفته است. فعل آن چهار بار در این سوره تکرار شده که در دو مورد فاعل آن پیامبر اکرم (ص) و در دو مورد، فاعل آن خداوند است. همچنین واژه «تبیان» نیز در این سوره یک بار به کار رفته و در نقش حال برای کتاب واقع شده است. در آیه ۱۰۳ این سوره خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»، در این آیه واژه «مبین» با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است. ریشه «بین» در

زبان عربی به دو معنای متضاد آمده است، بین هم به معنای فراق و هم به معنای وصل است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۵، ص ۳۵۷). واژه «بین» برای حدّ فاصل میان دو چیز یا وسط آن‌ها وضع شده است. بَانَ كَذَا- یعنی جدا شد و هر چه از او پنهان بود، ظاهر شد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۵۶). همچنین گفته‌اند این ریشه به معنای آشکاری و روشنی بعد از ابهام و اختصار به وسیله جدا کردن است. یعنی یک کلام مبهم و مختصر با جدا کردن به صورت روشن و واضح بیان شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۹۵). بنابراین واژه «مبین» و واژه «عربی» در قید ظهور و آشکاری بعد از ابهام با هم مشترک هستند. توجه به همنشین‌های این واژه به کشف مؤلفه‌های معنایی واژه عربی در این سوره کمک خواهد کرد.

واژه «مبین» در این آیات با واژه‌های بسیاری همنشین شده است، از جمله: «الْبَلَاغُ»، «الَّذِي يَخْتَلِفُونَ»، «أَنْزَلْنَا»، «مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»، «الَّذِي اخْتَلَفُوا»، «الْكِتَابَ»، «هُدًى»، «رَحْمَةً»، «بُشْرَى»، «مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»، «اللسان». همنشین‌های این واژه را می‌توان بر اساس فاعل، مفعول، موصوف و معطوف به چهار دسته تقسیم نمود:

- دسته اول، همنشین‌هایی که بر فاعل تبیین دلالت دارند که عبارتند از: خدا و پیامبر اکرم (ص). در آیه ۳۹ خداوند می‌فرماید: «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ»، در این آیه فاعل تبیین خداوند است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۴، ص: ۳۲۰) که با زنده کردن مردگان حقیقت معاد را برای آنان روشن می‌کند. در آیه ۴۴ می‌فرماید: «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»، در این آیه فاعل تبیین، پیامبر اکرم (ص) است. در ادامه می‌فرماید: «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»، علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌گوید که خداوند کتاب را برای همه انسان‌ها فرستاد و پیامبر اکرم (ص) و همه افراد بشر در بهره‌مندی از این کتاب یکسان هستند. در این آیات شخص پیامبر اکرم (ص) به دو دلیل مورد خطاب قرار گرفته است؛ دلیل اول اینکه معارف الهی بدون واسطه به مردم نمی‌رسد و باید کسی از میان آنان به این منظور منصوب گردد و این همان غرض از رسالت است که عبارت است از **تحمل وحی** و سپس **مأموریت بر ابلاغ، تعلیم و بیان آن**. دلیل دوم اینکه، مردم درباره شخص پیامبر اکرم (ص) تفکر نموده، بینا شوند و بفهمند آنچه را که آورده حق بوده و از ناحیه خدای تعالی است؛ زیرا **اوضاع محیط و حوادثی که در طول زندگی پیامبر اتفاق افتاد، از جمله: دوران یتیمی، محرومیت از تعلیم و کتابت، نداشتن مربی صالح، فقر، قرار گرفتن در میان قومی جاهل و پست و تهی دست از مزایای تمدن و فضائل انسانیت، همه این‌ها اسبابی بودند که به طور قاطع نمی‌گذاشتند که پیامبر اکرم (ص) به کمال و سعادت برسد، اما خداوند ذکر** برای پیامبر فرستاد تا با آن بر جن و انس تحدی کند، کتابی فرستاد که بهترین و ما فوق تمامی کتب آسمانی و بیان هر چیز، هدایت، رحمت، برهان و نور مبین است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۲۶۰). طبق نظر علامه طباطبایی این آیه

با در نظر گرفتن سیاقش و سیاق ما قبلش افاده می‌کند که فکر کردن درباره زندگی پیامبر اکرم (ص) بهترین راهنما برای مردم است. خداوند در آیه ۶۴ می‌فرماید: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»، در این آیه فاعل تبیین، پیامبر اکرم (ص) است. در آیه ۹۲ خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»، در این آیه فاعل تبیین، خداوند است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۴، ص: ۳۷۸) و ابتدای آیه توصیه شده که عهد و پیمان خود را نشکنید. این آیه تفسیری برای آیه قبل است که می‌فرماید: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا» (النحل، ۹۱) و مثال می‌زند، نقض عهد را به زنی که با کمال محکمی، چیزی را برسد، سپس با زحمت فراوان همان رشته را باز کند و به صورت انکاش در آورد که هیچ استحکامی نداشته باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۳۳۵).

- دسته دوم، همنشین‌هایی که بر مفعول تبیین دلالت دارند. با توجه به آیات ۳۹، ۶۴ و ۹۲، مفعول تبیین در این آیات، واژه اختلاف است. در آیه ۳۹ خداوند می‌فرماید: «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ»، در آیه ۶۴ می‌فرماید: «لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ»، در این آیات ضمیر «لهم» به مشرکین بر می‌گردد و منظور از «آنچه در آن اختلاف کردند» همان اعتقاد حق و عمل حق است، پس مراد از تبیین، ایضاح و کشف به منظور اتمام حجت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۲۸۴). در آیه ۹۲ نیز می‌فرماید: «لِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»، در این آیه اشاره دارد به اینکه خداوند در روز قیامت، حق را آشکار می‌کند.

- دسته سوم، همنشین‌هایی که بر موصوف تبیین دلالت دارند که عبارتند از: البلاغ، لسان. در آیات ۳۵ و ۸۲ «فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»، «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»، واژه «البلاغ» به مبین بودن وصف شده است. در آیه ۱۰۳ «وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»، واژه «لسان» به مبین بودن توصیف شده است.

- دسته چهارم، همنشین‌هایی که بر تبیان، عطف شده‌اند که عبارتند از: «هدی»، «رحمه» و «بشری». در آیه ۸۹ خداوند می‌فرماید: «وَيَوْمَ نُبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ»، طبق این آیه، بیان هر امر مشکلی در قرآن آمده است؛ زیرا هیچ چیزی نیست که از لحاظ دینی مورد احتیاج مردم باشد و در قرآن کریم به آن تصریح نشده باشد. قرآن کتابی است که مردم را به رشد فکری و روحی فرا می‌خواند

و برای مردم نعمتی است؛ زیرا همه احکام در آن آمده است و منجر به نعمت‌های آخرت می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص: ۵۸۶).

در آیات (۳۹ و ۹۲) فاعل تبیین خدا بود و در آیات (۴۴ و ۶۴) فاعل تبیین پیامبر اکرم (ص) است. خدا در روز قیامت و پیامبر اکرم (ص) در دنیا وظیفه تبیین را بر عهده دارد. تبیین پیامبر اکرم (ص) در طول تبیین خداست، یعنی او نیز همان چیزی را توضیح می‌دهد که خداوند در روز قیامت برای همه آشکار می‌سازد. طبق آیه ۴۴ که توضیح آن گذشت خداوند پیامبر اکرم (ص) را واسطه این تبیین قرار داده است تا انسان‌ها با تفکر درباره ایشان به حقانیت قرآن پی ببرند. وجود پیامبر اکرم (ص) به عنوان یک انسان کامل که ذکر را از خدا دریافت کرده و طبق آن عمل کرده است، عامل اثبات حقانیت قرآن و یکی شدن زبان قرآن با زبان پیامبر است. زبان قرآن مبین است، ابلاغ پیامبر هم مبین است. زبان قرآن و ابلاغ پیامبر هر دو یک حقیقت هستند که در طول هم قرار گرفته‌اند. زبان قرآن، عربی مبین است چون حاوی اوامر خداست و این اوامر توسط پیامبر به مردم ابلاغ می‌شوند و پیامبر کسی است که همه این اوامر را خود اجرا کرده است، پس مردم با تفکر در مورد پیامبر می‌توانند به نتیجه برسند که این قرآن حق است، چون پیامبر تمام رفتار و گفتارش بر مبنای قرآن و اوامر خداست و اگر ابلاغ پیامبر، مبین است، چون مطابق با قرآن سخن می‌گوید. با تفکر در مورد شخص پیامبر می‌توان به حقانیت این قرآن پی برد، پیامبر نمونه کامل در اجرای اوامر خداست. پیامبر تبیین قرآن و تبیین ذکر است.

### ۳-۳-۳ آیات

واژه «آیات» ۱۱ مرتبه در سوره نحل، هفت بار به صورت مفرد و چهار بار به صورت جمع به کار رفته است. این واژه در این سوره با واژه عربی رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که قرآن به واسطه آیاتش عربی و قابل فهم شده است و همچنین معنای لغوی این واژه نیز به روشن شدن معنای واژه عربی کمک خواهد کرد؛ زیرا واژه «آیه»<sup>۱</sup> در لغت به معنای نشانه و علامت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و یا شیء واضح و روشن (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۴) است. به عبارت دیگر معنای «آیه» در اصطلاح (که آن هم نشأت گرفته از معنای «نشان» و «علامت» است) عبارت است از کلمات،

<sup>۱</sup> اشتقاق آیه یا از «أی» است که در این صورت، آیه همان چیزی است که مفهوم «آیا» را بیان می‌کند. این واژه برای خبر خواستن و اطلاع یافتن از جنس، نوع و تعیین چیزی برای بحث و تحقیق وضع شده است و بیشتر در خبر و جزاء آن به کار می‌رود (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۰۲). گفته‌اند صحیح این است که آیه مشتق از «یأیی» یعنی درنگ کردن و استوار ماندن بر چیزی و یا از «تأی» یعنی مدارا کن، گرفته شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ص ۱۶۸؛ جمهرة اللغه، ج ۱، ص: ۲۵۱) و یا از «أوی» یعنی بر او وارد شد و به او پناه برد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۰۲؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱؛ ص ۲۰۲).

عبارات و یا جملاتی از قرآن که سوره از آن‌ها تشکیل می‌یابد و تعداد آن‌ها در هر سوره‌ای معین و توقیفی است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است، دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۹). بنابراین آیه علامت ظاهر و آشکاری است که ملازم چیز دیگری است که ظاهر نیست و آیه آن را روشن و معین می‌کند، وقتی که انسان ظاهر یکی از آن‌ها را (ظاهر شیء و لوازم آن شیء) درک کرد، ذات و چیز دیگری را که درک نکرده بود به وسیله آن آیه و اثر درک می‌کند؛ زیرا حکم هر دو مساوی است و این موضوع در محسوسات و معقولات به خوبی روشن است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۰۱).

واژه «آیات» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از آن جایی که عربی شدن قرآن، فهم و درک آن به واسطه این آیات انجام می‌شود، بنابراین توجه به هم‌نشین‌های آن جهت شناخت بیشتر و آشنایی با کارکرد و نقش این آیات در هدایت انسان‌ها لازم و ضروری است. این هم‌نشین‌ها عبارتند از: «يُنَبِّتُ»، «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، «سَخَّرَ»، «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، «مَا ذَرَأَ لَكُمْ»، «لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ»، «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»، «لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ»، «تَتَّخِذُونَ»، «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا»، «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ»، «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»، «بَدَلْنَا»، «أَعْلَمُ»، «لَا يُؤْمِنُونَ». هم‌نشین‌های واژه «آیات» را می‌توان بر اساس جایگذاری آیات، تبدیل آیات و کارکرد آیات به سه دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، هم‌نشین‌هایی که به جایگذاری آیات در هستی و نقش آن در هدایت انسان اشاره دارند که عبارتند از: يُنَبِّتُ، لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، سَخَّرَ، لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، مَا ذَرَأَ لَكُمْ، لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ، أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ، تَتَّخِذُونَ، يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا، أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ، لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

خداوند در آیه ۱۱ می‌فرماید: «يُنَبِّتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، طبق این آیه، رویاندن گیاهان از آب، آیه و نشانه‌ای است برای قومی که تفکر می‌کنند. در آیه ۱۲ می‌فرماید: «وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، در این آیه، مسخر ساختن شب، روز، خورشید، ماه و ستارگان به امر خدا آیه و نشانه‌ای است برای قومی که تعقل می‌کنند. علامه طباطبایی می‌فرماید که مجموع شب و روز و مجموع آفتاب و ماه و نجوم دارای خواص و آثاری هستند که هر یک برای خود دلیل مستقلی است بر اثبات وحدانیت پروردگار در ربوبیت، لذا خدای تعالی، آیه مورد بحث را با جمله «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» ختم فرمود و کلمه «آیت» را به صیغه جمع آورد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۲۱۵). در آیه ۱۳ می‌فرماید: «وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ»، طبق این آیه اختلاف الوان در مخلوقات زمینی، آیه و نشانه‌ای است که با آن می‌توان بر وحدانیت و یکتایی خدا، در ربوبیت استدلال کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۲۱۵). در آیه ۶۵ می‌فرماید: «وَاللَّهُ

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ»، در این آیه اشاره دارد به نزول آب از آسمان و نقش آن در احیای زمین و این نشانه‌ای است برای کسانی که سخن حق را می‌پذیرند. در آیه ۶۷ می‌فرماید: «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، طبق این آیه تهیه شراب و طعام نیکو از خرما و انگور، نشانه‌ای است برای کسانی که تعقل می‌کنند. در آیه ۶۹ می‌فرماید: «ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، طبق این آیه تهیه عسل توسط زنبور عسل و شفاء بودن آن برای انسان، نشانه‌ای است برای مردمی که تفکر می‌کنند.

در آیه ۷۹ می‌فرماید: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»، طبق این آیه پرواز پرنده در آسمان و حفظ آن توسط خداوند، نشانه‌ای است برای کسانی که ایمان دارند.

- دسته دوم، همنشین‌هایی که به تبدیل این آیات از سوی خداوند اشاره دارند که عبارتند از: بَدَلْنَا، أَعْلَمُ. در آیه ۱۰۱ خداوند می‌فرماید: «وَ إِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»، این آیه به تبدیل آیات از سوی خداوند اشاره دارد. راغب در مفردات گفته است که «ابدال، تبدیل، تبدل و استبدال» همه به معنای این است که انسان چیزی را در جای چیز دیگری قرار دهد (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۱۱۱). معنای آیه این است که خداوند آیه دومی را به جای آیه اول قرار دهد و آن را باقی بگذارد، چون مطلوب است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۳۴۵).

- دسته سوم، همنشین‌هایی که به کارکرد این آیات اشاره دارند که عبارتند از: لَا يُؤْمِنُونَ، لَا يَهْدِيهِمْ، الْكُذِّبَ. خداوند در آیه ۱۰۴ می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، طبق این آیه انسان‌ها برای هدایت شدن باید به این آیات ایمان داشته باشند. در آیه ۱۰۵ می‌فرماید: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِّبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»، کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند، بر خدا افتراء می‌بندند و آنان دروغ‌گویان هستند.

با توجه به همنشین‌های واژه «آیات» در سوره نحل، چینش و اثر گذاری هر کدام از آیات تکوینی در نظام خلقت برای قصد و غرض خاصی انجام گرفته است که این غرض با تفکر، تعقل، تذکر و ایمان به آیات حاصل می‌شود. هدف خداوند از به تصویر کشیدن این آیات تکوینی، جایگذاری آن‌ها و تبدیل آیه‌ای به آیه دیگر در جهت هدایت انسان به اوامر خداست و این سیری از آیات است که مسیر و مقصد را برای هدایت انسان‌ها روشن نگه داشته‌اند و پیام قرآن نیز با همین آیات برای انسان مکشوف گشته و این است بیان عربی قرآن که با



درهم تنیدن آیات به یکدیگر حقیقتی را برای انسان به تصویر می‌کشاند که خود عهدی میان خدا و انسان بوده است.

#### ۴-۳-۳- اَعْجَمِي

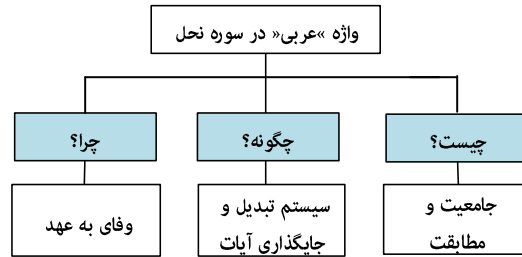
واژه «اَعْجَمِي» در سوره نحل، یک مرتبه در آیه ۱۰۳ به کار رفته است. خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَعَلْمُ اَنْهَمُ يَقُولُونَ اِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ اِلَيْهِ اَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ»، در این آیه واژه «اَعْجَمِي» با واژه «عربی» رابطه تقابلی برقرار کرده است. یکی از راه‌های پی بردن به معنای یک واژه، توجه به واژه‌هایی است که مقابل آن واژه قرار گرفته‌اند. در این سوره خداوند واژه عربی را مقابل واژه اَعْجَمِي استفاده کرده است. واژه «عجم» در مقابل عرب به کار می‌رود و کسی را که عربی نباشد، «اَعْجَمِي»<sup>۱</sup> گویند. اَعْجَم به کسی گویند که فصیح نباشد. به جانور یا چهارپا، عَجَمَاء گفته می‌شود (به دلیل عدم تکلم). هر نمازی که قرائتش آشکار نباشد، عَجَمَاء گویند. هر سخن و کلامی که عربی نباشد، اَعْجَم است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص: ۲۳۷). از این رو، نقطه گذاری متن کتاب برای رفع ابهام را تعجیم گویند؛ زیرا نقطه، کلمه را از ابهام خارج می‌سازد. جمع شدن شن و ماسه زیاد بر روی هم را «عَجْمه الرمل» گویند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص: ۲۳۸). با توجه به معنای لغوی واژه اَعْجَمِي که بر ابهام و گنگی دلالت دارد، وصف عربیت در مورد زبان قرآن هر ویژگی‌ای است که آن را از ابهام خارج می‌سازد و بر ظهور و آشکاری محتوای پیام خداوند می‌افزاید که این امر در هر سوره‌ای با بیانی خاص از سوی خداوند در طرح مطالب، از قصه و داستان و ضرب مثل گرفته تا انذار و تبشیر و ... محقق شده است.

#### ۴-۳- مؤلفه‌های معنایی واژه عربی در سوره نحل

خداوند در آیه ۱۰۳ سوره نحل می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَعَلْمُ اَنْهَمُ يَقُولُونَ اِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ اِلَيْهِ اَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ». در این آیه، زبان قرآن به «عربی» بودن و «مبین» بودن توصیف شده است و این عربیت در مقابل واژه «اَعْجَمِي» به کار رفته است که دلالت بر ابهام و گنگی دارد. همچنین در این سوره خداوند قرآن را «تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (النحل، ۸۹) و پیامبر اکرم (ص) را به عنوان واسطه در بیان و تبیین معرفی می‌کند و آیاتی را در نظام تکوین به انسان نشان می‌دهد که هر کدام از این آیات با قرار گرفتن در جای مخصوص به خود، گوشه‌ای از حقایق این قرآن را بیان می‌کنند و این سیری از آیات است که مسیر و مقصد را برای هدایت انسان‌ها روشن نگه داشته‌اند که با در هم تنیدن این آیات در یکدیگر و نظام تبدیلی که از سوی

۱. در مورد حرف "یاء" که به واژه اَعْجَمِي اضافه شده است گفته‌اند "یاء" برای مبالغه است و یای نسبت نمی‌باشد (درویش، ۱۴۱۵، ۵۶۸/۸).

خداوند در میان این آیات جریان دارد، **عهدی** برای انسان به تصویر کشیده می‌شود که پیام قرآن را برای انسان روشن و زبان آن را عربی می‌سازد. در نمودار زیر مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره نحل در پاسخ به سه سؤال، به تفکیک آورده شده‌اند:



### ۱-۴-۳- جامعیت و مطابقت در پیاده سازی امر خدا

خداوند در این سوره **زبان قرآن** را به «عربی» بودن و «مبین» بودن توصیف می‌کند و در مقابل این وصف، برای **زبان کفار و مشرکین** از واژه‌های «**أعجمی**» و «**كذب**» استفاده می‌کند. واژه «**أعجمی**» که دلالت بر ابهام و گنگی دارد یعنی کسی که نمی‌تواند منظور خود را به روشنی بیان کند، هر چند که عرب باشد به آن شخص «**أعجمی**» گفته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص: ۲۳۷). اما در مورد واژه «**كذب**» که در این سوره، دو مورد با واژه لسان هم‌نشین شده است، به نظر می‌رسد که این واژه نیز در تقابل با واژه عربی قرار گرفته است. در این سوره اولین موردی که واژه «**كذب**» با «لسان» هم‌نشین شده، آیه ۶۲ است که خداوند می‌فرماید: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى...»، طبق این آیه، مشرکین دختران را به خدا و پسران را به خود نسبت می‌دادند، از این جهت بود که از دخترداری کراهت داشتند و از پسر داری خوشحال می‌شدند و پسران را دوست می‌داشتند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۲۸۲) و جمله «وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ»، معنایش این است که زبان‌هایشان از خبری دروغ، خبر می‌دهد و آن خبر دروغ، این است که «أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى» یعنی سرانجام نیک، مال کسانی است که پسر دارند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۲۸۲). زبان آنان، کذب و دروغ را تعریف می‌کند؛ زیرا کار آنان موافق با امر خدا نیست. کسی که تمام اعمال و رفتارشان مطابق با امر خدا باشد، زبانش نیز صادق و مطابق با اوامر خداست، اما کسی که رفتار و اعمالش مطابق با اوامر خدا و مطابق با قرآن نیست، زبانش به کذب و دروغ سخن می‌گوید.

دومین موردی که واژه «**كذب**» با «لسان» هم‌نشین شده، آیه ۱۱۶ است که خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ»، حلال و حرام باید طبق دستورات و اوامر خدا باشد، کسی نمی‌تواند طبق نظر خود چیزی را حلال و

یا حرام اعلام کند. پیامبراکرم(ص) مطابق با قرآن سخن می‌گوید، پس زبانش دروغ نمی‌گوید، زبانش صادق است. همان طور که در سوره احقاف، بیان و کلام قرآن به مصدق بودن و عربیت توصیف شد.

در این سوره که خداوند زبان قرآن را به عربی بودن توصیف می‌کند، در آیه ۸۹، قرآن را با عبارت «تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ» معرفی می‌کند، قرآنی که تبیان همه چیز است، زبانش عربی است، یعنی این قرآن بیانی دارد که می‌تواند با بیان خاص خود جامعیت در امور داشته باشد. در آیه ۳۰ خداوند می‌فرماید: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا...» در این آیه از متقین درباره قرآن پرسیده شد، پاسخ دادند که این قرآن خیر است. معنایش این است که خدا قرآنی نازل کرده که متضمن معارف و شرایعی است که در اخذ آن، خیر دنیا و آخرت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۲۳۵). این پاسخ به جامعیت قرآن نیز اشاره دارد؛ چرا که متضمن سعادت دنیا و آخرت بشر است. در معنای واژه «خیر» قید انتخاب و گزینش وجود دارد، یعنی خیر آن چیزی است که از سوی افراد انتخاب می‌شود و بر گزینه‌های دیگر ترجیح داده می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص: ۱۵۷). بنابراین قرآنی که در آیه ۸۹ «تبیان» معرفی شده و در این آیه از سوی متقین «خیر» خوانده می‌شود، قرآنی است که جامعیت آن گزینش شده و انتخاب شده است، یعنی آیات آن که واسطه رساندن این خیر به انسان می‌باشند، این آیات به مناسبت از سوی خداوند گزینش و انتخاب شده‌اند و گاهی تبدیلی نیز در نظام آیات صورت می‌گیرد که همه این موارد بر مبنای خیر است. جامعیت قرآن در انتخاب آیاتش گزینش شده است؛ زیرا که این قرآن، ذکر است. خداوند در آیه ۴۴ می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»، طبق این آیه قرآن ذکر است و نیازی ندارد که همه مطالب در قرآن آورده شود. به همین دلیل است که خداوند در انتخاب آیات گزینش شده عمل می‌کند؛ زیرا پاره‌ای از آیات برای یادآوری و باز آفرینی عهد میان خدا و انسان کفایت می‌کند و خداوند خود این ضمانت را بر عهده می‌گیرد و او بهتر می‌داند که چه آیه‌ای را برای این ذکر انتخاب کند و طبق آیه ۴۴ خداوند، پیامبر را واسطه این بیان و تبیین قرار می‌دهد تا با تفکر و فکر کردن درباره او به ذکر خدا برسد که او آیه انتخاب شده‌ای از جانب خداست که جامع آیات است که زبان او، زبان قرآن است. رفتار، گفتار و کردار او تبیین قرآن است، پیامبر در گزینش خدا، تبیین جامع ذکر است.

## ۲-۴-۳- سیستم تبدیل و جایگذاری آیات

در مؤلفه قبل در مورد چستی عربیت زبان قرآن در سوره نحل و هماهنگی آن با جامعیت و مطابقت بیان قرآن در پیاده سازی امر خدا توضیح داده شد. در این مؤلفه به چگونگی عربیت زبان قرآن پرداخته خواهد شد. آنچه که در این مؤلفه بسیار حائز اهمیت است، نقش آیات و کارکرد ویژه آن‌ها در نظام تکوین عالم است که مدبرانه از سوی خداوند هر آیه‌ای در جای مخصوص به خود و با اثر گذاری مشخص تعیین شده است. هدف خداوند از جایگذاری این آیات در هستی، تبدیل آن‌ها به یکدیگر و ایمان به این آیات، هدایت انسان‌ها بوده است. این

ترتیب و جایگذاری بسیار دقیق که در هستی و آیات تکوینی به تصویر کشیده شده است، بی‌ارتباط با عربی بودن زبان قرآن نمی‌باشد. خداوند در آیه ۱۰۳ این سوره، زبان قرآن را به عربیت توصیف می‌کند، این عربیت زبان قرآن در آیات آن ضرب شده است و قرآن به واسطه آیاتش قابل قرائت و قابل فهم شده است. بنابراین توجه به ویژگی‌های این آیات، در عربی بودن زبان آن دخالت دارد. عربی بودن زبان قرآن از ویژگی‌های آیات آن جدا نیست. در این سوره ویژگی که برای آیات بیان شده است، تنوع و پراکندگی آیات در هستی و جایگذاری دقیق هر آیه برای رسیدن به غرضی مخصوص است. به عنوان مثال: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (النحل، ۱۱)، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (النحل، ۱۲)، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» (النحل، ۱۳)، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» (النحل، ۶۵)، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (النحل، ۷۹). این‌ها نشان می‌دهد که هر آیه‌ای در جای خود نقش و کارکرد مخصوص به خود را دارد و گاهی از سوی خداوند سیستم تبدیل در میان آیات جاری می‌شود تا ماندگار و مطلوب گردند. در آیه ۱۰۱ خداوند می‌فرماید: «وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزَلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»، این آیه به تبدیل آیات از سوی خداوند اشاره دارد. راغب در مفردات گفته است که «ابدال، تبدیل، تبدل و استبدال» همه به معنای این است که انسان چیزی را در جای چیز دیگری قرار دهد (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۱۱۱) و علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید که خداوند آیه دومی را به جای آیه اول قرار می‌دهد و آن را باقی می‌گذارد، چون مطلوب است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۳۴۵).

همه این آیات تکوینی که در هستی وجود دارند و در سوره نحل به آن‌ها اشاره شده است، از جمله: رویاندن گیاهان از آب، مسخر ساختن شب، روز، خورشید، ماه و ستارگان به امر خدا، اختلاف الوان در مخلوقات زمینی، نزول آب از آسمان و نقش آن در احیای زمین، تهیه شراب و طعام نیکو از خرما و انگور، تهیه عسل توسط زنبور عسل و شفاء بودن آن برای انسان، پرواز پرنده در آسمان و حفظ آن توسط خداوند، همه کمک می‌کنند تا مفاهیم قرآن و پیام قرآن برای انسان محسوس و قابل درک شود. یکی از پیام‌های قرآن خبر از معاد و رستاخیز است، این پیام با آیات تکوینی موجود در هستی قابل درک و محسوس می‌شود. جایگذاری این آیات تکوینی در هستی و نشانه بودن آن‌ها برای تفکر، تعقل، تذکر و ایمان به فهم قرآن کمک می‌کند که بیان آن برای انسان عربی باشد. زبان قرآن عربی است، چون مجموعه‌ای از این عوامل در عربیت آن دخالت دارند، همان طور که از آیات بر می‌آید بخشی از آن در هستی و آیات تکوینی قرار داده شده و بخشی از آن در قوه تفکر، تعقل، تذکر و ایمان انسان‌ها و تبدیل و جایگذاری این آیات و قوای تفکر و تعقل هم که بر عهده خدا است، بنابراین در عربیت زبان قرآن، خدا، انسان و هستی نقش دارند و این رابطه، یک رابطه یک طرفه از سوی خداوند نیست، این رابطه با توجه به تعامل و ارتباط انسان با هستی و آیات تکوینی و میزان بهره‌مندی از آن‌ها شکل

می‌گیرد و عربیت قرآن در یک رابطه دو طرفه بین خدا و انسان تعریف می‌شود که در نتیجه نگاه انسان به آیات و جایگذاری دقیق این آیات از سوی خداوند حاصل می‌شود.

خداوند برای دنبال کردن امر خود و برای نشان دادن آن از خلق کلمات و آیات استفاده می‌کند تا حقیقت وجودی خویش را در قالب و نظام کلمات و آیات جاری سازد. این کلمات و آیات در هستی و در قرآن قابل مشاهده و رؤیت می‌باشند. قرآن نمونه‌ای از آن کلمات و آیاتی است که می‌تواند به صورت جامع و مختصر حقیقت وجود خدا را به تصویر بکشد. قرآن تصویری از نشانه‌هاست، نشانه‌هایی که هر کدام در جایی مخصوص به خود و در کنار نشانه‌های دیگر تصویر حقیقتی را به انسان نشان می‌دهند که این تصویر یادآور عهدی میان انسان و خداست که از این عهد به ذکر نیز تعبیر شده است.

بیان عربی به بیانی گفته می‌شود که بتواند اختلاف را تبیین کند، اختلاف در لغت به معنای **جانشینی** و **آمدن چیزی پس از چیز دیگر است** (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۱۰). تبیین اختلاف، یعنی بدانند که چه چیزی را در کجا قرار دهد، جانشینی کلمات و آیات و توالی آن‌ها از سوی خداوند برای روشن شدن حقیقت به شیوه‌ی صحیح انجام گرفته است به گونه‌ای که جا به جایی آیات و کلمات آن ممکن نیست. خداوند در آیه ۴۴ می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»، در این آیه خداوند پیامبر را واسطه این تبیین ذکر انتخاب کرده است که با تفکر درباره او به ذکر خدا برسید، خداوند آیه‌ای را برای تبیین ذکر خود انتخاب کرده که این آیه در رساندن مقصود خداوند جامع و کامل است.

### ۳-۴-۳-وفای به عهد

در دو مؤلفه قبل اشاره شد که بیان و زبان قرآن عربی است، چون در رساندن پیام خداوند، جامعیت در بیان و مطابقت با واقع دارد و همچون زبان کفار و مشرکین، «کذب» و «أعجمی» نیست، زبان قرآن زبانی است که با انتخاب و گزینش آیات و کلمات و جایگذاری آن‌ها در جای مخصوص به خود به دنبال تبیین ذکر است که انسان را در وفای به عهد خود یادآور می‌شود. خداوند در آیه ۹۱ می‌فرماید: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»، در مفردات آمده است که «عهد» به معنای حفظ چیزی و مراعات آن در همه حال است و پیمانی را که مراعاتش لازم باشد، عهد می‌گویند (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۵۹۱) و اینکه عهد را به واژه «اللَّهِ» اضافه کرده و فرموده «عهد الله»، این است که مراد از

۱. با توجه به آیات ۳۹، ۶۴ و ۹۲، مفعول تبیین در این آیات، واژه اختلاف است. در آیه ۳۹ خداوند می‌فرماید: «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ»، در آیه ۶۴ می‌فرماید: «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ»، در این آیات ضمیر «لهم» به مشرکین بر می‌گردد و منظور از آنچه در آن اختلاف کردند همان اعتقاد حق و عمل حق است، پس مراد از تبیین، ایضاح و کشف به منظور اتمام حجت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۲۸۴). در آیه ۹۲ نیز می‌فرماید: «لِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»، در این آیه اشاره دارد به اینکه خداوند در روز قیامت، حق را آشکار می‌کند.

آن، عهدی باشد که شخص آن را با خدا بسته باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۳۳۴). بنابراین عهد، یادآوری است که انسان را بر انجام اوامر خدا محافظت می‌کند، همچون سرابیلی<sup>۱</sup> که انسان را از سرما، گرما و آسیب‌ها حفظ می‌کنند. **قرآن عهدی است که امر خدا را خلق می‌کند** و زبان قرآن عربی است، چون اوامر خدا در این کلام و بیان، حمل می‌شوند و با حمل این اوامر، عهد خدا به یاد آورده می‌شود. زبان و بیان قرآن حقی را تبیین می‌کند که یادآور عهدی میان خدا و انسان است.

### ۵-۳- تعریف عربی در سوره نحل

در ابتدای سوره نحل، خداوند برای نشان دادن امر خود، چیزهایی را نازل (کتاب، ذکر، ماء، ملائکه) و چیزهایی را خلق کرده (انسان، حیوان، آسمان، زمین) است و خداوند به واسطه آنچه که نازل کرده است به تبیین سیستم تبدیل آیات (اختلاف) می‌پردازد (آیه ۶۴). آب، آیه‌ای است که به امر خدا از آسمان نازل می‌شود، در زمین فرو می‌رود، حیات می‌بخشد، موجب رشد گیاهان می‌شود، انعام، آن گیاه را می‌خورند، شیر تولید می‌شود. زنبور عسل از شهد آن گیاه، عسل تولید می‌کند. از اعناب و خرما، شیره تهیه می‌شود. خداوند با این سیستم تبدیل آیات، درصدد نشان دادن امر خود می‌باشد و با تداوم این سیستم و متوقف نشدن آن، دین خود را دوام و امتداد می‌بخشد. خداوند با نزول، خلق و خلف، امر خود را آشکار می‌سازد. **امر خدا را نمی‌توان دید، وقتی که امر خدا در قالب مخلوقات نزول پیدا می‌کند، دیده می‌شود. وقتی امر خدا با سیستم خلف و تبدیل آیات، تکرار می‌شود، باید دانست که امر خدا تمام شدنی نیست. همه موجودات در حال خلق کردن امر خدا هستند. قرآن نیز عهدی است که حاوی اوامر خداست و امر خدا را خلق می‌کند. هرکس وفادار به این عهد و قرآن باشد، آنچه که انجام می‌دهد و هر عملی از انسان، خلق کننده‌ی امر خداست و خیر نامیده می‌شود.**

در این سوره خداوند می‌خواهد با نزول کتاب، سیستم تبدیل آیات را برای انسان‌ها تبیین کند. جایگزینی آیات، باید توسط **خداوند** انجام شود، همانطور که در این آیه آمده است: «وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». **خدا می‌داند که چه آیه‌ای را جایگزین آیه‌ای دیگر قرار دهد و می‌داند که چه کلمه‌ای را جایگزین و بعد از کلمه دیگر بیاورد تا بیانش، روشن و کامل باشد، تا حق به واسطه این کلمات محقق شود. یعنی خداوند کلمات و آیات را به گونه‌ای در کنار هم قرار داده است که عربی باشند و حق برای انسان تبیین شود. بنابراین انسان به واسطه این آیات و کلمات باید به حق برسد. جامعیت قرآن در انتخاب آیاتش گزینش شده است؛ زیرا که این قرآن، ذکر است. خداوند در آیه ۴۴ می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»، طبق این آیه قرآن ذکر است و نیازی ندارد که همه مطالب در**

۱. وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ (النحل، ۸۱).

قرآن آورده شود. به همین دلیل است که خداوند در انتخاب آیات گزینش شده عمل می‌کند و او بهتر می‌داند که چه آیه‌ای را برای این ذکر انتخاب کند و طبق آیه ۴۴ خداوند، پیامبر را واسطه این بیان و تبیین قرار می‌دهد تا با تفکر و فکر کردن درباره او به ذکر خدا برسید که او آیه انتخاب شده‌ای از جانب خداست که جامع آیات است که لسان او، لسان قرآن است. رفتار، گفتار و کردار او تبیین قرآن است، پیامبر در گزینش خدا، تبیین جامع ذکر است. تفکر در این سوره، ارتباطی حیات بخش است. چون در تفکر، انسان با ارتباط برقرار کردن میان معلومات مختلف به نتیجه‌ای می‌رسد که او را به علم و آگاهی می‌رساند. این علم انسان، مقدمه‌ای برای عمل اوست و با انجام عمل خود، نتیجه تفکر خود را خلق کرده است و هر چیزی که بتواند قدرت خلق داشته باشد، او دارای شعور و حیات است. در همین سوره اشاره شده که آنچه را که غیر از خدا می‌خوانید به دلیل نداشتن قدرت خلق، اموات هستند و شعور ندارند. (آیات ۲۰ و ۲۱).

در سوره نحل، عربی بودن زبان قرآن در جامعیت و مطابقت آن در پیاده سازی امر خداوند تعریف می‌شود که با تبدیل و جایگذاری آیات در نظام تکوین که مدبرانه از سوی خداوند هر آیه‌ای در جای مخصوص به خود و با اثر گذاری مشخص تعیین شده است، مسیری را برای هدایت انسان تبیین می‌کند که انسان با نگاه کردن به این آیات و تفکر درباره آن‌ها، عهدی برای او متصور می‌شود که با وفای به این عهد و نشکستن پیمان، هر عملش، گفتارش و رفتارش تبیین ذکری است که با آن امر خدا را حمل می‌کند و هر مخلوق، به واسطه آن عهد، خلق کننده امر خداست که با این خلق، بیان قرآن برای انسان عربی شده است. بنابراین در عربیت زبان قرآن، خدا، انسان و هستی نقش دارند و این رابطه، یک رابطه یک طرفه از سوی خداوند نیست، این رابطه با توجه به تعامل و ارتباط انسان با هستی و آیات تکوینی و میزان بهره‌مندی از آن‌ها شکل می‌گیرد و عربیت قرآن در یک رابطه دو طرفه بین خدا و انسان تعریف می‌شود که در نتیجه نگاه انسان به آیات و جایگذاری دقیق این آیات از سوی خداوند حاصل می‌شود.

#### ۴- سوره طه

سوره طه، بیستمین سوره قرآن و از سوره‌های مکی است. نام دیگر این سوره، «کلیم» است که از لقب حضرت موسی (ع) گرفته شده است؛ زیرا داستان این پیامبر و سخن گفتنش با خدا در این سوره آمده است (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۴۲). این سوره از نظر حجمی جز سوره‌های مئون و متوسط است که نیم جزء قرآن را شامل می‌شود (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۴۲). در فضیلت تلاوت این سوره از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که هر کس سوره طه را قرائت کند، در روز قیامت ثواب همه مهاجران و انصار به او عطا می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۵). از امام صادق (ع) هم نقل شده خواندن سوره طه را ترک نکنید؛ زیرا خداوند آن را دوست می‌دارد و هر کس آن را بخواند او را نیز دوست خواهد داشت و هر که به خواندن آن مداومت کند، خداوند در

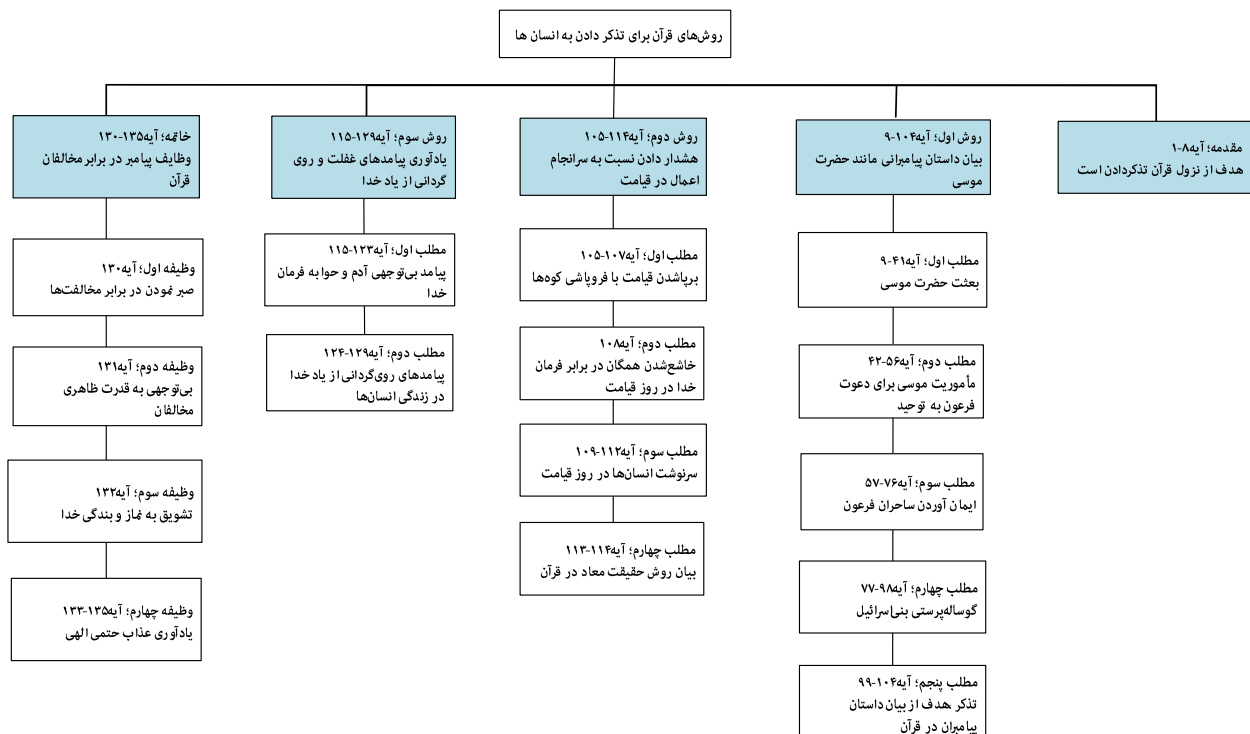
روز قیامت نامه عملش را به دست راست او دهد و بر اعمال او سخت‌گیری نکند و آنقدر به او پاداش عطا فرماید تا خشنود گردد (صدوق، ۱۴۰۶، ص ۱۰۸). برای تلاوت این سوره در تفسیر برهان، آثار و برکاتی چون **آسان شدن ازدواج، برآورده شدن حاجات بزرگ** ذکر شده است (بحرانی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۶۹۶).

## ۱-۴- محتوای کلی سوره طه

محتوای سوره طه را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- تعیین وظیفه پیامبر اکرم (ص) و اینکه **نباید خود را به رنج و سختی بیاندازد**، بلکه او تنها **دعوت کننده** است.
- دستور به اعتدال و میانه روی در همه چیز حتی در دعا و عبادت.
- اشاره به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار.
- داستان حضرت موسی (ع) و مبارزه با فرعون و جادوگران و **سامری**.
- معاد و بخشی از خصوصیات رستاخیز.
- سرگذشت آدم و حوا در بهشت و ماجرای وسوسه ابلیس و هبوط آنان به زمین (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۶).

## ۲-۴- دسته بندی آیات سوره طه



۴. نمودار شماره چهارم: دسته بندی آیات سوره طه



جدول ۴: واژگان همنشین «عربی» در سوره طه

همنشین‌ها	موارد استعمال همنشین‌ها در سوره طه	همنشین‌های همنشین
قرآن (رابطه مکملی)	ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴)	أَنْزَلْنَا، لِتَشْقَى، عَرَبِيًّا، صَرَّفْنَا، الْوَعِيدِ، يَتَّقُونَ، يُحْدِثُ، ذِكْرًا، لَا تَعْجَلْ.
نزول (رابطه اشتدادی)	ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَاتِ الْعُلَى (۴) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (۵۳) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ وَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوى (۸۰) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳)	الْقُرْآنَ، لِتَشْقَى، خَلَقَ، جَعَلَ، مَاءً، الْمَنَّ، السَّلْوى، صَرَّفْنَا.
ذکر (رابطه اشتدادی)	إِلَّا تَذَكَّرْ لِمَنْ يَخْشَى (۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) وَ نَذَكَّرَكَ كَثِيرًا (۳۴) أَذْهَبَ أَنْتَ وَ أَخْوَكُ بَايَاتِي وَ لَا تَنبِأُ فِي ذِكْرِي (۴۲) فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴)	يَخْشَى، أَقِمِ، نُسَبِّحُكَ، لَا تَنبِأُ، قَوْلًا لَيْنًا، نَقُصُّ، أَنْبَاءِ، آتَيْنَاكَ، يُحْدِثُ، أَعْرَضَ، ضَنْكًا، أَعْمَى.
آیات (رابطه اشتدادی)	وَ اضْمُمُّ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءِ آيَةٍ أُخْرَى (۲۲) لِئُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (۲۳) أَذْهَبَ أَنْتَ وَ أَخْوَكُ بَايَاتِي وَ لَا تَنبِأُ فِي ذِكْرِي (۴۲) فَاتَّبِعْهُمَا فَعَقُولًا إِنَّا رَسُولًا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تَعْدِبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَايَةً مِنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتَّبِعِ الْهُدَى (۴۷) كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ (۵۴) وَ لَقَدْ آرَيْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبِي (۵۶) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى (۱۲۶) وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى (۱۲۷) أَمْ فَلِمَ يَهْدِي لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ (۱۲۸) وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لِمَ تَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳) وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى (۱۳۴)	أُخْرَى، لِئُرِيكَ، الْكُبْرَى، جِئْنَاكَ، لَأُولَى النَّهْيِ، آرَيْنَاهُ، كُلَّهَا، فَكَذَّبَ، أَبِي، أَتَتْكَ، مَنْ رَبِّهِ، فَنَسِيَتْهَا، لَمْ يُؤْمِنْ، رَسُولًا، فَتَتَّبِعَ.

۳-۴- همنشین‌های واژه «عربی» در سوره طه

در این بخش، واژه «عربی» با توجه به واژگان همنشین آن در سوره طه مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار می‌گیرد. واژه «عربی» در این سوره، یک مورد رابطه مکملی (قرآن) و سه مورد رابطه اشتدادی (نزول، ذکر، آیات) با واژگان همنشین خود برقرار نموده است.

۱-۳-۴- قرآن

واژه «قرآن» سه مرتبه در سوره طه، دو بار به صورت معرفه و یک بار به صورت نکره به کار رفته است. این واژه در آیه ۱۱۳ سوره طه «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا» با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. واژه «قرآن» در این سوره با واژه‌های بسیاری همنشین شده است. توجه به همنشین‌های این واژه در کشف معنای واژه «عربی» کمک خواهد کرد.

در آیه دوم سوره طه خداوند می‌فرماید: «ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»، کلمه «شقاوت» خلاف سعادت است. راغب می‌گوید: شقاوت و سعادت از نظر نسبت مثل هم می‌باشند، هم چنان که سعادت دو نوع است: یکی سعادت دنیوی و یکی سعادت اخروی و سعادت دنیوی هم سه قسم است، سعادت نفسی، بدنی و خارجی. همچنین شقاوت، دنیوی و اخروی است و دنیوی آن نفسی، بدنی و خارجی است. بعضی از علمای لغت گفته‌اند: گاهی کلمه شقاوت در جای تعب و دشواری استعمال می‌شود، مثلاً می‌گویند: «شقیّت فی کذا» یعنی در این کار خسته شدم و نیز گفته‌اند: هر شقاوتی تعب است، ولی هر تعب شقاوت نیست، پس تعب اعم از شقاوت است (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۶۰). بنابراین معنای آیه مورد بحث این می‌شود که ما قرآن را نازل نکردیم برای اینکه تو خود را به تعب اندازی و در راه تبلیغ آن و واداری مردم به قبول آن به ستوه آیی.

در آیه ۱۱۳ سوره طه خداوند می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا». علامه طباطبایی می‌فرماید که ظاهر سیاق این است که «كذلك» اشاره به خصوصیات بیان آیات باشد، و جمله «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» حال از ضمیر در جمله «انزله» است و کلمه «صرفنا» از تصریف به معنای گردانیدن از حالی به حال دیگر است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۲۱۳) و معنای آیه چنین می‌شود که ما اینطور و به این نحو از بیان معجزه‌آسا، کتاب را نازل کردیم در حالی که قرآنی است خواندنی و عربی و در آن بعضی از وعیدهای گوناگون را که به کفار دادیم، ذکر نمودیم.

در آیه ۱۱۴ سوره طه خداوند می‌فرماید: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». سیاق آیات مورد بحث شهادت می‌دهد بر اینکه در این آیه تعرضی نسبت به چگونگی دریافت پیامبراکرم (ص) بر وحی قرآن شده است، بنابراین ضمیر در «وحیه» به قرآن بر می‌گردد و جمله «وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» نهی از عجله در قرائت قرآن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۲۱۴) و معنای جمله «مَنْ قَبْلَ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» این است که قبل از تمام شدن وحی از ناحیه فرشته وحی، در خواندن آن عجله مکن.

ارتباط این آیه «وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» را با آیات ابتدایی سوره طه «ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذَكُّرًا...» و آیه ۱۱۳ «كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا» می‌توان این گونه تبیین کرد که خداوند با بیان این ویژگی‌ها برای قرآن که عبارتند از: لتشقی نبودن قرآن و تذکره خواندن قرآن و عربی بودن آن، پیامبر را از عجله در قرائت و عجله در دریافت وحی نهی می‌کند. خداوند در این سوره با بیان دو قید تذکره بودن و عربی بودن برای قرآن، سختی و مشقت را از امر هدایتی قرآن و دریافت آن توسط پیامبراکرم (ص)، برداشته است و سبب شده که

پیامبراکرم(ص) در هدایت انسان‌ها به سوی خداوند و دریافت وحی خود را به سختی نیندازد و عجله نکند. بنابراین عربی بودن قرآن ویژگی‌ای است که امر هدایت و دریافت وحی را برای پیامبراکرم(ص) آسان می‌کند؛ چرا که این قرآن برای انسان‌ها تذکر و یادآوری است و هرکس که خشیت داشته باشد از آن بهره‌مند خواهد شد.

۲-۳-۴- نزول

ریشه «نزل» پنج مرتبه در سوره طه، سه مرتبه در باب إفعال، یک مرتبه در باب تفعیل و یک مرتبه هم به صورت مصدر به کار رفته است. این واژه در در آیه ۱۱۳ سوره طه با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است. زیرا «نزل» در لغت بر هبوط و وقوع چیزی دلالت دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۱۷) و گفته‌اند فرود آمدن از بالا به سمت پایین، اعم از مادی یا معنوی بودن را «نزل» گویند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۲، ص ۹۵). طبق نظر مصطفوی، این هبوط و فرود آمدن می‌تواند معنوی هم باشد، پس این با هم‌آیی نشان می‌دهد یکی از شرایط عربیت قرآن، پایین آوردن معانی و ساده‌سازی آن برای مخاطب است.

واژه نزول در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «الْقُرْآنَ»، «لِتَشْقَى»، «خَلَقَ»، «جَعَلَ»، «مَاءً»، «الْمَنْ»، «السَّلْوَى» و «صَرَفْنَا». توجه به هم‌نشین‌های این واژه در کشف معنای «عربی» کمک خواهد کرد. در آیه ۱۱۳ خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا». در این آیه، واژه «قرآن» در نقش حال برای ضمیر در فعل «أَنْزَلْنَاهُ» و واژه «عربی» صفت برای قرآن قرار گرفته است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص: ۵۰؛ درویش، ۱۴۱۵، ج ۶، ص: ۲۵۱). در آیه دوم این سوره خداوند خطاب به پیامبراکرم(ص) می‌فرماید: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»، معنای آیه این می‌شود که ما قرآن را نازل نکردیم، برای اینکه تو خود را به تعب اندازی و در راه تبلیغ آن و واداری مردم به قبول آن به ستوه آیی (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۱۹). توجه به معنای «لِتَشْقَى» نشان می‌دهد که نزول قرآن برای تعب و رنج نیست، بلکه نزول قرآن برای آسایش و راحتی انسان‌ها می‌باشد.

در آیه ۵۳ خداوند می‌فرماید: «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً...» در این آیه نیز نزول آب از آسمان برای حیات بخشی به زمین و گیاهان است. فعل «أَنْزَلَ» به جمله قبل عطف شده که می‌فرماید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا...» علامه طباطبایی می‌فرماید این جمله اشاره است به قرار گرفتن آدمی در زمین و ادامه حیاتش و همین خود از باب هدایت است و جمله «وَ جَعَلَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا» اشاره است به راه‌هایی که آدمیان در زمین و در بین نقاط مختلف آن کشیده و طی می‌کنند تا به مقاصد خود برسند که این نیز از باب هدایت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۷۱).

در آیه ۸۰ سوره طه خداوند خطاب به بنی اسرائیل می‌فرماید: «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى»، بر شما من و سلوی نازل کردیم. طبرسی ذیل آیه ۵۷ سوره بقره «وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى» گفته است واژه «من» یعنی احسان به کسی که سزاوار آن نیست و به معنای هر نعمت و قطع آن نیز آمده است، مانند آیه: «أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (فصلت، ۸) که به معنای پاداش همیشگی و غیر مقطوع است و «منه» قوت قلب است و اصل این ماده به معنای احسان می‌باشد و آنچه بر بنی اسرائیل می‌آمد، احسان الهی بود. در مورد واژه «سلوی» هم گفته‌اند که در لغت به معنای آن چیزی است که سبب آرامش خاطر می‌گردد و به معنای عسل و پرنده‌ای مخصوص نیز آمده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص: ۲۴۲).

با توجه به آیاتی از سوره طه که واژه نزول در آن‌ها به کار رفته است، در مجموع، این نزول‌ها و پایین آوردن‌ها از جمله قرآن، آب، من و سلوی برای راحتی انسان و هدایت او بوده است و خداوند جز این مقصودی نداشته است. بنابراین عربی بودن قرآن نیز که در آیه ۱۱۳ به آن اشاره شده است، در کنار این نزول‌ها چیزی است که برای انسان سختی و مشقت ایجاد نمی‌کند، بلکه خداوند در جهت هدایت انسان، قرآن را عربی نازل کرده است. خداوند در ابتدای سوره می‌فرماید: «ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ إِلَّا تَذَكُّرًا لِمَنْ يَخْشَىٰ» (طه، آیات ۲-۳)، قرآن را نازل نکردیم که برای پیامبر سختی و مشقت ایجاد کند، قرآن خود تذکره و یادآوری است و در آیه ۱۱۳ با وصف عربیت در مورد قرآن این مشقت و سختی را از دوش پیامبر اکرم (ص) برداشته و می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...»، شروع این آیه با «كَذَلِكَ» قابل تأمل است.

### ۳-۳-۴- ذکر

ریشه «ذکر» هشت مرتبه در سوره طه، به صورت اسم، فعل و مصدر به کار رفته است. واژه «ذکر» در این سوره با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که «ذکر» در لغت به معنای حفظ کردن چیزی جهت یادآوری (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۴۶)، یاد کردن و باز اندیشی چیزی با زبان یا قلب است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸). همچنین گفته‌اند اصل این ریشه به معنای یادآوری در مقابل فراموشی و نسیان است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۳؛ ص ۳۴۳). راغب گفته است که گاهی چیزی به یاد می‌آید و مراد از آن حالتی است در نفس که به وسیله آن، انسان چیزی را که معرفت و شناخت آن را قبلاً حاصل کرده است، حفظ می‌کند. باز اندیشی ذکر و یادآوری مانند حفظ کردن است، با این تفاوت که واژه حفظ به اعتبار به دست آوردن و دریافتن چیزی گفته می‌شود، ولی ذکر به اعتبار حضور در ذهن و به خاطر آوردن آن است، گاهی نیز ذکر را برای حضور در دل و سخن هر دو به کار می‌برند، از این جهت گفته می‌شود که ذکر دو گونه است: یکی قلبی و دیگری زبانی (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸).

واژه «ذکر» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «يَخْشِي»، «أَقِم»، «نُسَبِّحُكَ»، «لَا تَنْبِيَا»، «قَوْلًا لِّنَبِيٍّ»، «نُقْصُ»، «أَنْبَاءٍ»، «أَتَيْنَاكَ»، «يُحَدِّثُ»، «أَعْرَضَ»، «ضَنْكًا»، «أَعْمَى».

هم‌نشین‌های این واژه را می‌توان بر اساس مقدمات، لوازم و آثار «ذکر» به سه دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، هم‌نشین‌هایی که مقدمات ذکر به شمار می‌روند که عبارتند از: «يَخْشِي» و «أَقِم».

در آیات دوم و سوم سوره طه خداوند می‌فرماید: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَنْ يَخْشَىٰ»

در این آیه «تذکره» را مقید به قید «لِمَنْ يَخْشَىٰ» کرده است؛ زیرا منظور از این قید، کسی است که طبعاً

نگرانی و ترس دارد، یعنی قلبش مستعد ظهور خشیت باشد، به طوری که اگر کلمه حق را شنید نگران

بشود و چون تذکر و تذکره‌ای (قرآن) به او برسد در باطنش خشیتی پدید آید و در نتیجه ایمان آورد

(طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۲۰).

استثناء در جمله «إِلَّا تَذَكُّرَةً»، استثناء منقطع است (الوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص: ۶۷) و معنایش این است

که ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که تو خود را به تعب اندازی، و لیکن برای این بود که یاد آورنده‌ای

باشد تا هر کس طبع او خضوع و خشوع در برابر حق است، متذکر شود و به خدا ایمان آورده، تقوا

پیشه کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۲۰).

در آیه ۱۴ این سوره خداوند می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي». کلمه

«لذکری» در این آیه از باب اضافه مصدر به مفعول خودش است و لام آن برای تعلیل است و این جار

و مجرور متعلق به کلمه «اقم» می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۴۱). معنای آیه این است که

انسان عبادت و یادآوری خدا را با عمل نماز انجام بدهد. در این آیه نماز به عنوان بهترین عامل ایجاد

کننده خشیت در انسان معرفی می‌شود. قرآن تذکره است برای هر کسی که خشیت داشته باشد و نماز

بهترین وسیله برای ایجاد خشیت در انسان است.

- دسته دوم، هم‌نشین‌هایی که از لوازم ذکر به شمار می‌روند که عبارتند از: «نُسَبِّحُكَ»، «لَا تَنْبِيَا» و «قَوْلًا

لِّنَبِيٍّ».

خداوند در آیات ۳۴ و ۳۵ سوره طه می‌فرماید: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا» این آیات در بیان

نتیجه مشارکت و وزارت هارون برای حضرت موسی (ع) است. تسبیح این دو با هم و ذکرشان هیچ

ارتباطی با مضامین دعاهای قبلی<sup>۱</sup> که شرح صدر، تیسیر امر و حل عقده زبان بود، ندارد. علامه

<sup>۱</sup> قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) (طه، ۲۵-۳۲).

طباطبایی می‌فرمایند که ذکر و تسبیحی که با وزارت هارون ارتباط داشته باشد، ذکر و تسبیح علنی و در بین مردم است، نه در خلوت و نه در دل؛ زیرا ذکر و تسبیح در خلوت و در قلب، هیچ ارتباطی با وزارت هارون ندارد، پس مراد این است که آن دو در بین مردم و مجامع عمومی و مجالس آنان، هر وقت که شرکت کنند، ذکر خدای را بگویند، یعنی مردم را به سوی ایمان به وی دعوت نموده و نیز او را تسبیح گویند، یعنی خدای را از شرکاء منزه بدانند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۴۷).

در آیات ۴۲ تا ۴۴ سوره طه خداوند خطاب به حضرت موسی (ع) و هارون می‌فرماید: «اذْهَبْ أَنْتَ وَ أُخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴).

خداوند در این آیات برای تقویت روحیه آن‌ها و تأکید بر تلاش و کوشش هر چه بیشتر، اضافه می‌کند که در ذکر و یاد من و اجرای فرمانم سستی به خرج ندهید. چرا که سستی و ترک قاطعیت تمام زحمات شما را بر باد خواهد داد، محکم بایستید و از هیچ حادثه‌ای نهراسید و در برابر هیچ قدرتی، سست نشوید (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص: ۲۰۷). در ادامه خداوند می‌فرماید: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا» به این معنا که در گفتگوی با فرعون از تندى و خشونت خودداری کنند که همین خویشن داری از تندى، واجب‌ترین آداب دعوت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۵۴).

- دسته سوم، همنشین‌هایی که از آثار و نتایج ذکر در دنیا و آخرت به شمار می‌روند که عبارتند از: «يُحْدِثُ»، «أَعْرَضَ»، «ضَنْكًا» و «أَعْمَى».

خداوند در آیه ۱۱۳ سوره طه می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا». در این آیه هدف از نزول قرآن با ویژگی عربی بودن را در احداث و ایجاد ذکر در انسان می‌داند. معنای آیه این است که ما این چنین کتاب را خواندنی و عربی نازل کردیم و در آن به عبارات گوناگون وعیدهایی به کار بردیم تا شاید تقوا پیشه کنند و یا ذکرى برایشان حادث شود و احتمال دهند که این قرآن حق است.

خداوند در آیه ۱۲۴ سوره طه می‌فرماید: «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى». در این آیه خداوند عاقبت و نتیجه رویگردانی انسان‌ها از ذکر خدا را متذکر گشته است. کلمه «ضنک» در هر چیزی که به کار رود، تنگی آن را می‌رساند و کلمه‌ای است که در مذکر و مؤنث

به یک جور استعمال می‌شود (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۵۱۲). طبق این آیه علت تنگی معیشت در دنیا و ناینجا محسوس شدن در روز قیامت، فراموش کردن خدا و اعراض از یاد او است.

خداوند در آیه ۱۱۳ سوره طه، قرآن را با وصف عربیت نازل نموده است تا ذکر در انسان‌ها جاری شود. با توجه به آیاتی از سوره طه که واژه ذکر در آن‌ها به کار رفته است، این ذکر با خشیت، تسبیح علنی و جمعی مدام و پیوسته، سست نشدن و داشتن گفتار نرم در انسان‌ها ایجاد می‌شود و بر بصیرت و بینایی آنان در دنیا و آخرت می‌افزاید و قرآن آیاتی دارد که می‌تواند به واسطه آن آیات، مقدمات (خشیت)، لوازم (تسبیح و قول لین) و آثار (بینایی) ذکر را در انسان‌ها ایجاد کند از این رو خداوند در این آیه قرآن را عربی خوانده است.

#### ۴-۳-۴- آیات

واژه آیات ۱۱ مرتبه در سوره طه، سه بار به صورت مفرد و هشت بار به صورت جمع به کار رفته است. این واژه در سوره طه با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که آیه در لغت به معنای نشانه و علامت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و یا شیء واضح و روشن (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۴) است. به عبارت دیگر معنای «آیه» در اصطلاح (که آن هم نشأت گرفته از معنای «نشان» و «علامت» است) عبارت است از کلمات، عبارات و یا جملاتی از قرآن که سوره از آن‌ها تشکیل می‌یابد و تعداد آن‌ها در هر سوره‌ای معین و توقیفی است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است، دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۹).

واژه «آیات» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: أُخْرَى، لُتْرِيكَ، الْكُبْرَى، جُنَّكَ، لَأُولَى النَّهْيِ، أَرِيْنَاهُ، كُلهَا، فَكَذَّبَ، أْبَى، أَتَتَّكَ، مِّنْ رَبِّكَ، مِّنْ رَبِّهِ، فَنَسِيْتَهَا، لَمْ يُؤْمِنِ، رَسُوْلًا، فَتَّبِعَ. هم‌نشین‌های این واژه را بر اساس ویژگی آیات، چگونگی ارائه آیات و واکنش نسبت به آیات، می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

- دسته اول، هم‌نشین‌هایی که ویژگی آیات را بیان می‌کنند که عبارتند از: أُخْرَى، الْكُبْرَى، مِّنْ رَبِّكَ، مِّنْ رَبِّهِ، كُلهَا. آیات ۲۲، ۲۳، ۴۷، ۵۶ و ۱۳۳ در سوره طه اشاره به ویژگی آیات دارند. در آیه ۲۲ «تَخْرُجُ بِيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى»، جمله «آيَةً أُخْرَى» حال از ضمیر در «تخرج» است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۶، ص: ۳۶۰) و اشاره دارد به اینکه ازدها شدن عصا یک آیت بود و ید بیضاء آیت دیگری است. این نکته تعدد آیات ارائه شده توسط حضرت موسی(ع) را نشان می‌دهد. در مورد آیه

۲۳ «لُنْرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى»، برخی گفته‌اند: یعنی می‌خواهیم غیر از این دو علامت، آیات و علامات دیگری هم به تو ارائه دهیم (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص: ۱۵). در آیه ۴۷، حضرت موسی (ع) و هارون خطاب به فرعون گفتند: «قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ». در این آیه برای اثبات رسالتشان استناد به حجت نموده‌اند و اگر کلمه «آیه» را نکره آورد، به این دلیل است تا در مورد تعداد آیات سکوت کرده باشد و نیز به عظمت امر آن آیت و وضوح دلالتش بر رسالت اشاره کرده باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۵۷). این آیه نیز تعدد آیات ارائه شده توسط حضرت موسی (ع) را نشان می‌دهد. در آیه ۵۶ «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا»، گفته‌اند مقصود از «آیاتنا کُلُّها» تمام آیات الهی نیست؛ بلکه منظور همان آیات نه‌گانه‌ای است که بر نبوت حضرت موسی (ع) دلالت داشتند (طبرسی ۱۳۷۲، ج ۷، ص: ۲۳) و به فرعون ارائه شدند، ولی او همه را تکذیب و از ایمان آوردن خودداری کرد. این آیه نیز بر تعدد آیات ارائه شده اشاره دارد.

- دسته دوم، همنشین‌هایی که چگونگی ارائه آیات را بیان می‌کنند که عبارتند از: لُنْرِيكَ، جِئْنَاكَ، أَرْسَلْنَا، أُنْتِكَ، رَسُولًا. آیات ۲۳، ۴۷، ۵۶، ۱۲۶ و ۱۳۴ در سوره طه اشاره به چگونگی ارائه آیات دارند.

در آیه ۲۳، «لُنْرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» از فعل مضارع برای ارائه آیات استفاده شده است که دلالت بر استمرار آیات از جانب فرستنده دارد. در آیه ۴۷ «قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ» از فعل ماضی «جِئْنَا» به همراه «قَدْ» استفاده شده است که دلالت بر قطعی بودن صدور این آیات از جانب فرستنده دارد. در آیه ۵۶ «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا» از فعل مضارع به همراه «لَقَدْ» و تأکید «كُلَّهَا» استفاده شده است که دلالت بر تمام شدن حجت بر فرعونیان است. آیه ۱۲۶ «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا...» در جواب به آیه ۱۲۵ است: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» این آیه وضعیت انسان‌ها در روز قیامت و چگونه محسور شدن آنان را بیان می‌کند. در جواب به آنان خداوند از فعل «أَتَتْكَ» مفرد مذکر مخاطب استفاده می‌کند که دلالت دارد بر اینکه این آیات به تک تک شما رسیده است، اما شما این آیات را فراموش کردید. در آیه ۱۳۴ «لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ» خداوند از رسول برای ارائه آیات استفاده می‌کند.

- دسته سوم، همنشین‌هایی که واکنش نسبت به آیات را بیان می‌کنند که عبارتند از: لِأُولِي النُّهَى، فَكَذَّبَ، أَبَى، فَنَسِيَتْهَا، لَمْ يُؤْمِن. آیات ۵۴، ۵۶، ۱۲۶، ۱۲۷ و ۱۲۸ به مواجهه انسان‌ها نسبت به آیات اشاره دارد.



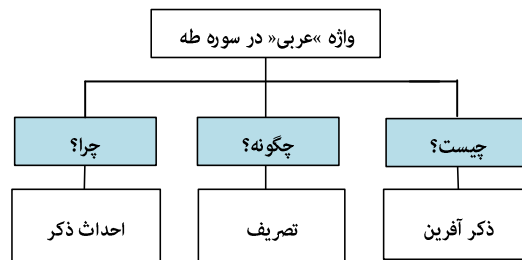
در آیات ۵۴ و ۱۲۸ خداوند می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى». کلمه «نهی» جمع نهیه به معنای عقل است و اگر عقل را نهیه نامیده‌اند برای این بوده که عقل، آدمی را از پیروی هوای نفس نهی می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۷۲). در آیه ۵۶ «وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَابَى»، فرعون آیات ارائه شده از سوی حضرت موسی(ع) را تکذیب می‌کند. در آیه ۱۲۶ «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا»، خداوند می‌فرماید که این آیات به همه انسان‌ها رسیده، اما آنان آیات را فراموش کردند. در آیه ۱۲۷ «كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ» کسانی هستند که به آیات رب ایمان نیاورده‌اند و در روز قیامت مجازات خواهند شد.

ارتباط این آیات با وصف عربیت قرآن که در این سوره مطرح شده است به این صورت قابل تبیین است که تنوع در ویژگی‌های آیات نشان از تعدد آیات ارائه شده دارد، خداوند آیات بسیاری را برای هدایت انسان فرستاده است. تنوع در چگونگی ارائه آیات از جمله، استمرار در فرستادن آیات، قطعیت صدور این آیات، اتمام حجت، رسیدن آیات به تک تک افراد، ارسال آیات به واسطه رسول از سوی خداوند نشان از این دارد که خداوند ذکر خود را به شکل‌ها و طرق گوناگون در قالب‌های متعدد برای انسان‌ها صرف کرده است تا ذکر در انسان‌ها جاری شود و این تنوع آیات علاوه بر هستی، در قرآن نیز مشاهده می‌شود. خداوند در قرآن با آوردن آیات متعدد از عذاب، قصه، داستان، آفرینش، اقوام مختلف گرفته تا بشارت، وعده، وعید، وصف بهشت، جهنم، وصف کتاب، ملائکه، روح القدس و قرآن برای جاری شدن ذکر در وجود انسان‌ها استفاده می‌کند، اما انسان‌ها با تکذیب آیات، بی‌اعتنایی، ایمان نیاوردن و فراموش کردن آیات، خشیت لازم برای بهره‌مند شدن از این تذکره‌گران‌بها را در خود ایجاد نمی‌کنند. بنابراین عربیت قرآن با تعدد و کثرت آیات، تنوع آیات، اتمام حجت آیات، استمرار آیات، قطعیت آیات ارائه شده، قابل اثبات است.

### ۳-۴- مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره طه

با توجه به هم‌نشین‌های واژه عربی در سوره طه که عبارتند از: «نزول»، «قرآن»، «ذکر» و «آیات» و بررسی موارد استعمال این واژه‌ها در سوره طه روشن شد که خداوند در این سوره علاوه بر عربی بودن از وصف دیگری برای قرآن و آیات آن استفاده نموده است که اشاره به تذکره بودن آن دارد. این تذکره در قالب‌ها و آیات مختلف و با آوردن داستان موسی(ع) و یادآور شدن مراحل زندگی‌اش از کودکی تا دیدن آتش در بیابان و آیاتی که خداوند به او نشان می‌دهد تا داستان فرعون، حکایت از ذکر دارد که همراهی‌اش با موسی زمان و مکان

نمی شناسد. در نمودار زیر مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره طه در پاسخ به سه سؤال، به تفکیک آورده شده‌اند:



### ۵-۳-۴- ذکر آفرین (بازگویی)

خداوند در سوره طه در آیات ابتدایی این سوره می‌فرماید: «ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ» (طه، ۲-۳). در این آیه کلمه «تذکره» به معنای ایجاد ذکر (یادآوری) در شخصی است که چیزی را فراموش کرده و چون انسان کلیات حقایق دین را به فطرت خود در می‌یابد، مثلاً می‌فهمد که خدایی هست و آن هم یکی است، چون ممکن نیست واجب الوجود دو تا باشد و می‌داند که الوهیت و ربوبیت منحصر در او است و مسأله نبوت و معاد و غیر آن را به وجدان خود درک می‌کند، پس این کلیات در فطرت هر انسانی وجود دارد، اما چون انسان به زندگی در دنیا وابسته است و به خواسته‌های نفسانی و زخارف آن سرگرم می‌شود، در نتیجه آنچه را که خدا در فطرت او ودیعه گذاشته، فراموش می‌کند و اگر دوباره در قرآن این حقایق خاطر نشان می‌شود، برای یادآوری نفس است تا بعد از فراموشی دوباره به یادش آید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۱۹).

فرآیند تذکره و یادآوری در این سوره برای حضرت موسی(ع) نیز از سوی خداوند اتفاق می‌افتد. خداوند داستان زندگی حضرت موسی(ع) را از آیه ۱۰ این سوره آغاز می‌کند آنجا که می‌فرماید: «إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» (طه، ۱۰). حضرت موسی(ع) در سوره طه از این آیه متولد می‌شود. آن گاه که آتشی دید، پس به خانواده خود گفت: «درنگ کنید، زیرا من آتشی دیدم، امید که پاره‌ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم (فولادوند). در این آیه کلمه «آنست» از ایناس، به معنای دیدن چیزی است که با آن انس گرفته شود (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۹۴). کلمه «قبس» به معنای شعله است که به وسیله نوک چوب یا مانند آن از آتشی دیگر گرفته شود و کلمه «هدی» مصدر به معنای اسم فاعل است و یا مضاف الیه برای مضافی که حذف شده است و تقدیرش «ذا هدیة» بوده، و منظور کسی است که هدایت به وجود او قائم باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۳۷). با توجه به این آیه، آتش یا نوری وجود داشته است که حضرت موسی(ع) آن را از دور دیده است و همراهان او این آتش را ندیده‌اند. علامه طباطبایی می‌فرماید که با توجه به جمله: «إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» (من آتشی به نظرم می‌آید) و با در نظر گرفتن اینکه کلام خود را با «إِنَّ» تأکید کرده و نیز به ایناس تعبیر کرده، فهمیده می‌شود که آتش را تنها حضرت

موسی(ع) دیده است و دیگران ندیده‌اند، جمله‌ای که در ابتدای آیه آمده است «إِذْ رَأَىٰ نَارًا» (چون آتشی دید) این معنا را تأیید می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۳۷). با توجه به معنای «آنست» حضرت موسی نوری دید که با آن مأنوس بود یا اینکه پس از دیدن نور، با آن انس گرفت و دیگران آن نور را ندیدند، به سمت آن نور یا آتش حرکت کرد تا شعله‌ای از آن بردارد، پس این نور قابل حمل شدن است، می‌توان از آن نور برای هدایت خود و دیگران استفاده کرد. بعد از این اتفاق، این نور به شکل‌های مختلف با حضرت موسی(ع) هست و در هدایت به او کمک می‌کند. آیات ۱۷ تا ۲۱ این سوره اشاره به عصای موسی دارد که می‌فرماید: «فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» (طه، ۲۰). در آیه ۲۲ این سوره، معجزه‌ای دیگر از حضرت موسی(ع) را نشان می‌دهد «وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءِ آيَةٍ أُخْرَى» (طه، ۲۲). این نور در جان حضرت موسی(ع) نفوذ کرده است. خداوند با همین نور، او را به سوی فرعون می‌فرستد «أَذْهَبُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (طه، ۲۴). حضرت موسی(ع) با این نور حرکت می‌کند، به واسطه وجود ایشان و حرکت ایشان، مسیر برای دیگران هم روشن می‌شود. اما کسانی مثل فرعون، چون خشیت ندارند، چشمان خود را بسته نگه می‌دارند و از این نور بهره‌مند نخواهند شد. همچنان که در روز قیامت نیز طبق آیه ۱۲۴ «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»، اعمی محشور خواهند شد. در مقابل حضرت موسی(ع) کسانی هستند که با تاریکی انس گرفته‌اند و آن را با خود حمل می‌کنند و طبق این آیه «وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» (طه، ۱۱۱)، در روز قیامت از این حمل ناامید خواهند شد. خداوند در آیه ۱۰۰ این سوره می‌فرماید: «مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا» معنای آیه این است که کسی که از ذکر (قرآن) اعراض کند، او در روز قیامت ثقلی بسیار عظیم‌الخطر و صاحب اثری تلخ را حمل خواهد کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۲۰۹). این حمل هیچ اثری برای آنان و دیگران ندارد و آنان را به مقصد نمی‌رساند. در ادامه می‌فرماید: «خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا» (طه، ۱۰۱). معنایش این است که بار آنان در روز قیامت بد باری است. کلمه «حمل» با کسره حاء و فتحه آن هر دو به یک معنا است، با این تفاوت که اگر با کسره خوانده شود، منظور از آن باری خواهد بود که در ظاهر حمل می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۲۰۹).

بعد از داستان حضرت موسی(ع) خداوند در آیه ۱۱۳ سوره طه می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا». در این آیه از قرآن سخن می‌گوید و این آیه را با لفظ «كذلك» شروع می‌کند. معنای آیه این است که ما این چنین کتاب را خواندنی و عربی نازل کردیم و در آن به عبارات گوناگون وعیدهایی به کار بردیم تا شاید تقوا پیشه کنند و یا ذکری برایشان حادث شود، شاید احتمال خطری در دل آنان راه یابد و احتمال دهند که این قرآن حق است و در دشمنی با حق، خطر هست و در نتیجه خشیتی در دل آنان بیفتد و به دنبال آن دست از دشمنی با خدا بر دارند و یا مستقیماً یاد حق در دل آنان راه یافته و به

آن معتقد گردند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۲۱۴). پس قرآن نیز نور است. همان طور که حضرت موسی (ع) نوری دید و به اهلش گفت: «فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا» (طه، ۱۰)، یعنی درنگ کنید، با عجله گذر نکنید (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۷۷۲) و بعد از دیدن آن نور با آن انس گرفت، در آیه بعد نیز خداوند خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» (طه، ۱۱۴) در خواندن قرآن عجله نکنید، کمی مکث و درنگ داشته باشید، نوری را خواهید دید که وسیله‌ای برای هدایت شما و دیگران خواهد شد.

بنابراین خداوند در قرآن کریم با آوردن آیاتی از آفرینش انسان، مراحل رشد، جایگاه او را در دنیا و نحوه عملکردش در اجتماع و عاقبت اعمال و رفتارش را برای او بازگو می‌کند. قرآن نیز نور است، هر کس با آن انس بگیرد، هم خود هدایت می‌شود و هم می‌تواند پاره‌ای از آن نور را برای هدایت دیگران با خود حمل کند. این نور هدایت هیچ گاه خاموش نمی‌شود، تذکره‌ای برای اهل خشیت است. هر کس به اندازه نیاز خود از آن شعله بر می‌دارد و چون این نور هیچ گاه خاموش نمی‌شود، قابلیت تذکره شدن را دارد، چون قرآن تذکره است پس همیشه روشن است.

### ۶-۳-۴- تصریف (کثرت و تنوع)

خداوند در آیه ۱۱۳ سوره طه «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ»، از عربی بودن قرآن سخن می‌گوید و نزول قرآن را به تصریف و وعید در آیاتش معطوف ساخته است. در معنای تصریف گفته‌اند که ریشه صرف به معنای بازگرداندن چیزی است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۴۲). برخی دیگر گفته‌اند که اصل این ریشه به معنای تغییر و تحول است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۲۸۱). راغب می‌گوید که تصریف به برگرداندن چیزی از حالتی به حالت دیگر، یا تبدیل کردن آن به غیر از خودش گفته می‌شود (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۴۸۲). مشتق شدن یک کلمه از کلمه‌ای دیگر را نیز تصریف می‌گویند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۱۰۹). همچنین فعل «صرفنا» در باب تفعیل به کار رفته است که معنای مبالغه دارد و کثرت و تنوع را نیز شامل می‌شود.

این تصریف در تعدد آیات و چگونگی ارائه آیات هم در داستان حضرت موسی (ع) و هم در قرآن، قابل مشاهده است. خداوند در داستان حضرت موسی (ع) نور هدایت را به شکل‌های مختلف به حضرت موسی (ع) و قومش نشان داد. تعدد آیات ارائه شده از سوی حضرت موسی (ع) و تنوعی که در چگونگی ارائه آن‌ها وجود داشت، نشان از تصریف خداوند در عربی ساختن آیات است. قرآن ذکر آفرینی است که با صرف شدن در کلمات و آیات، ذکری را با خود حمل می‌کند. حضرت موسی (ع) کلمه‌ای است که از دور آتشی دید و آن را با خود حمل کرد و با همراه داشتن این نور صاحب آیاتی شد که به واسطه آن آیات، حقانیت خود را برای فرعونیان اثبات می‌کرد. حضرت موسی (ع) با حمل این نور و حمل این آیات تداعی کننده ذکر، برای فرعونیان است. طبق آیه ۴۷ سوره طه «قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ» حضرت موسی (ع) و هارون خطاب به فرعون می‌گویند:

«برای تو از جانب پروردگارت نشانه‌ای آورده‌ایم». حضرت موسی(ع) به واسطه این آیات و نشانه‌ها، رب جدیدی را برای فرعون معرفی نمی‌کند، رب فرعون را برای او یادآوری می‌کند؛ چرا که رسالت حضرت موسی(ع) تذکر و یادآوری است، قرآن نیز عربی خوانده شده چون با ارائه این آیات به دنبال بازگویی حقایق جدیدی نیست، بلکه تذکر و یادآوری برای حقایق فطری انسان است.

### ۷-۳-۴- احداث ذکر

خداوند در آیه ۱۱۳ سوره طه «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا»، هدف از نزول قرآنی عربی را رسیدن انسان‌ها به تقوا و یا ایجاد ذکر در آنان می‌داند. موضوع ذکر بودن قرآن در سوره زخرف، ذیل چپستی واژه «عربی» مطرح می‌شود. اما در سوره طه، قرآن تذکره خوانده شده است. خداوند می‌فرماید: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ» (طه، ۲-۳). به همین دلیل در سوره طه عربی بودن قرآن، بازاندیشی نیست. در این سوره وصف عربیت، تذکر و یادآوری است که منجر به بازاندیشی می‌شود. در تفاوت «ذکر» و «تذکره» گفته‌اند که منظور از ذکر، آن حالتی است در نفس که به وسیله آن، انسان چیزی را که معرفت و شناخت آن را قبلاً حاصل کرده است، حفظ می‌کند. ذکر و یادآوری مانند حفظ کردن است، با این تفاوت که واژه حفظ به اعتبار به دست آوردن و دریافتن چیزی گفته می‌شود، ولی ذکر به اعتبار حضور در ذهن و به خاطر آوردن آن است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸). پس هنگامی که انسان مطلبی را حفظ می‌کند، آن را در ذهن خود ثبت می‌کند. مدتی بعد که می‌خواهد آن مطلب را به یاد آورد، برای یاد آوری آن مطلب، به ذهن خود رجوع می‌کند، به آن جایی که مطلب را ثبت کرده است تا آن مطلب را به یاد آورد، به این امر ذکر گفته می‌شود. اما «تذکره» از باب تفعیل به معنای پند دادن و چیزی را به یاد کسی آوردن است (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۳۲۹). واژه «ذکر» متعدی به یک مفعول است و اگر به باب افعال یا تفعیل برود، متعدی به دو مفعول می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص: ۶۸۳). (حضرت موسی(ع) به واسطه آیات، رب فرعون را به یاد او آورد). بنابراین امر یاد آوری و تذکر در سوره زخرف به واسطه یک عامل درونی و در سوره طه به واسطه یک عامل بیرونی انجام می‌شود. در سوره طه ذکر در نتیجه یک حرکت بیرونی و یک حرکت جمعی و اجتماعی برای انسان حاصل می‌شود. یک عامل و محرک بیرونی برای تذکر انسان لازم است تا انسان سیر درونی خود را برای رسیدن به ذکر آغاز کند.

وجود جمع و تسبیح و ذکر علنی برای احداث ذکر لازم است. در این سوره به طور واضح و روشن به حضرت موسی(ع) دستور داده می‌شود که به نزد فرعون برود و این یک حرکت اجتماعی برای ایجاد ذکر است. همچنین خود حضرت موسی(ع) نیز از خداوند درخواست می‌کند تا هارون در این امر رسالت و دعوت به او کمک کند. طبق آیات ۲۹ تا ۳۴ سوره طه «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِی هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي

أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً» (طه، ۲۹-۳۴) حضرت موسی(ع) به خداوند می‌فرماید: این ذکر و تسبیح بسیار، کاری نیست که از من به تنهایی بر آید، پس هارون را وزیرم کن و مرا با او تأیید نموده شریکش در کارهایم قرار ده، تا به اتفاق او بسیار تسبیح گفتی، بسیار ذکرت گوئیم، بلکه به این وسیله امر دعوت موفقیتی به دست آورد و سودی ببخشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص: ۱۴۸).

#### ۴-۴- تعریف «عربی» در سوره طه

در سوره طه، تأکید روی حمل کردن است. حمل کردن چیزی با خود که در نتیجه حمل آن، اثری از خود به جا می‌گذارد که سبب هدایت دیگران می‌شود. هر انسانی با رؤیت آیات، حقیقتی (قرآن) را با خود حمل می‌کند که با حمل آن و گام برداشتن در مسیر، امتداد دهنده ذکر است. فعل تصریف، یعنی صرف شدن به شکل‌های متعددی که ریشه همه آنان یکی است و این تصریف، نشان از کلمه‌هایی دارد که هر کدام با داشتن حقیقتی مشترک در قالب‌های متناسب با مخاطب و زمان خود، صرف می‌شوند و این صرف شدن در قالب‌های متعدد هم به تقوا کمک می‌کند و هم منجر به احداث ذکر می‌شود. حضرت موسی(ع) و هارون، حامل نشانه‌هایی بودند که سبب بالا رفتن آن‌ها و احیای ذکر شد. عصای حضرت موسی(ع)، تداعی کننده همان ذکری است که خداوند تأکید دارد و این عصا را همه جا با خود حمل می‌کند؛ قبل از فرعون، در هنگام رفتن به نزد فرعون و زمان نجات بنی اسرائیل از عصای خود که همان ذکر خداست، استفاده می‌کند و حضرت موسی(ع) قبل از رسالت، این عصا و ذکر را داشته است و خدا از طریق همان عصا، حضرت موسی(ع) را تذکر می‌دهد و به رسالت می‌رساند. با همان عصا، ساحران را مؤمن می‌کند، با همان عصا، آب دریا شکافته می‌شود. عصا در این سوره، نماد آن چیزی است که انسان در رسیدن به حق و کمال، باید به همراه خود داشته باشد و آن را حمل کند. حمل این بار، او را بالا می‌برد و به اعلی می‌رساند. اما در مورد مجرمین کاملاً برعکس است؛ باری که با خود حمل می‌کنند، نه تنها آنان را بالا نمی‌برد؛ بلکه آنان را عاکف و زمین‌گیر می‌سازد و جلوی حرکت آنان را می‌گیرد.

بنابراین در سوره طه وصف عربیت در مورد قرآن، تذکره‌ای است که با تعدد آیات و صرف شدن آن‌ها در قالب‌های متنوع و گوناگون صورت می‌گیرد و هر آیه‌ای با شکل و قالب خود معنایی و ذکری را با خود حمل می‌کند که متفاوت از آیه دیگر است. قرآن ذکر آفرینی است که با حمل شدن و صرف شدن به صورت علنی و پیوسته، منجر به احداث ذکر در انسان می‌شود و هر انسانی با رسیدن به ذکر، حامل نوری است که خود عاملی می‌شود، در جهت احداث ذکر در دیگران و این سیر از بیرون به درون و از درون به بیرون ادامه پیدا می‌کند. قرآن، روشن‌گر و همچون آتشی شعله‌ور است که حضرت موسی(ع) در بیابان دید و با آن مأنوس شد. نوری که هیچ گاه خاموش نمی‌شود و چون همیشه روشن است، قابلیت تذکره شدن را دارد. این نور در یک جا متمرکز

نشده است؛ بلکه اصل آن در ام‌الکتاب و قرآن آن قابل صرف و قابل حمل شدن است. این نور برای صرف شدن در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها به انسانی صاحب خشیت، نیاز دارد که این نور را با خود حمل کند تا دیگران نیز به واسطه او از این نور هدایت یابند.

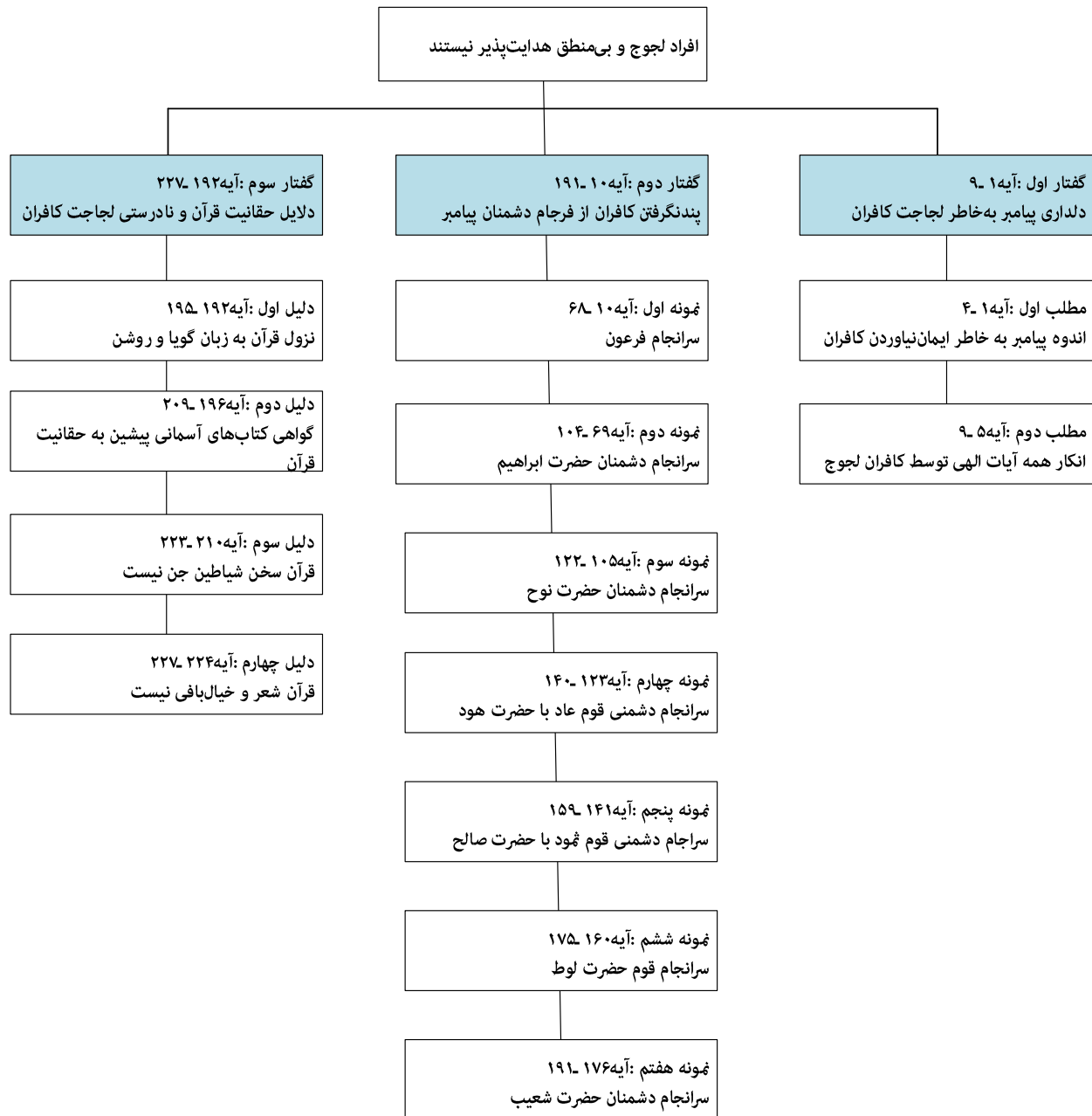
#### ۵- سوره شعراء

سوره شعراء بیست و ششمین سوره قرآن و بزرگ‌ترین سوره مکی است. این سوره به لحاظ تعداد آیات، پس از سوره بقره، در رتبه دوم سوره‌های قرآن قرار می‌گیرد؛ البته از نظر حجم، از سوره‌های متوسط قرآن است. این سوره را از آن رو «شُعراء» نامیده‌اند که در آیات پایانی، درباره شاعران سخن گفته و نام دیگر این سوره، طس است؛ چرا که با همین حروف مُقَطَّعه شروع می‌شود (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۴۴). از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که هر کس سوره شعرا را بخواند، به ازاء هر فردی که به نوح، هود، شعیب، صالح، ابراهیم، عیسی و محمد ایمان آورده است و هر فردی که آنان را تکذیب کرده است، به او ده پاداش داده می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۸۶).

#### ۱-۵- محتوای کلی سوره شعراء

هدف اصلی این سوره دلداری به پیامبر اکرم (ص) در برابر تکذیب‌ها و تهمت‌های مخالفان است. خداوند در این سوره با بیان داستان‌های پیامبران پیشین و یادآوری سرانجام دشمنان آنان، به منکران پیامبر اکرم (ص) هشدار داده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۲۴۹). محتوای سوره شعراء را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: بخش اول، عظمت قرآن، دلداری به پیامبر، توحید و صفات خدا؛ بخش دوم، فرازهایی از سرگذشت پیامبرانی چون نوح، ابراهیم، لوط، هود، صالح، شعیب و به‌ویژه موسی، استدلال‌های نادرست منکران پیامبران و شباهت آنها با استدلال‌های منکران پیامبر اسلام، عاقبت منکران پیامبران گذشته؛ بخش سوم: نتیجه‌گیری بخش‌های گذشته، توصیه به پیامبر درباره شیوه دعوت به اسلام و برخورد با مؤمنان، دلداری به پیامبر و بشارت به مؤمنان (مکارم، ۱۳۷۱، ج ۱۵، ص ۱۷۹ و ۱۸۰).

۲-۵- دسته‌بندی آیات سوره شعراء



۵. نمودار شماره پنجم: دسته بندی آیات سوره شعراء



جدول ۵: واژگان هم‌نشین «عربی» در سوره شعراء

هم‌نشین‌ها	موارد استعمال هم‌نشین‌ها در سوره شعراء	هم‌نشین‌های هم‌نشین
نزل (رابطه اشتدادی)	إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (٤) وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٩٢) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (١٩٣) وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (١٩٨) وَ مَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ (٢١٠) هَلْ أُنبِئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ (٢٢١) نَزَّلَ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (٢٢٢)	رَبُّ الْعَالَمِينَ، الرُّوحُ الْأَمِينُ، الشَّيَاطِينُ، آيَةً، قرآن،
ایمان (رابطه اشتدادی)	لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (٣) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (٨) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٧) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأَصْلَبَنَكُمْ أَجْمَعِينَ (٤٩) إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيَاةَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (٥١) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (٦٧) قُلُوا أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١٠٢) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٠٣) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٠٧) قَالُوا أَ تُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ (١١١) وَ مَا آتَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ (١١٤) فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١١٨) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٢١) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٢٥) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٣٩) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٤٣) أَ تَتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (١٤٦) فَآخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٥٨) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٦٢) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٧٤) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٧٨) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٩٠) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (١٩٣) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (١٩٩) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (٢٠١) وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (٢١٥) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (٢٢٧)	رَبُّ، رَسُولُ، الرُّوحُ، آيَةً، عمل، ذکر،
آیات (رابطه اشتدادی)	تلك آيات الكتاب المبين (٢) إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (٤) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (٨) قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (١٥) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (٦٧) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٠٣) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٢١) أَ تَتَّبِعُونَ كُلَّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (١٢٨) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٣٩) مَا آتَتْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (١٥٤) فَآخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٥٨) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٧٤) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٩٠) أ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (١٩٧)	الْكِتَابُ، نَزُولُ، السَّمَاءِ، خَاضِعِينَ، مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ، تَعْبَثُونَ،
لسان (رابطه مکملی)	وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ (١٣) وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (٨٤) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (١٩٥)	لا يَنْطَلِقُ، صدق، مبين

### ۳-۵- هم‌نشین‌های واژه «عربی» در سوره شعراء

در این بخش، واژه «عربی» با توجه به واژگان هم‌نشین آن در سوره شعراء مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار می‌گیرد. واژه «عربی» در این سوره، یک مورد رابطه مکملی (لسان) و سه مورد رابطه اشتدادی (نزل، ایمان، آیات) با واژگان هم‌نشین خود برقرار نموده است.

#### ۱-۳-۵. نزول

ریشه «نزل» هفت مرتبه در سوره شعراء، شش مرتبه به صورت فعل و یک مرتبه هم به صورت مصدر به کار رفته است. در آیات ۱۹۲ تا ۱۹۵ سوره شعراء خداوند می‌فرماید: «وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ

الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لَتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»، در این آیات گفته‌اند که عبارت «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» یعنی به زبانی که در عربیتش ظاهر و آشکار است و یا مقاصد را با بیان تمام، بیان می‌کند و جار و مجرور «بِلِسَانٍ»، متعلق است به کلمه «نزل» در آیه قبلی، یعنی روح‌الامین آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۳۲۰). واژه «نزل» در این آیات با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است؛ چرا که «لسان عربی» متعلق به نزول است. بنابراین، توجه به همنشین‌های واژه نزول در این سوره به کشف مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» کمک خواهد کرد. همنشین‌های واژه نزول را بر اساس فاعل و مفعول آن می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، همنشین‌هایی که در این سوره فاعل نزول قرار گرفته‌اند که عبارتند از: «رَبُّ الْعَالَمِينَ»، «الرُّوحُ الْأَمِينُ»، «الشَّيَاطِينُ». خداوند در آیه ۴ می‌فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»، در این آیه فاعل نزول، خداوند است. در آیه ۱۹۲ می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، در این آیه فاعل تنزیل، رب العالمین است. در آیه ۱۹۳ خداوند می‌فرماید: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»، در این آیه فاعل نزول، روح‌الامین است. در آیه ۱۹۸ خداوند می‌فرماید: «وَكَوْنُ نَزْلَانَهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ» در این آیه فاعل نزول، خداوند است. در ادامه می‌فرماید: «فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ \* كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ» (الشعراء، ۱۹۹-۲۰۰). در مورد این آیات دو حالت متصور است: حالت اول اینکه مجرمین و أعجمی‌ها برابر نیستند، مجرمین قلب دارند، أعجمی‌ها قلب ندارند. اگر قرآن را بر أعجمی‌ها نازل می‌کردیم به آن ایمان نمی‌آوردند، چون أعجمی هستند. اما قرآن را وارد قلوب مجرمین کردیم، چون أعجمی نیستند و قلبی برای فهم و ادراک دارند، شاید روزی به قرآن ایمان آوردند و چون قلب دارند، قرآن وارد قلب‌های آنان شد. حالت دوم اینکه مجرمین و أعجمی‌ها در ایمان نیاوردن شبیه هم هستند، اگر این قرآن را بر أعجمی‌ها (حیوانات) نازل می‌کردیم، آن‌ها فهم، شعور و ادراک ندارند، ایمان نمی‌آوردند. مجرمین هم مانند أعجمی‌ها هستند با اینکه قلب دارند، اما قرآن را که وارد قلب‌های آنان کردیم نمی‌فهمند و ایمان نمی‌آورند.

در آیات ۲۱۰، ۲۲۱ و ۲۲۲ خداوند می‌فرماید: «وَمَا نَنْزَلُ بِهِ الشَّيَاطِينُ \* هَلْ أُنبِئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ \* نَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَّاكٍ أَثِيمٍ» در این آیات، شیطان فاعل نزول قرار گرفته است. در مورد شیاطین فعل نزل از باب تفعّل است، چیزی به عنوان مفعول نازل نمی‌شود، خود شیطان نازل می‌شود. اما در مورد خدا و روح‌الامین فعل نزل از باب تفعیل است.

- دسته دوم، همنشین‌هایی که در این سوره مفعول نزول قرار گرفته‌اند که عبارتند از: «آيَةً»، «قرآن».

در آیه ۴ خداوند می‌فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»، در این جمله واژه «آیة» مفعول نزول قرار گرفته است. در سایر آیات (۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۸) که در بخش فاعل به آن‌ها اشاره شد، واژه «قرآن» مفعول نزول واقع شده است.

در این سوره با توجه به آیات انتهایی (۲۱۰، ۲۲۱ و ۲۲۲) نزول شیطانی هم وجود دارد، به همین دلیل است که خداوند برای نزول قرآن از واسطه‌ای به نام «الروح الامین» نام می‌برد تا شیطانی بودن نزول قرآن را نفی کند و آن را به امین بودن معرفی کند. وصف عربیت در مورد زبان قرآن نیز در جهت امین معرفی کردن قرآن است، یعنی وصفی که برای قرآن استفاده می‌کند در جهت ایمان انسان‌ها به قرآن و معرفی غیر شیطانی بودن آن است. واسطه نزول قرآن، امین است تا انسان‌ها را به ایمان برساند، پس زبان آن نیز باید این امین بودن و امانت را از جانب خداوند رعایت کرده باشد.

## ۲-۳-۵- ایمان

ریشه «امن» در سوره شعراء ۲۷ مرتبه به صورت اسم فاعل (مؤمن)، صفت مشببه (امین) و فعل به کار رفته است. در آیات ۱۹۲ تا ۱۹۵ سوره شعراء خداوند می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»، خداوند قرآن را به واسطه «الروح الامین» نازل کرده است. در این سوره موضوع ایمان بسیار مورد تأکید قرار گرفته است. به نظر می‌رسد موضوع ایمان و کاربرد آن در این سوره و توجه به همنشین‌های آن به کشف مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» کمک خواهد کرد. همنشین‌های واژه ایمان در این سوره عبارتند از: «رَبِّ»، «رَسُولٌ»، «الرُّوحُ»، «آیة»، «عمل»، «ذکر». همنشین‌های این واژه را می‌توان بر اساس فرستنده، واسطه، سبب و لازمه ایمان به چهار دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، همنشینی که به منبع و فرستنده این ایمان اشاره دارد که عبارت است از: «رَبِّ». در آیه ۴۷ که مربوط به داستان حضرت موسی(ع) است، ساحران ایمان خود را نسبت به رب ابراز کردند و گفتند: «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ». در آیات ۱۹۲ تا ۱۹۵ سوره شعراء خداوند می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»، در این آیات «الروح الامین» قرآن را بر پیامبر اکرم(ص) نازل کرده، اما این نزول منتسب به «رب العالمین» است.
- دسته دوم، همنشین‌هایی که به واسطه این ایمان اشاره دارند که عبارتند از: «الرُّوحُ»، «رَسُولٌ». در آیه ۱۹۳ که خداوند می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»، در این آیه روح به امین بودن وصف شده است، یعنی این روح حامل ایمانی از جانب خداست. در این سوره پیامبران برای معرفی خود به قوم از این جمله استفاده می‌کردند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (آیات: ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۷۸)، این جمله در

سوره شعراء پنج مرتبه تکرار شده و خداوند رسولی را که برای آن قوم فرستاده به امین بودن توصیف می‌کند و این نشان می‌دهد که این رسول حامل ایمانی از جانب خداست.

- دسته سوم، همنشینی که به سبب این ایمان اشاره می‌کند که عبارت است از: «آیه». در این سوره خداوند داستان پیامبران گذشته و سرگذشت اقوام آنان را بیان می‌کند و هر داستان با این جمله تمام می‌شود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (آیات: ۸، ۶۷، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۹۰)، این جمله در سوره شعراء، هشت مرتبه تکرار می‌شود. طبق این جمله انسان باید با دیدن و شنیدن آیات به خدا ایمان بیاورد. در این سوره آیه، سبب و نشانه‌ای برای ایمان به خداست.

- دسته چهارم، همنشین‌هایی که به لازمه این ایمان اشاره دارند که عبارتند از: «عمل» و «ذکر». در آیه ۲۲۷ خداوند می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»، در این آیه ایمان را همراه با عمل صالح و ذکر خداوند آورده است، برای اینکه تأکید کند که ایمان با عمل صالح و ذکر بسیار، حفظ خواهد شد.

با توجه به آیاتی که واژه ایمان در آنها به کار رفته است، رسول و روح الامین حامل آیاتی هستند که انسان با دیدن و شنیدن این آیات باید به خداوند ایمان بیاورد و برای پرورش این ایمان باید عمل صالح و ذکر بسیار داشته باشد. در این سوره، خداوند بیان و زبان قرآن را به عربی بودن توصیف کرده است، یعنی قرآن نیز حامل آیاتی است یا قرآن مجموعه‌ای از همان آیاتی است که رسول و روح الامین آن را برای انسان نازل کرده‌اند تا انسان با دیدن و شنیدن آیات آن به خداوند ایمان بیاورد و با عمل صالح و ذکر بسیار این ایمان را حفظ کند. چون آیات قرآن سبب ایمان به خداوند می‌گردند، پس عربی هستند. طبق آیه تکرار شونده این سوره که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» و این جمله را در پایان داستان پیامبران و سرگذشت اقوام آنان بیان می‌کند، آیه باید انسان را به ایمان برساند، انسان باید با دیدن و شنیدن آیات به خدا ایمان بیاورد. قرآن نیز مجموعه‌ای از آیات است که انسان باید با دیدن و شنیدن این آیات به خدا ایمان بیاورد.

### ۳-۳-۵ آیات

واژه «آیات» در سوره شعراء ۱۴ مرتبه، دو بار به صورت جمع و ۱۲ بار به صورت مفرد به کار رفته است. واژه «آیه» که در این سوره بسیار تکرار شده است، با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که زبان قرآن به واسطه آیاتش عربی و قابل فهم شده است و همچنین معنای لغوی این واژه نیز به روشن شدن معنای واژه عربی کمک خواهد کرد؛ زیرا واژه «آیه» در لغت به معنای نشانه و علامت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و یا شیء واضح و روشن (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۴) است. به عبارت دیگر معنای «آیه» در اصطلاح (که آن هم نشأت گرفته از معنای «نشان» و «علامت»

است) عبارت است از کلمات، عبارات و یا جملاتی از قرآن که سوره از آنها تشکیل می‌یابد و تعداد آنها در هر سوره‌ای معین و توقیفی است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است، دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۹). بنابراین آیه علامت ظاهر و آشکاری است که ملازم چیز دیگری است که ظاهر نیست و آیه آن را روشن و معین می‌کند، وقتی که انسان ظاهر یکی از آنها را (ظاهر شیء و لوازم آن شیء) درک کرد، ذات و چیز دیگری را که درک نکرده بود به وسیله آن آیه و اثر درک می‌کند؛ زیرا حکم هر دو مساوی است و این موضوع در محسوسات و معقولات به خوبی روشن است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۰۱).

واژه «آیات» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از آن جایی که عربی شدن زبان قرآن، فهم و درک آن به واسطه این آیات انجام می‌شود، بنابراین توجه به هم‌نشین‌های آن جهت شناخت بیشتر و آشنایی با کارکرد و نقش این آیات در هدایت انسان‌ها لازم و ضروری است. این هم‌نشین‌ها عبارتند از: «الْكِتَابُ»، «نُزِّلَ»، «السَّمَاءِ»، «خَاضِعِينَ»، «مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»، «تَعْبَثُونَ». هم‌نشین‌های این واژه را می‌توان بر اساس منبع آیات، ارائه آیات، مواجهه با آیات و وصف آیات به چهار دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، هم‌نشینی که به منبع این آیات اشاره دارد که عبارت است از: «کتاب». در آیه ۲ این سوره خداوند می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»، در این آیه واژه کتاب به آیات اضافه شده و معنای آیه این است که این آیات بلند مرتبه، آیات کتابی است که انتساب آن به خداوند، ظاهر و آشکار است، چون مشتمل بر نشانه‌هایی از اعجاز است، هر چند که مشرکین آن را تکذیب نموده، گاهی آن را القائنات شیطانی و بار دیگر آن را نوعی شعر خوانده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۲۵۰).

- دسته دوم، هم‌نشینی‌هایی که به کیفیت ارائه این آیات از سوی خداوند اشاره دارند که عبارتند از: «نزل» و «سما». در آیه ۴ این سوره خداوند می‌فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»، و معنای آیه این است که «اگر می‌خواستیم آیه‌ای بر ایشان نازل کنیم که ایشان را خاضع نماید و مجبور به قبول دعوت کند و ناگزیر از ایمان آوردن شوند، نازل می‌کردیم و به ناچار خاضع می‌شدند، خضوعی روشن که انحنای گردن‌هایشان از آن خبر دهد» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۲۵۰).

- دسته سوم، هم‌نشینی‌هایی که به مواجهه با آیات اشاره دارند که عبارتند از: «خاضعین»، «مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ». خداوند در آیه ۴ می‌فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»، در این آیه اشاره شد است که اگر خداوند بخواهد می‌تواند آیه‌ای را از آسمان نازل کند که همگان در برابر این آیه حالت خضوع داشته باشند. همچنین در این سوره خداوند داستان پیامبران گذشته و

سرگذشت اقوام آنان را بیان کرده است و هر داستان با این جمله به پایان می‌رسد: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (آیات: ۸، ۶۷، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۹۰)، این جمله در سوره شعراء، هشت مرتبه تکرار می‌شود. خداوند در هر کدام از این داستان‌ها آیه و نشانه‌ای برای هدایت انسان‌ها قرار داده است که اکثر انسان‌ها به این نشانه‌ها توجه ندارند و ایمان نمی‌آورند.

- دسته چهارم، همنشینی که به توصیف برخی از آیات اشاره می‌کند که عبارت است از: «تَعَبُّونَ». در آیه ۱۲۸ خداوند می‌فرماید: «أَتَبَّوْنَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعَبُّونَ»، در این آیه خداوند اشاره می‌کند به بر پا کردن آیات و نشانه‌هایی که هیچ فایده هدایتی برای انسان‌ها ندارند. کلمه «ریع» به معنای نقطه بلندی از زمین و کلمه «آیت» هم که به معنای علامت و نشانه است و کلمه «عبث» به معنای آن کاری است که هیچ نتیجه و غایتی بر آن مترتب نمی‌شود. قوم هود(ع) در بالای کوه‌ها و نقاط بلند، ساختمان‌هایی به بلندی کوه برای گردش و تفریح خود می‌ساختند، بدون اینکه غرض دیگری در کار داشته باشند، بلکه صرفاً به منظور فخر نمودن به دیگران و پیروی از هوی و هوس بود که در این آیه ایشان را بر این کارشان توبیخ می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۳۰۰). خداوند با بیان این مطلب تصریح می‌کند که هر آیه‌ای برای انسان فایده هدایتی ندارد. آیات قرآن به عربی بودن توصیف شده‌اند، چون نزول این آیات از سوی خداوند بی‌هدف و عبث نبوده است، بلکه خداوند با هدف هدایت انسان آن‌ها را فرستاده و این آیات به گونه‌ای است که اگر انسان به آن‌ها توجه کند، حتماً هدایت خواهد شد.

هدف خداوند از ارائه آیات، هدایت انسان‌ها بوده است. طبق سوره شعراء این آیات در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود داشته‌اند و خداوند با ذکر داستان اقوام گذشته و سرگذشت آنان، انسان‌ها را به دیدن و شنیدن این آیات دعوت می‌کند تا انسان با توجه به این آیات به خداوند ایمان بیاورد، اما اکثر آنان ایمان نمی‌آورند. در این مسیر آیات انحرافی نیز وجود دارد که بیهوده و عبث بنا شده‌اند تا انسان را از مسیر هدایت دور سازند. این آیات از سوی شیاطین نازل می‌شوند و در واقع چیزی به عنوان آیه نازل نمی‌شود، بلکه خود شیطان بر انسان‌ها نازل شده و آنان را از مسیر هدایت منحرف می‌سازد. توجه به آیات کتاب و آیاتی که فرستنده آن خداوند است و روح الامین که این وساطت را انجام داده است، باعث می‌شود تا انسان در تشخیص این آیات اشتباه نکند. نزول قرآن با بیان و زبان عربی و در دسترس قرار گرفتن آن برای همه انسان‌ها در هر زمان و در هر مکان به همین منظور بوده است تا انسان با دسترسی مستقیم و بدون واسطه به آیات وحی که هیچ محدودیت زمانی و مکانی برای آن متصور نیست و توجه به این آیات از آیات شیطانی دور شود و در مسیر هدایت قرار گیرد. وجود این آیات در همه زمان‌ها و مکان‌ها نشان می‌دهد که آیات همیشه برای انسان وجود دارند و این انسان است که باید به آیات توجه کند و از آن‌ها برای تعیین مسیر هدایت استفاده کند؛ چرا که آیات، نشانه‌هایی هستند برای اینکه

انسان‌ها مسیر را گم نکنند و و با دنبال کردن آیات به هدایت برسند. وجود آیات در زمین برای هدایت به انسان‌ها آرامش و اطمینان می‌دهد. وجود قرآن به زبان عربی مبین نیز به انسان آرامش و اطمینان می‌دهد که چیزی در زمین وجود دارد، برای اینکه انسان‌ها در مسیر قرار بگیرند.

#### ۴-۳-۵- لسان

واژه «لسان» در سوره شعراء سه مرتبه به صورت مفرد به کار رفته است. این واژه در آیه ۱۹۵ «بَلِّسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ»، با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. واژه «لسان» در لغت به معنای طول لطیفی است که آشکار کننده و جدا کننده نیست (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۴۶). واژه «لسان» مذکر و مؤنث دارد، اگر مؤنث باشد، جمع آن «ألسن» است و اگر مذکر باشد، جمع آن «ألسنة» است. هرگاه منظور از «لسان»، لغت باشد، مؤنث به کار می‌رود (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۲، ص ۲۹۶). لسان به معنای کلام نیز می‌باشد. در این آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بَلِّسَانٍ قَوْمِهِ» (ابراهیم، ۴)، لسان به معنای کلام است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۵۶). برخی دیگر گفته‌اند که اصل این ریشه به معنای عضو مخصوص و ابزار سخن گفتن است. سپس فعل و اسم از این ریشه مشتق شده است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۰، ص ۲۱۱). واژه لسان در این سوره با واژه‌های دیگری نیز هم‌نشین شده است. توجه به هم‌نشین‌های آن در کشف مؤلفه‌های معنایی واژه عربی در این سوره کمک خواهد کرد. از جمله این هم‌نشین‌ها می‌توان به واژه‌های «لَا يَنْطَلِقُ»، «صَدَقَ» و «مُبِين» اشاره نمود.

خداوند در آیاتی از سوره شعراء، از زبان حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ» (الشعراء، ۱۲-۱۳). علامه طباطبایی می‌گوید که در ارتباط با این آیات، دو حالت متصور است: حالت اول اینکه دو فعل «يضيق» و «ينطلق» هر دو مرفوع و معطوف به «أخاف» هستند، در نتیجه عذری که حضرت موسی (ع) آورد سه چیز بوده، اول ترس از اینکه تکذیب کنند، دوم اینکه حوصله‌اش سر آید و تاب مقاومت نداشته باشد، سوم اینکه بیانش از ادای دعوت خود قاصر باشد. حالت دوم اینکه دو فعل «يضيق» و «ينطلق» به نصب قرائت شده، تا عطف بر «يكذبون» باشد و این قرائت با معنا سازگارتر است، بنابراین، عذر حضرت موسی (ع) تنها همان عذر اولی است، یعنی ترس از تکذیب و دو تای دیگر نتیجه عذر اولی است. به عبارت روشن‌تر، عذر تنها تکذیب مردم است که به سر آمدن حوصله و کندی زبان می‌آورد. این معنا با آیات دیگر این داستان که در سوره‌های دیگر آمده، سازگارتر است، چون در آن‌ها یک عذر آمده که همان ترس از تکذیب است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۲۵۸). طبق نظر علامه، تنگ شدن سینه و بسته شدن زبان در اثر تکذیب است، چون تکذیب می‌کند زبانش بسته می‌شود و آزاد نیست. نظر طبرسی نیز همین است که آزاد نبودن زبان گاهی به خاطر عیوب خود زبان است و گاهی به واسطه تنگی



دل و ناراحتی، زبان انسان بسته می‌شود. از این جهت است که شاید آزاد نبودن زبان حضرت موسی (ع) از دل تنگی و ناراحتی تکذیب شدن است نه اینکه زبان ایشان عیب ظاهری داشته باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص: ۲۹۱). پس زبان انسان به گونه‌ای است که اگر ترس از تکذیب شدن داشته باشد، نمی‌تواند آزاد گردد و جلوی نطق انسان گرفته می‌شود. زبان قرآن در این سوره به عربی بودن توصیف شده است، یعنی زبان خداوند، زبان انسانی نیست. خداوند ترس از تکذیب شدن ندارد، پس زبانش در بیان مفاهیم و انتقال معانی کاملاً آزاد است. در آیه ۸۴ این سوره خداوند از زبان حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»، علامه طباطبایی می‌فرماید که معنای آیه این است که خداوند در قرون آخر الزمان کسی را مبعوث کند که به دعوت وی قیام نماید، مردم را به کیش و ملت او که همان دین توحید است، دعوت کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۲۸۶). بنابراین، آیه مورد بحث در معنای آیه سوره صافات است که بعد از ذکر ابراهیم (ع) می‌فرماید: «وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» (الصافات، ۱۰۸) و این جمله بعد از ذکر جمعی از انبیاء (ع) نیز آمده، مانند: نوح، موسی، هارون و الیاس و همچنین در سوره مریم بعد از ذکر زکریا، یحیی، عیسی، ابراهیم، موسی و هارون فرموده: «وَاجْعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (مریم، ۵۰). بنابراین مقصود این است که دعوت این بزرگواران بعد از رفتنشان نیز باقی بماند و خدا رسولانی مانند خود ایشان به این منظور مبعوث فرماید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۲۸۷).

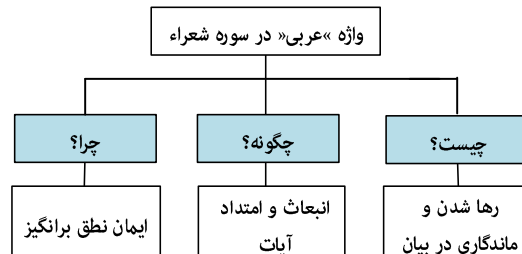
قرآن نیز به گونه‌ای است که همواره در زمین رسولانی هستند که مفاهیم و آیات قرآن را به انسان‌ها ابلاغ نمایند و پیام قرآن و صدای قرآن هیچ‌گاه در زمین و آسمان محو نخواهد شد و از بین نخواهد رفت. همیشه انسان‌هایی وجود دارند که پیام قرآن را با خود حمل می‌کنند و زمین از ذکر خدا خالی نمی‌ماند.

#### ۴-۵- مؤلفه های معنایی واژه عربی در سوره شعراء

در سوره شعراء خداوند از عربی بودن زبان قرآن سخن می‌گوید و می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (الشعراء، ۱۹۳-۱۹۵). در این سوره واژه «لسان» علاوه بر اینکه به زبان قرآن اشاره دارد، در داستان حضرت موسی (ع) و حضرت ابراهیم (ع) نیز این واژه به کار رفته است. خداوند از زبان حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ» (الشعراء، ۱۲-۱۳) و در آیه ۸۴ از زبان حضرت ابراهیم می‌فرماید: «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»، با توجه به دعای حضرت موسی (انطلاق لسان) و دعای حضرت ابراهیم (لسان صدق) در مورد کیفیت «لسان» خود، می‌توان به ویژگی‌های زبان قرآن و معنای عربیت آن در این سوره پی‌برد. آزاد بودن زبان و ماندگاری آن، دو ویژگی مطلوب برای زبان است. عربیت زبان قرآن به واسطه آیاتش می‌باشد، خداوند به واسطه فرستادن این آیات، زبان قرآن را باز کرده است و انطلاق «لسان» در مورد قرآن صورت گرفته است و



به وسیله حفظ این آیات در طول زمان و ماندگار بودن این آیات در تأثیرگذاری، صدق بودن «لسان» قرآن را نیز به تصویر کشیده است تا انسان‌ها با توجه به این آیات، مسیر هدایت خود را پیدا کنند و به ایمانی نطق برانگیز برسند. در نمودار زیر مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره شعراء در پاسخ به سه سؤال، به تفکیک آورده شده‌اند:



### ۱-۳-۵- رها شدن و ماندگاری در بیان

خداوند در این سوره زبان قرآن را به عربی بودن توصیف می‌کند و می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (الشعراء، ۱۹۳-۱۹۵). در این سوره واژه «لسان» علاوه بر اینکه به زبان قرآن اشاره دارد، در داستان حضرت موسی (ع) و حضرت ابراهیم (ع) نیز این واژه به کار رفته است. خداوند از زبان حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذَّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ» (الشعراء، ۱۲-۱۳). در مورد این آیه و عطف دو فعل «يضيق» و «ينطلق» به فعل «أخاف» یا فعل «يُكَذَّبُونِ»، ذیل واژه «لسان» به طور مفصل نظرات مفسران آورده شد و طبق نظر علامه طباطبایی این دو فعل، عطف به فعل «يُكَذَّبُونِ» شده‌اند و در این صورت عذر و ترس حضرت موسی (ع) از تکذیب مردم است که این ترس، به سر آمدن حوصله و کندی زبان می‌آورد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۲۵۸). بنابراین، تنگ شدن سینه و بسته شدن زبان حضرت موسی (ع) در اثر تکذیب است، چون تکذیبش می‌کنند، زبانش بسته می‌شود و آزاد نیست. همچنین خداوند در آیه ۸۴ این سوره از زبان حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»، در مورد این آیه نیز ذیل واژه «لسان»، توضیحات مفسران آورده شد و گفته شد که حضرت ابراهیم (ع) از خدا خواستند که دعوت ایشان بعد از رفتنشان نیز باقی بماند و خدا رسولانی مانند خود ایشان به این منظور، مبعوث کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۲۸۷).

با توجه به دعای حضرت موسی (انطلاق لسان) و دعای حضرت ابراهیم (لسان صدق) در مورد کیفیت لسان خود، آزاد بودن زبان و ماندگاری آن، دو ویژگی مطلوب برای زبان است که حضرت موسی (ع) و حضرت ابراهیم (ع) در دعای خود این دو امر را از خداوند طلب کردند. واژه انطلاق در لغت که از ریشه «طلق» گرفته شده به معنای آزاد کردن و باز گذاردن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۴۲۰) و اگر با واژه لسان همراه شود به معنای گشاده شدن و فصیح شدن زبان است. زبان قرآن منتسب به خداوند است، پس در اثر تکذیب انسان‌ها

بسته نمی‌شود. قرآن همواره نطقش باز است و در بیان مفاهیم و معانی کاملاً آزاد عمل می‌کند. زبانی که بسته باشد نمی‌تواند عربی باشد، چون قادر نیست معانی و مفاهیم را منتقل کند. زبانی که آزاد است و به راحتی و بدون ترس از تکذیب شدن، مفاهیم و معانی را بیان می‌کند، آن زبان عربی است.

در آیه ۸۴ این سوره که خداوند از زبان حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»، در این آیه واژه «صدق» به واژه «لسان» اضافه شده و آن را توضیح می‌دهد. واژه «صدق» در لغت به معنای نیرو و قوت در چیزی است که این نیرو و قوت می‌تواند در سخن گفتن و یا غیر آن باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص: ۳۳۹). در معنای صدق، قید نیرو و قوت وجود دارد و حضرت ابراهیم (ع) از خداوند درخواست کرد که بیانش همواره از نیرو و قوت برخوردار باشد و در طول زمان و با گذشت زمان اثرگذاری خود را از دست ندهد و این بیان و گفتمان در نسل او ادامه پیدا کند. ماندگاری یک سخن و کلام به ویژگی‌های زبانی یک متن بستگی دارد که این ویژگی در مورد زبان قرآن وجود دارد، قرآن به دلیل بیان خاص خود ماندگار شده است و همچنان در اثرگذاری به نیرو و قوت خود باقی است. با تکذیب آیات توسط کفار و مشرکین و عدم ایمان به آیات، از اثرگذاری این کلام ذره‌ای کاسته نشده است و زبان و بیان قرآن با گذشت زمان آشکارتر، نطقش بازتر و کلامش نافذتر خواهد شد.

## ۲-۳-۵- انبعاث و امتداد آیات

در مؤلفه قبل چيستی واژه «عربی» در این سوره مورد بررسی قرار گرفت و توضیح داده شد که عربیت زبان قرآن در سوره شعراء به دو ویژگی آزادی در بیان و ماندگاری آن در طول تاریخ، مقید شده است. در این مؤلفه به چگونگی عربیت زبان قرآن در این سوره پرداخته خواهد شد. توجه به این نکته الزامی است که عربیت زبان و بیان قرآن در آیات آن به تصویر کشیده شده است و انطلاق و ماندگاری که در بیان و زبان قرآن صورت گرفته به واسطه این آیات، قابل انتقال به مخاطب شده است. خداوند با نزول قرآن در قالب آیات، زبان قرآن را باز کرده و با امتداد و پراکنده ساختن این آیات در همه زمان‌ها و مکان‌ها ماندگاری این کلام و بیان را برای همگان نمودار ساخته است. آیات ابتدایی سوره شعراء با اشاره به آیات کتاب آغاز می‌شوند، خداوند می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (الشعراء، ۲). در تمام این سوره، خداوند مخاطب را متوجه آیاتی می‌سازد که محدود به زمان و مکان خاصی نیستند، به عبارت دیگر آیات کتاب، در هر زمان و مکانی قابل رؤیت می‌باشند. در این سوره خداوند با بیان داستان پیامبران گذشته و سرگذشت اقوام آنان، انسان‌ها را به دیدن و شنیدن این آیات دعوت می‌کند تا انسان با توجه به این آیات به خداوند ایمان بیاورد، اما اکثر آنان ایمان نمی‌آورند. تکذیب آیات توسط مشرکان و عدم ایمان به آیات مانع از این نشد که خداوند آیات را بر پیامبر اکرم (ص) نازل نکند،

امتداد و پیوستگی در نزول آیات از سوی خداوند بر انطلاق و ماندگاری کلام قرآن افزوده است و از اثرگذاری و نفوذ این کلام در جان مؤمنین اندکی کاسته نشده است.

### ۳-۳-۵- ایمان نطق برانگیز

در مؤلفه قبل به چستی عربیت زبان قرآن و چگونگی آن در پرتو آیات، پرداخته شد. در این مؤلفه سخن از چرایی عربیت زبان قرآن به میان آمده است که خداوند از انطلاق و ماندگاری این کلام به واسطه نزول آن در قالب آیات چه هدفی را دنبال نموده است. در این سوره موضوع ایمان بسیار مورد تأکید قرار گرفته است. در آیات ابتدایی این سوره خداوند خطاب به پیامبراکرم (ص) می‌فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (الشعراء، ۳)، معنای آیه این است که «از وضع تو چنین بر می‌آید که می‌خواهی خود را از غصه هلاک کنی که چرا به آیات این کتاب که بر تو نازل شده ایمان نمی‌آورند» (طباطبایی، ج ۱۵، ص ۲۵۰). ایمان به این آیات برای پیامبر بسیار مهم بوده و خداوند با این جمله پیامبراکرم (ص) را تسلیت می‌دهد. در این سوره خداوند داستان پیامبران گذشته و سرگذشت اقوام آنان را بیان می‌کند و هر داستان با این جمله تمام می‌شود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (آیات: ۸، ۶۷، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۹۰)، این جمله در سوره شعراء، هشت مرتبه تکرار می‌شود. در بعضی از داستان‌های این سوره پیامبر فرستاده شده به سوی آن قوم، خود را با این عبارت معرفی می‌کند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (۱۰۷، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۷۸)، این جمله در سوره شعراء، پنج مرتبه تکرار می‌شود. در نزول قرآن نیز خداوند از واسطه‌ای که به امین بودن توصیف شده، استفاده کرده است و می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» (الشعراء، ۱۹۳). در آیات دیگری از این سوره نیز به موضوع ایمان پرداخته شده است. در آیه ۴۷ که مربوط به داستان حضرت موسی (ع) است، می‌فرماید: «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، در این آیه همه ساحران ایمان خود را به پروردگار ابراز کردند و در آیه ۵۱ که می‌فرماید: «إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ»، طبق این آیه ساحران بسیار خوشحال هستند که در شمار نخستین مؤمنان قرار گرفته‌اند. در آیه ۱۰۲ خداوند از زبان مشرکین می‌فرماید: «فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»، در این جمله مشرکین آرزو می‌کنند که ای کاش به دنیا برگردند و از مؤمنین باشند تا به آن سعادت که مؤمنین رسیدند، ایشان نیز برسند. در آیه ۱۱۸ این سوره حضرت نوح (ع) برای خودش و مؤمنان از خداوند درخواست نجات می‌کند و می‌فرماید: «فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». در آیه ۲۱۵ خداوند خطاب به پیامبراکرم (ص) می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»، در این آیه به پیامبر دستور داده شده که با مؤمنین به طریق صحیح و شایسته رفتار کند. در آیه آخر این سوره آمده است: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (الشعراء، ۲۲۷)، علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید که در این آیه عده‌ای از شعرا از شعرا دیگر استثناء شده‌اند.

شعرايي که پایه کارشان گمراهي است از شعرايي که ايمان دارند، جدا شده‌اند؛ زیرا ايمان و انجام عمل صالح انسان را از تبعيت و پيروي باطل باز می‌دارد و اينکه فرموده: خدا را بسيار ذکر می‌کنند، برای اين است که ذکر کثير خدا، آدمی را همواره به یاد خدا می‌اندازد و او را به سوی حق، سوق می‌هد و از باطل بر می‌گرداند، در نتيجه چنین کسانی گرفتار گمراهي نمی‌شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص: ۳۳۲).

خداوند در قرآن به گونه‌ای با انسان سخن می‌گوید که اعتماد انسان را جلب می‌کند. هدف خداوند از ارائه اين آیات رسیدن انسان‌ها به ايمانی است که اين ايمان، نطق انسان را باز می‌کند و انسان ايمان خود را نسبت به رب اعتراف و اقرار می‌کند. خداوند با نزول قرآن در قالب آیات، نطق قرآن را باز کرده است و به واسطه وجود اين آیات، بيان و کلام آن را ماندگار ساخته است تا انسان‌ها با دیدن و شنیدن اين آیات ايمان خود را نسبت به رب اقرار و اعتراف کنند. اين فرآیند با نطق قرآن آغاز می‌شود و با به نطق رسیدن مخاطب که انسان است، پایان می‌پذیرد و اين انسانی که به واسطه آیات به ايمان رسیده و نقش فعال شده باید اين ايمان را با عمل صالح و ذکر حفظ کند، يعنی اين انسان به «داعی الله» تبدیل شده است. وظیفه دارد تا انسان‌های ديگر را نیز به دیدن و شنیدن آیات دعوت کند تا نطق آنان نیز باز شود و اين وظیفه و رسالت پیامبر اکرم (ص) است که با توجه دادن انسان‌ها به آیات قرآن نطق آنان را نسبت به رب باز نموده و آنان را به ايمان برساند.

#### ۴-۵- تعريف عربی در سوره شعراء

سوره شعراء با داشتن آیات تکرار شونده و داستان‌های پیامبران گذشته، بيانگر اين نکته است که آیات در هر زمان و مکانی وجود داشته‌اند، بعد از داستان هر پیامبر، اين عبارت تکرار می‌شود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» و همه پیامبران با وجود تمايزات زمانی، مکانی و فرهنگی، همچون کلماتی هستند که با وجود تمايز میان آن‌ها اما همگی به حقیقتی واحد اشاره دارند و قوم خود را به یک حقیقت واحد (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا) دعوت می‌کنند. در آیه دوم اين سوره، اشاره به آیات کتاب شده است (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) و در تمام سوره، مخاطب را متوجه آیاتی می‌سازد که محدود به زمان و مکان خاصی نیستند، به عبارت ديگر آیات کتاب، در هر زمان و مکانی قابل رؤیت می‌باشند. هدف خداوند از نشان دادن آیات در اين سوره، رسیدن انسان‌ها به ايمان است. اما از آن جایی که بعضی آیات ممکن است، عبث و بیهوده باشند (أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رَيْعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ) و نازل کننده آن‌ها شیطان باشد (وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ \* هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ \* تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَّاكٍ أَثِيمٍ) و اين آیات شیطانی انسان را به جایی نرسانند، بنابراین در اين سوره، روح و رسول به امين بودن توصيف شده‌اند تا انسان برای ايمان به رب العالمين از رسول و روح کمک بگیرد؛ زیرا رسول و روح به رب، ايمان آورده‌اند و به مقام امين بودن رسیده‌اند.

زبان قرآن در این سوره به عربی بودن توصیف شده است، زبان قرآن منتسب به خداست و خداوند ترس از تکذیب شدن ندارد، در نتیجه برای بیان مفاهیم و انتفال معانی کاملاً آزاد عمل می‌کند و تکذیب انسان‌ها جلوی نطق و بیان قرآن را نمی‌گیرد. این طور نیست که با تکذیب و عدم ایمان انسان‌ها، خداوند از بیان معانی منصرف شود یا زبانش بسته شود. خداوند در این سوره داستان پیامبران و سرگذشت اقوام گذشته را بیان می‌کند. با وجود تکذیب و عدم ایمان آنان نسبت به آیات (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ)، اما خداوند از فرستادن آیات و ذکر به سوی انسان‌ها منصرف نشده است و با ماندگار ساختن این قرآن در قالب آیات، حجت بر همه تمام شود و هیچ عذر و بهانه‌ای از سوی انسان وجود نداشته باشد و هدف خداوند از فرستادن این آیات، جلب اعتماد و اطمینان دادن به انسان است که بداند رها نشده و خداوند برای هدایتش آیاتی را مشخص کرده است که با توجه به این آیات و دنبال نمودن آن‌ها مسیر برای آنان روشن خواهد شد. زبان قرآن عربی است چون قرآن مجموعه‌ای است از آیاتی که انسان باید با دیدن و شنیدن این آیات به خداوند اعتماد کند و به او ایمان بیاورد. خداوند در این آیات به گونه‌ای با انسان سخن می‌گوید که انسان اعتماد و اطمینانش نسبت به خدا برانگیخته شود و با شنیدن و دیدن این آیات ایمان خود را نسبت به رب اقرار و اعتراف کند. خداوند قرآن را به واسطه آیات به نطق در آورد و ماندگار ساخت تا انسان‌ها با دیدن و شنیدن این آیات به ایمانی نطق برانگیز برسند و در نتیجه این انسان نیز نطقش باز شده و زبانش، ایمان به رب را اعتراف و اقرار می‌کند، همچون ساحران در داستان حضرت موسی (ع) که با دیدن آیات به خدای موسی ایمان آورده و ایمان خود را علنی کرده و بر زبان آوردند و اعتراف کردند.

بیان قرآن به عربی بودن توصیف شده است یعنی قرآن به واسطه آیات به نطق در آمد و به واسطه همین آیات، انسان را نیز به نطق می‌رساند. این باز شدن زبان می‌تواند در ابتدا یا انتهای کار اتفاق بیفتد، بستگی دارد که آیات از کدام زاویه بررسی شوند، اگر از زاویه رسول به آیات نگاه شود، رسول کسی است که خودش به نطق رسیده و باید این نطق را در مخاطب ایجاد کند و او را به نطق برساند، اگر از زاویه مخاطب رسول به این آیات نگاه شود، نطق در انتهای مسیر برای او محقق می‌شود. در هر صورت چه از زاویه رسول و چه از زاویه مخاطب، این فعال شدن نطق و باز شدن زبان توسط آیات قرآن و ویژگی عربیت آن ممکن می‌شود. آیات قرآن و ویژگی عربی بودن آن، امکان این نطق را برای انسان فراهم می‌کند.

## ۶- سوره فصلت

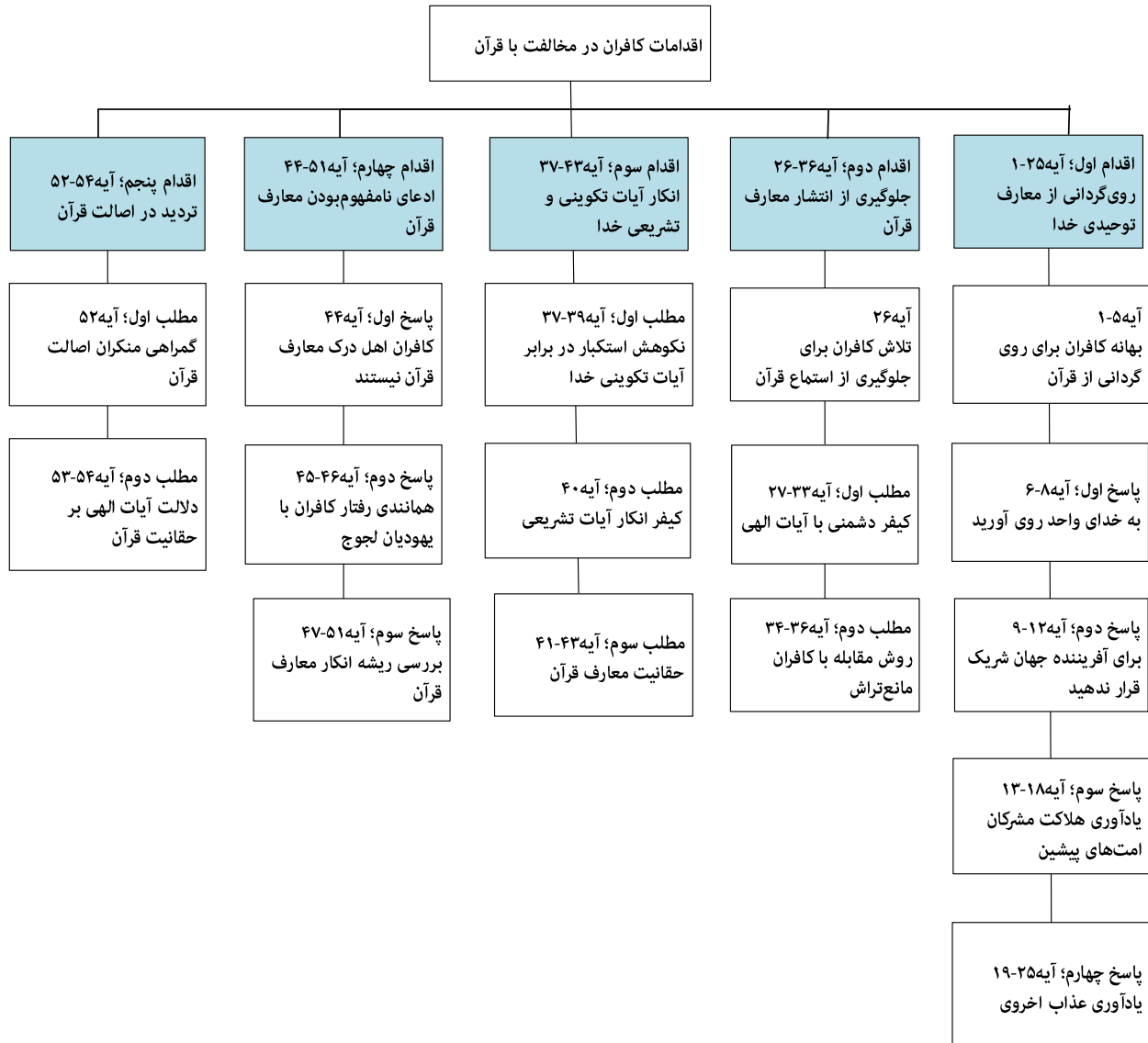
سوره فصلت، چهل و یکمین سوره و از سوره‌های مکی قرآن است. این سوره را «فُصِّلَتْ» نامیده‌اند؛ به سبب آنکه در آیه سوم، واژه «فصلت» به معنای «چیزی که شیوا بیان شده» وصف قرآن بیان شده است. سوره فصلت را سوره «سجده» و «مصباح» نیز گفته‌اند؛ زیرا جز چهار سوره عزائم است که سجده واجب دارند و اینکه واژه

مصباح در آیه دوازدهم آن آمده است (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۴۹). در فضیلت تلاوت این سوره از پیامبر اکرم (ص) نقل شده هر کس سوره فصلت را قرائت کند، به تعداد تمامی حروف تشکیل دهنده این سوره، ده حسنه به او داده می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۵). از امام صادق (ع) نیز نقل شده که قرائت سوره فصلت موجب نورانیت و شادی قاری آن در روز قیامت می‌شود و در دنیا به گونه‌ای زندگی می‌کند که همه او را ستایش کنند و به حال او غبطه بخورند (صدوق، ۱۴۰۶، ص ۱۱۳). در تفسیر برهان، برای قرائت این سوره خواصی چون بهبود بیماری‌های قلبی، چشم و بهبود درد شکم نقل شده است (بحرانی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۷۷۵).

#### ۱-۶- محتوای کلی سوره فصلت

این سوره پیرامون اعراض کفار از کتابی است (قرآن) که بر آنان نازل شده. سوره فصلت از اولین آیه تا آیه ششم مسأله انکار کتاب را دنبال می‌کند، سپس در آیه ۲۶، مجدداً همین مطلب را متذکر شده و برای بار سوم در آیه ۴۰، آن را تکرار می‌کند و در اواخر سوره باز سخن از خدایی بودن قرآن می‌کند. مسأله وحدانیت خدا، نبوت خاتم الانبیاء (ص) و معاد از دیگر موضوعات مطرح شده در آن است.

۲-۶- دسته‌بندی آیات سوره فصلت



۶. نمودار ششم: دسته‌بندی آیات سوره فصلت

جدول 6: واژگان هم‌نشین «عربی» در سوره فصلت

هم‌نشین‌ها	موارد استعمال هم‌نشین‌ها در سوره فصلت	هم‌نشین‌های هم‌نشین
قرآن (رابطه مکملی)	کتابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٤﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾	کتاب، آیات، عربی، بشیر، نذیر، لا تسمعون، الغوا، جعلناه، اعجمياً، هدی، شفاء،
تفصیل (رابطه اشتدادی)	کتابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾	کتاب، آیات، اعجمی،
علم (رابطه اشتدادی)	کتابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ قُلْ أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ إِندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَبْرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٢﴾ وَإِنَّمَا يَنْزِعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْنَاكُ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾	قوم، رب، تقدیر، العزیز، الله، السميع، الساعه،
آیات (رابطه اشتدادی)	کتابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (فصلت، ۳)؛ فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَو لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (فصلت، ۱۵)؛ ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (فصلت، ۲۸)؛ وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (فصلت، ۳۷)؛ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَبَتْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنْ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (فصلت، ۳۹)؛ إِنْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفُونَ عَلَيْنَا أَمِنْ يَلْقَى فِي النَّارِ خَبِيرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (فصلت، ۴۰)؛ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (فصلت، ۴۴)؛ سَتْرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (فصلت، ۵۳)	کتاب، فصلت، قرآن، يَجْحَدُونَ، اللَّيْلُ، النَّهَارُ، الشَّمْسُ، الْقَمَرُ، أَنْكَبَتْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً، يُلْحِدُونَ، سَتْرِهِمْ، الْأَفَاقِ، أَنْفُسِهِمْ
اعجمی (رابطه تقابلی)	وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾	

۳-۶- هم‌نشین‌های واژه «عربی» در سوره فصلت

در این بخش، واژه «عربی» با توجه به واژگان هم‌نشین آن در سوره فصلت مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار می‌گیرد. واژه «عربی» در این سوره، یک مورد رابطه مکملی (قرآن)، سه مورد رابطه اشتدادی (تفصیل، علم، آیات) و یک مورد رابطه تقابلی (اعجمی) با واژگان هم‌نشین خود برقرار نموده است.



واژه «قرآن» سه مرتبه در سوره فصلت (آیات: ۳، ۲۶، ۴۴)، دو بار به صورت نکره و یک بار هم به صورت معرفه به کار رفته است. این واژه در آیه ۳، «كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتَهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت، ۳)، در حکم موصوف، با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. واژه قرآن در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: کتاب، آیات، عربی، بشیر، نذیر، لا تَسْمَعُوا، اَلْعَوَا، جَعَلْنَاهُ، اُعْجَمِيًّا، هُدًى، شِفَاءً. با بررسی هم‌نشین‌های واژه قرآن می‌توان بخشی از مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» را در این سوره کشف نمود. هم‌نشین‌های این واژه را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

- دسته اول، هم‌نشین‌هایی که واژه قرآن در بیان حالت آنان به کار رفته است که عبارتند از: کتاب، آیات. در آیه ۳ سوره فصلت «كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتَهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، واژه قرآن، حال از آیات یا حال از کتاب است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۴، ص: ۲۸۶).
- دسته دوم، هم‌نشین‌هایی که در توصیف واژه قرآن به کار رفته‌اند که عبارتند از: عربی، بشیر، نذیر، اُعْجَمِيًّا، هُدًى، شِفَاءً. در آیه ۳، «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» واژه «عربی» صفت برای قرآن و در آیه ۴، «بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَاعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهَمْ لَا يَسْمَعُونَ» (فصلت، ۴)، واژه «بشیر» صفت دوم قرآن یا حال از آیات یا کتاب است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۴، ص: ۲۸۶؛ درویش، ۱۴۱۵، ج ۸، ص: ۵۳۰). در آیه ۴۴، «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا اُعْجَمِيًّا» واژه «اُعْجَمِيًّا» صفت برای قرآن است و در ادامه آیه خداوند می‌فرماید: «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ» و واژه‌های «هدی» و «شفاء» خبر برای قرآن قرار گرفته‌اند (درویش، ۱۴۱۵، ج ۸، ص: ۵۷۱).
- دسته سوم، هم‌نشین‌هایی که واکنش و برخورد نسبت به قرآن را نشان می‌دهند که عبارتند از: لا تَسْمَعُوا، اَلْعَوَا. در آیه ۲۶، «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ» (فصلت، ۲۶)، واژه قرآن به صورت معرفه به کار رفته است و در این آیه، کافران به عدم سمع و الغاء در قرآن دستور می‌دهند.

در این سوره عربی بودن قرآن در کنار دیگر اوصاف قرآن یعنی بشارت و انذار، هدایت‌گری و شفاء بودن آن مطرح شده است. وصف عربیت در مورد قرآن باید با اوصاف دیگری که در این سوره برای قرآن آورده شده، همخوانی داشته باشد. عربی بودن قرآن در این سوره در آیه سوم بعد از تفصیل آیات و قبل از علم و پیش از صفات دیگر مطرح شده است، سپس خداوند در آیه ۴ به بشارت و انذار بودن قرآن و در آیه ۴۴ به هدایت و شفای آن اشاره می‌کند. در تحلیل این آیات می‌توان گفت که عربیت قرآن مقدمه‌ای برای بشارت و انذار و

هدایت و شفای مؤمنان است و این عربیت بعد از تفصیل کتاب واقع شده است. در آیه سوم ابتدا آیات کتاب تفصیل پیدا می‌کند، سپس این آیات به صورت قرآن عربی ظاهر می‌شوند. بنابراین عربی بودن وصفی است که در نتیجه تفصیل آیات کتاب حاصل می‌شود و مقدمه‌ای برای دیگر اوصاف قرآن و رسیدن انسان‌ها به علم قرار گرفته است.

## ۲-۳-۶- تفصیل

ریشه «فصل» در سوره فصلت دو بار به صورت فعل ماضی مجهول تکرار شده است. در آیه سوم سوره فصلت «کتاب فصلت آیات قرآناً عربیاً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، واژه «فصلت» با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که فصل به معنای جدا شدن و آشکار شدن یکی از دو چیز از دیگری است تا اینکه میانشان شکاف و فاصله ایجاد شود (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۶۳۸) و این معنا هم‌جنس با واژه عربی و تقویت کننده آن می‌باشد. برخی دیگر گفته‌اند که فصل به معنای تشخیص چیزی از چیز دیگر است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۵۰۵). همچنین گفته‌اند که فصل برای از بین بردن وصل است، یعنی اتصال را قطع می‌کند،<sup>۱</sup> این قطع کردن اتصال می‌تواند در امور مادی یا معنوی باشد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص: ۱۰۴). به بچه شتر نیز «فصیل» گفته می‌شود، چون از رحم مادر بیرون آمده و از آن جدا شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص: ۱۲۶). به معنای پاره پاره شدن نیز به کار می‌رود، به عنوان مثال گفته می‌شود: «فَصَّلَ الْقَصَابَ الشَّاءَ» یعنی قصاب گوسفند را قطعه قطعه کرد (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۵، ص: ۱۷۹۱).

در آیه سوم سوره فصلت «کتاب فصلت آیات»، واژه تفصیل با واژه‌های کتاب و آیات هم‌نشین شده است. در آیه ۴۴، «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» خداوند می‌فرماید: اگر قرآن را اعجمی قرار می‌دادیم، حتماً می‌گفتند: «چرا آیاتش روشن نیست؟». در این آیه فعل «فُصِّلَتْ» در مقابل «أَعْجَمِيًّا» بودن قرآن قرار گرفته است. اعتراض مشرکین در این آیه به زبان قرآن نیست، اعتراض آنان به تفصیل مفاهیم و روشنی آن است. در این سوره واژه عربی در دو آیه به کار رفته است و در هر دو آیه با واژه تفصیل هم‌نشین شده است و تفصیل در لغت به معنای جدا کردن و قطع کردن است که ارتباطی با زبان قرآن و نزول آن در قالب لغت عربی ندارد. وصف عربیت در مورد قرآن به ویژگی گفته می‌شود که با این جدا کردن و قطع کردن آیات از کتاب ارتباط

<sup>۱</sup> . در تفاوت فصل و قطع گفته‌اند که فصل آن بریدنی است که ظاهر باشد، مثل بریدن پارچه. قطع جدا کردنی که هم آشکار و هم پنهان باشد، مثل بریدن چیزی که محکم نیست یا بریدن چیزی که پاره باشد به این بریدن، فصل گفته نمی‌شود (عسکری، ۱۴۰۰، ص: ۱۴۴).

داشته باشد و در نتیجه این قطع شدن و جدایش آیات از کتاب حاصل شده باشد. خداوند در آیه ۴۴ بعد از بیان اجمعی نبودن قرآن می‌فرماید: «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً»، در این آیه به پیامبر اکرم (ص) امر شده است که این قرآن عربی برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت و شفاء است و در این آیه ایمان شرط بهره‌مندی از هدایت قرآن است و عربی بودن قرآن به میزان ایمان افراد است.

### ۳-۳-۶- علم

ریشه «علم» در سوره فصلت یک بار در مورد انسان‌ها و شش بار در مورد خداوند به کار رفته است. در آیه سوم سوره فصلت «کتابُ فصلت آیاتهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، فعل «يَعْلَمُونَ» با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که علم در لغت، نقیض جهل است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص: ۱۵۲) و همچنین گفته‌اند که علم یعنی علامت و نشانه در چیزی که او را از شیء دیگر متمایز سازد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۱۰۹). برخی دیگر گفته‌اند که اصل این ریشه به معنای حضور و احاطه بر چیزی است و احاطه با توجه به قدرت و حدود متفاوت است (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۸، ص: ۲۵۱). واژه «علم» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: قوم، رب، تقدیر، العزیز، الله، السميع، الساعه. هم‌نشین‌های این واژه را بر اساس کاربرد این واژه در مورد خدا و انسان می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، هم‌نشینی که در مورد انسان به کار رفته که واژه «قوم» می‌باشد. در آیه سوم خداوند می‌فرماید: «کتابُ فصلت آیاتهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» در این آیه فعل «يَعْلَمُونَ» در مورد انسان‌ها و به صورت مضارع به کار رفته است، به این معنا که انسان نیز می‌تواند به علم دست پیدا کند و این حالت برای انسان تداوم و استمرار دارد.
- دسته دوم، هم‌نشین‌هایی که در مورد خداوند به کار رفته‌اند که عبارتند از: رب، تقدیر، العزیز، الله، السميع.

موارد استعمال واژه علم در سوره فصلت نشان می‌دهد که این واژه در مورد انسان به صورت فعل مضارع به کار رفته و در مورد خداوند به صورت «رَبُّ الْعَالَمِينَ»، «الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» و یا «السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» به کار رفته است. این به این معنا است که علم در نزد خداوند ثابت است و با توجه به معنای لغوی این واژه، حضور و احاطه بر چیزی یا نشانه‌های متمایز کننده در چیزی به طور ثابت از آن خداست، اما خداوند با تفصیل آیات کتاب و ظهور آن به صورت قرآن عربی این امکان را برای انسان‌ها فراهم کرده است که انسان نیز بتواند به این علم و

این حضور و احاطه دست پیدا کند. بنابراین وصف عربیت در مورد قرآن ویژگی است که با رسیدن انسان‌ها به علم ارتباط دارد و می‌تواند او را به حضور و احاطه برساند.

#### ۴-۳-۶- آیات

واژه «آیات» هشت بار در سوره فصلت، چهار بار به صورت «آیاته» و چهار به صورت «آیاتنا» تکرار شده است. در آیه سوم سوره فصلت «کتابُ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، واژه «آیات» با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است. چرا که آیه در لغت به معنای نشانه و علامت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و یا شیء واضح و روشن (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۴) است. به عبارت دیگر معنای «آیه» در اصطلاح (که آن هم نشأت گرفته از معنای «نشان» و «علامت» است) عبارت است از کلمات، عبارات و یا جملاتی از قرآن که سوره از آن‌ها تشکیل می‌یابد و تعداد آن‌ها در هر سوره‌ای معین و توقیفی است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است، دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۹). واژه «آیات» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: کتاب، فصلت، قرآن، يَجْحَدُونَ، اللَّيْلُ، النَّهَارُ، الشَّمْسُ، الْقَمَرُ، اُنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً، يُلْحِدُونَ، سُنْرِيهِمْ، الْأَفَاقِ، اَنْفُسِهِمْ. هم‌نشین‌های این واژه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، هم‌نشین‌هایی که به فرستادن آیات از سوی خداوند اشاره دارند که عبارتند از: فَصَّلَتْ، سُنْرِيهِمْ، الْأَفَاقِ، اَنْفُسِهِمْ. در آیه سوم سوره فصلت خداوند می‌فرماید: «کتابُ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ» در این آیه واژه «آیات» نائب فاعل برای فعل «فُصِّلَتْ» واقع شده است. در آیه ۵۳ «سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ»، واژه «آیات» مفعول برای فعل «سُنْرِيهِمْ» واقع شده است.

- دسته دوم، هم‌نشین‌هایی که به معرفی آیات اشاره دارند که عبارتند از: اللَّيْلُ، النَّهَارُ، الشَّمْسُ، الْقَمَرُ، اُنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً. در آیه ۳۷، لیل، نهار، شمس و قمر به عنوان آیات معرفی شده‌اند و دستور داده شده است که برای آن‌ها سجده نکنید، بلکه برای خالق آن‌ها سجده کنید. در آیه ۳۸، خاشع دیدن زمین به عنوان آیات معرفی شده است که این خشوع زمین، عامل نزول آب و احیای آن شده است.

- دسته سوم، هم‌نشین‌هایی که به واکنش مشرکین نسبت به آیات اشاره دارند که عبارتند از: يَجْحَدُونَ، يُلْحِدُونَ. در آیه ۱۵، قوم عاد، استکبار ورزیدند و نسبت به آیات جحد داشتند. جحد در لغت به معنای انکار است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۷۲/۳). البته گفته‌اند انکاری که همراه با علم باشد (جوهری، ۱۳۷۶، ۴۵۱/۲) و در تفاوت انکار و جحد آورده‌اند که جحد، انکار کردن چیزی است که ظاهر باشد (عسکری،

۱۴۰۰، ۳۷). در آیه ۴۰ می‌فرماید کسانی که نسبت به آیات کتاب الحاد داشته‌اند، عملشان بر ما پوشیده نیست. بنابراین دستور به سجده برای خالق آیات و خشوع داشتن دو مؤلفه مهم، برای از بین رفتن جحد و الحاد معرفی شده‌اند.

منظور از آیات در این سوره، آیات کتابی است که در دو بخش آفاقی و انفسی تفصیل پیدا کرده‌اند تا تبیین کننده حق باشند. طبق آیه سوم این سوره آیات کتاب تفصیل پیدا کرده‌اند، برای اینکه انسان‌ها به علم برسند. نشان دادن آیات از سوی خداوند و انکار آن‌ها توسط کافران به صورت مستمر انجام می‌شود. این طور نیست که اگر آیات توسط گروهی محو شدند، دیگر آیه‌ای نباشد، خداوند دوباره آیات را نشان خواهد داد. اما برخورد با آیات، جحد و الحاد بود و این جحد و الحاد نیز به صورت مستمر انجام می‌شود. استمرار در جحد و الحاد، نشان دهنده استمرار در وجود آیات است. بنابراین در این سوره، وصف عربی در مورد قرآن با استمرار آیات و نقش این آیات در هدایتگری انسان که گاهی نائب فاعل و گاهی مفعول هستند، بسیار ارتباط دارد. این وصف همیشه با قرآن است و با کمک آیات و توجه انسان به این آیات و اعراض نکردن از آن‌ها محقق می‌شود.

#### ۵-۳-۶- أَعْجَمِي

واژه «أَعْجَمِي» در سوره فصلت دو بار در یک آیه تکرار شده است. در آیه ۴۴ خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فِصْلَتُ آيَاتِهِ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ». در این آیه واژه «أَعْجَمِيٌّ» با واژه «عَرَبِيٌّ» رابطه تقابلی برقرار کرده است. این واژه یک بار به عنوان صفت برای واژه قرآن و بار دیگر خبر برای مبتدای محذوف (قرآن) و یا مبتدا برای خبر محذوف واقع شده است<sup>۱</sup> (درویش، ۱۴۱۵، ج ۸، ص: ۵۷۱). واژه «عجم» در مقابل عرب به کار می‌رود و کسی را که عربی نباشد، «أَعْجَمِيٌّ»<sup>۲</sup> گویند. «عجم» به کسی گویند که فصیح نباشد. به جانور یا چهارپا، عجماء گفته می‌شود (به دلیل عدم تکلم). هر نمازی که قرائتش آشکار نباشد، عجماء گویند. هر سخن و کلامی که عربی نباشد، عجم است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص: ۲۳۷). از این رو، نقطه گذاری متن کتاب برای رفع ابهام را تعجیم گویند؛ زیرا نقطه، کلمه را از ابهام خارج می‌سازد. جمع شدن شن و ماسه زیاد بر

۱. کائُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (فصلت، ۱۵)، جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (فصلت، ۲۸) إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا (فصلت، ۴۰) در این آیات، جحد و الحاد به صورت فعل مضارع به کار رفته است که نشان دهنده استمرار در انجام کاری می‌باشد.

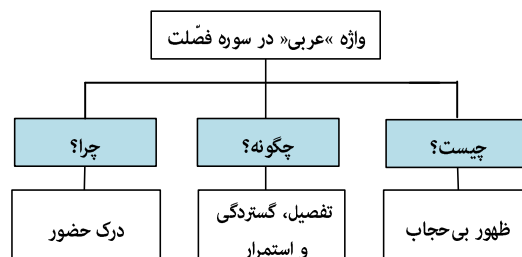
۲. در اعراب واژه أَعْجَمِيٌّ دو وجه آورده‌اند: وجه اول این است که أَعْجَمِيٌّ خبر برای مبتدای محذوف (قرآن) باشد و واژه عربی هم که به آن عطف شده، خبر برای مبتدای محذوف (المرسل به) باشد. وجه دوم این است که أَعْجَمِيٌّ و عربی هر دو مبتدا برای خبر محذوف (یستویان) باشند (درویش، ۱۴۱۵، ۵۷۱/۸).

۳. در مورد حرف "یاء" که به واژه أَعْجَمِيٌّ اضافه شده است گفته‌اند "یاء" برای مبالغه است و یای نسبت نمی‌باشد (درویش، ۱۴۱۵، ۵۶۸/۸).

روی هم را «عُجْمه الرمل» گویند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص: ۲۳۸). در این آیه خداوند واژه «أعجمی» را که به معنای ابهام و گنگی است در مقابل واژه «عربی» قرار داده است و اگر خداوند این قرآن را مبهم نازل می‌کرد، مشرکان به عدم تفصیل آن از سوی خداوند اعتراض می‌کردند. اما با توجه با سیاق سوره، خداوند با گستردگی آیات در آفاق و انفس آن را از ابهام خارج ساخته و با آوردن صفت «عربی» برای قرآن، روی تفصیل داشتن قرآن اتمام حجت می‌کند، نه روی زبان آن.

#### ۴-۶- مؤلفه‌های معنایی واژه عربی در سوره فصّلت

با توجه به همنشین شدن واژه «عربی» در سوره فصّلت با واژه‌هایی از جمله: «قرآن»، «تفصیل»، «آیات»، «علم» و «أعجمی» و همنشین‌های آن‌ها از جمله: «کتاب»، «بشیر»، «هدی»، «شفاء»، «سمع»، «لغو»، «جحد»، «الحاد» و «خشوع»، بیانگر این مسأله است که واژه «عربی» ارتباط بسیاری با رسیدن انسان‌ها به علم از مسیر آیات و هدایت آنان توسط خداوند دارد. در این سوره اوصاف دیگری چون «بشیر»، «نذیر»، «هدی» و «شفاء» برای قرآن آورده شده است. وصف عربیت برای قرآن در آیات ابتدایی، بعد از تفصیل آیات و قبل از رسیدن انسان به علم و پیش از دیگر اوصاف قرآن مطرح شده است و این نشان می‌دهد که این وصف مقدمه‌ای برای بشارت و هدایت قرآن باشد که با گستردگی آیات در آفاق و انفس و استمرار این آیات مسیر رسیدن انسان به علم و در نهایت تبیین حق که در پایان سوره به آن اشاره شده است، را محقق سازد. واژه تفصیل به عنوان پر بسامدترین همنشین در صدر همنشین‌های واژه «عربی» قرار دارد. این نکته به این معناست که مفهوم تفصیل در عربی شدن قرآن مدخلیت دارد؛ ابتدا باید جدا شدن صورت بگیرد تا مفاهیم دیگر معنا پیدا کنند، طبق آیه سوم سوره فصّلت، آیات کتاب از آن جدا شدند و به صورت قرآن عربی در آمدند، اگر به همان شکل کتاب باقی می‌ماندند، هیچ‌گاه عربی و قابل فهم نمی‌شدند. بنابراین، تفصیل مقدمه عربی شدن قرآن است و سایر مفاهیم از جمله: آیات، هدی، بشیر از لوازم معنایی این واژه و رسیدن به علم و آشکار شدن حق را می‌توان از نتایج آن به شمار آورد. در نمودار زیر مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره فصّلت در پاسخ به سه سؤال، به تفکیک آورده شده‌اند:



خداوند در سوره فصلت اوصافی را برای قرآن بر شمرده است، از جمله: «عربی»، «بشیر»، «نذیر»، «هدی»، «شفاء» و «ذکر» که در معنای آن‌ها نوعی ظهور و بروز وجود دارد. وصف عربیت در مورد قرآن نیز باید با این اوصاف همخوانی داشته باشد. در آیه ۴ خداوند می‌فرماید: «بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ». در این آیه خداوند قرآن و یا آیات آن را «بشیر» و «نذیر» می‌خواند. در معنای بشیر گفته‌اند که به معنای چیزی است که به صورت خوب و زیبا ظهور پیدا کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص: ۲۵۱). ظاهر پوست انسان را نیز بشره گویند (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۱۲۴). پس قرآن «بشیر» است، چون در رساندن مقصود و غرض خویش به کامل‌ترین مفاهیم و زیباترین شکل و قالب ظهور پیدا کرده است. در آیه ۴۴ خداوند در دفاع از قرآن به پیامبر اکرم (ص) امر کرده است و می‌فرماید: «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً». طبق این آیه قرآن برای کسانی که به آن ایمان بیاورند، هدایت و شفاء است. واژه «هدی» در لغت به معنای پیشرو شدن در راهنمایی است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص: ۴۲) و برخی دیگر گفته‌اند این ریشه به معنای بیان مسیر رشد و توانایی رسیدن به چیزی یعنی راهنمایی به سوی آن می‌باشد (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۱۱، ص: ۲۶۹). واژه «شفاء» نیز در لغت به معنای اشراف داشتن بر چیزی آمده است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص: ۱۹۹). بنابراین قرآن هدایت و شفاء است، چون امکان بهتر دیدن و امکان تسلط بیشتر را در مسیر رشد برای انسان فراهم می‌کند. در آیه ۲۶، «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ»، کافران به عدم سمع دستور می‌دهند. در این آیه استفاده از واژه «سمع»، ضمیر اشاره «هذا» و معرفه به کار رفتن واژه «القرآن»، نشان می‌دهد که قرآن در هدایتگری بسیار شفاف و صریح است. واژه «سمع» در این آیه چون با حرف لام متعددی شده، ممکن است به معنای اجابت کردن و قبول کردن باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۸، ص: ۱۶۳؛ صفایی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص: ۲۱۴). بنابراین در این آیه صدای قرآن و یا دعوت قرآن به هدایت، بسیار رسا و قابل شنیدن است که کافران انسان‌ها را از شنیدن صدای قرآن نهی و به الغاء در آن امر می‌کنند. در آیه ۴۱ خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ»، در این آیه منظور از «ذکر» قرآن کریم است، چون قرآن مشتمل بر ذکر خداست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۳۹۷). در این آیه نیز خداوند با استفاده از واژه «ذکر» در مورد قرآن از ظهور و صراحت دعوت قرآن برای انسان سخن می‌گوید.

این آیات نشان می‌دهد که قرآن هم به شکل بشارت و انداز، هدایت و شفاء و سمع از بیرون یعنی از آفاق و هم از درون انسان به شکل ذکر خودش را نشان داده است، صدای قرآن هم در آفاق شنیده شده است که همه صدای آن را شنیده‌اند و هم در نفوس انسان‌ها به شکل ذکر ظهور داشته است و این نهایت عربی بودن قرآن

است که بدون هیچ حجابی و بدون هیچ پوششی صدای خود را از بیرون و درون به گوش انسان‌ها رسانده است و این انسان است که در حجاب و پوشش استکبار قرار گرفته است.

در این سوره بسیار تأکید شده است که انسان‌ها در پوشش و حجاب قرار گرفته‌اند. در آیه ۴ خداوند قرآن را بشیر و نذیر معرفی می‌کند، «فَاعْرَضَ أَكْثَرَهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» و این انسان است که از این قرآن و آیات اعراض می‌کند. در آیه ۵ خداوند از زبان معرضین می‌فرماید: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ». در این آیه معرضین به موانع دریافت و حجاب خود نسبت به قرآن اعتراف می‌کنند و این نشان می‌دهد که قرآن روشن است، اما قلب‌های آنان در پوشش قرار گرفته است. در آیه ۱۰ خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لِيُنذِرَ». در این آیه خداوند از جعل رواسی در زمین و مقدر ساختن اقوات در آن سخن می‌گوید که قرآن را نیز شامل می‌شود. قدر اقوات، یعنی خداوند اقوات زمین را تمام و کمال در آن قرار داده است. واژه «سواء» در این آیه مفعول مطلق یا حال برای اقوات است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۴، ص: ۲۸۹). بنابراین اقوات برای همه یکسان داده شده است، بستگی به سؤال و طلب انسان دارد. انسان می‌تواند با سؤال و طلب، ظرف خود را بزرگ‌تر کند. فعل «قدر» نیز باب تفعیل است، بنابراین به کمال رساندن اقوات، تدریجاً صورت می‌گیرد که این تدریج از عبارت «فی اربعه ایام» نیز فهمیده می‌شود. در آیه ۱۵ خداوند در مورد قوم عاد و استکبار داشتن آنان و واکنش آنان نسبت به آیات، می‌فرماید: «فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنْنا قُوَّةً أَمْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (فصلت، ۱۵)». طبق این آیه استکبار در وجود انسان، مانع رؤیت آیات می‌شود و این امر باعث شد تا قوم عاد آیاتی را که بسیار ظهور داشتند، انکار کنند. چون «جحد» در لغت به معنای انکار کردن چیزی است که ظاهر باشد (عسکری، ۱۴۰۰، ص: ۳۷).

خداوند در آیه ۱۷ در مورد سرگذشت قوم ثمود و بی‌اعتنایی آنان نسبت به امر هدایت می‌فرماید: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى»، در این آیه واژه «الهدی» در مقابل «العمی» به کار رفته است. خداوند قوم ثمود را هدایت کرد؛ اما قوم ثمود در درون «فاستحبوا العمی» کردند، از درون میل به هدایت نداشتند. این عمل آنان منجر به آمدن صاعقه شد. بنابراین لازمه بهره‌مند شدن از نعمت هدایت، استحباب و میل درونی است. در آیه ۴۴ در توصیف کسانی که ایمان نمی‌آورند، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمَى أُولَئِكَ يَنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ». در این آیه نیز علت بهره‌مند نشدن از هدایت قرآن را از جانب انسان می‌داند. در این سوره در مقابل مشرکین که از هدایت قرآن اعراض کردند، مؤمنانی هستند که خداوند در آیه ۳۰ در توصیف آنان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا



وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ». در این آیه خداوند از کسانی سخن می‌گوید که هدایت شده‌اند و با استقامت و استغفار در این مسیر و نداشتن خوف و حزن به بهشت می‌روند.

مطالعه آیاتی از سوره فصلت که در مورد اوصاف قرآن و هدایت انسان‌ها آورده شده است، بیانگر این مسأله است که قرآن در هدایت و دعوت انسان به زیباترین شکل بروز و ظهور پیدا کرده است و امکان بهتر دیدن و تسلط بیشتر را برای انسان فراهم کرده و خداوند ذکر آن را در درون انسان قرار داده است تا عربیت آن را در آفاق و انفس به نمایش بگذارد و در تفصیل داشتن آن اتمام حجت کند و این انسان است که اعراض می‌کند و در حجاب و پوششی قرار گرفته که مانع رؤیت و دریافت او می‌شود به همین دلیل است که خداوند در این سوره بسیار انسان را دعوت به رؤیت می‌کند<sup>۱</sup> و این بدین معناست که آیات ظهور دارند، اما انسان‌ها چشمان خود را بسته‌اند و حجابی درونی مانع رؤیت آنان می‌شود.

### ۲-۳-۶- تفصیل، گستردگی و استمرار

در مؤلفه قبل به چپستی واژه عربی در سوره فصلت پرداخته شد و این نتیجه حاصل آمد که قرآن در هدایت و دعوت انسان بروز و ظهور دارد و این انسان است که در پوشش و حجاب قرار گرفته است و باید با برطرف کردن این موانع، از هدایت و عربی بودن قرآن بهره‌مند شود. در این مؤلفه به چگونگی عربیت قرآن در سوره فصلت پرداخته خواهد شد. چگونه ممکن است که قرآن همیشه ظهور داشته باشد و در حجاب قرار نگیرد. در جواب به این سؤال، خداوند در آیه سوم این سوره می‌فرماید: «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، آیات از حقیقتی به نام کتاب جدا شدند و در دو بستر آفاق و انفس جاری شدند تا کسانی را که انگیزه‌ای برای دانستن در وجود آنان می‌باشد، را به علم برسانند. این قید جدا شدن که در معنای تفصیل وجود دارد و گستردگی که در بستر ظهور آیات یعنی دو حوزه آفاق و انفس و همچنین استمراری که در ارائه آیات از سوی خداوند وجود دارد، به عربیت قرآن کمک می‌کند و هیچ زمان در پرده ابهام فرو نخواهد رفت. در آیه ۳ «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ»، با توجه به معنای لغوی «فصل» که به آن پرداخته شد و نقش نحوی فعل «فصلت» که صفت کتاب است، یکی از ویژگی‌های کتاب، جدا شدن آیات آن با هدف و غرضی خاص است، آن هم جدا شدنی که ظاهر باشد و احکام داشته باشد. هر آیه در حالی که قرآن است،<sup>۲</sup> یعنی در حالی که جامع تمام ویژگی‌های

۱. «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً» (فصلت، ۱۵)، «وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» (فصلت، ۳۷)، «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً» (فصلت، ۳۹)، «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ» (فصلت، ۵۳).

۲. در تفاوت «فصل» و «قطع» گفته‌اند که فصل آن بریدنی است که ظاهر باشد، مثل بریدن پارچه. قطع جدا کردنی که هم آشکار و هم پنهان باشد، مثل بریدن چیزی که محکم نیست یا بریدن چیزی که پاره باشد به این بریدن، فصل گفته نمی‌شود (عسکری، ۱۴۰۰، ص: ۱۴۴).

۳. در این آیه واژه «قرآن» حال برای آیات است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۴، ص: ۲۸۵).

کتاب می‌باشد، از آن جدا شد تا انسان‌ها با دیدن این آیات به علم و رؤیت حق برسند. خداوند در این سوره به معرفی آیاتی می‌پردازد که با رؤیت این آیات و به واسطه آن‌ها انسان به سمت خدا هدایت می‌شود، به عنوان مثال در آیه ۳۷ می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» (فصلت، ۳۷)، در این آیه، شب، روز، شمس و قمر به عنوان برخی از آیات کتاب معرفی شده‌اند، اما خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: «لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ» (فصلت، ۳۷)، طبق این آیه انسان باید از مسیر توجه به آیات به سوی خدا هدایت شود و آیات بهانه‌ای برای رؤیت حق است.

در این سوره ویژگی دیگری که برای آیات بیان شده است، گستردگی این آیات در دو بستر آفاق و انفس است. خداوند در آیه ۵۳ می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ»، این آیات را در آفاق و انفس به انسان‌ها نشان خواهیم داد. در این آیه خداوند از فعل مضارع «سَنُرِيهِمْ» استفاده کرده است که دلالت بر تداوم و استمرار وقوع چیزی دارد و نشان می‌دهد که این آیات به صورت مستمر از سوی خداوند فرستاده می‌شوند و انکار آن‌ها توسط کافران نیز به صورت مستمر و دایمی انجام می‌شود. این طور نیست که اگر آیات توسط گروهی محو شدند، دیگر آیه‌ای نباشد، خداوند دوباره آیات را نشان خواهد داد. این آیات در سوره فصلت نقش شاخص را بازی می‌کنند، می‌توانند گاهی نائب فاعل در تفصیل باشند (کتاب فصلت آیات) و گاهی همین آیات در رؤیت، مفعول واقع می‌شوند (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) و با رؤیت این آیات می‌توان به حق رسید. این آیات گاهی فاعل و گاهی مفعول هستند. در زمین، فاعل و طارق هستند و در آسمان، مفعول و مصابیح. گاهی چون مصابیح (وَزَيْنًا لِّلسَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ) در آسمان هستند و گاهی چون طارق در زمین راه می‌روند و با ایجاد شدن مسیر، دیگران نیز راه خود را پیدا می‌کنند.

### ۳-۳-۶- تمایز و تشخیص

خداوند در آیه سوم سوره فصلت می‌فرماید: «کتاب فصلت آیات قرآناً عربياً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ». در این آیه جدا شدن آیات کتاب و ارائه آن‌ها به صورت قرآن عربی به منظور رسیدن انسان‌ها به علم است. با توجه به معنای لغوی واژه «علم» که در بخش‌های قبل به آن پرداخته شد، علم به معنای حضور و احاطه است و این امر در صورتی حاصل می‌شود که محتوای چیزی که منظور است نسبت به آن علم پیدا شود، آن محتوا برای انسان پوشیده و پنهان نباشد. آیات کتاب با جدا شدن از کتاب از پوشش و حجاب خارج شدند تا انسان با توجه به این آیات به علم برسد و این علم تمام شدنی نیست؛ زیرا در این آیه از فعل مضارع «يَعْلَمُونَ» استفاده شده است که دلالت

۱. کَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (فصلت، ۱۵)، جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (فصلت، ۲۸) إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا (فصلت، ۴۰) در این آیات، «جحد» و «الحاد» به صورت فعل مضارع به کار رفته است که نشان دهنده استمرار در انجام کاری می‌باشد.

بر استمرار و تداوم در رسیدن به علم است. انسان به صورت مستمر در حال خارج شدن از حجاب و پوشش است، پس رسیدن به علم و کنار رفتن حجاب‌ها لایه لایه و مرحله‌ای است؛ انسان از یک حجاب خارج شده در حجاب دیگری قرار می‌گیرد. خروج انسان از این حجاب‌ها و رفتن از مرحله‌ای به مرحله دیگر به عزم و اراده انسان بستگی دارد. خداوند در آیه سوم می‌فرماید: «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، از واژه «قوم» استفاده کرده است که در لغت به معنای عزم و اراده و قیام در مقابل نشستن به کار رفته است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص: ۴۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص: ۴۹۶). همچنین خداوند در آیه بعد می‌فرماید: «بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (فصلت، ۴)، طبق این آیه لازم است که انسان برای رسیدن به علم به این آیات توجه داشته باشد و از آن‌ها اعراض نکند. در آیه ۱۰ «وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ»، خداوند از تقدیر اقوات در زمین سخن می‌گوید و با آوردن واژه «سواء» به این نکته اشاره می‌کند که این اقوات برای همه یکسان داده شده است، بستگی به سؤال و طلب انسان دارد. انسان می‌تواند با سؤال و طلب، ظرف دریافت خود را بزرگ‌تر کند. هر اندازه سؤال و طلب انسان بیشتر باشد، علاقه و توجه او هم بیشتر خواهد شد و در نتیجه ذکر بیشتری برای او حاصل می‌شود و این همان فرآیند عربی شدن قرآن است. در داستان قوم عاد نیز به خداوند به موضوع سؤال و طلب اشاره می‌کند. خداوند در آیه ۱۵ می‌فرماید: «فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»، در این آیه قوم عاد استکبار ورزیدند، استکبار باب استفعال است و در معنای این باب، سؤال و طلب وجود دارد، اما قوم عاد این سؤال و طلب خود را در جهت صحیح استفاده نکردند. در ادامه این آیه خداوند می‌فرماید: «وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً»، این قوم چون خود را بسیار قوی می‌دیدند، قوت و قدرت خدا را ندیدند. قدرت و قوت خدا را باید از مسیر توجه به آیات می‌دیدند که در پایان آیه می‌فرماید: «وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»، چون آیات را انکار کردند، به تکبر رسیدند و قدرت خدا را ندیدند. در داستان قوم ثمود هم به این مسأله اشاره شده، در آیه ۱۷ خداوند می‌فرماید: «وَإِنَّمَا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» (فصلت، ۱۷). طبق این آیه خداوند قوم ثمود را هدایت کرد، اما آنان گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند. در این آیه نیز فعل «فَاسْتَحَبُّوا» باب استفعال است و نشان می‌دهد که این قوم از درون میل به هدایت نداشتند و گمراهی را طلب کردند و به جای رسیدن به حق، گرفتار عذاب شدند.

بنابراین انسان باید با توجه به آیاتی که خداوند به او نشان می‌دهد، سؤال و طلب خود را در جهت هدایت و رسیدن به حق قرار دهد. در آیه ۳۹ خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَرَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً» (فصلت، ۳۹). علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید که کلمه «خاشعاً» از خشوع به معنای اظهار ذلت و کلمه «اهتزت» از مصدر «اهتزاز» به معنای حرکت شدید و کلمه «ربت» از مصدر «ربوه» است به معنای رشد و علو است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۳۹۳). در این آیه خداوند به معرفی آیات کتاب می‌پردازد و خاشع دیدن زمین،

یکی از آیاتی است که انسان باید با دیدن این آیات به علم و رؤیت حق برسد. انسان باید با دیدن آیات آفاقی و ضرب آن‌ها در نفس خود به علم برسد. در این آیه خداوند توجه انسان را به خشوع زمین که منجر به رشد و حیان آن می‌شود، جلب می‌کند.

#### ۴-۶- تعریف عربی در سوره فصلت

با مطالعه مؤلفه‌های معنایی واژه عربی در سوره فصلت و بررسی مفاهیم همنشین، این نتیجه حاصل می‌شود که فرآیند عربی شدن در سوره فصلت یک سیر نزولی از جانب خداوند و یک سیر صعودی از جانب انسان دارد. قرآن از پرده در آمد تا انسان را به حضور حق برساند. آیات از پوششی به نام کتاب جدا شدند و با قرار گرفتن در دو بستر آفاق و انفس به صورت قرآن عربی در آمدند تا مسیر رسیدن انسان به علم را هموار سازند. این آیات در سوره فصلت نقش شاخص را بازی می‌کنند، می‌توانند گاهی نایب فاعل در تفصیل باشند (کتاب فصلت آیات) و گاهی همین آیات در رؤیت، مفعول واقع می‌شوند (سُتْرِبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ) و با رؤیت این آیات می‌توان به حق رسید. این آیات گاهی فاعل و گاهی مفعول هستند. در زمین، فاعل و طارق هستند و در آسمان، مفعول و مصابیح. گاهی چون مصابیح (وَ زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ) در آسمان هستند و گاهی چون طارق در زمین راه می‌روند و با ایجاد شدن مسیر، دیگران نیز راه خود را پیدا می‌کنند. بنابراین لازم است انسان با پذیرش و توجه داشتن به آیات، عزم و اراده، علاقه و میل درونی، خشوع و سؤال و طلب مسیر رسیدن به علم را طی کند که با ایجاد و رعایت این عوامل، علم برای انسان ذومراتب می‌شود و انسان به اندازه علاقه و به میزان سؤال و طلبی که داشته باشد، می‌تواند به علم دست پیدا کند و هر علمی مقدمه‌ی علم دیگری خواهد شد. در واقع عربی بودن قرآن، مراتب دارد و با توجه به میزان علاقه و سؤال و طلب می‌توان از یک مرتبه به مرتبه‌ی بالاتر رسید. فرآیند عربی شدن در سوره فصلت با کتاب آغاز می‌شود<sup>۱</sup> و با کتاب هم به پایان می‌رسد. در آیه ۳ سوره فصلت، کتاب تفصیل پیدا کرد تا با دیدن آیات کتاب، انسان‌ها به علم برسند و ذکر در آن‌ها اتفاق بیفتد. انسان‌ها در مواجهه با ذکر (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ) متوجه می‌شوند که ذکر همان کتاب است (وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ) که در اول سوره تفصیل داده شده است. وقتی که ذکر حاصل شد فرآیند عربی شدن اتفاق افتاده و به نهایت خود رسیده است.

بنابراین همان طور که عربی بودن قرآن از جانب خداوند انجام شده است، اما تا زمانی که ابزار دریافت و تعقل انسان‌ها از پوشش خارج نشود، آنان نمی‌توانند از عربی بودن قرآن بهره مند شوند. خداوند با خروج آیات از

۱. کتاب فصلت آیات قرآناً عربياً لقوم يعلمون (فصلت، ۳)

۲. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» (فصلت، ۴۱)

پوشش کتاب و جاری ساختن آن‌ها در بستر آفاق و انفس به دنبال آن است تا انسان را از دو طریقی که مکمل یکدیگر هستند، انسان را به علم برساند.

## ۷- سوره زمر

سوره زمر سی و نهمین سوره و از سوره‌های مکی قرآن است. این سوره را «زُمر» (به معنای گروه‌ها) نامیده‌اند؛ زیرا این کلمه در آیات ۷۱ و ۷۳ آمده است. این آیات به بردن گروه بهشتیان به بهشت و راندن گروه دوزخیان به دوزخ اشاره می‌کند. نام دیگر این سوره «عُرْف» است که در آیه بیستم آمده و اشاره به اتاق‌های بهشتی دارد. همچنین سوره زُمر را سوره «العرب» نامیده‌اند؛ زیرا آیه ۲۸ این سوره، قرآن را «عربی» توصیف کرده است (خرم‌شاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۴۸). در فضیلت تلاوت این سوره از پیامبر اکرم (ص) نقل شده هر کس سوره زمر را تلاوت کند، خداوند امید او را در روز قیامت قطع نمی‌کند و به او پاداش خائفان از خود را عطا می‌نماید (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۳۸۱). از امام صادق (ع) نیز آمده هر کس سوره زمر را -در روز یا شب- تلاوت کند و کلماتش را به آسانی و به آرامی بر زبان جاری سازد، خداوند شرف دنیا و آخرت را به وی عطا می‌کند و او را بدون مال و فامیل، عزیز می‌گرداند. به حدی که هر کس او را ببیند، بزرگ شمارد و حشمتش وی را بگیرد و جسمش را بر آتش دوزخ حرام سازد (حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۲۵۴).

## ۱-۷- محتوای کلی سوره زمر

این سوره با بیان آثار توحید و میرا دانستن خداوند از داشتن فرزند، شروع می‌شود و به پیامبر اکرم (ص) هشدار می‌دهد که دین خود را خالص کرده و اعتنایی به خدایان مشرکان نکند و علاوه بر آن به مشرکان اعلام کند که مأمور به توحید و اخلاص در دین است. برشمردن عبادت‌های خالصانه و این نکته که انسان معمولاً در مواقع نیاز و اضطرار و درماندگی به خدا روی می‌آورد؛ اما بعد از گشایش و راحتی دچار غفلت می‌شود، استدلال بر یکتایی خدا در ربوبیت و الوهیت از طریق وحی و عقل، و هم از راه مقایسه بین مؤمنان و مشرکان از دیگر موضوعات مطرح شده در آن است. ذکر اوصاف مؤمنان و بشارت به پاداش‌های آخرت و همچنین انذار به مشرکین و بشارت به سوءعاقبت آنها در دنیا و آخرت و ذکر معاد و رستخیز و مسائل مربوط به آن با روشن‌ترین اوصاف از جمله مسائل مطرح شده در این سوره است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۳۵۴).

۲-۷- دسته‌بندی آیات سوره زمر



۷. نمودار شماره هفت: دسته بندی آیات سوره زمر

جدول ۷: واژگان همنشین «عربی» در سوره زمر

همنشین‌ها	موارد استعمال همنشین‌ها در سوره زمر	همنشین‌های همنشین
قرآن (رابطه مکملی)	وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) قُرْءَانَا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸)	ضَرَبْنَا - مَثَلٍ - يَتَذَكَّرُونَ - عِوَجٍ - يَتَّقُونَ -
مثل (رابطه اشتدادی)	وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَابِكُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷)	ضَرَبْنَا، لِلنَّاسِ، الْقُرْآنِ، كُلِّ، يَتَذَكَّرُونَ، اللَّهُ، لَافْتَدَوْا، لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ
آیات (رابطه اشتدادی)	اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَمَاتِهَا فِيمَسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲) أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۱)	يَتَفَكَّرُونَ - يَبْسُطُ - يَقْدِرُ - يُؤْمِنُونَ - كَذَّبْتَ - اسْتَكْبَرْتَ - الْكَافِرِينَ - كَفَرُوا - اللَّهُ - رَسُلٌ - رَبِّكُمْ -
يَتَّقُونَ (رابطه اشتدادی)	قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةٌ إِنَّمَا يُؤَفِّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰) لَهُمْ مَنْ فَوْقَهُمْ ظُلُلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلُلٌ ذَلِكَ يَخَوْفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶) لَآكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَةٌ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ عَدَّ اللَّهُ لَأ يَخْلِفَ اللَّهُ الْمِعَادَ (۲۰) أَوْ مَن يَتَّقِ بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ (۲۴) قُرْءَانَا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸) وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷) وَ يُنَجِّى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَقَازَتِهِمْ لَأ يَمَسَّهُمُ السُّوءُ وَ لَأ هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱) وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا وَ فَتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳)	عِبَاد - رَبِّكُمْ - سُوءَ الْعَذَابِ - بِوَجْهِهِ - بِالصَّدَقِ - هَدَانِي - يُنَجِّى - سِيقَ

۳-۷- همنشین‌های واژه «عربی» در سوره زمر

در این بخش، واژه «عربی» با توجه به واژگان همنشین آن در سوره زمر مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار می‌گیرد. واژه «عربی» در این سوره، یک مورد رابطه مکملی (قرآن) و سه مورد رابطه اشتدادی (مثل، آیات، تقوا) با واژگان همنشین خود برقرار نموده است.

۱-۳-۷. قرآن

واژه «قرآن» در سوره زمر دو مرتبه، یک بار به صورت معرفه و بار دیگر به صورت نکره به کار رفته است. واژه «قرآن» در حکم موصوف، بدون هیچ واسطه‌ای با واژه «عربی» همنشین شده و در آیه ۲۸ «قُرْءَانَا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»، با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. در این آیات، واژه‌های دیگری نیز با واژه

قرآن همنشین شده‌اند، از جمله: «ضربنا»، «مثل»، «یتذکرون»، «عوج»، «یتقون». همنشین‌های این واژه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

- اولین دسته از همنشین‌ها، رابطه مکملی با واژه «قرآن» دارند. در آیه ۲۷ «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»، عبارت «فِي هَذَا الْقُرْآنِ» متعلق به فعل «ضَرَبْنَا» واقع شده است و در آیه ۲۸ «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عَوْجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»، دو واژه «عَرَبِيًّا» و «غَيْرَ ذِي عَوْجٍ» به ترتیب، صفت اول و دوم قرآن قرار گرفته‌اند.

- دسته دوم از همنشین‌ها، با واژه قرآن رابطه مکملی ندارند، اما بی‌ارتباط با قرآن نمی‌باشند. در آیه ۲۷، فعل «یتذکرون» تعلیلی برای ضرب مثال در قرآن است و فعل «یتقون» در آیه ۲۸، تعلیلی برای جعل قرآن به صورت عربی و عوج نداشتن آن است.

با توجه به همنشین‌های واژه قرآن در این آیات، خداوند با آوردن مثال‌های مختلف برای انسان و نزول قرآنی عربی و بدون انحراف در صدد رساندن انسان‌ها به ذکر و تقوا می‌باشد که این دو امر مهم یعنی ذکر و تقوا با این اوصاف قرآن در این سوره محقق خواهد شد.

## ۲-۳-۷- مثل

ریشه «مثل» در سوره زمر چهار مرتبه، سه بار به صورت نکره و یک بار به صورت معرفه به کار رفته است. این واژه در این سوره با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که واژه «مثل» در لغت عرب هر سخنی است که حقیقتی را مجسم سازد و یا چیزی را توصیف کند و یا چیزی را به چیز دیگر تشبیه نماید (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص: ۴۴۲؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص: ۲۲۸). برخی دیگر گفته‌اند که واژه «مثل» در لغت برای تسویه میان دو چیز به کار می‌رود، البته مثل با تسویه تفاوت دارد؛ تسویه در مورد دو چیز به کار می‌رود که در وزن و مقدار، یکسان و در جنس متفاوت می‌باشند، اما مثل در مورد دو چیز به کار می‌رود که در امر مورد نظر شباهت و اشتراک داشته باشند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص: ۶۱۰). راغب می‌گوید که مثل دو گونه است: اول به معنای مثل و شبیه است و این آیه را به عنوان نمونه ذکر می‌کند: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ» (الرعد، ۳۵). کلمه «مثل» در این آیه به معنای توصیفی است که موصوف را ممثل و مجسم نماید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص: ۳۶۶). معنای دوم، عبارت است از مشابهت و همسانی چیزی با دیگری در یکی از جهات معنوی و هر معنی که باشد و این عمومی‌ترین لفظی است که برای مشابهت میان دو چیز وضع شده است؛ زیرا واژه «الند» مشارکت دو چیز در جوهر، واژه «شبه» مشارکت دو چیز در کیفیت، واژه «مساوی» هم مشارکت دو چیز



در کمیت و «شکل» و «مشاکله» مشارکت و همسانی مقدار هندسی دو چیز است. اما واژه «مثل» در تمام این همسانی‌ها عمومیت دارد؛ از این جهت هر گاه خدای تعالی بخواهد که از هر وجهی از وجوه ذکر شده، نفی تشبیه کند، می‌فرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (الشوری، ۱۱) (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۷۵۸). بنابراین، «مَثَلِ شَيْءٍ» چیزی است که آن شیء را از هر جهت، متمثل و نمودار می‌کند. نظر به این تعریف، آیه که نشانه و سبب نمودار شدن آن است، مصداقِ مَثَلِ است. اگر مَثَلِ به معنای شبیه و مَثَلِ شَيْءٍ به معنای شبیه شیء در نظر گرفته شود، باز روشن است که آیه مصداقِ مَثَلِ خواهد بود؛ زیرا آیه یک شیء اگر بی‌شبهت به آن باشد، نمی‌تواند نشان‌دهنده‌اش باشد؛ زیرا تنها وجه مشترک میان دو شیء است که نشانه بودن یکی برای دیگری را ممکن می‌سازد و وجه مشترک میان دو چیز، همان وجه شبه میان آنهاست. اگر میان دو شیء، هیچ وجه شباهتی (وجه مشترکی) وجود نداشته باشد، هیچ یک نمی‌تواند آیه (نشان‌دهنده) دیگری باشد. واژه «مثل» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است که عبارتند از: «ضَرْبْنَا»، «لِلنَّاسِ»، «الْقُرْآنِ»، «كُلِّ»، «يَتَذَكَّرُونَ»، «اللَّهُ». هم‌نشین‌های این واژه را با توجه به فرستنده، گیرنده و عاقبت آن می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

- دسته اول، هم‌نشین‌هایی که به فرستنده این «مثل» اشاره دارند که عبارتند از: «ضَرْبْنَا»، «الْقُرْآنِ»، «اللَّهُ».
- دسته دوم، هم‌نشین‌هایی که به گیرنده این «مثل» اشاره دارند که عبارتند از: «لِلنَّاسِ».
- دسته سوم، هم‌نشین‌هایی که به عاقبت این «مثل» اشاره دارند که عبارتند از: «يَتَذَكَّرُونَ».

خداوند در آیه ۲۷ این سوره می‌فرماید: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»، طبق این آیه خداوند در قرآن هر گونه مثلی آورده است تا انسان‌ها متذکر گردند و این مثل‌ها برای عموم مردم است زیرا خداوند در این آیه از عبارت «لِلنَّاسِ» استفاده می‌کند و این مثل‌ها می‌تواند همه انسان‌ها را به تذکر برساند. همچنین خداوند می‌فرماید: «مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» بنابراین این عمومیت هم در مخاطب است که همه انسان‌ها را بدون هیچ قیدی شامل می‌شود و هم در ارائه مثال از سوی خداوند نیز این عمومیت وجود دارد که خداوند برای اینکه انسان‌ها متذکر شوند از هر نوع مثلی در این قرآن استفاده کرده است. این عمومیتی که خداوند در هدایت انسان‌ها در قرآن در نظر گرفته است و آن را محدود و مقید به گروه خاصی نکرده است و در آوردن مثل نیز از انواع مثل استفاده کرده است به عربیت قرآن کمک می‌کند؛ زیرا در آیه بعد می‌فرماید: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (الزمر، ۲۸). خداوند با ذکر عمومیت در مخاطب و ذکر این عمومیت در آوردن مثل این قرآن را برای همه انسان‌ها عربی قرار داده است.

واژه «آیات» در سوره زمر پنج مرتبه به صورت جمع، دو بار به صورت نکره و سه بار به صورت معرفه به کار رفته است. در این سوره واژه «آیات» با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که آیه در لغت به معنای نشانه و علامت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و یا شیء واضح و روشن (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۴) است. به عبارت دیگر معنای «آیه» در اصطلاح (که آن هم نشأت گرفته از معنای «نشان» و «علامت» است) عبارت است از کلمات، عبارات و یا جملاتی از قرآن که سوره از آن‌ها تشکیل می‌یابد و تعداد آن‌ها در هر سوره‌ای معین و توقیفی است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است، دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۹). بنابراین آیه علامت ظاهر و آشکاری است که ملازم چیز دیگری است که ظاهر نیست و آیه آن را روشن و معین می‌کند، وقتی که انسان ظاهر یکی از آن‌ها را (ظاهر شیء و لوازم آن شیء) درک کرد، ذات و چیز دیگری را که درک نکرده بود به وسیله آن آیه و اثر درک می‌کند؛ زیرا حکم هر دو مساوی است و این موضوع در محسوسات و معقولات به خوبی روشن است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۰۱). واژه آیات در سوره زمر با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «يَتَفَكَّرُونَ»، «يَبْسُطُ»، «يَقْدِرُ»، «يُؤْمِنُونَ»، «كَذَّبَتْ»، «اسْتَكْبَرَتْ»، «الْكَافِرِينَ»، «كَفَرُوا»، «اللَّهُ»، «الْخَاسِرُونَ»، «يَتْلُونَ»، «رُسُلٌ»، «رَبِّكُمْ». هم‌نشین‌های این واژه را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد:

- اولین دسته از هم‌نشین‌ها، رابطه مکملی از نوع ترکیب اضافی با واژه آیات دارند. در آیه ۵۹ «بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي» و آیه ۶۳ «الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»، واژه «الله» و در آیه ۷۱ «يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُم» واژه «رب» به عنوان مضاف الیه برای آیات واقع شده‌اند.
- دسته دوم از هم‌نشین‌ها، رابطه مکملی از نوع اسم و خبر دارند. در آیه ۴۲ «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، در این آیه گرفتن جان انسان‌ها توسط خداوند و در آیه ۵۲ «أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»، در این آیه دادن روزی و تقدیر آن از سوی خداوند، خبری است که در مورد آیات داده است.
- دسته سوم از هم‌نشین‌ها، رابطه مکملی از نوع فعل، فاعل و مفعول دارند. در آیه ۵۹ «بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي»، واژه «آیات» فاعل برای فعل «جاء»، در آیه ۶۳ «الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»، واژه «آیات» مفعول

برای فعل «كَفَرُوا» و در آیه ۷۱ «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ»، واژه «آیات» مفعول برای فعل «يَتْلُونَ»، واقع شده است.

- چهارمین دسته از همنشین‌ها، رابطه تعلیلی با واژه «آیات» دارند. در آیه ۴۲، جمله «لَقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» و در آیه ۵۲، جمله «لَقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» تعلیلی برای فرستادن آیات از سوی خداوند می‌باشند.
- پنجمین دسته از همنشین‌ها، رابطه مکملی با واژه «آیات» ندارند؛ اما با توجه به این واژه‌ها معنای آیات بهتر درک می‌شود. در آیه ۵۹، فعل «فَكَذَّبْتَ بِهَا»، واکنش انسان‌ها را در مواجهه با آیات نشان می‌دهد. در آیه ۶۳، کافرانی که به تکذیب آیات پرداخته‌اند، با عنوان «الْخَاسِرُونَ» معرفی شده‌اند. در آیه ۷۱، عبارت «رُسُلٌ مِنْكُمْ»، نشان می‌دهد که رسولانی از میان خود مردم به تلاوت آیات مشغول می‌باشند.

با توجه به بررسی همنشین‌های واژه آیات در این سوره، در تحلیل این روابط می‌توان گفت که آیات خداوند، توسط رسولانی از میان خود مردم برای آنان تلاوت می‌شود؛ اما برخورد آنان در مواجهه شدن با آیات رب، کفر و تکذیب بود که در نهایت منجر به خسران آنان شد. حال آنکه با تصدیق و توجه به آیات می‌توانستند در مسیر ایمان و تفکر، از این آیات بهره‌مند شوند.

#### ۴-۳-۷- تقوا

ریشه «وقی» در سوره زمر، نه مرتبه به صورت فعل امر، فعل ماضی، فعل مضارع و اسم به کار رفته است. این واژه در آیه ۲۸ «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»، با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که ریشه «وقی» در لغت به معنای حفظ کردن چیزی با چیز دیگر (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۲۳۸) یا دورکردن چیزی از چیزی با غیر آن به کار می‌رود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۳۱). برخی دیگر گفته‌اند که اصل این ریشه به معنای محافظت و صیانت چیزی از تخلف و سرپیچی در ظاهر و در مقام عمل است. همان‌طور که پرهیزگاری و پاکدامنی، نفس را از تمایلات نفسانی باز می‌دارد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۳، ص: ۲۰۳). مقابل واژه تقوا، واژه فجور قرار دارد. فجور به معنای از بین رفتن حالت اعتدال و جریان طبیعی معروف و انجام کاری بر خلاف قاعده است که موجب فسق و طغیان شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۳، ص: ۲۰۳). در معنای ریشه «وقی»، قید حفظ کردن و ماندن بر حالت اعتدال وجود دارد که این معنا با اوصاف قرآن در آیه ۲۸ که خداوند می‌فرماید: «عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ»، همخوانی دارد. زیرا واژه «عوج» نیز در لغت به معنای مایل شدن به سمت چیزی (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۸۴) یا خمیدگی و کجی در چیزی گفته می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۷۹). همچنین گفته‌اند که خارج شدن از تعادل و مسیر درست را نیز «عوج» گویند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۳۰۴). ریشه «وقی» در این سوره با واژه‌های بسیاری همنشین شده است، از جمله: «عَبَاد»، «رَبِّكُمْ»، «سُوءَ»

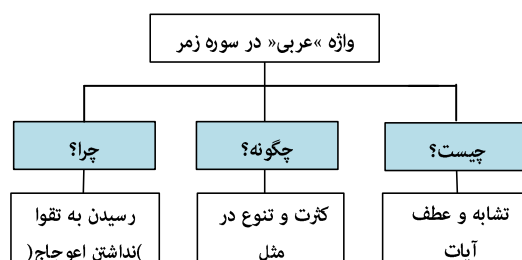
الْعَذَابِ»، «بِوَجْهِهِ»، «بِالْصِّدْقِ»، «بِیَنْجِي»، «سِيقَ». همنشین‌های این واژه را می‌توان بر اساس فاعل، مفعول، وصف متقین و عاقبت آنان به چهار دسته تقسیم نمود:

- دسته اول همنشین‌هایی که بر فاعل تقوا دلالت دارند که عبارتند از: «عباد». در آیه ۱۰ «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ»، در این آیه خداوند بندگان مؤمن خویش را به تقوا امر می‌کند. در آیه ۱۶ خداوند پس از اینکه عاقبت و وضعیت خاسران را بیان می‌کند، به بندگان خود می‌فرماید: «يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ».
- دسته دوم همنشین‌هایی که بر مفعول تقوا دلالت دارند که عبارتند از: «رب». در آیه ۱۰ خداوند می‌فرماید: «اتَّقُوا رَبَّكُمْ»، در آیه ۱۶ «يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ»، در آیه ۲۰ «اتَّقُوا رَبَّهُمْ» و در آیه ۷۳ «اتَّقُوا رَبَّهُمْ». در همه این آیات آن چیزی که باید مورد تقوا قرار بگیرد، رب است.
- دسته سوم همنشین‌هایی که بر کیفیت تقوا دلالت دارند که عبارتند از: «وجهه» و «صدق». در آیه ۲۴ خداوند می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، در این آیه مقایسه‌ای میان اهل عذاب و اهل ایمان صورت گرفته است. در وصف مؤمنین آمده است که «بِوَجْهِهِ» خود را از عذاب قیامت حفظ می‌کنند. در آیه ۳۳ خداوند در توصیف متقین می‌فرماید: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید که منظور از آوردن صدق، آوردن دین حق است و منظور از تصدیق به آن، ایمان آوردن به آن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۲۶۰).
- دسته چهارم همنشین‌هایی که بر عاقبت تقوا دلالت دارند که عبارتند از: «یَنْجِي» و «سِيقَ». در آیه ۶۱ خداوند می‌فرماید: «يَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا» و در آیه ۷۳ «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا»، به عاقبت متقین و سوق دادن آنان به بهشت اشاره شده است.

در این سوره خداوند بندگان خود را به تقوا امر می‌کند و طبق آیات، آن چیزی که باید مورد تقوا قرار بگیرد، رب است. با توجه به اینکه واژه تقوا در مقابل واژه فجور قرار دارد، بنابراین امر شدن انسان به تقوا به این معناست که انسان در مسیر حرکت به سمت کمال از حالت اعتدال و جریان طبیعی که خداوند برای او در قرآن مشخص کرده، خارج نشود. متقین کسانی هستند که با صورت خود و آوردن دین حق، تقوا پیشه می‌کنند. وصف عربیت در مورد قرآن که در این آیه به کار رفته است با این تعریف از تقوا و امر شدن انسان به تقوا و عوج نداشتن قرآن، همخوانی دارد. عربی بودن قرآن ویژگی است که انسان را در تعادل و مسیر صحیح حفظ می‌کند.

#### ۷-۴- مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره زمر

خداوند در سوره زمر برای کتاب نازل شده از سوی خود، اوصافی را بر شمرده است، از جمله: «أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»، «مُتَشَابِهًا»، «مَثَانِي»، «قُرْآن»، «عَرَبِيًّا» و «غَيْرِ ذِي عِوَجٍ». وصف عربیت در مورد قرآن باید با اوصاف دیگری که در این سوره برای قرآن یا کتاب آورده شده، همخوانی داشته باشد. در آیه ۲۷ خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ». در این آیه خداوند به ویژگی دیگری از قرآن اشاره می‌کند و از آوردن هر گونه مثل در قرآن برای همه مردم سخن می‌گوید و در آیه بعد می‌فرماید: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (الزمر، ۲۸)، در این آیه عربیت قرآن را در کنار عوج نداشتن آن مطرح می‌کند که همه این اوصاف و ویژگی‌ها در جهت متذکر شدن انسان‌ها و رسیدن آنان به تقواست. در نمودار زیر مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره زمر در پاسخ به سه سؤال، به تفکیک آورده شده‌اند:



#### ۷-۳-۱ تشابه و عطف آیات

خداوند در سوره زمر در آیه ۲۳ می‌فرماید: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ...». در این آیه منظور از بهترین حدیث، قرآن کریم است؛ به خاطر اینکه مشتمل بر حقی است که باطل بدان رخنه نمی‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۲۵۶). در این آیه، واژه «کتاب» بدل از «أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۳، ص: ۱۷۱). چون کتاب، بدل از احسن الحدیث است و منظور از احسن الحدیث، قرآن است، پس منظور از کتاب در این آیه، قرآن است که با متشابه و مثنایی بودن توصیف شده است. بنابراین، برای روشن شدن معنای واژه «عربی» که در آیه ۲۸ «قُرْآنًا عَرَبِيًّا»، وصف قرآن قرار گرفته است، لازم است معنای دو واژه «متشابه» و «مثنایی» باز شود. علامه طباطبایی ذیل آیه ۲۳ می‌گوید که عبارت «کِتَابًا مُتَشَابِهًا» یعنی کتابی که هر قسمتش شبیه سایر قسمت‌ها است و این تشابه غیر از تشابهی است که در مقابل محکم استعمال شده، چون تشابه دومی صفت بعضی از آیات قرآن است و در آیه مورد بحث، همه آیات را متشابه خوانده، پس این تشابه غیر آن تشابه است. تشابه در مقابل محکم به معنای واضح نبودن معنای آیه است، اما این تشابه به معنای آن است که سراسر قرآن، آیاتش از این جهت که اختلافی با هم ندارند و هیچ آیه‌ای با آیه دیگر ضدیت ندارد، مشابه یکدیگر هستند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۲۵۶). همچنین واژه «شبه» در لغت به معنای پایین آوردن یک شیء در

مقام شیء دیگر است به دلیل اینکه آن دو شیء در هیئت ظاهری، مناسبت و شکل یکسانی دارند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص: ۱۱) این معنا از تشابه، یکی از وجوه عربی بودن قرآن است؛ زیرا آوردن آیه‌ای در مقام توضیح آیه دیگر آن را روشن و قابل فهم می‌سازد و طبق نظر علامه طباطبایی قرآن، متشابه خوانده شده است؛ زیرا هر آیه‌ای از آن، آیه دیگر را تبیین می‌کند و با قرار گرفتن زنجیره‌ای از آیات در کنار یکدیگر و فهم هر کدام با دیگری، مقصود خداوند از نزول و ارائه این آیات بهتر درک می‌شود.

در آیه ۲۳، خداوند علاوه بر متشابه بودن کتاب که معنای آن گذشت، به مثانی بودن قرآن نیز اشاره می‌کند. کلمه «مثانی» جمع «مثیه» به معنای معطوف است. در این آیه قرآن «مثانی» خوانده شده، چون بعضی از آیاتش انعطاف به بعضی دیگر دارد و هر یک دیگری را شرح و بیان می‌کند، بدون اینکه اختلافی در آن‌ها یافت شود و یکدیگر را نفی و دفع کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۲۵۶). همچنین گفته‌اند که واژه «ثنی» در اصل به معنای عطف است، به عدد دو از آن جهت «اثنان» گویند که یکی بر دیگری عطف است و به درود و مدح، «ثنا» گویند؛ زیرا در مدح و ستودن، فضایل شخص ممدوح را یکی یکی ذکر می‌کنند، دومی را به اولی و سومی را به دومی عطف می‌نمایند، «استثناء» نیز از همین باب است؛ زیرا که مستثنی بر مستثنی منه عطف می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص: ۲۱۵). بنابراین، در این آیه خداوند کتاب را «مثانی» خوانده از آن جهت که تمام آیات قرآن، یکدیگر را توضیح و بیان می‌نمایند. در کلام پیامبر اکرم (ص) در صفت قرآن آمده که بعضی بعض دیگر را تصدیق می‌کند و از امام علی (ع) نقل است که «بعضی بر بعضی ناطق و بعضی بر بعضی شاهد است» (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص: ۳۲۰). خداوند در این سوره، کتاب را «متشابه» و «مثانی» خوانده و از دو سیستم برای عربی بودن قرآن استفاده کرده است؛ سیستم تشابه که در آن، آیه‌ای را به جای آیه دیگر قرار می‌دهد و سیستم مثانی که در آن، آیه‌ای را در کنار و معطوف به آیه دیگر قرار می‌دهد تا معنای آن را روشن نماید.

در آیه ۲۸ خداوند می‌فرماید: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ». در این آیه عربی بودن قرآن در کنار عوج نداشتن آن مطرح شده است. واژه «عَرَبِيًّا» صفت اول قرآن و «غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» صفت دوم قرآن واقع شده‌اند (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۳، ص: ۱۷۵). عوج در لغت به معنای تمایل داشتن به چیزی آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۸۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۷۹). گفته‌اند «عَوَجٌ» با فتحه حرف اول، به معنای انحرافی است که با چشم دیده می‌شود، اما «عَوَجٌ» با کسره حرف اول، به معنای انحرافی است که کژی آن با بصیرت و اندیشه درک شود (راغب، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۶۶۳). برخی دیگر گفته‌اند که عوج یعنی برگشتن از تعادل و مسیر درست (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۳۰۴). خداوند با قرار دادن دو سیستم متشابه و مثانی قرآن را از عوج داشتن و

۱. هو تنزیل شیء مقام شیء آخر بمناسبة و مشکالته بینهما فی الصورة (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص: ۱۱)

انحراف حفظ کرده است؛ چون آیات قرآن متشابه و مثنای هستند، بنابراین عوج ندارند، آیات آن با یکدیگر معنا می‌شوند و عطف به هم می‌باشند، به همین دلیل امکان انحراف و عوج در قرآن وجود ندارد.

## ۲-۳-۷- کثرت و تنوع در مثل

خداوند در آیه ۲۷ سوره زمر می‌فرماید: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ». در این آیه خداوند از آوردن مثل‌های گوناگون برای متذکر شدن انسان‌ها سخن می‌گوید و در آیه بعد می‌فرماید: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (الزمر، ۲۸)، در این آیه قرآن را با وصف عربیت و عوج نداشتن معرفی می‌کند که این قرآن با این اوصاف، انسان‌ها را به تقوا می‌رساند. در این سوره تذکر انسان‌ها و به تقوا رسیدن آنان امری است که با آوردن مثل، عربیت و عوج نداشتن قرآن محقق خواهد شد. در مؤلفه قبل، معنای واژه عوج و ارتباط آن با واژه عربی توضیح داده شد. در این مؤلفه به ارتباط واژه «مثل» و متذکر شدن انسان‌ها با عربیت قرآن پرداخته خواهد شد. در بخش‌های قبل گفته شد که «مثل» در لغت عرب هر سخنی است که حقیقتی را مجسم سازد و یا چیزی را توصیف کند و یا چیزی را به چیز دیگر تشبیه نماید (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص: ۴۴۲؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص: ۲۲۸). گفته‌اند واژه مثل عمومی‌ترین لفظی است که برای مشابهت میان دو چیز وضع شده است (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۷۵۸). به این معنا که وقتی میان دو چیز از هر جهت همسانی و مشابهت وجود داشته باشد، از واژه مثل استفاده می‌کنند. بنابراین واژه مثل بر مشابهت و همسانی در همه جهات دلالت دارد و خداوند در آیه ۲۷ عبارت «مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» را به کار برده است که نشان از کثرت و تنوع مثل‌های مورد استفاده در قرآن است. تنوع این مثل‌ها در طبیعت، هستی، انسان و حتی این قرآن قابل مشاهده است.

خداوند در آیه ۴۲ می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». در این آیه اشاره می‌کند که مردن و خوابیدن، هر دو توفی و قبض روح است و این فرق بین آن دو هست که مرگ، قبض روحی است که دیگر برگشتی برایش نیست و خواب، قبض روحی است که ممکن است روح دوباره برگردد. خداوند سپس آیه را با جمله «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» تمام می‌کند و می‌فهماند که مردم متفکر از همین خوابیدن و مردن متوجه می‌شوند که مدبر امر آنان خداست و همه آنان به سوی خدا بر می‌گردند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص: ۲۶۹). تشبیه کردن مرگ به خواب، مثلی است که خداوند در هستی از آن استفاده کرده است تا حقیقت مرگ برای انسان روشن شود. نمونه‌ای دیگر از آوردن مثل در هستی را می‌توان در آیه ۵ این سوره مشاهده کرد. در این آیه خداوند می‌فرماید: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ» (الزمر، ۵). در آیه قبل آمده است: «هُوَ اللَّهُ

الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ» (الزمر، ۴)، خداوند برای نشان دادن قهاریت خود در خلقت و تدبیر امور از خلقت آسمان‌ها و زمین، به وجود آمدن شب و روز و تسخیر خورشید و ماه و حرکت و جریان آن‌ها تا مدتی معین سخن می‌گوید. این نیز مثلی است که خداوند برای نشان دادن قدرت و توانایی خود در خلقت و تدبیر امور، انسان‌ها را متوجه شب و روز و حرکت خورشید و ماه می‌کند.

نمونه دیگری از آوردن مثل در هستی می‌توان به ارتباط آیه ۵ با آیه ۲۳ اشاره نمود. خداوند در آیه ۵ می‌فرماید: «يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ» در مجمع البیان درباره کلمه «یکور» گفته است که تکویر عبارت است از اینکه بعضی از اجزای چیزی روی بعضی دیگرش انداخته شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص: ۷۶۱). بنابراین منظور از تکویر انداختن شب، روی روز و انداختن روز بر روی شب است. همچنین گفته‌اند که در «کور» و «تکویر»، قید استداره و مدور بودن وجود دارد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص: ۱۳۳؛ راغب، ۱۴۱۲، ص: ۷۲۹). در اثر حرکت وضعی زمین روز و شب دایره وار در اطراف زمین می‌گردند و خدا تا مدتی معین روز را بر شب و شب را بر روز می‌پیچد. شب نماد تاریکی و جهالت و روز نماد روشنایی و علم است. خداوند با انداختن شب بر روی روز و انداختن روز بر روی شب (انداختن آیات بر روی یکدیگر و پیچیدن و بافتن آن‌ها با یکدیگر که در معنای مثالی به آن اشاره شد، مثالی به معنای عطف آیات به یکدیگر است) یک حرکتی دورانی برای رسیدن به علم و روشنایی ترسیم می‌کند، حرکتی از مجهول به معلوم که با این حرکت، علمی و روشنایی حاصل می‌شود و این علم مقدمه سؤال و جهالتی دیگر است که وارد تاریکی می‌شوید سپس با عطف آن به آیه‌ای محکم از تاریکی به روشنایی منتقل می‌شوید که این حرکت در ماه و خورشید نیز مشاهده می‌شود. ماه به نسبت حرکتی که دارد از نور خورشید استفاده می‌کند این آیه مثالی است برای عطف آیات به یکدیگر و حرکت انسان برای رسیدن به علم.

در آیه ۲۳ نیز خداوند از مثالی دیگر برای نشان دادن هدایت خود استفاده می‌کند در این آیه خداوند می‌فرماید: «تَقْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ». کسانی که قرآن را دریافت می‌کنند، ابتدا دچار قبض شده و تاریک می‌شوند، سپس وارد روشنایی شده و پوست و قلوب آنان ذکر خدا را تلاوت می‌کند. این آیات نیز مثالی است که خداوند برای نشان دادن هدایت خود از آن استفاده کرده است؛ زیرا در پایان آیه ۲۳ خداوند می‌فرماید: «ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ». در مورد قرآن نیز همین گونه است خداوند با آوردن مثال و شبیه آن، حقیقت کتاب را برای انسان‌ها ملموس و محسوس ساخته است. در آیات ۲۷ و ۲۸ که واژه قرآن دو بار پشت سرهم در این آیات تکرار می‌شود، «وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ...» (الزمر، ۲۷)، «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» (الزمر، ۲۸)، قرآن دوم که در آیه ۲۸ آمده است، توضیحی برای قرآن



اول است و گفته‌اند واژه قرآن در آیه ۲۸ حال یا تأکید برای واژه قرآن در آیه ۲۷ است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۳، ص: ۱۷۵). به نظر می‌رسد قرآن دوم، یکی از همان مثال‌هایی است که انسان را به تقوا می‌رساند. قرآن دوم، توضیح، بدل و یا حال از قرآن اول است، خداوند در این آیه، متشابه و مثنای بودن کتاب را در عمل نشان داده است. در تائید این سخن خداوند در سوره زخرف می‌فرماید: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ وَقَالُوا أَلِهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلاَّ جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِن هُوَ إِلاَّ عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» (الزخرف: ۵۷-۵۹). آنچه سیاق اقتضاء می‌کند این است که ضمیر «هو» به عیسی بن مریم برگردد، و مراد از مثل بودن او به طوری که گفته‌اند این است که آن جناب آیتی عجیب از آیات الهی است که نامش مانند مثل‌های جاری بر سر زبان‌ها است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۱۱۷). با توجه به معنای ذکر، متذکر شدن انسان‌ها امری است که با رسول درونی حاصل می‌شود و به تقوا رسیدن انسان‌ها امری است که با رسول بیرونی حاصل می‌شود. قرآن دوم در آیه ۲۸، مثلی برای قرآن اول در آیه ۲۷ است. رسول بیرونی مثلی برای رسول درونی است.

### ۳-۳-۷- رسیدن به تقوا (نداشتن اعوجاج)

در دو مؤلفه قبل توضیح داده شده که خداوند برای عربی ساختن قرآن از سیستم تشابه آیات، عطف آیات به یکدیگر و ضرب مثل استفاده کرده است. با توجه به این مؤلفه‌ها حرکت و سیری برای انسان‌ها وجود دارد، برای اینکه از مجهولات به معلومات برسند، انسان باید آیات را دنبال کند و از هر مثلی که خداوند در قرآن به کار برده به حقیقتی بالاتر منتقل شود و این حرکت و سیر باید بر مبنای قرآن هدایت شود. اگر این سیر محقق شود، انسان‌ها به تقوا می‌رسند. خداوند در آیه ۲۸ می‌فرماید: «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ». عربی بودن قرآن باید انسان را به تقوا برساند. اگر انسان از سیستمی که خداوند برای عربیت قرآن تنظیم کرده است، طبق این سیستم حرکت کند، به تقوا می‌رسد و اعوجاج و انحراف در او مشاهده نخواهد شد. همان طور که گفته شد ریشه «وقی» در لغت به معنای حفظ کردن چیزی با چیز دیگر (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۲۳۸) یا دورکردن چیزی از چیزی با غیر آن به کار می‌رود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۳۱). در این آیه خداوند با وصف عربیت در مورد قرآن، انحراف و اعوجاج را از انسان دور می‌کند و او را در مسیر هدایت قرار می‌دهد.

در آیه ۲۷ «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»، خداوند از ضرب مثل در قرآن برای تذکر انسان‌ها سخن می‌گوید و در آیه بعد قرآن را با وصف عربیت و عوج نداشتن معرفی می‌کند که این قرآن با این اوصاف، انسان‌ها را به تقوا می‌رساند. متذکر شدن انسان‌ها در آیه ۲۷ و به تقوا رسیدن آنان در آیه ۲۸ امری است که در این سوره با عربیت و عوج نداشتن قرآن محقق خواهد شد. در این آیات عربیت قرآن در

کنار عوج نداشتن و در کنار تذکر و تقوا مطرح شده است. در این سوره انسان‌ها ابتدا به ذکر (آیه ۲۷)، سپس به تقوا می‌رسند (آیه ۲۸). ذکر به معنای رجوع و بازگشت به حافظه خود برای یادآوری مطلبی در ذهن و تقوا به معنای حفظ کردن انسان از انحراف است. آوردن انواع مثل‌ها در قرآن که در آیه ۲۷ به آن اشاره شده، برای رسیدن انسان‌ها به ذکر یعنی بازگشت به خود است و قرآن عربی بدون عوج که در آیه ۲۸ به آن اشاره شده، برای رسیدن انسان‌ها به تقوا است. این معنا شبیه است به حرکت دورانی زمین که هم به دور خود می‌چرخد و هم به دور خورشید و با این حرکت، شب و روز پدید می‌آیند (حرکت از تاریکی به روشنایی، از مجهول به معلوم) که در آیه ۵ همین سوره به آن اشاره شده است و زمین به وسیله این دو حرکت، خود را حفظ می‌کند و حرکتی به دور خود که ذکر است و حرکتی به دور رب که تقوا است و در این سوره مکرر دستور داده شده است که ای بندگان، تقوای رب را پیشه کنید<sup>۱</sup> به همین دلیل است که خداوند در سوره فصلت آیات آفاقی و انفسی را برای انسان قرار داده است؛ آیات انفسی ایجاد ذکر می‌کنند و آیات آفاقی به تقوا و حفظ انسان از انحراف کمک می‌کنند. آیات انفسی برای گردش به دور خود وضع شده‌اند و آیات آفاقی برای گردش به دور رب که انسان را از گردش به دور طاغوت باز می‌دارند و این چنین است که انسان با حرکتی به دور خود و حرکتی به دور رب با ایجاد شدن ذکر، خود را از اعوجاج و انحراف حفظ می‌کند و کسی که ذکر در او ایجاد شود و بتواند رب خود را از طاغوت باز شناسد، قرآن برای او عربی شده است. همان‌طور که در سوره طه در آیه ۱۱۳ خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا»، در این آیه نیز هدف خداوند از نزول قرآنی عربی رسیدن انسان‌ها به تقوا و یا احداث ذکر در آنان می‌باشد.

۱. «ذکر» در لغت به معنای حفظ کردن چیزی جهت یادآوری (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۴۶)، یاد کردن و باز اندیشی چیزی با زبان یا قلب است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸). همچنین گفته‌اند اصل این ریشه به معنای یادآوری در مقابل فراموشی و نسیان است (مصطفوی، ۱۳۳۸، ج ۳؛ ص ۳۴۳). برای توضیح بیشتر مراجعه شود سوره زخرف ذیل واژه ذکر.

۲. این معنا با این آیه از سوره زمر ارتباط دارد که خداوند می‌فرماید: «تَقَشَعْرُهُ مِنْهُ جَلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» (الزمر، ۲۳).

۳. خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفَّارُ (الزمر، ۵).

۴. قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ (الزمر، ۱۰) يَا عِبَادِ فَاتَّقُونَ (الزمر، ۱۶) لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَٰا يَخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (الزمر، ۲۰) وَ يَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ (الزمر، ۶۱) وَ سَبَقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا (الزمر، ۷۳).

#### ۴-۷- تعریف عربی در سوره زمر

در این سوره، محوریت مهم است و ابتدای سوره، خداوند از نزول کتابی سخن می‌گوید که این کتاب باید محور عبودیت قرار بگیرد و انسان را از عبودیت غیر الله و عبودیت طاغوت حفظ کند. خداوند در این سوره از این کتاب با عنوان احسن الحدیث یاد کرده و آن را به متشابه و مثالی بودن، توصیف می‌کند (آیه ۲۳). حدوث این کتاب، در داشتن متشابه و تکرار آن است. این کتاب، چون متشابه دارد و تکرار می‌شود، پس عربی است. همان گونه که خداوند آب را از آسمان نازل کرد و آن را در چشمه‌های زمینی جاری ساخت (آیه ۲۱)، برای نزول و تفهیم کتاب نیز، آن را به واسطه رسول در قالب آیات و کلمات برای انسان‌ها فرستاد و آن را قرآن نامید و هر کلمه همچون چشمه‌ای است که بخشی از کتاب از آن خارج می‌شود. اما برخورد انسان در مواجهه با آیات، کفر و تکذیب بود و در زمره‌ی خاسرین قرار گرفتند. حال آنکه تصدیق آیات، نیرو و قوتی را در انسان ایجاد می‌کند که به غرض ارائه آیات که ایمان و تفکر است، برسید. خداوند در این سوره، کتاب را متشابه و مثالی خوانده و از دو سیستم برای عربی بودن قرآن استفاده کرده است؛ سیستم تشابه که در آن، آیه‌ای را به جای آیه دیگر قرار می‌دهد و سیستم مثالی که در آن، آیه‌ای را در کنار و معطوف به آیه دیگر قرار می‌دهد (پیوند و اتصال زنجیر وار آیات) تا معنای آن را روشن نماید. سیستم سومی نیز وجود دارد و آن استفاده از انواع مثل‌ها در قرآن است که در آیه ۲۷ خداوند به آن اشاره فرموده است. بنابراین، طبق بخش‌هایی از این سوره، خداوند آیاتی را برای انسان‌ها فرستاده است که این آیات هر کدام مثالی است که حقیقتی را برای انسان مجسم می‌کند، گرفتن جان انسان‌ها (آیه ۴۲) و دادن روزی و تقدیر آن به دست خداوند (آیه ۵۲)، مثالی هستند برای درک حقیقتی که در مرتبه‌ای دیگر از این هستی قرار دارند. آیات کتاب مثالی هستند برای درک حقایقی که در مراتب بالاتر قرار دارند و برای انسان محسوس نیستند. همان طور که در تعریف واژه «آیه» گفته شد که آیه چیزی است که با درک آن، چیز دیگر هم درک می‌شود، پس قرآن عربی است چون حاوی آیاتی است که این آیات هر کدام مثالی هستند برای انتقال انسان از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر و همواره انسان را از حقیقتی به حقیقت بالاتر ارجاع می‌دهند. با عطف آیات به یکدیگر حرکتی در میان آیات صورت می‌گیرد که انسان از تاریکی‌ها و مجهولات خارج شده و وارد روشنایی و علم می‌شود و این سیر در آیات و دست‌یابی به حقایق تمام شدنی نیست. با هر سیری که در آیات صورت می‌گیرد، حقیقتی جدید و تازه کشف می‌گردد که این حقیقت جدید انسان را به حقایق دیگر رهنمون می‌سازد. قرآن از این جهت عربی است که خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» (الزمر، ۲۷). خداوند در این آیه از عبارت «لِلنَّاسِ» استفاده می‌کند و این مثل‌ها می‌تواند همه انسان‌ها را به تذکر برساند. همچنین خداوند می‌فرماید: «مَنْ كُلُّ مَثَلٍ»، بنابراین این عمومیت هم در مخاطب است که همه انسان‌ها را بدون هیچ قیدی شامل می‌شود و هم در ارائه مثال از سوی خداوند نیز

این عمومیت وجود دارد که خداوند برای اینکه انسان‌ها متذکر شوند از هر نوع مثلی در این قرآن استفاده کرده است. این عمومیتی که خداوند در هدایت انسان‌ها در قرآن در نظر گرفته است و آن را محدود و مقید به گروه خاصی نکرده است و در آوردن مثل نیز از انواع مثل استفاده کرده است به عربیت قرآن کمک می‌کند. بنابراین، عربی بودن قرآن در سوره زمر، تشابه آیات و عطف آیات کتاب به یکدیگر (تشکیل زنجیره‌ای از آیات) است که خداوند با آوردن مثل‌های گوناگون در این آیات، همه انسان‌ها را از اعوجاج و انحراف در مسیر حفظ می‌کند.

#### ۸- سوره شوری

سوره شوری چهل و دومین سوره قرآن و از سوره‌های مکی است. دلیل نامگذاری این سوره، آیه ۳۸ است که مشورت را یکی از صفات مؤمنین می‌شمارد. برخی این سوره را به مناسبت آیه آغازین آن، «حم عسق» نیز می‌نامند (خرم‌شاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۴۹). در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: «کسی که سوره شوری را بخواند روز قیامت با صورتی سفید و درخشانده همچون آفتاب محشور می‌شود تا به پیشگاه خدا می‌آید و خداوند می‌فرماید: بنده من! قرائت سوره حم، عسق را تداوم دادی، در حالی که پاداش آن را نمی‌دانستی؛ اما اگر می‌دانستی چه پاداشی دارد هیچ گاه از قرائت آن خسته نمی‌شدی؛ ولی من امروز پاداش تو را به تو خواهم داد؛ سپس دستور می‌دهد او را وارد بهشت کنند و غرق در نعمتهای ویژه بهشتی» (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۳۴۴). در روایت دیگری از امام صادق (ع) نقل شده است که هر کس این سوره را بنویسد و از خود بیاویزد از مردم در امان باشد و اگر از آب آن بنوشد، در سفر ایمن باشد (بحرانی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۸۰۱).

#### ۸-۱- محتوای کلی سوره شوری

موضوع محوری سوره شوری، مسأله وحی است و موضوعات دیگر مثل آیات توحید، صفات مؤمنین و کفار منظور اولی سوره نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۶). مباحث اصلی این سوره به این شرح است:

- وحی و ارتباط خداوند با پیامبران از این طریق مرموز؛
- دلایل توحید و آیات خداوند در آفاق و انفس که بحث وحی را تکمیل می‌کند؛
- مسأله معاد و سرنوشت کفار در قیامت؛
- مباحث اخلاقی

۲-۱- دسته بندی آیات سوره شوری



۸. نمودار شماره هشت: دسته بندی آیات سوره شوری

همنشین های همنشین	موارد استعمال همنشین ها در سوره شوری	همنشین ها
أَوْحِينَا، عَرَبِيًّا،	وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَبَّ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷)	قرآن (رابطه مکملی)
الْعَزِيزُ، الْحَكِيمُ، قُرْآنًا، لِتُنذِرَ، وَصَيْنَا، يُكَلِّمُهُ، حِجَابٍ، رُسُلًا، رَسُولًا، بِإِذْنِهِ، يَشَاءُ، عَلِيَّ، حَكِيمًا، رُوحًا،	كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَبَّ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷) شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ (۵۱) وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۲)	وحی (رابطه اشتدادی)
اللَّهُ، لَكُمْ، الدِّينِ، مَا، أَقِيمُوا، شُرَكَاءَ، مَا لَمْ يَأْذَنَ،	شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱)	شرع (رابطه اشتدادی)
سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ، الْفَصْلُ، لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ، يُحَقِّقُ، الْحَقُّ، وَحْيًا، حِجَابٍ، يُرْسِلَ، رَسُولًا، اللَّهُ،	وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ (۱۴) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمُحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحَقِّقُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴) وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ (۵۱)	کلم (رابطه اشتدادی)
خَلَقَ، مَا بَثَّ، الْجَوَارِ، يُسْكِنُ، الرِّيحَ، صَبَّارًا، شَكُورًا، يُجَادِلُونَ، مُحِيسًا،	وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۲۹) وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۳۲) إِنْ يَشَاءُ يُسْكِنُ الرِّيحَ فَيَظْلَنَنَّ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۳) وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مُحِيسٍ (۳۵)	آیات (رابطه اشتدادی)

### ۳-۸- همنشین های واژه «عربی» در سوره شوری

در این بخش، واژه «عربی» با توجه به واژگان همنشین آن در سوره شوری مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار می‌گیرد. واژه «عربی» در این سوره، یک مورد رابطه مکملی (قرآن) و چهار مورد رابطه اشتدادی (وحی، شرع، کلمه، آیات) با واژگان همنشین خود برقرار نموده است.

#### ۱-۳-۸. قرآن

واژه «قرآن» در سوره شوری، یک مرتبه به صورت نکره به کار رفته است. این واژه در آیه ۷ «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» در حکم موصوف، با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. در این آیه، واژه‌های دیگری نیز با واژه قرآن همنشین شده‌اند، از جمله: «أَوْحَيْنَا»، «إِلَيْكَ»، «لِتُنذِرَ»، «يَوْمَ الْجُمُعِ»، «فَرِيقٌ». همنشین های این واژه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

- اولین دسته از همنشین‌ها، رابطه مکملی از نوع فعل و مفعول دارند: در آیه ۷ سوره شوری، «وَكَذَلِكَ
- أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»، واژه قرآن مفعول فعل «أَوْحَيْنَا» واقع شده است.
- دسته دوم از همنشین‌ها، با واژه قرآن رابطه مکملی ندارند، اما با واسطه قرار دادن فعل «أَوْحَيْنَا»، بی‌ارتباط با قرآن نمی‌باشند. «إِلَيْكَ»، به عنوان متعلق فعل «أَوْحَيْنَا»، اشاره به دریافت کننده وحی دارد و هدف از وحی قرآن به پیامبر اکرم (ص) در این آیه، با فعل «لِتُنذِرَ» و محتوای انذار، با عبارت «يَوْمَ الْجُمُعِ» بیان شده است. «فَرِيقٌ» به تمایز پیدا کردن انسان‌ها و تقسیم شدن آنان در روز قیامت به دو گروه اشاره دارد. با توجه به این آیه غرض از وحی، انذار مردم است و مخصوصاً انذاری که مربوط به روز قیامت است، روزی که همه مردم در آن جمع می‌شوند و گروهی به سوی بهشت و گروهی دیگر به سوی آتش می‌روند. علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌گوید که اگر مردم به چنین روزی تهدید و انذار نشوند، دعوت دین و تبلیغ آن به نتیجه نمی‌رسد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۱۸). بعضی از مفسرین گفته‌اند که منظور از جمله «مَنْ حَوْلَهَا» در آیه ۷ «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا»، سائر اقوام بشریت غیر عرب است و مؤید این احتمال آن است که از مکه به «أُمَّ الْقُرَىٰ» یعنی مرکز تمامی شهرهای دنیا تعبیر فرموده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۳۴). بنابراین، قرآن از جانب خداوند به پیامبر اکرم (ص) وحی شده است تا انسان‌ها را نسبت به «یوم الجمع» انذار دهد. اگر این انذار صورت نگیرد، دین خدا به نتیجه نمی‌رسد. این انذار در صورتی محقق می‌شود که محتوای پیام، کامل، جامع و روشن به انسان‌ها منتقل شود تا اتمام حجتی برای آنان و به نتیجه رسیدن دین خداوند باشد.

## ۲-۳-۸- وحی

ریشه «وحی» پنج مرتبه در سوره شوری به کار رفته است. دو بار به صورت فعل مضارع «يُوحِي» که در آیه ۳، فاعل آن خداوند و در آیه ۵۲، فاعل آن رسول است و دو بار به صورت فعل ماضی «أَوْحَيْنَا» و یک بار به صورت مصدر «وَحِيًّا» به کار رفته است. رابطه همنشینی ریشه «وحی» با واژه عربی از نوع اشتدادی است؛ چرا که وحی در لغت به معنای «کتب» یعنی ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۳۲۰). برخی دیگر گفته‌اند به معنای القاء علم یا القاء امری در باطن دیگری می‌باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۹۳؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۳، ص ۵۹). ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر و یا القاء علم به دیگری که در معنای لغوی وحی آمده است، می‌تواند به ایضاح، تبیین و رفع ابهام در یک موضوع منجر شود. ریشه وحی در

این آیات، با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «اللَّهُ»، «الْعَزِيزُ»، «الْحَكِيمُ»، «إِلَيْكَ»، «قُرْءَانًا»، «لِتُنذِرَ»، «يُكَلِّمَهُ»، «بِأَذْنِهِ»، «رَسُولًا»، «رُوحًا». هم‌نشین‌های این واژه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

- اولین دسته از هم‌نشین‌ها، رابطه مکملی از نوع فعل و فاعل دارند. در آیه ۳ این سوره «كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، واژه «الله» به عنوان فاعل برای فعل «يُوحِي»، با دو صفت «الْعَزِيزُ» و «الْحَكِيمُ»، همراه شده است و در آیه ۵۱، «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ»، واژه «رسول» با قید «بِأَذْنِهِ»، فاعل برای فعل «يُوحِي»، واقع شده است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۵، ص: ۶۱).
- دسته دوم از هم‌نشین‌ها، رابطه مکملی از نوع فعل و مفعول دارند. در آیه ۷ سوره شوری «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا»، واژه «قرآن» و در آیه ۵۲، «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» واژه «روح» به عنوان مفعول برای فعل «أَوْحَيْنَا» واقع شده است.
- دسته سوم از هم‌نشین‌ها با واژه وحی، رابطه مکملی ندارند. در آیات ۳، ۷ و ۵۲، «إِلَيْكَ» به عنوان متعلق فعل «أَوْحَيْنَا»، اشاره به دریافت‌کننده وحی دارد. در آیه ۷، واژه «لِتُنذِرَ» به هدف وحی و در آیه ۵۱، واژه «يُكَلِّمَهُ» به جنس وحی اشاره دارد.

با توجه به این دسته بندی، خداوند با دو صفت عزیز و حکیم و پیامبر اکرم (ص) به اذن خداوند، فاعل وحی قرار گرفته‌اند و در آیات دیگر، قرآن و روح هر دو از جمله مواردی هستند که مفعول وحی قرار می‌گیرند، پس قرآن و روح هر دو قابل القاء به دیگری می‌باشند. خداوند با وصف عربیت در مورد قرآن، این پیام را قابل انتقال به مخاطب از سوی فرستنده و قابل فهم و درک از سوی گیرنده آن قرار داده است؛ زیرا که این وحی از جنس کلام است از جنسی که برای مخاطب بسیار محسوس و تأثیر گذار خواهد بود.

### ۳-۳-۸- شرع

ریشه «شرع»، دو مرتبه در سوره شوری به کار رفته است. یک بار در آیه ۱۳، «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ» به صورت فعل ماضی که فاعل آن خداوند است و بار دیگر در آیه ۲۱، «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ» در قالب یک جمله استفهامی به صورت فعل ماضی که فاعل آن «او» ضمیر بارز است که به شرکاء بر می‌گردد. رابطه هم‌نشینی ریشه «شرع» در این سوره با واژه «عربی» از نوع اشتدادی است؛ چرا که شرع در لغت، به آغاز شدن چیزی همراه با امتداد آن گفته می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۶۲) و برخی دیگر معنای ظهور و وضوح را در معنای شرع آورده‌اند (فیومی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۱۰) و به راه روشن و واضح و یا ایجاد راهی روشن، شرع



گفته می‌شود (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۵۰؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۴۹). امتداد پیدا کردن یک موضوع یا ایجاد طریقی که روشن و واضح باشد به تبیین و رفع ابهام در مورد یک موضوع کمک می‌کند. ریشه شرع در این آیات، با واژه‌های بسیاری همنشین شده است، از جمله: «اللَّهُ»، «لَكُمْ»، «الدِّينِ»، «مَا»، «أَقِيمُوا»، «شُرَكَاء»، «كَلِمَةُ الْفَصْلِ»، «الظَّالِمِينَ». همنشین‌های این واژه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

- اولین دسته از همنشین‌ها، رابطه مکملی از نوع فعل و فاعل دارند. در آیه ۱۳، «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا...» واژه «اللَّهُ» و در آیه ۲۱، «أَمْ لَكُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ» واژه «شُرَكَاء» به عنوان فاعل برای فعل شرع، واقع شده‌اند.
- دومین دسته از همنشین‌ها، رابطه مکملی از نوع فعل و مفعول دارند. در آیه ۱۳، عبارت «مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ» و در آیه ۲۱، عبارت «مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ» به عنوان مفعول برای فعل شرع، واقع شده‌اند.
- سومین دسته از همنشین‌ها، رابطه مکملی با فعل شرع ندارند. در آیه ۱۳، «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» عبارت «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» به هدف تشریح و «لَكُمْ» به مخاطب تشریح اشاره دارد. در آیه ۲۱، «أَمْ لَكُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، واژه «الظَّالِمِينَ» در وصف کسانی است که بدون اذن خداوند به تشریح دین پرداخته‌اند و عاقبت آنان «عَذَابٌ أَلِيمٌ» است.

در تحلیل این روابط می‌توان گفت که خداوند به واسطه پیامبران به تشریح دینی می‌پردازد که میان انبیاء مشترک است و انسان‌ها وظیفه دارند که به اقامه دین بپردازند. این تشریح از جانب خداوند بر مبنای علم و حکمت صورت می‌پذیرد و قرآن نیز از جانب خداوند منبعی برای تشریح این دین قرار گرفته است که تشریحی روشن و واضح است و عربی خواندن قرآن در این سوره با ظهور داشتن مفاهیم قرآن در مفاهیم دینی که میان همه انبیاء مشترک است، برابری می‌کند.

#### ۴-۳-۸- کلمه

ریشه «کلم» چهار مرتبه در سوره شوری، به کار رفته است. این واژه یک بار به صورت نکره و با وصف «سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» و بار دیگر به صورت معرفه و با واژه «الْفَصْلِ» همراه شده است. در آیه ۲۴، «يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ» واژه کلمه به صورت جمع و معرفه و در آیه ۵۱ به صورت فعل مضارع «يُكَلِّمُهُ» به کار رفته است. رابطه

همنشینی ریشه «کلم» در این سوره با واژه «عربی» از نوع اشتدادی است؛ چرا که کلمه در لغت به معنای ابراز و آشکار ساختن هر چیزی است که در باطن و ضمیر انسان پنهان باشد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۰، ص ۱۱۹). برخی دیگر گفته‌اند کلمه سخنی است که تأثیرگذار باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۳۱) و یا به عبارتی کلمه اثری است که با یکی از دو حس شنوایی و یا بینایی درک می‌شود (راغب، ۱۴۱۲، ص ۷۲۲) و نیز گفته‌اند «کَلَمْتُهُ» به معنای «جرحت» است یعنی به سختی مجروحش کردم که تأثیرش ظاهر شد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۷۲۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۳۱). البته در مورد معنای اخیر یعنی جرح، اختلاف نظر وجود دارد. واژه «کلمه» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: **سَبَقْتُ مِنْ رَبِّي، الْفَصْلُ، لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ، يُحِقُّ، الْحَقُّ، وَحَيًّا، حِجَابٍ، يُرْسِلُ، رَسُولًا، اللَّهُ.** هم‌نشین‌های این واژه را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

- اولین دسته از هم‌نشین‌ها، رابطه مکملی از نوع ترکیب وصفی دارند. در آیه ۱۴، «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّي» واژه کلمه با عبارت «سَبَقْتُ مِنْ رَبِّي» توصیف شده است.
- دومین دسته از هم‌نشین‌ها، رابطه مکملی از نوع ترکیب اضافی دارند. در آیه ۲۱، «وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ»، واژه «الْفَصْلِ» مضاف الیه برای کلمه قرار گرفته است.
- سومین دسته از هم‌نشین‌ها، رابطه مکملی از نوع فعل و فاعل دارند. در آیه ۵۱، «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ»، واژه «اللَّهُ» به عنوان فاعل برای فعل «يُكَلِّمُهُ» واقع شده است.
- چهارمین دسته از هم‌نشین‌ها، رابطه مکملی با ریشه «کلم» ندارند. در آیه ۲۴، «وَوَيْمُ اللَّهِ الْبَاطِلِ وَ يَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»، محقق شدن حق به واسطه کلمات خداوند صورت می‌گیرد. در آیات ۱۴ و ۲۱ در صورت نبودن کلمه، «لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ»، اتفاق می‌افتد.

با توجه به معنای لغوی کلمه که گفته‌اند سخنی تأثیر گذار است و اثر آن با حس شنوایی یا بینایی درک می‌شود، بنابراین خداوند نیز برای نزول قرآن از جنس کلمات استفاده کرد تا اثر هدایتی آن برای همه انسان‌ها محسوس باشد. عربی بودن قرآن و محقق شدن حق به واسطه همین کلمات صورت می‌گیرد.

### ۵-۳-۸- آیات

واژه «آیات» چهار مرتبه در سوره شوری، دو بار به صورت «آیاته»، یک بار به صورت «لآیات» و یک بار هم به صورت «آیاتنا» به کار رفته است. این واژه در سوره شوری با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است. چرا که آیه در لغت به معنای نشانه و علامت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و یا شیء واضح و روشن (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۴) است. به عبارت دیگر معنای

«آیه» در اصطلاح (که آن هم نشأت گرفته از معنای «نشان» و «علامت» است) عبارت است از کلمات، عبارات و یا جملاتی از قرآن که سوره از آن‌ها تشکیل می‌یابد و تعداد آن‌ها در هر سوره‌ای معین و توقیفی است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است، دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۹). واژه «آیات» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: خَلْقٌ، مَا بَثَّ، الْجَوَارِ، يُسْكِنِ الرِّيحَ، صَبَّارٌ، شَكُورٌ، يُجَادِلُونَ، مَحِيصٌ. هم‌نشین‌های این واژه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، هم‌نشین‌هایی که به معرفی آیات در سوره شوری می‌پردازند که عبارتند از: خَلْقٌ، مَا بَثَّ، الْجَوَارِ، يُسْكِنِ الرِّيحَ، صَبَّارٌ، شَكُورٌ. در آیه ۲۹ خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ» در این آیه خلقت آسمان‌ها و زمین و انتشار جانداران در روی زمین از آیات خداوند دانسته شده است. در آیه ۳۲ می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ» در این آیه خداوند کشتی‌های شناور در دریا را به «اعلام» تشبیه کرده است. کلمه «اعلام» جمع «علم» به معنای علامت است و کوه را (از آن جهت که علامت راه‌ها است) علم می‌گویند و اگر کشتی را به کوه تشبیه کرده به منظور افاده بزرگی آن بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۶۱). این پراکندگی آیات نشان از این دارد که آیات خداوند در آسمان‌ها، زمین و حتی دریاها نیز وجود دارند. در آیه ۳۳ خداوند می‌فرماید: «إِنْ يَشَاءُ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ». معنای آیه این است که اگر خدا بخواهد، باد را که وسیله حرکت کشتی‌ها است، فرو می‌نشاند و کشتی‌ها در وسط اقیانوس‌ها از حرکت باز می‌ایستند. بنابراین وجود این آیات و ابقای آن‌ها در اثرگذاری به امر خداوند صورت می‌گیرد. اگر خداوند اراده کند می‌تواند حرکت و اثرگذاری این آیات را متوقف نماید.

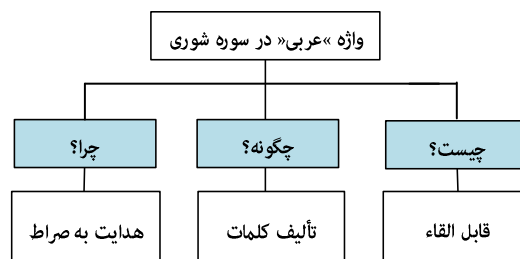
- دسته دوم، هم‌نشین‌هایی که واکنش نسبت به این آیات را بیان می‌کنند که عبارتند از: يُجَادِلُونَ، مَحِيصٌ. در آیه ۳۵ «وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ» کسانی که نسبت به آیات خداوند مجادله می‌کنند، هیچ راه گریز و فراری ندارند.

خداوند در سوره شوری با معرفی آیات و بیان کارکرد آن‌ها از جمله آیات موجود در هستی از آسمان‌ها و زمین گرفته تا کشتی‌هایی که همچون کوه در دریا به امر خداوند حرکت می‌کنند، این حقیقت را بیان می‌کند که این آیات با کیفیت خاصی خلق شده‌اند و در همه جا زمین، آسمان و دریا قرار داده شده‌اند. اما طبق آیه ۳۳ «إِنْ يَشَاءُ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِ» ابقای این آیات و اثرگذاری آن‌ها به خواست خداوند انجام می‌شود. هر

آیه‌ای هر چند نشانه‌ای روشن و آشکار است، اما بدون خواست خداوند آن نشانه اثرگذار نخواهد بود. اثرگذاری آیات به عظمت و بزرگی و پراکندگی آن‌ها نیست، اثرگذاری آیات منوط به خواست خداوند است. کشتی‌های با عظمت که در بزرگی به کوه تشبیه شده‌اند، هر چند آیه‌ای روشن و آشکار هستند، اما اگر خواست خداوند در اثرگذاری آن‌ها دخیل نباشد، از بین خواهند رفت. قرآن نیز از آیاتی تشکیل شده است که هر کدام از این آیات از کلماتی تشکیل شده‌اند که این کلمات معانی مخصوصی را با خود حمل می‌کنند. این کلمات با قرار گرفتن در کنار یکدیگر و تألیف شدن آن‌ها با یکدیگر آیه‌ای را تشکیل می‌دهند که هر یک از این آیات چون از کلمات محسوس و اثر گذار ترکیب شده‌اند و در مجموع پیامی را به مخاطب منتقل می‌کنند، می‌توان مجموع این آیات را قرآن یعنی قابل قرائت و خواندنی و اثرگذاری این آیات به خواست خداوند را «عربی» خواند که این اثر گذاری در تک تک کلماتش و مجموع آیاتش آشکار و روشن است.

#### ۴-۸- مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره شوری

محور اصلی سوره شوری بیان وحی و تعریف حقیقت آن و اشاره به هدف و نتایج آن می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۹). در این سوره در مورد قرآن نیز از واژه وحی استفاده شده است. خداوند در آیه ۷ می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» و در آیه ۵۲ به جای قرآن عربی از واژه «روح» استفاده می‌کند و می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا». در ادامه این آیه با بیان این جمله «وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» به کارکرد این قرآن و کتاب یعنی نور بودن آن و خواست خداوند در هدایت شدن انسان به واسطه این نور اشاره می‌کند. این روح و نور در کلمات و آیات قرآن جاری شده است، پیامبر اکرم (ص) این آیات و کلمات را از خداوند دریافت کرده است و طبق آیه ۵۱ «فِيُوحِي بِلَاذْنِهِ» به دیگران القاء می‌کند، پس پیامبر اکرم (ص) نیز صاحب نوری شده است که طبق آیه ۵۲ «إِنَّا كَلَّمْنَا نُوْرًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» می‌تواند انسان‌ها را به صراط مستقیم هدایت کند. در نمودار زیر مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره شوری در پاسخ به سه سؤال، به تفکیک آورده شده‌اند:



سوره شوری با موضوع وحی آغاز می‌شود. در آیه ۷ خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» با توجه به این آیه، عربی بودن قرآن وصفی از جنس علم و قابل القاء شدن به دیگری است و این علم به همراه قرآن به پیامبر اکرم (ص) القاء شده است تا ام القری و یوم الجمع را انذار دهد. عربی بودن قرآن یکی از ویژگی‌هایی است که باید به جمع شدن انسان‌ها و بازگشت آنان به سوی خداوند کمک کند. قرآن در صورتی می‌تواند همه انسان‌ها را در همه زمان‌ها و در همه مکان‌ها انذار دهد که برای همه آنان اتمام حجت باشد. خداوند در آیه ۳ می‌فرماید: «كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» و در آیه ۱۳ می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ» یعنی آنچه را که به پیامبران قبلی وحی کردیم در این قرآن و به تو نیز وحی کردیم. بنابراین، قرآن جامع همه آن چیزی است که به پیامبران قبلی وحی شده است و آن دین است. خداوند در قرآن به تشریح دینی می‌پردازد که میان همه انبیاء مشترک است، چون قرآن جامع است، پس می‌تواند همه انسان‌ها را به سوی خدا بازگرداند. مفاهیم قرآن با مفاهیم موجود در ادیان دیگر مشترک است و همه این مفاهیم به وحی مشترکی اشاره دارد که همه این وحی‌ها از جانب خداست. پس این قرآن می‌تواند همه انسان‌ها در هر زمان و مکانی که باشند به سمت خدا بازگشت دهد. در این سوره عربی بودن قرآن از جنس وحی است، پس قابل القاء شدن به دیگران است. خداوند در آیه ۵۲ می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»، در این آیه خداوند از القاء روح به پیامبر اکرم (ص) سخن می‌گوید و در آیاتی دیگر می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنَّ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ» (الشوری، ۳۲-۳۳)، اگر بخواهد باد را ساکن می‌گرداند و [سفینه‌ها] بر پشت [آب] متوقف می‌مانند. اگر ریح ساکن شود، عظمت کشتی‌ها بی اثر خواهد بود و راکد می‌مانند. در آیه ۵۲ هم می‌فرماید که عظمت قرآن به روح آن است. اگر روحی که خداوند آن را به پیامبر اکرم (ع) القاء کرده است، از قرآن برداشته شود، آیات آن بی اثر خواهد بود. طبق آیه ۵۲ این روح به پیامبر اکرم (ص) القاء شده است و قرآن باید از طریق پیامبر اکرم (ص) (از طریق کلمات) به انسان منتقل شود. روح موجود در آیات، آن‌ها را قابل قرائت می‌کند. پیامبر اکرم (ص) این قرآن عربی را از جانب خداوند به وسیله وحی دریافت کرده است و در آیه ۵۲ که می‌فرماید: «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ» به کارکرد این قرآن اشاره می‌کند و آن را نور قرار می‌دهد تا قابل القاء به دیگران باشد. پس پیامبر اکرم (ص) که این قرآن را دریافت کرده است، نیز صاحب این نور است و می‌تواند سبب هدایت دیگران شود، زیرا خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (الشوری، ۵۲).

آیات قرآن از کلماتی تألیف شده‌اند که از کنار هم قرار گرفتن آن‌ها یک جمله تشکیل می‌شود و از ترکیب چند جمله، یک کلام ساخته می‌شود و این کلام معنایی را به انسان منتقل می‌کند. حقیقت وحی در این سوره به دنبال تشریح دین است، دینی که میان همه انبیاء مشترک است. خداوند در آیه ۱۳ سوره شوری می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا». در این آیه پیامبرانی چون نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اکرم (ص) در کنار هم قرار گرفتند تا یک حقیقت مشترک را بیان کنند و به اقامه دین پردازند. ریشه «شرع» در قرآن پنج مورد در ۴ سوره به کار رفته است. بیشترین کاربرد این ریشه در سوره شوری (۲ مورد) است که در این سوره با واژه «دین» همراه شده است. در سایر سوره‌ها شرع به معنای تشریح دین نمی‌باشد. گفته‌اند که واژه شرع در لغت، به آغاز شدن چیزی همراه با امتداد آن گفته می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۶۲) و برخی دیگر معنای ظهور و وضوح را در معنای شرع آورده‌اند (فیومی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۱۰) و به راه روشن و واضح و یا ایجاد راهی روشن، شرع گفته می‌شود (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۵۰؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۴۹). جمله «شرع الله الدین» یعنی خداوند دین را بیان کرد و ظاهر ساخت (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۳۶). بنابراین تشریح دین از حضرت نوح آغاز شده و تا زمان پیامبر اکرم (ص) امتداد داشته است. محتوای وحی پیامبران تشریح دین و هدف آن اقامه دین به واسطه پیامبران است و این قرآن نیز برای ارائه دین خدا و در ادامه همان تشریح وحی شده است.

در آیه ۲۱ خداوند می‌فرماید: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». طبق این آیه دینی به جز آنچه خدا تشریح کرده وجود ندارد، چون خدا شریکی ندارد تا در مقابل دین تشریح شده خدا و بدون اذن او دینی تشریح کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۴۱). در ادامه آیه به وجود «كَلِمَةُ الْفَصْلِ» و نقش آن در تشریح دین اشاره می‌کند و در آیه ۲۴ می‌فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ». علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید که مسأله محو باطل و احقاق حق سستی است که خداوند آن را با کلمات خود جاری می‌سازد. منظور از «کلمات» همان وحی خداوند به پیامبران و کلام ربوبی او است که مقاصد را به انبیاش تفهیم می‌کند. ممکن هم هست مراد از کلمات خدا، نفوس انبیاء باشد، چون این نفوس شریفه خاصیت کلام را دارند، کلام از منویات پرده بر می‌دارد، نفوس انبیاء هم رازهای غیبی را هویدا می‌سازد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۵۰).

نور قرآن به واسطه کلمات به همه انسان‌ها می‌رسد. چون کلمه یعنی ایجاد اثری که محسوس باشد و با چشم دیده شود و با گوش شنیده شود. در سوره طه حضرت موسی (ع)، کلمه‌ای بود که شعله‌ای از آتش را برداشت و حرکت کرد تا خود و دیگران را هدایت کند. در سوره شوری خداوند می‌فرماید: «يُحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ» یعنی خداوند به واسطه کلمات حق را محقق می‌سازد. در این آیه کلمات به صورت جمع به کار رفته است. بنابراین مجموعه‌ای از این کلمات با حمل کردن نور، مسیر و سبیل هدایت را برای انسان روشن ساخته‌اند. پس عربی شدن قرآن در سوره شوری با وجود کلمات و اتصال آن‌ها به یکدیگر محقق می‌شود به طوری که زنجیره‌ای از کلمات، انسان را به راهی روشن و حقیقتی متعالی رهنمون می‌سازد. هر آیه‌ای از قرآن از تألیف کلماتی ساخته شده که هر کلمه‌اش همچون حضرت موسی (ع) برای هدایت انسان‌ها اثر گذار است. خداوند به وسیله وجود کلمه، دین را برای انسان‌ها تشریح می‌کند و منظور از دین، همان امر مشترک میان انبیاء است که در قالب کتاب و قرآن عربی به پیامبر اکرم (ص) وحی شده است. بنابراین خداوند به واسطه پیامبر اکرم (ص)، کتاب و قرآن را برای انسان‌ها تبیین می‌کند و به واسطه نوری که از کتاب و قرآن ساطع می‌شود و پیامبر هم به عنوان دریافت کننده قرآن از آن نور بهره‌مند می‌شود و به کمک این نور انسان را به صراط مستقیم هدایت می‌کند.

### ۳-۳-۸- هدایت به صراط (شریعه سازی)

خداوند در آیه ۷ سوره شوری می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»، در این آیه هدف از القاء کردن قرآن عربی به پیامبر اکرم (ص)، انداز دادن انسان‌ها از یوم الجمع است، جمع شدنی که در آن روز جدایی و دسته‌بندی انسان‌ها اتفاق می‌افتد. با دقت در این آیه، این سؤال به ذهن خطور می‌کند که در یوم الجمع چه چیزی میزان تفریق انسان‌ها قرار می‌گیرد و عربی بودن قرآن چه ارتباطی با آن دارد؟ خداوند در آیه ۵۲ می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». در این آیه خداوند برای توصیف قرآن از عبارت‌های «رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» و «نُورًا نَهْدِي» استفاده می‌کند. عربی بودن قرآن نیز به موازات این اوصاف از قرآن معنا می‌شود و چیزی است که انسان‌ها بر مبنای آن به دو گروه تقسیم می‌شوند و خصوصیت بارزی در انسان ایجاد می‌شود که دریافت کننده قرآن نیز می‌تواند انسان‌ها را به صراط مستقیم هدایت کند. همچنان که در ادامه آیه خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (الشوری، ۵۲). طبق این آیه پیامبر اکرم (ص) هم به صراط مستقیم هدایت می‌کند. بنابراین پیامبر هم نوری دارد یا خودش نور است که می‌تواند هدایت کننده باشد و این نور، میزان تفریق انسان‌ها در روز قیامت است. علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید که آنچه پیامبر اسلام مردم را

به سویس هدایت می‌کند، صراط مستقیم است و همان چیزی است که خدا مردم را به سویس هدایت می‌کند، پس هدایت خدا و رسول خدا (ص) یک هدایت است و دعوتشان یک دعوت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۷۸). بنابراین عربی بودن قرآن حاصل از تألیف کلماتی است که در کنار یکدیگر شریعت و مسیری روشن برای رسیدن به حقیقت را ایجاد کرده‌اند، چون هر کلمه‌ای نوری را با خود حمل می‌کند که با در کنار هم قرار گرفتن این کلمات و زنجیره‌ای که از حضرت نوح(ع) آغاز شده و به پیامبر اکرم(ص) منتهی می‌شود، مسیری و شریعتی برای انسان‌ها ساخته می‌شود که با قرار گرفتن در این مسیر و تبعیت از این شریعت به حقیقت خواهند رسید.

#### ۴-۸- تعریف عربی در سوره شوری

با توجه به مباحث لغوی و تحلیل همنشین‌های واژه عربی در سوره شوری می‌توان گفت که عربی عبارت است از القاء شدن حقیقتی از جانب خداوند عزیز حکیم به پیامبر اکرم(ص) به منظور اینکه دین برای انسان‌ها قابل قرائت شود و به واسطه وجود کلمات امتداد پیدا کند. در این سوره خداوند به واسطه کلماتی چون حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی به تشریح دین می‌پردازد، دینی که با عمل کردن به محتوا و دستورات آن، انسان در صراط مستقیم قرار می‌گیرد و به سوی خدا باز می‌گردد و قرآن نیز امتداد دهنده همان دینی است که میان انبیاء مشترک است، از این جهت قرآن نیز کلمه‌ای اثرگذار و قابل القاء برای آشکار ساختن حق است. هر اثری در صورتی می‌تواند آشکار کننده حق باشد که مسبق به پیشینه‌ای مشترک میان فرستنده و گیرنده باشد. بنابراین قرآن یک اثر و نشانه‌ای است برای تداعی شدن حقیقتی که میان فرستنده و گیرنده مشترک است از این روست که خداوند قرآن را عربی خوانده است. بنابراین قرآن عربی، حقیقتی را با تألیف کلمات، قابل القاء ساخته است تا شریعتی ایجاد شود که انسان را به صراط مستقیم متصل سازد و به سوی خدا باز گرداند.

#### ۹- سوره زخرف

سوره زخرف چهل و سومین سوره قرآن و از سوره‌های مکی است. دلیل نام‌گذاری آن، استفاده از کلمه «زخرف» در آیه ۳۵ است. زخرف به معنای زر و زیور است و به دلیل اشاره به بی‌ارزشی کالاها و زیور دنیایی در آیات ۳۳ تا ۳۵، این سوره به «زخرف» نام‌گذاری شده است (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۵۰). از امام باقر(ع) نقل شده است که هر کس بر خواندن سوره «حم زخرف» مداومت کند، خداوند او را در قبر از حشرات زمین و از فشار قبر ایمن می‌دارد، تا آن گاه که در پیشگاه خداوند بزرگ قرار می‌گیرد، آن سوره می‌آید و او را به فرمان خداوند وارد بهشت می‌کند (صدوق، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۲۲۱). در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) نقل



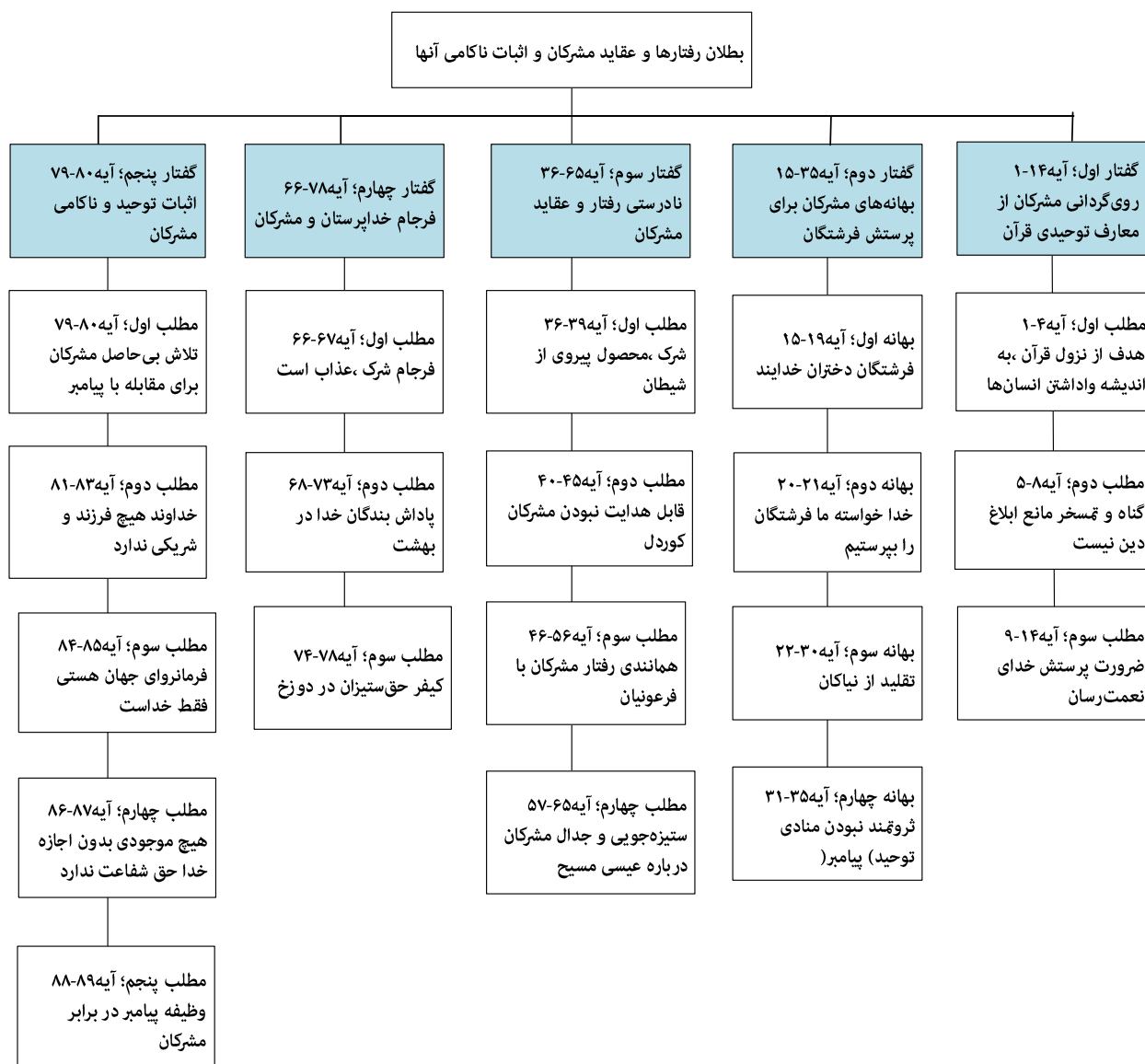
شده است کسی که سوره زخرف را تلاوت کند از کسانی است که روز قیامت به او خطاب مخاطب می شود: ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه غمی؛ بدون حساب وارد بهشت شوید (بحرانی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۸۴۳).

#### ۹-۱- محتوای کلی سوره زخرف

محور اصلی این سوره، انذار و هشدار به انسان است. در این سوره تأکید می شود که سنت الهی، ارسال پیامبران و هشدار به انسانها بود و تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان آنها هلاک شده اند. برای این موضوع مثالهایی از اقوام حضرت ابراهیم(ع)، حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع) ذکر می کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۲۹). مباحث این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

- اهمیت قرآن و نبوت پیامبر اکرم(ص)؛
- برخی دلایل توحید در آفاق و یادآوری نعمت های گوناگون خداوند را بر انسانها؛
- مبارزه با شرک و نفی نسبت های ناروا به خداوند و رد تقلیدهای کورکورانه؛
- ذکر سرگذشت انبیای پیشین و اقوام آنها؛
- معاد و پاداش مؤمنان و سرنوشت کفار و هشدار به مجرمان؛
- معیارهای باطل افراد بی ایمان که موجب اشتباه آنها می شود؛
- اندرز و نصیحت؛

## ۲-۹- دسته‌بندی آیات سوره زخرف



۹. نمودار شماره ۹: دسته بندی آیات سوره زخرف

جدول ۹: واژگان همنشین «عربی» در سوره زخرف

همنشین ها	موارد استعمال همنشین ها در سوره زخرف	همنشین های همنشین
قرآن (رابطه مکملی)	إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱)	نزول، جعل، تعقلون
جعل (رابطه اشتدادی)	إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) أَلَدَى جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲) وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْأً إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ (۱۵) وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْتَلُونَ (۱۹) وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸) وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَنْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ (۴۵) فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَافًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ (۵۶) إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) وَلَوْلَا نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (۶۰)	کتاب، قرآن، ارض، مهد، سبل، تهتدون، خلق، جزء، ملائکه، کلمه، آلهه، سلف، مثل،
مبین (رابطه اشتدادی)	وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْأً إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ (۱۵) أَوْ مَنْ يَنْشِئُ فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءَ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ (۲۹) أَ قَانَتْ تَسْمَعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمَى وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۰) أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۲) وَ لَا يَصُدِّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۲) وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِبَيِّنٍ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۶۳)	کتاب، کفور، رسول، ضلال، شیطان، عدو، حکمت،
ذکر (رابطه اشتدادی)	أَفَنْضِرْبَ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ (۵) لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تَسْتَلُونَ (۴۴)	ضرب، صفحا، نعمه، يعش، الرحمن، لك، لقومك
آیات (رابطه اشتدادی)	وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷) وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۶۹)	أرسلنا، جاءهم، يضحكون، نريهم، آمنوا، مسلمين

۳-۹- همنشین های واژه «عربی» در سوره زخرف

در این بخش، واژه «عربی» با توجه به واژگان همنشین آن در سوره زخرف مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار می گیرد. واژه «عربی» در این سوره، یک مورد رابطه مکملی (قرآن) و چهار مورد رابطه اشتدادی (جعل، مبین، ذکر، آیات) با واژگان همنشین خود برقرار نموده است.

۱-۳-۹. قرآن

واژه «قرآن» دو بار در سوره زخرف، یک بار به صورت نکره و یک بار به صورت معرفه به کار رفته است. این واژه به عنوان موصوف با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. واژه قرآن در این آیات با واژه های بسیاری همنشین شده است، از جمله: «جَعَلْنَاهُ»، «تَعْقِلُونَ»، «نُزِّلَ» و «هَذَا». روشن است که این واژه های همنشین، نمی توانند جانشین واژه عربی قرار بگیرند؛ اما با بررسی لغوی هر کدام از این واژه ها می توان نتیجه گرفت که هر کدام از این همنشین ها، در روشن شدن بخشی از معنای واژه عربی نقش دارند.

آیه «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ»، جمله قسم و آیه «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» جواب قسم واقع شده است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۵، ص: ۶۳). ضمیر در «جَعَلْنَاهُ» به کتاب بر می‌گردد و جمله «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، غایت و غرض جعل آن کتاب را بیان می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۳). علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید اینکه قرآن را کتابی مبین خوانده، بدین جهت است که قرآن، طریق هدایت را ظاهر می‌کند، هم چنان که فرموده: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (النحل، ۸۹) و یا بدین جهت است که خودش ظاهر و روشن است و نقطه ضعفی در آن نیست، هم چنان که در این باره نیز فرموده: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (البقره، ۲). در این آیه خداوند امید تعقل و فهمیدن مردم را غایت و غرض جعل مذکور قرار داده است و این نکته شاهد بر این است که قرآن قبل از آنکه به زبان عربی درآید، در مرحله‌ای از کینونت (هستی) وجود داشته که در آن مرحله عقول بشر به آن دسترسی نداشته است، با اینکه کار عقل این است که هر امر فکری و مسأله ذهنی را درک کند، هر چند که آن مسأله در نهایت درجه دقت و لطافت باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۳).

همنشین‌های واژه «قرآن» را بر اساس فاعل آن‌ها می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول، همنشین‌هایی که فاعل آن، خداوند است، از جمله فعل «جَعَلْنَاهُ» و دسته دوم، همنشین‌هایی که فاعل آن، انسان است، از جمله فعل «تَعْقِلُونَ». قرآن از جانب خداوند جعل شده است، برای اینکه انسان‌ها به تعقل برسند و این تعقل را منحصر به گروه خاص یا فرد خاصی نکرده است، همه افراد انسان می‌توانند با بهره‌مند شدن از ویژگی عربیت قرآن به تعقل برسند. نکته دیگر در توضیح همنشین‌ها اینکه فعل «جَعَلْنَاهُ» به صورت ماضی و فعل «تَعْقِلُونَ»، به صورت مضارع به کار رفته است و این نشان می‌دهد که فرصت تعقل برای انسان‌ها محدودیت زمانی هم ندارد و این امر می‌تواند به صورت مستمر از سوی انسان‌ها انجام شود.

## ۲-۳-۹ جعل

ریشه «جعل» در سوره زخرف، ۱۲ بار به صورت ماضی و در صیغه‌های مفرد و جمع به کار رفته است. این واژه در آیه سوم «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است. «جعل» در لغت بر پنج وجه به کار می‌رود: شروع، ایجاد شیء، ایجاد شیء از شیء، صیوروت شیء از حالتی به حالت دیگر و حکم بر چیزی با چیزی (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۱۹۶). در این آیه، «جعل» به معنای چهارم یعنی صیوروت یک شیء از حالتی به حالت دیگر به کار رفته است. علامه طباطبایی ذیل این می‌گوید، همین که امید تعقل و فهمیدن مردم را غایت و غرض جعل مذکور قرار داده، شاهد بر این است که قرآن قبل از آنکه به زبان عربی نازل شود، در مرحله‌ای از کینونت (هستی) وجود داشته که در آن مرحله، عقول بشر به آن دسترسی نداشته

است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۴). با این صیروت و تغییر حالت، قرآن برای انسان، عربی، رسا و روشن شد.

واژه «جعل» در این آیات با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «کتاب»، «قرآن»، «ارض»، «مهد»، «سبل»، «تهتدون»، «خلق»، «جزء»، «ملائکه»، «کلمه»، «ءَالِهَةٌ»، «سلف» و «مثل». با توجه به موارد استعمال واژه «جعل» در این سوره، آیات مورد نظر را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

- دسته اول آیاتی که فاعل «جعل» خداوند می‌باشد، این آیات عبارتند از: آیات ۳، ۱۰، ۱۲، ۲۸، ۳۳، ۴۵، ۵۶، ۵۹ و ۶۰. در آیات ابتدایی، خداوند از جعل کتاب به صورت قرآن عربی، جعل زمین به صورت مهد و قرار دادن سبیل‌های هدایت در زمین و جعل حضرت ابراهیم(ع) به عنوان «كَلِمَةً بَاقِيَةً» سخن می‌گوید. در آیات انتهایی با اضافه شدن ضمیر فاعلی «نا» به فعل «جعل»، خداوند از اقداماتی در مقابل کفار و از جعل عاقبت فرعونیان به عنوان عبرتی برای آیندگان و جعل حضرت عیسی(ع) به عنوان مثل برای بنی‌اسرائیل و جعل انسان‌هایی در زمین با داشتن کمالات بسیار همچون ملائکه، سخن می‌گوید.

- دسته دوم آیاتی که فاعل «جعل» انسان‌ها می‌باشند، این آیات عبارتند از: آیات ۱۵ و ۱۹. در این آیات کافران ملائکه را به عنوان جزئی از خدا گرفته‌اند.

در این دو دسته از آیات، فعل خدا و فعل انسان‌ها در مقابل هم قرار گرفته است. خداوند امکاناتی را در زمین برای هدایت انسان‌ها فراهم کرده است تا انسان‌ها به تعقل برسند، اما این تعقل در برخی به درستی فعال نشده است و برای خداوند جزء قرار داده‌اند.

### ۳-۳-۹ مبین

واژه «مبین» شش بار در سوره زخرف، یک بار به صورت معرفه و پنج بار به صورت نکره به کار رفته است. در آیه دوم، این واژه وصفی برای کتاب واقع شده است. جمله «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ» (الزخرف، ۲) قسم است و جمله «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (الزخرف، ۳) جواب قسم واقع شده است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۵، ص: ۶۳). در این آیات واژه «مبین» با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است. ریشه «بین» در زبان عربی به دو معنای متضاد آمده است: بین هم به معنای فراق و هم به معنای وصل است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۵، ص ۳۵۷). واژه «بین» برای حدّ فاصل میان دو چیز یا وسط آن‌ها وضع شده است. بَانَ كَذَا- یعنی جدا شد و هر چه از او پنهان بود، ظاهر شد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۵۶). همچنین گفته‌اند این ریشه به معنای آشکاری و روشنی بعد از

ابهام و اختصار به وسیله جدا کردن است. یعنی یک کلام مبهم و مختصر با جدا کردن به صورت روشن و واضح بیان شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۹۵). واژه «الْبَيِّنَات» نیز از همین ریشه است که در آیه ۶۳ «وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ» آمده است.

واژه «مبین» در آیات مورد نظر با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «کتاب»، «کفور»، «رسول»، «ضلال»، «شیطان»، «عدو» و «حکمت». هم‌نشین‌های این واژه را با توجه به کاربرد مثبت و منفی، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

- دسته اول هم‌نشین‌هایی که در این سوره برای هدایت انسان‌ها نقش مثبتی دارند که عبارتند از: «کتاب»، «رسول» و «حکمت». در آیه دوم این سوره کتاب با مبین بودن توصیف شده است و به این کتاب مبین سوگند یاد شده است. مبین بودن کتاب از اهمیت خاصی برخوردار است که خداوند به آن قسم خورده است. در آیه ۲۹ این سوره خداوند می‌فرماید: «حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ» در این آیه واژه «مبین» در همراهی با رسول و حق آمده است. در آیه ۶۳ «وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ» واژه حکمت، معادلی برای «بینات» قرار گرفته است.

در این آیات، واژه‌های کتاب، رسول و حکمت هر کدام به نوعی در تبیین و جداسازی حق از باطل و هدایت انسان‌ها نقش دارند. خداوند این تبیین و روشنی را در سه مرحله، از کتاب گرفته تا رسول که آورنده آن است و در نهایت پیامی که منتقل می‌شود، قرار داده است. بنابراین هدایت خداوند در هر سه مرحله روشن است. حقیقتی که در کتاب است، مبین خوانده شده، در مرحله ابلاغ رسول و آورنده آن نیز مبین خوانده شده و در مرحله دریافت و انتقال پیام هم به صورت حکمتی است که برای انسان موارد اختلاف را تبیین می‌کند.

- دسته دوم هم‌نشین‌هایی که در این سوره برای هدایت انسان‌ها نقش مثبتی ندارند که عبارتند از: «کفور»، «ضلال»، «شیطان» و «عدو». در آیه ۱۵ «وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ» انسان به دلیل جزء قرار دادن برای خداوند، کفور مبین خوانده شده است. در آیه ۴۰ «أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» انسان به دلیل نداشتن قدرت بینایی و شنوایی در ضلالت مبین قرار گرفته است. در آیه ۶۲ «وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» شیطان به عنوان مانع و بازدارنده برای هدایت انسان معرفی شده است. به نظر می‌رسد شیطان در مرحله ابلاغ و دریافت، انسان را از مسیر هدایت باز می‌دارد. همان‌طور که هدایت در سه مرحله، کتاب، رسول و حکمت تبیین شده

بود، گمراهی نیز در سه مرحله کفر، شیطان و ضلالت قرار گرفته است. انسانی که نسبت به حق کافر است، چون حق را نمی‌بیند با شیطان همراه می‌شود. نتیجه همراهی با شیطان، قرار گرفتن در مسیر ضلالت است.

#### ۴-۳-۹ ذکر

واژه «ذکر» سه بار در سوره زخرف، دو بار به صورت معرفه و یک بار به صورت نکره به کار رفته است. در آیه ۱۳ فعل «تَذَكَّرُوا» نیز از همین ریشه گرفته شده است. واژه «ذکر» در این سوره با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که «ذکر» در لغت به معنای حفظ کردن چیزی جهت یادآوری (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۴۶)، یاد کردن و باز اندیشی چیزی با زبان یا قلب است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸). همچنین گفته‌اند اصل این ریشه به معنای یادآوری در مقابل فراموشی و نسیان است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۳؛ ص ۳۴۳). راغب گفته است که گاهی چیزی به یاد می‌آید و مراد از آن حالتی است در نفس که به وسیله آن، انسان چیزی را که معرفت و شناخت آن را قبلاً حاصل کرده است، حفظ می‌کند. باز اندیشی ذکر و یادآوری مانند حفظ کردن است، با این تفاوت که واژه حفظ به اعتبار به دست آوردن و دریافتن چیزی گفته می‌شود، ولی ذکر به اعتبار حضور در ذهن و به خاطر آوردن آن است، گاهی نیز ذکر را برای حضور در دل و سخن هر دو به کار می‌برند، از این جهت گفته می‌شود که ذکر دو گونه است: یکی قلبی و دیگری زبانی (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸).

واژه «ذکر» در این آیات با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «ضرب»، «صفحاً»، «نعمه»، «یعش»، «الرحمن»، «لک»، «لقومک»، «نقیض»، «شیطاناً»، «قرین».

در آیه ۵، «أَفَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ» واژه «ذکر» به صورت معرفه به کار رفته است. استفهام در این آیه، انکاری است و حرف «فاء» که بر کلمه «نضرب» درآمده، برای این است که بفهماند مضمون این جمله فرع و نتیجه مطالب گذشته است. عبارت «ضرب الذکر عنهم»، به معنای برگرداندن روی سخن از ایشان و کلمه «صفح» به معنای اعراض است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۵). بنابراین، معنای آیه این است که آیا ذکر را که همان کتابی است که عربی و خواندنی‌اش کردیم تا تعقلش کنید، از شما برگردانیم به خاطر اینکه شما مردمی اسرافگر هستید؟ و یا معنایش این است که آیا قرآن را از شما به سویی دیگر برگردانیم به خاطر اینکه شما اسرافگرید؟ (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۵). خداوند به صرف اینکه شما مردمی اسرافگر و متجاوز هستید، سنت الهی را که همان سنت هدایت از طریق وحی است، قطع نخواهد کرد؛ زیرا اعراض شما

برای خداوند تازگی ندارد. با توجه به آیات بعد خداوند پیامبران بسیاری را برای امت‌های گذشته فرستاده است، در حالی که این پیامبران توسط اقوام خود مورد استهزاء قرار گرفتند، اما خداوند از هدایت انسان‌ها دست بر نمی‌دارد.

در آیه ۳۶ «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»، واژه «ذکر» به رحمان اضافه شده است. گفته‌اند واژه «عشی»، «یعشی» از باب علم یعلم است و در مورد کسی به کار می‌رود که چشمانش دچار آفتی شده باشد که هیچ نبیند و یا تنها شب کور باشد. «عشا»، «یعشوا»، از باب نصر ینصر است و در مورد کسی به کار می‌رود که خود را به کوری و یا شب کوری زده باشد، بدون اینکه در چشمانش آفتی باشد. کلمه «نقیض» از مصدر «تقیض» است که هم به معنای تقدیر است و هم چیزی را نزد چیزی بردن (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۱۰۱). پس معنای آیه چنین می‌شود کسی که از یاد خدای رحمان، خود را به کوری بزند و به این مسأله به نظر شب کورها بنگرد، شیطانی برایش مقدر می‌شود که در همه حال، مصاحب او است و هرگز از شخص شب کور جدا نمی‌شود.

در آیه ۴۴ «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ»، واژه «ذکر» به صورت نکره آمده است. در آیه قبل خداوند خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، طبق این آیه به نظر می‌رسد منظور از واژه «ذکر» در آیه ۴۴، قرآن است. اما علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌گوید که مراد از ذکر، خدا است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۱۰۵). از بیشتر مفسرین نقل شده که گفته‌اند مراد از «ذکر» در این آیه، شرف و نام نیکی است که از آن جناب و قومش باقی بماند و معنایش این است که این قرآن شرافت عظیمی است برای تو و قومت که تا قیامت در بین امت‌های دیگر سر بلند خواهید بود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۷۵).

### ۵-۳-۹ آیات

واژه «آیات» سه بار در سوره زخرف به صورت جمع «بِآيَاتِنَا» و یک بار به صورت مفرد «آيَةٍ» به کار رفته است. این واژه با واژه «عربی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که آیه در لغت به معنای نشانه و علامت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و یا شیء واضح و روشن (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۴) است. به عبارت دیگر معنای «آیه» در اصطلاح (که آن هم نشأت گرفته از معنای «نشان» و «علامت» است) عبارت است از کلمات، عبارات و یا جملاتی از قرآن که سوره از آن‌ها تشکیل

۱. «وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأُولَيْنِ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (الزخرف، آیات ۶-۷)



می‌یابد و تعداد آن‌ها در هر سوره‌ای معین و توقیفی است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است، دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۹).

واژه «آیات» در این سوره با واژه‌های بسیاری هم‌نشین شده است، از جمله: «أَرْسَلْنَا»، «جَاءَهُمْ»، «يَضْحَكُونَ»، «نُرِيهِمْ»، «آمَنُوا» و «مُسْلِمِينَ». هم‌نشین‌های این واژه را بر اساس فرستنده و واکنش نسبت به آیات، می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

- دسته اول هم‌نشین‌هایی که مربوط به فرستنده «آیات» است که عبارتند از: «أَرْسَلْنَا»، «جَاءَهُمْ» و «نُرِيهِمْ». در آیه ۴۶ «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، خداوند سوگند یاد می‌کند که حضرت موسی (ع) را به همراه آیاتی که منسوب به رب است به سوی فرعون و قومش فرستاده است. در آیه ۴۷ «فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ»، نیز خداوند از فرستادن آیاتش و در آیه ۴۸ «وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا...» از نشان دادن آیات بزرگ به فرعون و قومش سخن می‌گوید.

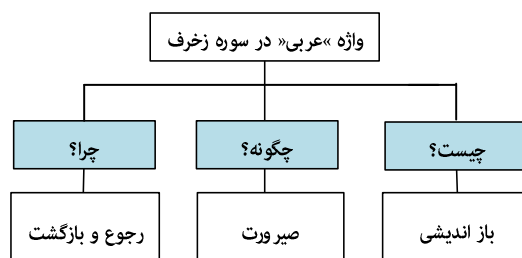
- دسته دوم هم‌نشین‌هایی که مربوط به واکنش نسبت به «آیات» است که عبارتند از: «يَضْحَكُونَ»، «آمَنُوا» و «مُسْلِمِينَ». در این سوره گروهی همچون فرعون و قومش در آیه ۴۷، با دیدن آیاتی که به همراه حضرت موسی (ع) بود، او را مورد تمسخر و استهزاء قرار دادند. در مقابل فرعونیان، گروه متقین قرار دارند که با ایمان آوردن به این آیات، خود و ازواجشان وارد بهشت خواهند شد.

بنابراین، خداوند آیات خود را به واسطه رسولان برای تمایز میان حق و باطل و جاری ساختن ذکر در وجود انسان‌ها و مرز بندی سبیل هدایت و ضلالت فرستاده است. نوع واکنش انسان‌ها نسبت به این آیات در میزان بهره‌مندی آنان از این آیات و هدایت شدن به واسطه این آیات بسیار نقش دارد. کسانی که به این آیات ایمان ندارند، در مسیر هدایت قرار نگرفته و در مسیر ضلالت با شیطان، قرین خواهند شد.

#### ۹-۴ مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره زخرف

با توجه به هم‌نشین‌های واژه «عربی» در این سوره و بررسی هم‌نشین‌های مشخص شد که در این سوره علاوه بر واژه «عربی»، خداوند از واژه «ذکر» در وصف قرآن و بیان کارکرد آن برای انسان‌ها استفاده کرده است. با توجه به آیه چهارم این سوره «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» که قرآن را مقید به «ام الكتاب» و

«لدینا» می‌کند، وصف دیگری نیز در مورد قرآن روشن می‌شود که بحث قرین بودن آن با خداوند و بودن آن در «ام‌الکتاب» است. با توجه به آیه سوم این سوره «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» خداوند از عربی بودن قرآن، تعقل را نتیجه گرفته است، به عبارتی رسیدن انسان‌ها به تعقل غایتی برای این عربیت قرآن در نظر گرفته شده است که با توجه به محتوای این سوره و همنشین‌های واژه «عربی» در این سوره، این غایت با مؤلفه‌هایی که برای واژه عربی آورده شده است، امکان پذیر است. در نمودار زیر مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره زخرف در پاسخ به سه سؤال، به تفکیک آورده شده‌اند:



### ۱-۳-۹- باز اندیشی

خداوند در سوره زخرف، در آیه چهارم «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» قرآن را با انتساب به خودش معرفی می‌کند. علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌گوید که اگر خداوند کلمه «قرآن» را مقید به قید «ام‌الکتاب» و «لدینا» کرد، برای این است که بفرماید قرآن همان کتابی است که نزد ما است، نه اینکه بفرماید قرآن دو تا است یکی نزد ما و یکی هم نزد دیگری (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۴). سپس در آیه ۹ در معرفی فرستنده این کتاب می‌فرماید: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ». در این آیه و آیات بعدش تا شش آیه بر ربوبیت خدای تعالی و یگانگی‌اش در ربوبیت احتجاج شده و اشاره‌ای هم به مسأله معاد شده و اعترافشان را به اینکه خدا خالق هر چیز است، سندی بر بطلان اسرافگری آنان قرار داده است و گوشه‌هایی از کار خلقت را مانند: او است که زمین را گهواره خلق کرده و در آن راه‌هایی قرار داده و باران‌هایی نازل می‌کند که در عین حال تدبیر امور بندگان هم هست، دلیل قرار می‌دهد بر اینکه پس غیر از خدا مالک و مدبری برای امور خلق نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۶). بنابراین خداوند قرآن را با انتساب به خود و اثبات مالکیت، ربوبیت و مدبر بودن برای امور خلق، معرفی می‌کند. در این سوره از ضمیر «نا» بسیار استفاده شده است، به عنوان مثال: «جعلنا»، «لدینا»، «رسلنا» و «آیاتنا». خداوند همه چیز حتی قرآن را با انتساب به خودش و با انتساب به الله و ربی که برای آنان شناخته شده است، معرفی می‌کند. قرآن، رسول و آیات چون قرین با خدا بودند، شناخته شده هستند. این ذکر در اثر قرین بودن آن‌ها با خداوند و چون از جانب خدا هستند برای انسان ایجاد می‌شود، در غیر این صورت ذکری حاصل نمی‌شود. در آیه پنجم این سوره خداوند از قرآن به

«ذکر» تعبیر نموده است و می‌فرماید: «أَفَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ». طبق این آیه، سنت خداوند برای هدایت بندگانش پیوسته جریان دارد و خداوند به صرف اینکه شما مردمی اسرافگر و متجاوز هستید، سنت الهی را که همان سنت هدایت از طریق وحی است، قطع نخواهد کرد. قدرت خداوند در زمین و آسمان<sup>۱</sup> (آیات ۱۰-۱۱) و در دریا و خشکی<sup>۲</sup> (آیات ۱۲-۱۳)، نشان از جریان ذکر در همه عالم است؛ ذکری که با فرستادن انبیاء، رسولان و قرآن تداوم می‌یابد. این دوام و اتصال بر عربی بودن قرآن می‌افزاید و جنبه ذکرش را برای انسان محسوس و ملموس می‌سازد؛ چرا که قرآن نیز ذکری است که مسیر و سبیل‌های هدایت را در خود جای داده است. ذکر جریان دارد و سبیل‌های هدایت نیز جریان دارند. این انسان است که خود را از جریان هدایت محروم می‌سازد. طبق آیه ۳۶ «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»، هر کس از ذکر رحمان غافل شود، شیطان جای او را می‌گیرد و شیطان، قرین انسان می‌شود و او را از سبیل‌های هدایت خارج می‌سازد.

## ۲-۳-۹- صیوروت

خداوند در آیه سوم سوره زخرف «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» از «جعل» کتاب به صورت قرآنی عربی سخن می‌گوید. جعل در لغت بر پنج وجه به کار می‌رود: اول به معنای شروع، مثل: جعل زید یقول (شروع کرد زید بگوید)، دوم در ایجاد شیء و آن وقت یک مفعول دارد «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» (الانعام، ۱) (ظلمات و نور را ایجاد کرد)، سوم در ایجاد شیء از شیء، مثل: «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا» (النحل، ۸۱). چهارم تصییر شیء از حالتی به حالتی، مثل: «جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا» (البقره، ۲۲). پنجم حکم بر چیزی با چیزی، مثل: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْإِبْنَاتِ» (النحل، ۵۷) (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۱۹۶). به نظر می‌رسد جعل کتاب در آیه سوم به معنای وجه چهارم یعنی «تصییر شیء از حالتی به حالتی» باشد. بنابراین عربی شدن قرآن در سوره زخرف با صیوروتی که در معنای جعل وجود دارد، معنا می‌شود. خداوند در این سوره با جعل‌های مختلف مسیر عربی شدن قرآن را برای انسان هموار ساخته است. در این سوره خداوند سه نوع جعل قرار داده است: جعل در کتاب، جعل در هستی و جعل در انسان.

۱. «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ» (الزخرف، آیات ۱۰-۱۱).

۲. «وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (الزخرف، آیات ۱۲-۱۳).

خداوند در ابتدای این سوره به **مبین بودن کتاب**، سوگند یاد کرده است و **صیوروت کتاب** را به **قرآن** و **عربی بودن** تذکر می‌دهد (آیات ۲-۳). خداوند قادر است کتاب را به گونه‌ای قرار دهد که برای انسان‌ها قابل قرائت و روشن باشد و در این کتاب، مسیرهایی را برای هدایت انسان‌ها قرار داد تا انسان با خواندن و قرائت کتاب، مسیرهای هدایت را دریابد و منقلب به سوی خداوند شود. نظرکردن به عاقبت استهزاء کنندگان و مکذبین در داستان انبیاء، ابزاری برای **سبیل نخواندن آئین نیاکان** و **تائید سبیل انبیاء**، جهت هدایت است.

طبق آیه ۱۰، «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» خداوند با جعل پدیده‌هایی در هستی که عبارت است از جعل زمین و مهد ساختن آن برای راحتی و آسایش انسان‌ها و همچنین قرار دادن سبیل‌های هدایت در آن، به دنبال بازگرداندن انسان‌ها به سوی خویش است، اما **مشرکان بر سبیل نیاکان خود رفته‌اند**؛ زیرا اعتراف آنان به خلقت خداوند در آیه ۹، اعترافی حقیقی نیست و با توجه به اینکه موجودی ضعیف و ناتوان را جزئی از خدا می‌خوانند (آیات ۱۵-۱۸)، بنابراین مشخص است که خدا را نیز موجودی ضعیف و ناتوان فرض کرده‌اند که قادر به بیان مقاصد خویش، نمی‌باشد به همین دلیل است که خداوند در ابتدای این سوره به **مبین بودن کتاب**، سوگند یاد کرده است.

سومین مدل جعل، **جعل انسان‌های شایسته در زمین و قرین شدن با آنان است** که این امر، نعمت و رحمتی از جانب خداوند است که می‌تواند یاد خدا و ذکر را در انسان بیدار کند. **جعل انسان‌هایی همچون حضرت ابراهیم (ع)**، **حضرت موسی (ع)** و **حضرت عیسی (ع)** در زمین و قرار دادن **حضرت ابراهیم (ع)** به عنوان «کلمه باقیه» برای اثر گذاری و ادامه دادن مسیر هدایت توسط نسل و خاندانش و قرار دادن **حضرت عیسی (ع)** به عنوان «مثل» برای الگو گرفتن و قرار دادن انسان‌هایی شایسته با دارا بودن ویژگی‌های **ملائکه** یعنی از قدرتی برخوردار هستند که می‌توانند در زمین تصرفاتی داشته باشند.

بنابراین خداوند با **انواع جعل** در این سوره، **مسیر عربی بودن قرآن** را برای انسان هموار ساخته است و **نشانه‌های آشکار در زمین برای پیدا کردن مسیر هدایت بسیار هستند**. این زمین هموار و این سبیل‌های هدایت باید انسان‌ها را به تعقل و حرکت در زمین وادار کنند. برای رسیدن به مسیر صحیح، باید از مسیرهای نادرستی

۱. «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّكُمْ يَرْجِعُونَ» (الزخرف، ۲۸).

۲. «فَجَعَلْنَاهُمْ سُلَفًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» (الزخرف، آیات ۵۶ و ۵۹).

۳. «وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ» (الزخرف، ۶۰).

که توسط نیاکان به ما رسیده است، اعلام برائت کرد. حضرت ابراهیم(ع)، حضرت عیسی(ع) و حضرت موسی(ع) سبیل‌هایی هستند که انسان‌ها را به صراط مستقیم که پیامبر اکرم(ص) باشد، متصل ساختند.

### ۳-۳-۹ رجوع و بازگشت

خداوند در آیه سوم سوره زخرف می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». در این آیه هدف از جعل کتاب به صورت قرآنی عربی رسیدن انسان‌ها به تعقل است. علامه طباطبایی می‌گوید از ظاهر جمله «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» برمی‌آید که فهمیدن این قرآن عربی برای مردم ممکن است و آنان می‌توانند این کتاب را که نازل و در خور فهم بشر شده است و به صورت کتابی عربی درآمده بخوانند و تعقل کنند، حال یا این است که این درک و تعقل ما از قرآن عین همان چیزی است که در ام‌الکتاب است و مطابقت تام و تمام دارد و یا این است که کاملاً مطابق آن نیست. قسمت دوم قطعاً باطل است، برای اینکه خود خدای تعالی می‌فرماید: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ» (الزخرف، ۴)، قرآن در ام‌الکتاب است و نیز می‌فرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (البروج، ۲۱-۲۲) و می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» (الواقعه، ۷۷-۷۸)، پس قهراً درک قرآن، درک همان است که در ام‌الکتاب و در لوح محفوظ و در کتاب مکنون است. پس از آن دو احتمال، تنها احتمال اول پذیرفته می‌شود و آن چه از قرآن فهمیده می‌شود، همان است که در ام‌الکتاب است. با این حال همانطور که این قرآن عربی قابل درک است، آن حقیقتی که در ام‌الکتاب و نزد خدا است، آن هم قابل درک و تعقل است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۴).

در بخش قبل توضیح داده شد که منظور از جعل کتاب به صورت قرآن عربی ایجاد مسیرها و سبیل‌هایی جهت هدایت انسان‌ها است که این سبیل‌ها و مسیرهای هدایت، در قرآن، در هستی و در الگو قرار دادن انسان‌های شایسته مشخص شده‌اند. هدف خداوند از ایجاد این سبیل‌ها رسیدن انسان‌ها به تعقل است و تعقل در این سوره با دیدن آیات، ایجاد شدن ذکر و صبرورت در وجود انسان‌ها اتفاق می‌افتد.

عربی بودن قرآن با رجوع کردن به امری که در کتاب ثبت شده است، حاصل می‌شود. هنگامی که انسان مطلبی را حفظ می‌کند، یعنی آن را در ذهن خود ثبت می‌کند. مدتی بعد که می‌خواهد آن مطلب را به یاد آورد، برای یادآوری آن مطلب، به ذهن خود رجوع می‌کند، به آن جایی که مطلب را ثبت کرده است تا آن مطلب را به یاد آورد. قرآن حکم همان مطلبی را دارد که خدا آن را در ام‌الکتاب حفظ کرده است، برای یادآوری قرآن باید به ام‌الکتاب مراجعه کرد تا قرآن حفظ شده برای انسان باز اندیشی و یادآوری شود. در این سوره خداوند با فرستادن قرآن، نبی و رسول در جهت یادآوری و بازاندیشی حقیقت کتاب است تا ذکر در انسان‌ها جاری شود.

فرآیند ذکر و شناخت قرناء الهی برای قرار گرفتن در مسیر صحیح، توسط آیات صورت می‌گیرد، خداوند در آیه ۴۶ می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ...» و در آیه ۴۷ «فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا...» و در آیه ۶۹ «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا...» یعنی به واسطه آیاتی که خداوند از جانب خود به همراه رسولان می‌فرستد، می‌توان قرناء الهی را از قرناء شیطانی جدا کرد و با دنبال کردن و همراهی آنان در مسیر هدایت به سمت خدا قرار گرفت.

#### ۹-۴- تعریف عربی در سوره زخرف

سوره زخرف با سوگند به کتاب و جعل آن به صورت قرآن عربی آغاز می‌شود. کتابی که به عالی بودن و حکیم بودن خواننده شده است. این کتاب برای پایین آمدن و در دسترس انسان‌ها قرار گرفتن به ذکر نیاز داشت که آن را جاری سازد و این ذکر به وسیله انبیایی که فرستاده شده‌اند، جریان پیدا کرد. اما با استهزاء از سوی قوم خود رو به رو شدند. اگر از استهزاء کنندگان پرسیده شود چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است؟ قطعاً جواب خواهند داد که خالق قادر و دانا و این خالق قادر و دانا کسی است که سُبُل هدایتی را در زمین و ماء را در آسمان برای حیات زمین مرده قرار داده است. باید به استهزاء کنندگان پاسخ داد خدایی که قادر است سُبُل را در زمین برای هدایت و ماء را در آسمان برای حیات قرار دهد، او همچنین قادر است کتاب را به وسیله انبیاء و جریان ذکر برای انسان‌ها، قابل قرائت و عربی سازد. پس خداوند قادر است و می‌داند که چگونه سُبُل هدایت و ماء حیات بخش را در کتاب قرار دهد و چگونه این کتاب را با فرستادن انبیاء در وجود انسان‌ها جاری سازد، به نحوی که ذکر جریان پیدا کند و با فعال شدن ذکر، انسان‌ها در صراط مستقیم قرار می‌گیرند و منقلب به سمت خدا می‌شوند. بنابراین، قرآن عربی ذکر است که با ایجاد سیروورت در انسان، او را به سمت خدا باز می‌گرداند.

#### ۱۰- سوره احقاف

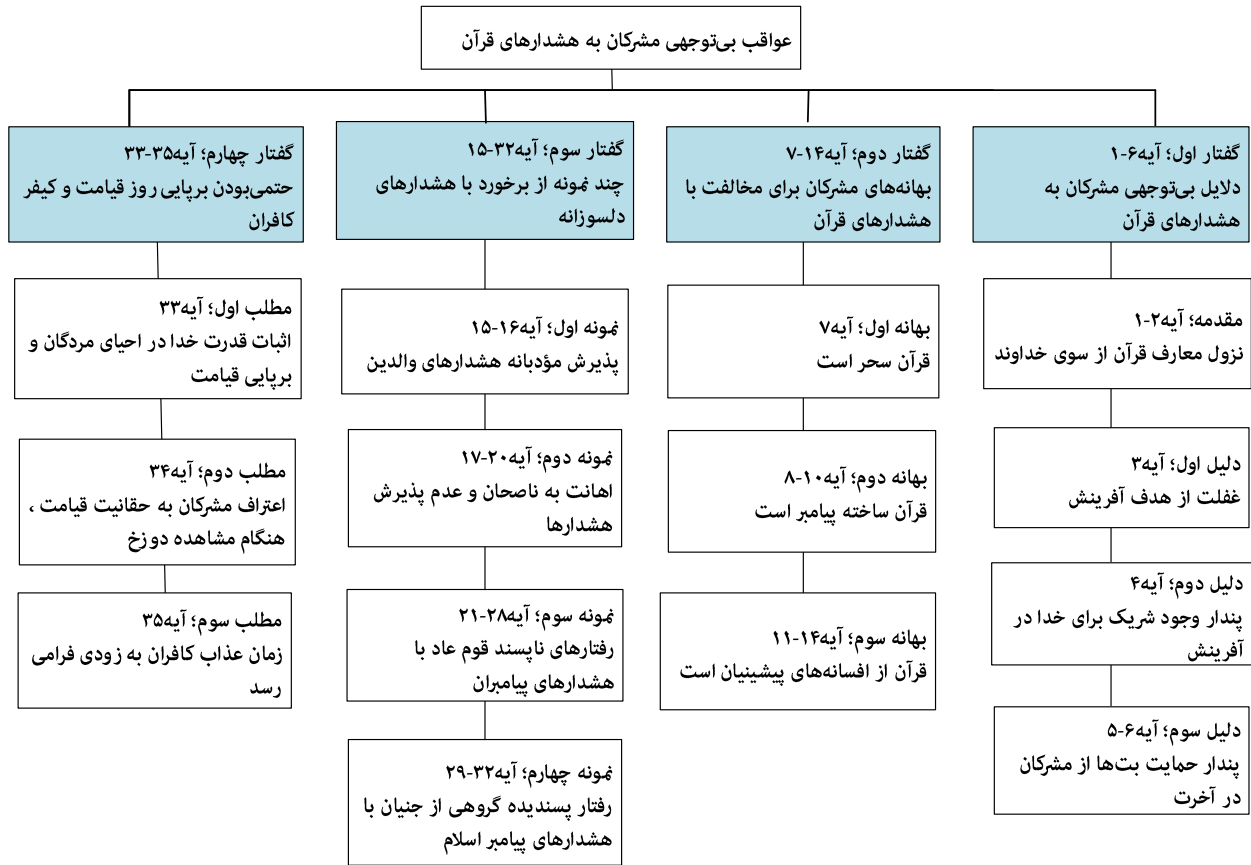
سوره احقاف چهل و ششمین سوره در ترتیب کتابت موجود قرآن کریم و شصت و ششمین سوره در ترتیب نزول و از سوره‌های مکی است. این سوره را به این دلیل، «احقاف» نامیده‌اند که درباره داستان قوم عاد، یعنی قوم حضرت هود(ع)، سخن می‌گوید (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۵۱-۱۲۵۰). سرزمین این قوم، شن‌زار بوده و احقاف به معنای شن‌زار است (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲۱، ص ۲۹۵-۲۹۶). روایتی از پیامبر اکرم(ص) در فضیلت این سوره آمده است: «هر کس سوره احقاف را قرائت نماید، به تعداد تمامی ریگ‌های موجود در دنیا به او ده حسنه داده می‌شود و ده گناه از او پاک می‌شود و ده درجه بر درجات او می‌افزاید» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۳۶). در روایت دیگری آمده است: «هر کس این سوره را بنویسد و بر خود یا کودک شیرخواره‌ای بیاویزد و یا اینکه این سوره را نوشته و پس از شستن، از آب آن بیاشامد، دارای جسمی نیرومند و سالم خواهد بود و

کودکان از آفات و خطراتی که به آنها می‌رسد در امان می‌مانند و شیرخواره در گهواره‌اش، مایه چشم روشنی می‌شود (بحرانی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۳۵).

#### ۱-۱۰- محتوای کلی سوره احقاف

بعضی از مباحث و موضوعات این سوره عبارتند از: معاد و تعیین جایگاه و وضعیت آن جهانی مؤمنان و کافران، سفارش به نیکی کردن به پدر و مادر، اشاره به اینکه خلقت آسمان و زمین و جهان هستی لغو و بیهوده نیست و خدایی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین در مانده نشده است، توانایی دارد که مردگان را زنده کند (خرم‌شاهی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۵۱-۱۲۵۰). مشرکان برای مقابله با دین اسلام، علاوه بر انکار، به تمسخر دین و پیامبر اکرم (ص) و قرآن می‌پرداختند و نزول سوره احقاف نیز به جهت هشدار به ایشان و یادآوری این مطلب بود که ادامه تمسخر توسط مشرکان، شومی در هر دو دنیا را نتیجه خواهد داد. همچنین ادامه سیر در مسیر باطل و بی‌توجهی به حقانیت پیامبر و انکار قیامت، موجب ناکامی در دنیا و ذلت در آخرت خواهد شد و از آن‌جا که درمان بیماری حق‌ستیزی آنها تنها با یادآوری عذاب دردناک قیامت میسر بود، در چند آیه از سوره بر موضوع معاد و عذاب کافران و عرضه آنان بر آتش دوزخ تأکید می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۸۵).

## ۲-۱۰- دسته بندی آیات سوره احقاف



۱۰. نمودار شماره ده: دسته بندی آیات سوره احقاف



جدول ۱۰: واژگان هم‌نشین عربی در سوره احقاف

هم‌نشین‌های هم‌نشین	موارد استعمال هم‌نشین‌ها در سوره احقاف	هم‌نشین‌ها
تَنْزِيلٌ، اُتَارَةٌ، مُوسَى، اِمَامًا، رَحْمَةً، مُصَدِّقٌ، سَمِعْنَا،	تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) قُلْ اُرَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اَتُنَوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا اَوْ اُتَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴) وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى اِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲) قَالُوا يَا قَوْمَنَا اِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا اُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ وَ اِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۰)	کتاب (رابطه مکملی)
تَتْلُو، بَيِّنَاتٌ، يَجْحَدُونَ، اللَّهُ، صَرَفْنَا،	وَ اِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيهَا اِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ اَبْصَارًا وَ اَفْئِدَةً فَمَا اَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا اَبْصَارُهُمْ وَ لَا اَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ اِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۲۶) وَ لَقَدْ اَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَ صَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷)	آیات (رابطه اشتدادی)
الَّذِينَ كَفَرُوا، مُعْرَضُونَ، مُبِينٌ، الَّذِينَ ظَلَمُوا، قَوْمَهُ،	مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا اُنذَرُوا مُعْرَضُونَ (۳) قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا اَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوْحَى اِلَيَّ وَ مَا اَنَا اِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۹) وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى اِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲) وَ اذْكَرْ اَخَا عَادِ اِذْ اُنذِرَ قَوْمَهُ بِالْاِحْقَافِ وَ قَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللَّهَ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱) وَ اِذْ صَرَفْنَا اِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا اَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا اِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹)	انذار (رابطه اشتدادی)
كِتَابٌ، وَعَدٌ،	قُلْ اُرَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اَتُنَوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا اَوْ اُتَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴) وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى اِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲) اَوْلَيْكَ الَّذِينَ تَتَّقِلُ عَنْهُمْ اَحْسَنُ مَا عَمَلُوا وَ تَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي اَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَ عَدَّ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶) قَالُوا اُجْنُنَّا لِتَأْفِكِنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَاتِنَا بِمَا تَعَدُّنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲) قَالُوا يَا قَوْمَنَا اِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا اُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ وَ اِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۰)	صدق (رابطه اشتدادی)

۳-۱۰- هم‌نشین‌های واژه «عربی» در سوره احقاف

در این بخش، واژه «عربی» با توجه به واژگان هم‌نشین آن در سوره احقاف مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار می‌گیرد. واژه «عربی» در این سوره، یک مورد رابطه مکملی (کتاب) و چهار مورد رابطه اشتدادی (آیات، انذار، صدق) با واژگان هم‌نشین خود برقرار نموده است.

۱-۳-۱۰. کتاب

واژه «کتاب» در سوره زمر پنج مرتبه، دو بار به صورت معرفه و سه بار به صورت نکره به کار رفته است. در آیه ۱۲ این سوره خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى اِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ»، در این آیه عبارت «هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ» اشاره به قرآن دارد و عبارت «لِسَانًا

عَرَبِيًّا» منصوب شده است؛ زیرا حال برای کتاب واقع شده است<sup>۱</sup> (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۱۲۹؛ صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۶، ص: ۱۷۶). واژه «کتاب» در این سوره با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است؛ زیرا «عربی بودن» وصفی برای «زبان کتاب» قرار گرفته است. این کتابی که زبانش به عربی بودن وصف شده است، در این سوره ویژگی‌های دیگری نیز دارد که این ویژگی‌ها به تعریف و تبیین واژه عربی در این سوره کمک خواهند کرد.

همنشین‌های واژه کتاب در سوره احقاف، عبارتند از: «تَنْزِيلٌ»، «مُوسَى»، «إِمَامًا»، «رَحْمَةً»، «مُصَدِّقٌ»، «سَمِعْنَا».

همنشین‌های این واژه را می‌توان بر اساس کارکرد کتاب و کیفیت آن به دو دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، همنشین‌هایی که در این سوره به کارکرد کتاب اشاره دارند که عبارتند از: «إِمَامًا»، «رَحْمَةً»، «مُصَدِّقٌ». در آیه ۱۲ این سوره که خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ»، طبق این آیه حضرت موسی (ع) کتابی داشته است که ویژگی‌های آن امام و رحمت بودن است. خداوند در مورد کتاب حضرت موسی (ع) از کیفیت زبان این کتاب سخن نمی‌گوید، اما در مورد قرآن از کیفیت زبان آن نیز سخن گفته است. به نظر می‌رسد که زبان یک کتاب و به ویژه زبان قرآن برای هدایت انسان‌ها بسیار حائز اهمیت است که خداوند در سه سوره (احقاف، نحل، شعراء) به این موضوع اشاره می‌کند. در مورد کتاب حضرت موسی (ع)، امام و رحمت بودن آن برای هدایتگری انسان‌ها مفید است و در مورد قرآن در این سوره از کیفیت زبانش برای انذار و بشارت استفاده کرده است. با توجه به اینکه در این سوره قرآن از سوی کافران و مشرکان «سحر»<sup>۲</sup>، «افک»<sup>۳</sup>، «افترا»<sup>۴</sup> و «اساطیرالاولین»<sup>۵</sup> نسبت داده شده است، اما خداوند برای دفاع از این کتاب و دفاع از قرآن تنها از واژه «مصدق» و وصف کتاب به «لسان عربی» سخن می‌گوید؛ گویا که این ویژگی‌ها همه آن تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا در مورد قرآن را خنثی خواهد کرد و افک،

۱. عبارت «لِسَانًا عَرَبِيًّا» جایز است که حال باشد از ضمیر در مصدق و تقدیرش این است: «هذا كتاب مصدق ملفوظا به على لسان العرب» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۱۲۹؛ صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۶، ص: ۱۷۶).

۲. وَ إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (الاحقاف، ۷).

۳. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْفَكٌ قَدِيمٌ (الاحقاف، ۱۱).

۴. أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتَهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (الاحقاف، ۸).

۵. وَ الَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَفْ لَكُمْ أَ تَعْدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَ هُمَا يَسْتَعْثِنَانِ اللَّهُ وَيَلْكَ آمِنٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ قَيُّوْلُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (الاحقاف، ۱۷).

افتراء، سحر و اسطوره نبودن آن با ویژگی مصدق بودن قرآن و عربی بودن بیانش، پاسخ داده خواهند شد.

- دسته دوم، همنشین‌هایی که در این سوره به کیفیت کتاب اشاره دارند که عبارتند از: «تنزیل»، «سَمِعْنَا». در آیه ۲ خداوند می‌فرماید: «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (الاحقاف، ۲). در این آیه، واژه «کتاب» به صورت معرفه و با واژه تنزیل همراه شده که به منبع صدور این کتاب و کیفیت این صدور که نزول و پایین آمدن است، اشاره شده است. پایین آمدن این کتاب و در دسترس قرار گرفتن آن برای عموم انسان‌ها به عربی بودن آن کمک می‌کند. یکی دیگر از ویژگی‌های کتاب این است که قابلیت سمع و شنیده شدن را دارد. در آیه ۳۰ خداوند می‌فرماید: «قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ» (الاحقاف، ۳۰)، طبق این آیه و آیه قبل، قرآن از سوی جنیان شنیده شده است و آنان به مصدق بودن این کتاب اعتراف کردند و کارکرد آن را نیز دریافته‌اند که این قرآن به حق و صراط مستقیم هدایت می‌کند. وقتی جنیان محتوای این کتاب را شنیدند و به صداقت و حقانیت آن اعتراف کرده‌اند، پس این کتاب به طریق اولی برای انسان‌ها نیز قابل شنیده شدن است و حقانیت و صداقت آن برای همه روشن است. عربی بودن زبان قرآن کمک کرده است تا قرآن برای اثبات حقانیت خود به معجزه نیاز نداشته باشد، چرا که بیان روشن و موجز خود معجزه‌ای برای اثبات حقانیت قرآن است.

## ۲-۳-۱۰- آیات

واژه «آیات» در سوره زمر سه مرتبه به صورت جمع و معرفه به کار رفته است. این واژه در این سوره با واژه عربی رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ چرا که آیه در لغت به معنای نشانه و علامت (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۱؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و یا شیء واضح و روشن (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۴) است. به عبارت دیگر معنای «آیه» در اصطلاح (که آن هم نشأت گرفته از معنای «نشان» و «علامت» است) عبارت است از کلمات، عبارات و یا جملاتی از قرآن که سوره از آن‌ها تشکیل می‌یابد و تعداد آن‌ها در هر سوره‌ای معین و توقیفی است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است، دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۹). بنابراین آیه علامت ظاهر و آشکاری است که ملازم چیز دیگری است که ظاهر نیست و آیه آن را روشن و معین می‌کند، وقتی که انسان ظاهر یکی از آن‌ها را (ظاهر شیء و لوازم آن شیء) درک کرد، ذات و چیز دیگری را که درک نکرده بود به وسیله آن آیه و اثر درک می‌کند؛ زیرا

۱. وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (الاحقاف، ۲۹).

حکم هر دو مساوی است و این موضوع در محسوسات و معقولات به خوبی روشن است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۰۱).

با توجه به اینکه مفهوم آیه بر ظاهر بودن و آشکاری دلالت دارد و ملازم چیز دیگری است که ظاهر نیست و آیه آن را روشن و معین می‌کند، بنابراین توجه به معنای آیه و همنشین‌های آن، بخشی از معنای واژه عربی را روشن خواهد نمود. همنشین‌های واژه آیات در سوره احقاف عبارتند از: «تُتْلَى»، «بَيِّنَاتٍ»، «يَجْحَدُونَ»، «اللَّهِ»، «صِرْفًا»، «سِحْرٌ مُّبِينٌ»، «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ». همنشین‌های این واژه را می‌توان بر اساس کیفیت ارائه، کیفیت بهره‌مندی و غایت فرستادن آیات به سه دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، همنشین‌هایی که به کیفیت ارائه آیات از سوی خداوند اشاره دارند که عبارتند از: «تُتْلَى»، «بَيِّنَاتٍ»، «صِرْفًا». در آیه ۷ این سوره خداوند می‌فرماید: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ»، در این آیه واژه «بَيِّنَاتٍ»، حال برای آیات واقع شده است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۶، ص: ۱۷۱) و منظور از «آیات بینات»، آیات قرآن است که بر کافران تلاوت می‌شد. در این آیه وقتی از زبان کفار همین آیات بینات را نقل می‌کند که گفتند سحر است، به جای این کلمه، کلمه «حق» را می‌آورد، حقی که به سویشان آمده و می‌فرماید: «لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ». با اینکه مقتضای ظاهر آیه این بود که به جای «للحق» بفرماید «لها» و این بدان جهت است که بفهماند آیات بینات حق بود که بر آنان تلاوت می‌شد و هیچ مجوزی نداشتند که آن را سحر آشکار بخوانند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۱۸۸). در آیه ۲۷ خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصِرْفًا الْأَيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»، طبق این آیه هدف از تصریف و تغییر آیات بازگرداندن انسان‌ها از کفر و تکذیب می‌باشد. منظور از تصریف آیات یعنی ظاهر ساختن آن‌ها به صورت معجزه، هلاک ساختن، یادآوری نعمتها، یادآوری بلاها، توصیف نیکان تا دیگران از آنان پیروی کنند و گاهی به صورت توصیف گناهکاران تا از اعمال آنان دوری جویند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۱۳۸).

- دسته دوم، همنشین‌هایی که به کیفیت بهره‌مندی انسان از این آیات اشاره دارند که عبارتند از: «سِحْرٌ مُّبِينٌ»، «يَجْحَدُونَ». در آیه ۷ این سوره که قرآن از سوی کافران «سِحْرٌ مُّبِينٌ»، نسبت داده شد و توضیح آن گذشت. در آیه ۲۶ خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ مَكَنَّاهُمْ فِيْمَا إِن مَكَنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ». در این سوره آیات ۲۱ تا ۲۸ به ماجرای قوم عاد<sup>۱</sup> و گفتگوی حضرت

<sup>۱</sup> . در سوره فصلت نیز به استکبار قوم عاد و جحد آنان نسبت به آیات اشاره شده است. «فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (فصلت، ۱۵).

هود(ع) با قومش اختصاص دارد. این آیه نیز اشاره دارد به امکاناتی که خداوند در اختیار این قوم قرار داده بود، اما آنان استفاده صحیحی از این ابزار و امکانات نداشتند، در نتیجه هلاک شدند. در این آیات، خداوند از حال آنان خبر می‌دهد که از پذیرفتن برهان‌های الهی و تفکر در مطالبی که آنان را به سوی توحید راهنمایی می‌کند، سرباز زده و حاضر نبودند که در این باره فکر کنند، با اینکه خداوند به آنان فهم و درک صحیحی داده بود که می‌توانستند به وسیله آن، دلیل و برهان را درک کنند. بنابراین طبق آیه ۲۶، گوش، چشم و دل برای آنان فایده‌ای نداشت؛ زیرا پند نگرفته و گوش، چشم و دل خود را در نگرستن و تدبّر در آیات به کار نگرفته‌اند و نشانه‌ها و دلیل‌های خداوند را انکار می‌کردند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۱۳۸). طبق تعریف معنای لغوی واژه «آیه» که خود امری ظاهر و آشکار است، انسان می‌تواند به وسیله آن، به امور باطنی که ملازم با آیه هستند، اما دیده نمی‌شوند، دست پیدا کند. اما چون قوم عاد به آیات توجه نکردند، این ابزار درک و دریافت آنان را بی‌نیاز نکرد. با این ابزار درک و تشخیص باید آیات خدا را می‌دیدند تا بی‌نیاز گردند و نجات پیدا کنند، اما از این ابزار در جهت صحیح استفاده نکردند و آیات را انکار کردند.

- دسته سوم، همنشین‌هایی که به غایت فرستادن این آیات از سوی خداوند اشاره دارند که عبارتند از: «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ». خداوند در آیه ۲۷ به سرنوشت قوم عاد که هلاکت و نابودی آنان است، اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»، طبق این آیه هدف از تصریف آیات، بازگرداندن انسان‌ها از کفر و تکذیب است. خداوند به وسیله آیات که بسیار ظاهر و آشکار هستند و در آیه ۷ همین سوره از واژه بینات برای روشن بودن آیات استفاده می‌کند، به دنبال آن است تا انسان‌ها در مسیر بازگشت به سمت رب انحراف نداشته باشند و این آیات ملاک و معیاری برای رسیدن انسان‌ها به حق باشد.

### ۳-۱۰-۳- انذار

واژه «انذار» شش مرتبه در سوره احقاف، سه بار به صورت فعل و سه بار به صورت اسم به کار رفته است. این واژه در آیه ۱۲ این سوره با واژه عربی رابطه مکملی برقرار کرده است؛ زیرا در این آیه خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ». در این آیه واژه انذار تعلیلی برای فرستادن کتاب و عربی بودن لسان آن است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۶، ص: ۱۷۷). ریشه «نذر» در لغت به معنای ترساندن یا ترسان شدن است و «انذار» به معنای ابلاغی است که با ترساندن همراه باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۱۴؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۲۵). همچنین گفته‌اند که هر ترساندنی انذار نیست، بلکه ترساندن با گفتار و سخن، انذار نامیده می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۲، ص ۸۲). از آن جایی

که انذار ترساندنی است که در قول و گفتار نمودار می‌گردد، بنابراین وصف عربی بودن هم که در مورد لسان قرآن به کار رفته است با انذار همخوانی دارد؛ زیرا هر دو ویژگی به گفتار و قول قرآن مربوط می‌شوند. با توجه به همنشین‌های واژه انذار در این سوره، بخشی از معنای واژه عربی روشن خواهد شد. همنشین‌های واژه انذار در سوره احقاف عبارتند از: «الَّذِينَ كَفَرُوا»، «مُعْرِضُونَ»، «مُبِينٌ»، «الَّذِينَ ظَلَمُوا»، «قَوْمَهُ». این همنشین‌ها را می‌توان بر اساس مخاطب انذار و چگونگی انجام آن به دو دسته تقسیم کرد:

- دسته اول، همنشین‌هایی که به مخاطب انذار اشاره دارند که عبارتند از: «الَّذِينَ كَفَرُوا»، «الَّذِينَ ظَلَمُوا»، «قَوْمَهُ». در آیه ۳ خداوند می‌فرماید: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ». در این آیه خداوند به حق بودن خلقت آسمان‌ها و زمین اشاره می‌کند و این خلقت را انذاری برای انسان می‌داند، اما کافرانی که مخاطب این انذار هستند از آن، رویگردان می‌باشند. در آیه ۱۲ می‌فرماید: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ». در این آیه مخاطب انذار ظالمان هستند که در مقابل محسنین قرار گرفته‌اند. در آیه ۲۱ خداوند می‌فرماید: «وَ اذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أُنذِرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ...»، در این آیه قوم عاد، مخاطب این انذار قرار گرفته‌اند و این نشان می‌دهد که سیستم انذار قبل از اسلام وجود داشته است، با این تفاوت که سیستم انذار آنان عربی نبوده است، قرآن با بیان عربی مخاطب را انذار می‌دهد.

- دسته دوم، همنشین‌هایی که به چگونگی انجام انذار اشاره دارند که عبارتند از: «مُعْرِضُونَ»، «مُبِينٌ»، «يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ». در آیه ۳ خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ»، در این آیه کافرانی که مخاطب این انذار قرار گرفته‌اند، از آن رویگردان شدند و به محتوای انذار توجه نکردند. در آیه ۹ خداوند می‌فرماید: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ»، طبق این آیه عمل پیامبر اکرم (ص) در رسالت و گفتار و کردار خویش بر اساس تبعیت از وحی و بر مبنای قرآن است، بنابراین انذار پیامبر نیز بر مبنای وحی و دستورات قرآن است، پس این انذار از ویژگی‌های عربی بودن برخوردار است که انذار پیامبران گذشته این ویژگی را نداشته‌اند. در آیه ۲۹ خداوند می‌فرماید: «وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّندِرِينَ»، طبق این آیه گروهی از جنیان پس از شنیدن آیات قرآن، مندرگونه به سوی قوم خود بازگشتند. فعل «سمع» در مورد قرآن به صورت مضارع به کار رفته است و این نشان می‌دهد که جنیان در شنیدن آیات قرآن مداومت و استمرار داشتند و این مداومت آنان در شنیدن قرآن از آنان منذر ساخته و این از ویژگی‌های عربی بودن قرآن است که با

شنیدن آیات آن و مداومت در انجام این کار انسان را نسبت به آیات انذار می‌دهد و از او یک منذر می‌سازد.

گفته شد که واژه عربی و انذار هر دو ویژگی هستند که در قول و گفتار، قید مشترک دارند؛ یعنی عربی وصفی برای گفتار است و انذار نیز امری است که با گفتار و قول انجام می‌شود و طبق آیه ۱۲، انذار تعلیلی برای عربی بودن زبان قرآن است و با توجه به مخاطب این انذار که کافران و ظالمان می‌باشند، بنابراین عربی بودن بیان و گفتار قرآن می‌تواند انسان‌ها را از پوشش کفر و ظلمت خارج سازد و حقانیت آیات را به آنان نشان دهد.

#### ۴-۳-۱۰- صدق

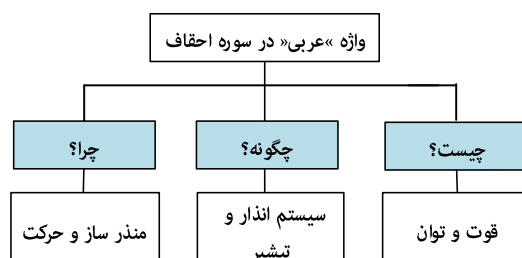
ریشه «صدق» پنج مرتبه در سوره احقاف، چهار بار به صورت اسم فاعل و یک بار به صورت مصدر به کار رفته است. در آیه ۱۲ این سوره خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بَشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ»، در این آیه واژه «مُصَدِّقٌ» به واسطه کتاب با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. این کتاب به مصدق بودن و داشتن بیانی عربی وصف شده است، بنابراین وصف عربیت در مورد زبان قرآن، در کنار مصدق بودن آن مطرح شده است. به نظر می‌رسد این دو وصف از قرآن که در عرض هم قرار گرفته‌اند می‌توانند با داشتن قیود مشترک یکدیگر را تعریف کنند. واژه «صدق» در لغت به معنای نیرو و قوت در چیزی است که این نیرو و قوت می‌تواند در سخن گفتن و یا غیر آن باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص: ۳۳۹). در معنای صدق، قید نیرو و قوت وجود دارد. در مورد اعراب این آیه و رابطه «عربی» با واژه «مصدق»، دو احتمال آورده شده است: احتمال اول این است که عبارت «لساناً عربياً»، حال از کتاب باشد و نیز جایز است که حال از ضمیر در مصدق باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۱۲۹؛ صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۶، ص: ۱۷۶). طبق احتمال اول، عربی بودن و مصدق بودن کتاب در عرض هم قرار می‌گیرند و طبق احتمال دوم، عربی بودن در طول مصدق بودن کتاب قرار می‌گیرد و در این صورت در معنای واژه عربی نیز قید نیرو و قوت وجود خواهد داشت.

واژه مصدق دو مرتبه در این سوره به کار رفته و در هر دو مورد وصفی برای قرآن قرار گرفته است. در آیه ۱۲ که خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بَشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ»، در این آیه وصف مصدق بودن از سوی خداوند به این کتاب نسبت داده شده است و در آیه ۳۰ که خداوند از قول جنیان نقل می‌کند و می‌فرماید: «قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ». در این آیه وصف مصدق بودن در مورد قرآن از سوی جنیان به این کتاب نسبت داده شده است و در ادامه به توضیح آن می‌پردازد و می‌فرماید: «يَهْدِي إِلَى

الْحَقُّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ». اینکه قرآن نیرو و قدرتی دارد که می‌تواند همه انسان‌ها را به سوی حق و صراط مستقیم دعوت کند، امری است که نه تنها از سوی خداوند ادعا شده است، بلکه جنیان نیز به این نیرو و قدرت قرآن اعتراف کرده‌اند و وصف عربیت در مورد قرآن نیز در طول این نیرو و توان قرار می‌گیرد. بنابراین عربیت را باید با قید نیرو و قوت در یک شیء تعریف نمود.

#### ۴-۱۰- مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره احقاف

در سوره احقاف مشرکان و کافران، قوت و توان قرآن را در هدایت انسان‌ها مورد هدف قرار داده‌اند و با سحر، افتراء و افک خواندن این کتاب به دنبال آن هستند تا آیات قرآن را در هدایت انسان‌ها به سمت حق بی‌اثر بدانند؛ حال آنکه خداوند در آیه ۱۲ این سوره با وصف مصدق بودن در مورد کتاب و عربی بودن زبان آن، این تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا را از ساحت شریف قرآن دور می‌سازد، حتی در آیات پایانی این سوره جنیان نیز به این کارکرد قرآن و مصدق بودن آن اعتراف کرده‌اند و آن را هدایت کننده به حق و صراط مستقیم دریافته‌اند. در نمودار زیر مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سوره احقاف در پاسخ به سه سؤال، به تفکیک آورده شده‌اند:



#### ۱-۳-۱۰- قوت و توان

در سوره احقاف کافران قرآن را سحر، افتراء و افک خواندند و در مقابل خداوند در دفاع از قرآن آن را مصدق و با لسان عربی معرفی می‌کند. این نشان می‌دهد که آن نسبت‌هایی که به قرآن داده شد، هیچ کدام مصدق نیستند و زبان عربی ندارند. در این سوره وصف عربیت در مورد زبان قرآن، در کنار مصدق بودن آن مطرح شده که این دو وصف با داشتن قیود مشترک یکدیگر را تعریف می‌کنند. همان طور که گفته شد، واژه «صدق» در لغت به معنای نیرو و قوت در چیزی است که این نیرو و قوت می‌تواند در سخن گفتن و یا غیر آن باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص: ۳۳۹). در معنای صدق، قید نیرو و قوت وجود دارد. با توجه به اعراب این آیه اگر عبارت «لساناً عربیاً»، حال از ضمیر در مصدق باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۱۲۹؛ صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۶، ص: ۱۷۶)، در این صورت عربی بودن در طول مصدق بودن کتاب قرار می‌گیرد و در معنای واژه عربی نیز قید نیرو و قوت وجود خواهد داشت.



در آیه ۷ خداوند می‌فرماید: «وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِمَ جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ» طبق این آیه وقتی آیات قرآن برای کافران تلاوت می‌شد، آنان این آیات را سحری آشکار می‌خواندند. واژه «سحر» در لغت به معنای خارج ساختن باطل در شکل و صورت حق است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۳۸). خداوند در آیه ۸، ادامه سخن کافران در مورد قرآن را آورده است با این تفاوت که در این آیه از واژه «افتراء» استفاده می‌کند و می‌فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتَهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»، واژه «افتراء» در لغت از ریشه «فری» به معنای قطع کردن و شکافتن (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۹۶) و «افتراء» به معنای جعل دروغ و چیزی از خود در آوردن است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص: ۱۷۱). در آیه ۱۱ خداوند می‌فرماید: «وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكَ قَدِيمٌ»، در این آیه نیز کافران که به خاطر استکبارشان از ایمان آوردن به قرآن، از هدایت آن بهره‌مند نشدند، قرآن را افک خواندند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۱۹۵). واژه «افک» در لغت به معنای هر چیزی است که انسان را از حق منصرف و رویگردان سازد (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۷۹). در آیه ۱۲ خداوند در دفاع از قرآن می‌فرماید: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا...». با توجه به این آیه خداوند همه آن نسبت‌های ناروا را در مورد قرآن نفی و آن را به مصدق بودن و زبان عربی معرفی می‌کند. عربی بودن زبان قرآن در این سوره به عنوان وجه تمایز این کتاب با سحر، افتراء و افک است. در این امور باطله، حقیقتی وجود ندارد که انسان را به چیزی برساند و جنبه مشغولیت و سرگرمی دارند. اما قرآن در بردارنده حقیقتی است که می‌تواند با سیستم بیانی خاص خود انسان‌ها را به حق هدایت کند.

در اموری چون سحر تغییر حالت اتفاق می‌افتد، اما این تغییر حالت‌ها در جهت سوق انسان‌ها به سمت حق نیست، بلکه سبب رویگردان شدن انسان‌ها از هدایت می‌شود. عربی بودن زبان قرآن تغییر حالتی در انسان ایجاد می‌کند (لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا) که او را از تاریکی به روشنایی منتقل می‌کند تا انسان به منذر تبدیل شود و انسان‌های دیگر را با خواندن به سمت قرآن به سوی نور هدایت کند. سحر، افتراء و افک به منظور این است که انسان را از حقیقتی منحرف سازید و به سمت باطل سوق دهید، اما این قرآن با بیان عربی انسان‌ها را به سمت حق هدایت می‌کند. بنابراین عربی، قوت و توانی است برای تغییر وضعیت در انسان‌ها که این قوت و توان با سیستم انذار و تبشیر، منجر به امام‌سازی و منذر‌سازی می‌شود. قرآن خود امام نیست، اما این قدرت و توان را دارد که با سیستم انذار و تبشیر از انسان‌ها امام بسازد تا آنان هدایت‌کننده انسان‌ها به سمت حق و صراط مستقیم باشند.

طبق آیه ۱۲، کتاب موسی امام بوده است، «امام» و «رحمت» بودن تورات به این معنا است که تورات کتابی است که می‌تواند مقتدای بنی اسرائیل باشد و بنی اسرائیل باید در اعمال خود از آن پیروی کنند، بدین جهت امام

است و بدین جهت که مایه اصلاح نفوس مردم با ایمان است، رحمت می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۱۹۶)، اما در مورد قرآن، وصف امام بودن به کار نرفته است، چون قرآن امام نیست، اما امام ساز است، قرآن انسانی تربیت می‌کند که او امام باشد و مردم به او اقتدا کنند. همان طور که در سوره رعد در آیه آخر آن خداوند می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (الرعد، ۴۳). در این آیه، کافران رسالت پیامبر اکرم (ص) و آنچه را به عنوان کتاب برای آنان آورده بود، انکار کردند، خداوند در جواب آنان می‌گوید شهادت خدا و کسی که علم کتاب در نزد اوست، برای اثبات حقانیت قرآن کافی است. قرآن برای اثبات حقانیت خود، امامی دارد که تمام علم کتاب در او جمع شده است.

## ۲-۳-۱۰ - سیستم انذار و تبشیر

خداوند در آیه ۱۲ سوره احقاف می‌فرماید: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ». در این آیه واژه انذار تعلیلی برای فرستادن کتاب و عربی بودن زبان آن است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۶، ص: ۱۷۷). گفته شد که «انذار» به معنای ابلاغی است که با ترساندن همراه باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۱۴؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۲۵)، البته هر ترساندنی انذار نیست، بلکه ترساندن با گفتار و سخن، انذار نامیده می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۲، ص ۸۲). از آن جایی که انذار ترساندنی است که در قول و گفتار نمودار می‌گردد، بنابراین وصف عربیت هم که در مورد زبان قرآن به کار رفته است با انذار همخوانی دارد؛ زیرا هر دو ویژگی به گفتار و قول قرآن مربوط می‌شوند و عربی بودن زبان قرآن در انذار ظالمان منعکس خواهد شد؛ زیرا هر انذار تغییری را در مخاطب ایجاد می‌کند که او را به حرکت وا می‌دارد با این حرکت، شخص ظالم که در تاریکی قرار گرفته است یک مرحله به روشنایی نزدیک‌تر خواهد شد. این سیستم انذار حتی در کافران هم فعال شده و آنان متوجه شدند که قرآن تغییری در آنان ایجاد کرده است و با بیان خود می‌خواهد آنان را از باطل، منحرف و رویگردان سازد به همین دلیل آن را افک یعنی منصرف کننده نامیدند، ولی استکبار آنان اجازه نمی‌دهد که از هدایت قرآن بهره‌مند شوند.

عربی بودن زبان قرآن به گونه‌ای است که این متن برای مؤمنان و کافران یکسان است، بیان و زبان آن به گونه‌ای است که مؤمنان از این متن، بشارت و کافران انذار دریافت می‌کنند. خداوند در قرآن برای بیان یک حقیقت، موضع دو گروه حق و باطل را نسبت به آن بیان می‌کند، دلایل این اعتقادشان را در دنیا ریشه یابی کرده و عاقبت آنان را در دنیا و آخرت بیان می‌نماید و با سیستم انذار و تبشیر به بیان یک حقیقت می‌پردازد تا مؤمنان به آن حقیقت با خواندن این آیات، بشارت و کافران به آن حقیقت با خواندن این آیات، انذار دریافت کنند و از

این روست که خداوند قرآن را عربی خوانده و بیان خود را به عربی بودن توصیف می‌کند. در این آیه بشارت و انذار به هم عطف شده‌اند، یعنی هر دو باهم و در یک زمان اتفاق می‌افتد، هم انذار است و هم بشارت دارد.

طبق آیه ۲۱ که خداوند می‌فرماید: «وَ اذْکُرْ اٰخَا عَادِ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اِلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّيْٓ اُخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ»، سیستم انذار قبل از پیامبراکرم (ص) نیز وجود داشته است، اما سیستم انذار آنان عربی نبوده است. قرآن تنها متنی است که سیستم انذار آن عربی می‌باشد، انذار آنان با قول رسولان انجام می‌شده است، اما با آمدن قرآن، انذار پیامبراکرم (ص) طبق وحی و بر مبنای قرآن انجام می‌شود. در آیه ۹ خداوند خطاب به پیامبراکرم (ص) می‌فرماید: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا اَدْرِیْ مَا یُفَعَّلُ بَیْ وَ لَا بِكُمْ اِنْ اَتَّبَعُ اِلَّا مَا یُوحِیْ اِلَیَّ وَ مَا اَنَا اِلَّا نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ»، طبق این آیه تمام اقوال و افعال پیامبراکرم (ص) از جمله انذار، بر اساس تبعیت از وحی و بر مبنای قرآن انجام می‌شود.

### ۳-۳-۱۰- منذر ساز و حرکت (داعی ساز)

در سوره احقاف، عربی بودن زبان قرآن وصفی است که طبق آیه ۱۲ «لَیُنذِرَ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا»، می‌تواند ظالم را از تاریکی به روشنایی منتقل کند. به طور کلی عربی بودن زبان قرآن می‌تواند در انسان حرکت و تغییر وضعیت ایجاد کند و انسان را از حالتی به حالت دیگر برگرداند که این تغییر حالت برای انسان مطلوب است و منجر به هدایت او می‌شود. نسبت‌هایی که از سوی کافران نیز به قرآن داده شد تا حدودی اشاره به همین کارکرد قرآن اما از نوع منفی دارد. سحر، افتراء و افک در مقابل این ویژگی قرآن قرار گرفته‌اند، در معانی آنها نوعی رویگردانی و تغییر حالت و حرکت مشاهده می‌شود و قصد فاعل این است که انسان را از روشنایی به تاریکی و از حق به کفر برساند، اما قرآن عکس آنها عمل می‌کند، انسان را از تاریکی به روشنایی و از کفر به حق می‌رساند. کافران و مشرکان نیز از این جهت قرآن را سحر و افک می‌خواندند، چون مسلمانان از آداب جاهلی و عادت‌های زشت و ناپسند خود و بت پرستی رویگردان گشته و به سمت حق و یکتاپرستی روی آوردند.

جنیان نیز پس از شنیدن آیات قرآن «فَلَمَّا قُضِیَ وَلَوْ اِلَی قَوْمِهِمْ مُنْذِرِیْنَ» (الاحقاف، ۲۹)، با حالت انذار و منذر گونه به سوی قوم خود بازگشتند. این یکی از ویژگی‌های عربی بودن زبان قرآن است که سیستم انذار را در انسان فعال می‌کند. کسانی که چشم و گوش آنان نسبت به آیات باز باشد، این قرآن حتما سیستم انذار آنان را فعال خواهد کرد و از آنان منذر می‌سازد، قرآن امام نیست، اما منذر ساز است، قرآن امام ساز است. منذری تربیت می‌کند که او داعی به سوی خدا شود و چشم و گوش انسان‌ها را نسبت به آیات باز کند. در آیه ۳۱ خداوند می‌فرماید: «یا قَوْمَنَا اٰجِبُوْا دَاعِیَ اللّٰهِ وَ اٰمِنُوْا بِهٖ یَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوْبِكُمْ وَ یَجْرِمْ مِنْ عَذَابِ اٰلِیْمٍ»، علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید که منظور از «داعی اللّٰهِ»، رسول خدا (ص) است، همچنان که در جای دیگر

قرآن فرموده: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ» (یوسف، ۱۰۸) (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۲۱۷). در آیه بعد خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (الحقاف، ۳۲). در این آیات خداوند انسان‌ها را امر کرده است به اجابت کردن پیامبر اکرم (ص) که انسان‌ها را به دیدن و شنیدن آیات دعوت می‌کند. در ادامه می‌فرماید در صورت اجابت «يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرِكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»، اگر انسان «داعی الله» را اجابت کند و به او ایمان آورد، نواقصی را که انسان در دیدن و شنیدن آیات داشته است با تبعیت از داعی، برطرف می‌شود و از عذاب الیم نجات پیدا می‌کند. اگر انسان داعی را قبول نداشته باشد، آیاتی را که داعی به واسطه آن، خدا را می‌خواند، آن آیات را سحر، افتراء و دروغ می‌خواند. آیات خداوند به صورت بین و واضح، توسط رسولان در قالب‌های متعدد برای انسان‌ها تلاوت می‌شوند تا انسان‌ها به سوی خدا باز گردند و کافرانی که با اعراض از این آیات، آن‌ها را نادیده می‌انگارند، به مقصد نخواهند رسید و گمراه می‌شوند.

#### ۴-۱۰- تعریف عربی در سوره احقاف

طبق آیه ۱۲ سوره احقاف که خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ قَبْلَهُ كُتِبَ لَهُ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بَشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ»، هدف قرآن از مصدق بودن و داشتن بیانی عربی این است که انسان را انذار دهد تا از او منذری امام‌گونه و منذری داعی‌گونه بسازد که طبق آیات قرآن و تبعیت از محتوای وحی، سایر انسان‌ها را نیز از تاریکی و ظلمت نجات داده و به نور و روشنایی دعوت کند. عربی بودن زبان قرآن، نیرو و قوتی است که می‌تواند با سیستم انذار و تبشیر در انسان تغییر وضعیت ایجاد کند و انسان را از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب برساند و آنان را از تاریکی و ظلمات به روشنایی و نور هدایت کند تا در مسیر بازگشت به سمت خدا قرار بگیرند. بنابراین، عربی در این سوره عبارت است از قدرت و نیرویی در بیان و گفتار قرآن که با سیستم انذار و تبشیر، تغییری در حالت و وضعیت انسان‌ها ایجاد می‌کند که منجر به حرکت انسان می‌شود و با فعال کردن قوه انذار در انسان‌ها آنان را به منذر تبدیل می‌کند و قرآنی که خود امام نیست، می‌تواند با بیان خود امام ساز شود تا کسانی که ابزار دریافت آنان در شنیدن و فهم آیات قرآن مشکل دارد یا ناقص است، امام با دعوت و خواندن آنان به این آیات، آنان را از ظلمت و تاریکی نجات داده و به سوی نور و روشنایی که سراسر حقیقت است، رهنمون سازد.

#### ۱۱- جمع‌بندی نقش سوره‌ها در تبیین مفهوم «عربی»

واژه «عربی» ۱۱ مرتبه در ۱۰ سوره از قرآن به کار رفته است. در بخش‌های قبل به تبیین جایگاه عربیت در نظام معنایی هر سوره پرداخته شد. با توجه به محتوای سوره‌ها و سیاق آیاتی که واژه «عربی» در آن‌ها به کار رفته

بود، در هر سوره مؤلفه‌هایی برای این واژه در نظر گرفته شد که هر کدام از این مؤلفه‌ها تنها در سوره مربوطه قابل بررسی می‌باشند و در سوره‌های دیگر این مؤلفه‌ها تکرار نشده‌اند. از آن جایی که واژه «عربی» در همه این سوره‌ها از نظر صرفی و نحوی یکسان به کار رفته است، اما واژگان همنشین و سیاق آیات و سوره‌ها تغییر می‌کند، بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که هر سوره‌ای از جنبه‌ای خاص و از زاویه‌ای متفاوت از سایر سوره‌ها به موضوع عربیت پرداخته است. از این رو لازم است در این بخش با نگاهی کلی، نقش هر سوره را به نسبت موضوع عربیت در آن مشخص نمود، به این صورت که برای خواننده روشن باشد که برای پژوهش بیشتر در موضوع عربیت قرآن و سؤالات متعدد در حوزه عربیت محتوایی یا عربیت ساختاری قرآن به طور مشخص به کدام یک از این سوره‌ها می‌تواند مراجعه داشته باشد. مطالعه این بخش، پژوهش برای محققان بعدی در زمینه عربیت قرآن را تخصصی‌تر و آسان‌تر خواهد کرد.

#### ۱-۱۱- نقش سوره‌ها با توجه به واژه مرکزی «آیات»

با بررسی واژگان همنشین واژه «عربی» در سوره‌های مورد نظر، مشخص شد که واژه «آیات» در همه این سوره‌ها به عنوان واژه مرکزی نقش بسیار مهمی در عربیت قرآن دارد و در تمام این سوره‌ها، مؤلفه‌هایی که برای «چگونگی» عربیت قرآن نوشته شد، از مسیر پرداختن به لفظ «آیات» و کارکرد متمایز آن در هر سوره صورت گرفته است. تمام مؤلفه‌های «چیستی» عربیت از مسیر «چگونگی» با محوری بودن واژه «آیات» به «جرای» آن می‌رسیدند. به عنوان مثال، در سوره فصلت که در بخش «چیستی» عربیت به ویژگی‌های تفصیل، تمایز و ظهور اشاره شده است، این ویژگی‌ها با اعمال شدن بر آیات و تقسیم آیات در سوره فصلت به دو بخش «آفاقی» و «انفسی» صورت گرفته است که این تمایز در آیات و توجه به آن‌ها، انسان را به تبیین حق می‌رساند. در جدول زیر نقش سوره‌ها به نسبت عربیت قرآن و زبان آن، از طریق توجه به آیات مشخص شده است.

جدول ۱۱: نقش سوره‌ها با توجه به واژه مرکزی «آیات»

واژه پایه	واژه مرکزی	سوره مربوطه	جایگاه هر سوره به نسبت عربیت
عربی	آیات	یوسف	وجود نشانه‌ها و پیاپی فرستادن آن‌ها برای رسیدن به حق
عربی	آیات	رعد	وجود نشانه‌ها و حفظ و ماندگاری نشانه‌ها
عربی	آیات	نحل	وجود نشانه‌ها و تبدیل و جانمایی نشانه‌ها برای اثرگذاری بیشتر
عربی	آیات	طه	وجود نشانه‌ها و حرکت نشانه‌ها با حمل یک موضوع مشخص و واحد
عربی	آیات	شعراء	وجود نشانه‌ها و امتداد نشانه‌ها در زمان و مکان
عربی	آیات	فصلت	وجود نشانه‌ها و تمایز نشانه‌ها برای تبیین حق
عربی	آیات	زمر	وجود نشانه‌ها و حرکت نشانه‌ها در یک محور مشخص
عربی	آیات	شوری	وجود نشانه‌ها و تبدیل نشانه‌ها به کلمات اثرگذار یا محسوس شدن و قابل رؤیت شدن نشانه‌ها

عربی	آیات	زخرف	وجود نشانه‌ها و سبیل ساز بودن نشانه‌ها
عربی	آیات	احقاف	وجود نشانه‌ها و توجه به نشانه‌ها و خواندن آن‌ها

در این سوره‌ها آیات گاهی فاعل هستند، همچون «طارق» و گاهی مفعول هستند، همچون «نجم»، وقتی فاعل اند جنبه انفسی بودن آن‌ها دیده می‌شود و وقتی مفعول می‌شوند، آفاقی بودن آن‌ها رؤیت می‌شود و تمام هستی به نظاره آنان جمع می‌شود. این آیات در یک سیر مشخص و حول یک محور مشخص و بدون عوج حرکت می‌کنند. هر آیه‌ای با حرکت خود بخشی از غرض هستی را به شانه خود حمل می‌کند. آیات که جمع می‌شوند، غرض مورد نظر حاصل می‌شود. این آیات در همه زمان‌ها و مکان‌ها در حال حرکت هستند و با حرکت خود اثری از خود به جا می‌گذارند که با چشم دیده می‌شود و با گوش شنیده می‌شود. در اینجا «آیه» به «کلمه» تبدیل شده است که نه تنها در آسمان نشانه‌ای برای هدایت است، بلکه در زمین نیز نشانه‌ای برای ایجاد طریق است. در اینجا «کلمه» ظرفی شده است، برای دریافت آیاتی که در آسمان بودند و این آیات در ظرف کلمات زمین، جاری شده‌اند تا کلمه با اثر گذاری محسوس خود، شریعه ساز شود. این نشانه‌ها چون در قالب کلمات جاری شده‌اند، هیچ گاه از بین نمی‌روند و ثبات و بقا دارند و خداوند این نشانه‌ها را با نشانه‌هایی بهتر، جایگزین و تبدیل خواهد کرد. توجه به این نشانه‌ها و خواندن آن‌ها مسیر حرکت را برای انسان و تبیین شدن حق روشن می‌سازد.

## ۲-۱۱- نقش سوره‌ها با توجه به وصف عربیت در مورد قرآن و زبان آن

با توجه به اینکه واژه «عربی» در آیات قرآن وصفی است که هم برای قرآن و هم برای زبان آن به کار رفته است، بنابراین می‌توان جایگاه سوره‌ها را به نسبت کاربرد واژه «عربی» که وصفی برای لفظ «قرآن» و لفظ «لسان» قرار گرفته، به دو بخش محتوایی و ساختاری تقسیم کرد. به عبارت دیگر سوره‌هایی که در آن‌ها واژه «عربی» وصف قرآن است در آن سوره‌ها به ویژگی‌های محتوایی پرداخته شده است که مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارتند از: «تبیین و جدا کردن مفاهیم از یکدیگر»، «مطابقت مفاهیم با واقع»، «ایجاد بازاندیشی در مخاطب»، «بازگویی»، «قابل القاء»، «ظهور بی‌حجاب» و «تشابه و عطف آیات». سوره‌هایی که در آن‌ها واژه «عربی» وصف لسان و زبان قرآن است، در آن سوره‌ها به ویژگی‌های ساختاری آن پرداخته شده است که مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارتند از: «جامعیت و مطابقت آیات در بیان مفاهیم»، «قوت و توان آیات در بیان مفاهیم» و «ماندگاری در بیان». از آن جایی که خداوند وصف عربیت را برای قرآن و زبان آن، هر دو به صورت مشترک استفاده کرده است، می‌توان از این کاربرد مشترک این معنا را دریافت کرد که عربیت محتوای قرآن با عربی شدن ساختار آن، امکان پذیر و میسر شده است.

به عبارت دیگر می‌توان ویژگی‌های عربیت محتوایی<sup>۱</sup> را در ساختار آن و ویژگی‌های عربیت ساختاری<sup>۲</sup> را در محتوای آن ضرب نمود، تنها در این صورت است که می‌توان انسان را به محتوای قرآن و غرض خداوند از بیان آیات نزدیک ساخت، محتوایی که در یک ساختار روشن ارائه شده است و ساختاری که انسان را به محتوایی روشن می‌رساند و این هر دو وجه است که عربیت قرآن را در لفظ و معنا، در ساختار و محتوا ممکن ساخته است.

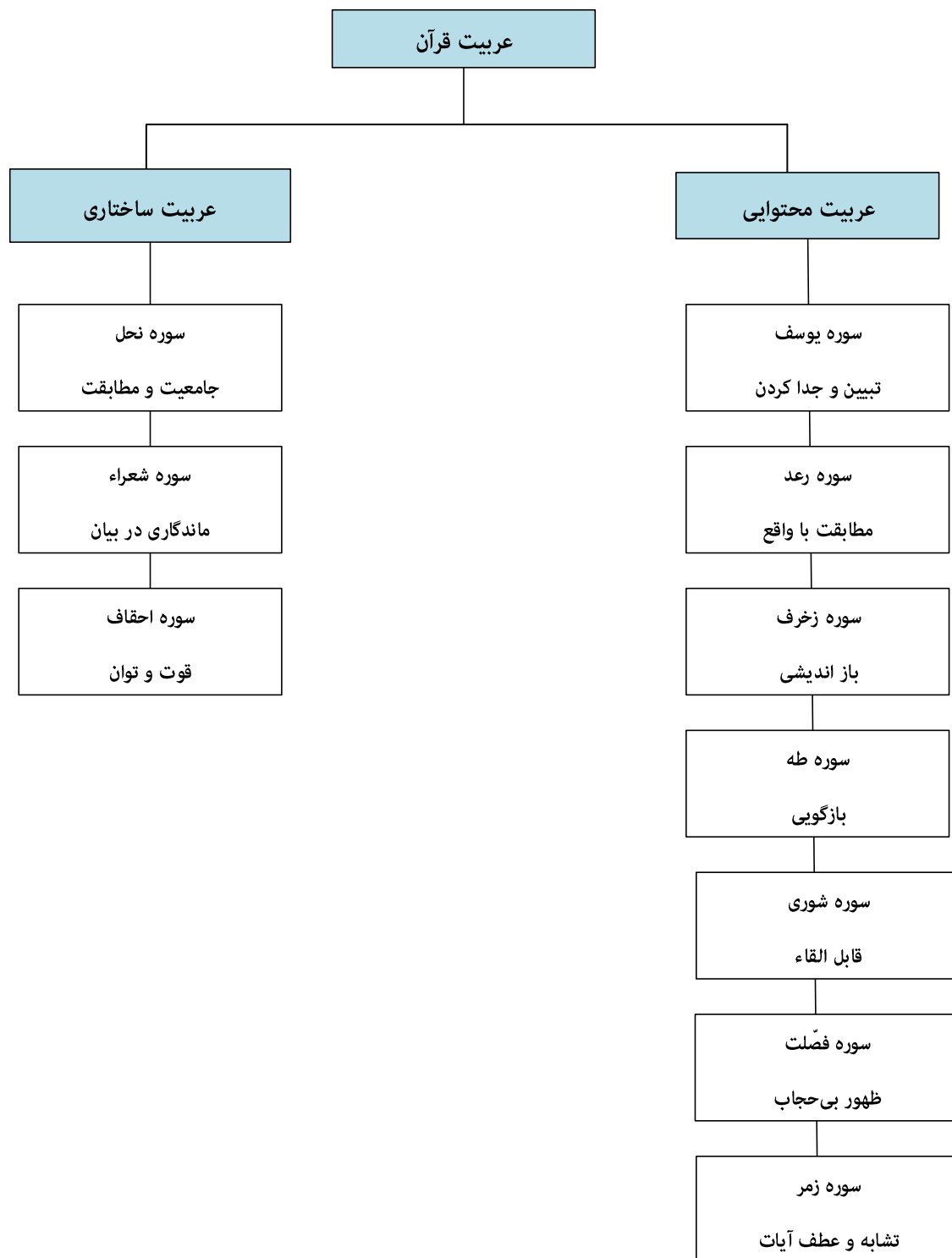
در نمودار شماره یک، ویژگی‌های محتوایی و ساختاری زبان قرآن به تفکیک قرار گرفتن آن‌ها در سوره‌ها آورده شده و در نمودار شماره دوم، ویژگی‌های محتوایی و ساختاری زبان قرآن به همراه چیسستی، چگونگی تحقق آن‌ها و آثاری که به دنبال دارند، نمایش داده شده است.

---

<sup>۱</sup> . از جمله این ویژگی‌ها، «تفصیل» است که در محتوا و ساختار هر دو قابل مشاهده است. در محتوا به این صورت است که یک موضوع در مراتب گوناگون بیان شده است و در ساختار به این صورت است که یک موضوع در قالب‌های ادبی و بیانی متفاوت ارائه شده است.

<sup>۲</sup> . از جمله این ویژگی‌ها، «تصریف» است که در محتوا و ساختار هر دو قابل مشاهده است. در محتوا به این صورت است که یک موضوع با الفاظ و عبارات مختلف بیان شده است و در ساختار به این صورت که یک موضوع در قالب‌های ادبی و بیانی متفاوت ارائه شده است.

1. نمودار شماره یک: ویژگی‌های محتوایی و ساختاری زبان قرآن





2. نمودار شماره دو: چستی، چگونگی و چرایی، عربیت محتوا و زبان قرآن



۳-۱۱- نقش سوره‌ها به نسبت عربیت پیام قرآن

با توجه به اینکه قرآن از پیام‌ها و محتواهای متنی تشکیل شده است و از طرف خداوند به واسطه پیامبر اکرم (ص) بر مردم خوانده شده است، این پیام در یک مجموعه و با یک فرآیندی به انسان منتقل شده و چون خداوند مجموعه این پیام و قرآن را «عربی» خوانده است، بنابراین این عربیت در انتقال پیام، متن پیام و گیرنده پیام جریان دارد و در سوره‌های مورد نظر نیز به همه این عوامل و نقش آن‌ها در عربیت قرآن اشاره شده است در جدول زیر سوره‌هایی که در ردیف اول قرار گرفته‌اند، سوره‌هایی هستند که در آن‌ها پیامبران به عنوان واسطه انتقال این پیام، نقش اصلی را ایفا کرده‌اند و در هر سوره با بیان سرگذشت پیامبران پیشین و نحوه‌ی

مواجهه و برخورد آنان با قوم خود، بیان، سبک و اسلوب‌های عربیت را در انتقال یک پیام به مخاطب نشان داده است. به عنوان مثال، در سوره طه حضرت موسی(ع) به عنوان کسی معرفی شده است که با حمل شعله‌ای از آتش و رفتن به نزد فرعون و نجات بنی‌اسرائیل مشعل ذکر خدا را روشن نگه داشته است. سوره‌هایی که در ردیف دوم قرار گرفته‌اند، سوره‌هایی هستند که به نقش انسان به عنوان گیرنده این پیام تأکید دارند، به عنوان مثال در سوره فصلت با بیان واکنش‌های انسان‌ها نسبت به محتوای این پیام، دسته‌ای از ویژگی‌های مثبت و منفی انسان را برای بهره‌مند شدن از عربیت قرآن ذکر می‌کند. سوره‌هایی که در ردیف سوم قرار گرفته‌اند، سوره‌هایی هستند که به نقش الفاظ و کلمات و چینش و ترتیب قرار گرفتن کلمات در یک سوره، محسوس بودن آن‌ها در اثر گذاری و ماندگاری آن‌ها اشاره دارند.

جدول ۱۲: نقش سوره‌ها به نسبت عربیت پیام قرآن

بیان موضوعات	سوره‌های مورد نظر
نقش پیامبران به عنوان واسطه انتقال پیام	طه، زخرف، احقاف، شعراء
نقش انسان به عنوان گیرنده پیام	فصلت، یوسف
نقش الفاظ و کلمات به عنوان متن پیام	زمر، شوری، نحل، رعد

## فصل پنجم: نقش واژگان همنشین در تبیین مفهوم «عربی»

در فصل قبل به بررسی واژه «عربی» در سوره‌های مورد نظر پرداخته شد و در هر سوره با توجه به مفاهیم همنشین، مؤلفه‌هایی برای آن در نظر گرفته شد که این مؤلفه‌ها به صورت فرآیندی و با داشتن سه بخش «چیستی»، «چگونگی» و «چرایی» فرآیند عربی بودن زبان قرآن را در سوره مورد نظر به تصویر می‌کشاندند و در نهایت مجموع این مؤلفه‌ها در یک تعریف کلی جمع می‌شدند و تصویری از واژه «عربی» در سوره مربوطه بر مبنای غرض آن سوره، واژگان کلیدی سوره و واژگان همنشین آن ارائه می‌شد. اما از آن جایی که سوره‌های قرآن در ارتباط با یکدیگر، فهم آیات و کلمات را برای مخاطب آسان‌تر می‌سازند و هر واژه‌ای در سوره‌ای معنایی برای آن در نظر گرفته شده است که این معنا می‌تواند با قرار گرفتن در بسترهای معنایی متفاوتی که سوره‌های متعدد برای آن واژه ایجاد کرده‌اند، توسعه پیدا کند و هر بخشی از آن در کنار بخش دیگر کامل‌تر و روشن‌تر خواهد شد، بنابراین در این فصل با کنار هم قرار دادن واژگان همنشین واژه «عربی» در سوره‌های مورد نظر، یک تعریف جامع از این واژه در کل قرآن ارائه خواهد شد. برای این کار ابتدا لازم است، گذری کوتاه بر واژگان همنشین واژه «عربی» در سوره‌های مورد نظر داشت تا با استفاده از این واژگان، بسامد همنشین‌ها و نحوه استعمال آن‌ها در هر سوره و جایگاه عربیت در میان آن‌ها مشخص شود، سپس با بررسی روابط معنایی هر کدام از این واژگان با واژه «عربی» می‌توان به قیود، لوازم و آثار این واژه در سطح قرآن دست پیدا کرد.

## ۱- همنشین‌های واژه «عربی» در قرآن

در جستجوی همنشین‌های واژه «عربی» در قرآن کریم، اگرچه پر بسامد بودن از اهمیت بسیاری برخوردار است، اما به دلیل تنوع همنشین‌های این واژه در قرآن و برای به دست آمدن نتایج دقیق، همنشین‌های کم بسامد نیز در این پژوهش، مورد بررسی قرار گرفته است. اینک به اختصار به همنشین‌های واژه «عربی» در قرآن در قالب روابط مکملی و اشتدادی می‌پردازیم:

### ۱-۱- کتاب

واژه «عربی» در قرآن، دو مورد با واژه «کتاب» همنشین شده است. خداوند می‌فرماید: «کتابُ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (فصلت، ۳) و «مَنْ قَبْلَهُ كِتَابٌ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا...» (الاحقاف، ۱۲). در هر دو مورد، عربیت وصفی برای کتاب قرار گرفته و با واژه «عربی» رابطه مکملی برقرار کرده است. ریشه «کتب» در لغت به معنای دوختن یا سوراخ کردن چیزی در یک خط است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۴۱) و ضمیمه شدن دو پوست یا دو شیء به یکدیگر را «کتب» می‌گویند (راغب، ۱۴۱۲، ص ۶۹۹). این با هم‌آیی

بیانگر این نکته است که عربیت وصفی است برای حقایقی به هم پیوسته و متصل که عنصر پراکندگی و بهم ریختگی در آن راه ندارد. بنابراین، یکی از مؤلفه‌های عربیت قرآن، اتصال و عدم پراکندگی آیات آن می‌باشد.

## ۲-۱- نزول

واژه «عربی» در قرآن، چهار مورد با واژه «نزول» هم‌نشین شده است. خداوند در این آیات می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (یوسف، ۲)، «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا...» (الرعد، ۳۷)، «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (طه، ۱۱۳) و «وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (الشعراء، ۱۹۵-۱۹۲). در این آیات، واژه «عربی» با «نزول» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «نزول» در لغت بر هبوط و وقوع چیزی دلالت دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۱۷) و گفته‌اند فرود آمدن از بالا به سمت پایین، اعم از مادی یا معنوی بودن را «نزول» گویند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۲، ص ۹۵). طبق نظر مصطفوی، این هبوط و فرود آمدن می‌تواند معنوی هم باشد، پس این با هم‌آیی نشان می‌دهد یکی از شرایط عربیت قرآن، پایین آوردن معانی و ساده‌سازی آن برای مخاطب است.

## ۳-۱- وحی

واژه «عربی» در قرآن، یک مورد با واژه «وحی» هم‌نشین شده است. خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (الشوری، ۷). در این آیه، واژه «عربی» با «وحی» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «وحی» در لغت به معنای القاء علم به صورت پنهانی یا غیر آن در باطن دیگری می‌باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۹۳) و در لسان‌العرب آمده که هر آنچه به دیگری القاء می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص: ۳۷۹). طبق این معنا، قرآن چون متنی وحیانی از جانب خداست، این امر بر کمال آن به ویژه از بُعد زبانی دلالت می‌کند و می‌تواند به ایضاح، تبیین و رفع ابهام منجر شود.

## ۴-۱- جعل

واژه «عربی» در آیات قرآن، یک مورد با واژه «جعل» هم‌نشین شده است. خداوند می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (الزخرف، ۳). در این آیه، واژه «عربی» با «جعل» رابطه اشتدادی برقرار کرده است. «جعل» در لغت بر پنج وجه به کار می‌رود: شروع، ایجاد شیء، ایجاد شیء از شیء، صیوریت شیء از حالتی به حالت دیگر و حکم بر چیزی با چیزی (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۱۹۶). در این آیه، «جعل» به معنای چهارم یعنی صیوریت یک شیء از حالتی به حالت دیگر به کار رفته است. علامه طباطبایی ذیل این می‌گوید، همین که امید تعقل و فهمیدن مردم را غایت و غرض جعل مذکور قرار داده، شاهد بر این است که قرآن قبل از آنکه به زبان عربی نازل شود، در مرحله‌ای از کینونت (هستی) وجود داشته که در آن مرحله، عقول بشر به آن دسترسی نداشته

است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص: ۸۴). با این سیورورت و تغییر حالت، قرآن برای انسان، عربی، رسا و روشن شد.

#### ۱-۵- تفصیل

واژه «عربی» در قرآن، یک مورد با واژه «تفصیل» همنشین شده است. خداوند می‌فرماید: «کتابُ فصّلت آیاتهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (فصّلت، ۳). در این آیه، واژه «عربی» با «تفصیل» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «فصل» در لغت به معنای جدا شدن و آشکار شدن یکی از دو چیز از دیگری است تا اینکه میانشان شکاف و فاصله ایجاد شود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۵۰۵؛ راغب، ۱۴۱۲، ص: ۶۳۸). بنابراین، امر تفصیل و جدایش از جانب خداوند، یکی از اسبابی است که به کمک آن، مفهوم عربیت در آیات قرآن جاری شده است.

#### ۱-۶- تصریف

واژه «عربی» در قرآن، یک مورد با واژه «تصریف» همنشین شده است. خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ...» (طه، ۱۱۳). در این آیه، واژه «عربی» با «تصریف» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «صرف» در لغت به معنای تغییر، تحول و دگرگونی است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۲۸۱). راغب می‌گوید که تصریف به برگرداندن چیزی از حالتی به حالت دیگر، یا تبدیل کردن آن به غیر از خودش گفته می‌شود (راغب، ۱۴۱۲، ص: ۴۸۲). همچنین فعل «صرفنا» در باب تفعیل به کار رفته است که معنای مبالغه دارد و کثرت و تنوع را نیز شامل می‌شود و امر تصریف از جانب خداوند، یکی از اسباب عربیت قرآن است.

#### ۱-۷- قرآن

واژه «عربی» در قرآن، شش مورد با واژه «قرآن» همنشین شده است. خداوند در این آیات، می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (یوسف، ۲)، «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (طه، ۱۱۳)، «کتابُ فصّلت آیاتهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (فصّلت، ۳)، «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ...» (الزمر، ۲۸)، «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (الشوری، ۷) و «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (الزخرف، ۳). در این آیات، واژه «عربی» با واژه «قرآن» رابطه مکملی برقرار کرده است و در میان همنشین‌ها یکی از مهم‌ترین و پربسامدترین همنشین‌های واژه «عربی» می‌باشد.

#### ۱-۸- حکم

واژه «عربی» در قرآن، یک مورد با واژه «حکم» همنشین شده است. خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...» (الرعد، ۳۷). در این آیه، واژه‌های «حکم» و «عربی» هر دو حال برای مفعول فعل «انزلناه» قرار گرفته‌اند (درویش، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۳۲) و برخی دیگر گفته‌اند که واژه «عربی» صفت برای «حکم» است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۱۴۳). این واژه در لغت به معنای منع و بازداشتن از

کاری است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۹۱) و در این آیه، واژه «عربی» با واژه «حکم» رابطه مکملی برقرار کرده است.

#### ۹-۱- لسان

واژه «عربی» در قرآن، سه مورد با واژه «لسان» هم‌نشین شده است. خداوند در این آیات، می‌فرماید: «لسانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (النحل، ۱۰۳)، «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (الشعراء، ۱۹۲-۱۹۵) و «هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا...» (الاحقاف، ۱۲). در این آیات، واژه «عربی» به عنوان صفت با واژه «لسان» رابطه مکملی برقرار کرده‌اند.

#### ۱۰-۱- آیات

واژه «عربی» در قرآن، دو مورد با واژه «آیات» هم‌نشین شده است. خداوند در این آیات، می‌فرماید: «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (فصلت، ۳) و «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فِصَّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ...» (فصلت، ۴۴). در این آیات، واژه «عربی» با واژه «آیات» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «آیه» در لغت به معنای نشانه و علامت است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳) و گفته‌اند که آیه، علامت آشکاری است که ملازم چیز دیگری است که ظاهر نیست و آیه، آن را روشن می‌کند (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۰۱). بنابراین، نشانه‌داری یکی از ویژگی‌هایی است که برای عربیت یک محتوا و ساختار لازم است تا به واسطه نشانه‌ها، تشخیص و فهم آن آسان گردد.

#### ۱۱-۱- مصدق

واژه «عربی» در قرآن، یک مورد با واژه «مصدق» هم‌نشین شده است. خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا...» (الاحقاف، ۱۲). در این آیه، واژه «عربی» با واژه «مصدق» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا کتاب به مصدق بودن و داشتن بیانی عربی وصف شده است. به نظر می‌رسد، این دو وصف یعنی مصدق بودن و عربیت می‌توانند با داشتن قیود مشترک، یکدیگر را تعریف کنند. در معنای واژه «مصدق»، قید نیرو و قوت وجود دارد که این نیرو و قوت می‌تواند در سخن گفتن و یا غیر آن باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص: ۳۳۹). در مورد اعراب این آیه گفته‌اند که عبارت «لساناً عربياً»، حال از کتاب یا حال از ضمیر در مصدق می‌باشد که باز هم به کتاب بر می‌گردد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص: ۱۲۹؛ صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۶، ص: ۱۷۶). در این صورت در معنای واژه «عربی» نیز، قید نیرو و قوت وجود خواهد داشت و تصدیق یعنی تأیید راستی دیگری که مراد در اینجا راستی تورات است، پس قرآن خود راست است که می‌تواند راستی دیگری را تأیید کند. بنابراین، از جمله مؤلفه‌های عربیت قرآن، راستی و صداقت است.

## ۱۲-۱- تعقل

واژه «عربی» در قرآن، دو مورد با واژه «تعقل» همنشین شده است. خداوند در این آیات، می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف، ۲) و «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (الزخرف، ۳). در این آیات، واژه «عربی» با «تعقل» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا گفته‌اند که «عقل»، قوه‌ای برای تشخیص (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۲۳۸) و نیرویی برای پذیرش علم است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۷۷). در این آیات، عربیت قرآن زمینه‌ای را برای رسیدن انسان‌ها به «تعقل» فراهم می‌کند و با توجه به اینکه فعل «تَعْقِلُونَ» به صورت مضارع به کار رفته و دلالت بر استمرار دارد، نشان می‌دهد که این امر، متوقف در زمان نیست و می‌تواند در همه زمان‌ها جریان داشته باشد.

## ۱۳-۱- علم

واژه «عربی» در قرآن، دو مورد با واژه «علم» همنشین شده است. خداوند در این آیات، می‌فرماید: «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت، ۳) و «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...» (الرعد، ۳۷). در این آیات، واژه «عربی» با واژه «علم» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «علم» در لغت به معنای علامت و نشانه در چیزی است که او را از دیگری متمایز می‌سازد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۱۰۹) و برخی دیگر گفته‌اند به معنای حضور و احاطه بر چیزی است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص: ۲۵۱). این همنشینی با واژه «علم»، عربیت را تقویت می‌کند و بر شدت آن می‌افزاید و دلالت می‌کند که کلام عربی دارای پیامی از مقوله علم و معرفت است، به طوری که خواننده از دانش می‌آموزد.

## ۱۴-۱- أعجمی

واژه «عربی» در قرآن، دو مورد با واژه «أعجمی»<sup>۱</sup> همنشین شده است. خداوند در آیه سوم سوره فصلت می‌فرماید: «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (فصلت، ۳) و در آیه ۴۴ همین سوره می‌فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا...» (فصلت، ۴۴) و در آیه ۱۰۳ سوره نحل می‌فرماید: «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (النحل، ۱۰۳). در این آیات، واژه «عربی» با واژه «أعجمی» رابطه تقابلی برقرار کرده است. ریشه «عجم» در لغت، مقابل ریشه «عرب» به کار می‌رود و هر سخن و کلامی که عربی نباشد، «أعجم» است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص: ۲۳۷). همچنین نقطه گذاری متن کتاب برای رفع ابهام را «تعجیم» گویند؛ زیرا نقطه، کلمه را از ابهام خارج می‌سازد (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۲۳۸/۱). با توجه به معنای «أعجمی» که بر ابهام و گنگی دلالت دارد، وصف عربیت در مورد زبان قرآن هر ویژگی‌ای است که آن را از ابهام خارج می‌سازد و بر ظهور و آشکاری محتوای پیام خداوند، می‌افزاید.



## ۱-۱۵- غیر ذی عوج

واژه «عربی» در آیات قرآن، یک مورد با واژه «عوج» همنشین شده است. خداوند می‌فرماید: «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عَوْجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (الزمر، ۲۸). در این آیه، قرآن به عربیت و عوج نداشتن، توصیف شده است و با داشتن چنین ویژگی، انسان‌ها را به تقوا می‌رساند. واژه «عربی» با واژه «عوج» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «عوج» به معنای مایل شدن به سمت چیزی است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۸۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۷۹) و همچنین برگشتن از تعادل و مسیر درست را نیز «عوج» گویند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۳۰۴). طبق این آیه و با هم‌آیی واژه «عربی» با «عوج»، نداشتن کژی و ناراستی یا به عبارتی تعادل و استقامت در مسیر حق را می‌توان از مؤلفه‌های عربی بودن قرآن به شمار آورد.

## ۱-۱۶- تقوا

واژه «عربی» در قرآن، دو مورد با واژه «تقوا» همنشین شده است. خداوند می‌فرماید: «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عَوْجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (الزمر، ۲۸) و «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ...» (طه، ۱۱۳). در این آیات، واژه «عربی» با «تقوا» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا ریشه «وقی» در لغت به معنای حفظ کردن (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۲۳۸) و صیانت چیزی از تخلف (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۳، ص ۲۰۳) یا دورکردن چیزی از چیزی با غیر آن به کار می‌رود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۳۱). در معنای این ریشه، قید حفظ کردن و ماندن بر حالت اعتدال وجود دارد که طبق این آیات، عربیت قرآن این زمینه را برای انسان فراهم می‌کند و کلام عربی، کلام معتدل و میانه‌ای است که انسان را از انحراف یا افراط و تفریط باز می‌دارد؛ از این رو، اسباب حفظ و صیانت او را فراهم می‌سازد و به عبارت دیگر کلام عربی حاوی تقواست یعنی معرفتی که سبب نجات انسان می‌شود.

## ۱-۱۷- انذار

واژه «عربی» در قرآن، سه مورد با واژه «انذار» همنشین شده است. خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ...» (الشوری، ۷)، «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (الشعراء، ۱۹۲-۱۹۵) و «وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا...» (الاحقاف، ۱۲). در این آیات، واژه «عربی» با «انذار» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «انذار» در لغت به معنای ترساندن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۱۴؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۲۵) و گفته‌اند که هر ترساندنی انذار نیست، بلکه ترساندن با گفتار و سخن، انذار نامیده می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۲، ص ۸۲). از آن جایی که انذار، ترساندنی است که در قول و گفتار نمودار می‌گردد، بنابراین وصف عربیت زبان قرآن با انذار

همخوانی دارد؛ زیرا هر دو ویژگی به گفتار و قول قرآن مربوط می‌شوند. در این آیات، فعل انذار با «لام» تعلیل همراه شده است و عربیت زبان قرآن، تعلیلی است بر اینکه قرآن با چنین ویژگی و صفتی می‌تواند ظالمان را انذار و نیکوکاران را بشارت دهد یعنی این سخن، دارای صلابتی است که ستمگران را می‌هراساند.

#### ۱-۱۸- ذکر

واژه «عربی» در قرآن، یک مورد با واژه «ذکر» هم‌نشین شده است. خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا» (طه، ۱۱۳). در این آیه، واژه «عربی» با «ذکر» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «ذکر» در لغت به معنای حفظ کردن چیزی جهت یادآوری (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۴۶) و مقابل فراموشی و نسیان است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۳؛ ص ۳۴۳). راغب گفته است که منظور از ذکر، آن حالتی است در نفس که انسان چیزی را که معرفت و شناخت آن را قبلاً حاصل کرده است، حفظ می‌کند (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸). این باهم‌آیی بیانگر این است که عربیت قرآن در ایجاد ذکر و بیدار کردن باطن خفته انسان موضوعیت دارد و عربیت مفهومی است که با مستولی شدن بر آیات قرآن می‌تواند، به رسالت تذکره بودن قرآن کمک کند و در شنونده، تنبه و هشجاری ایجاد کند.

#### ۱-۱۹- مبین

واژه «عربی» در قرآن، دو مورد با واژه «مبین» هم‌نشین شده است. خداوند می‌فرماید: «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (النحل، ۱۰۳) و «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (الشعراء، ۱۹۲-۱۹۵). در این آیات، واژه «عربی» با «مبین» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «مبین» در لغت به معنای آشکاری و روشنی بعد از ابهام به وسیله جدا کردن است، یعنی یک کلام مبهم با جدا کردن به صورت روشن و واضح بیان شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۹۵) و عبارت «بَانَ كَذَا» یعنی جدا شد و هر چه از او پنهان بود، ظاهر شد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۵۶). در این آیات، با توجه به هم‌نشینی واژه «عربی» با «مبین»، قید ظهور و آشکاری بعد از ابهام به مؤلفه‌های عربی اضافه می‌شود.

#### ۱-۲۰- هدی

واژه «عربی» در قرآن، یک مورد با واژه «هدی» هم‌نشین شده است. خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فِصْلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى...» (فصلت، ۴۴). در این آیه، واژه «عربی» با «هدایت» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «هدی» در لغت به معنای پیشرو شدن در راهنمایی (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۴۲) و بیان مسیر رشد و توانا شدن در رسیدن به چیزی است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۱، ص ۲۶۹). در سوره فصلت، قرآنی که با ویژگی عربیت همراه است، هدایت‌گر خوانده شده است. بنابراین، عربیت

مفهومی است که نسبت به موضوعات و مسیر رشد، آگاه و بصیر است و امکان بهتر دیدن را برای انسان فراهم می‌کند.

## ۲۱-۱- شفاء

واژه «عربی» در قرآن، یک مورد با واژه «شفاء» هم‌نشین شده است. خداوند در آیه ۴۴ سوره فصلت می‌فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَلْعَجَمِيُّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ...» (فصلت، ۴۴). در این آیه، واژه «عربی» با واژه «شفاء» رابطه اشتدادی برقرار کرده است؛ زیرا «شفاء» در لغت به معنای اشرف و احاطه داشتن بر چیزی است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص: ۱۹۹). در این آیه با توجه به هم‌نشینی واژه «عربی» با «شفاء»، قید اشرف و تسلط به مؤلفه‌های معنایی عربی اضافه می‌شود.

## ۲- تحلیل مفهومی واژه «عربی» و مؤلفه‌های آن بر پایه هم‌نشین‌ها

در این بخش برای تحلیل مفهومی واژه «عربی» به نسبت هم‌نشین‌های مورد نظر، ابتدا در بخش اول برای تعیین مؤلفه‌های معنایی واژه «عربی» در سطح قرآن، مفاهیم مورد نظر به مقدمات، لوازم و آثار دسته‌بندی می‌شوند. سپس، در بخش دوم برای تعیین جایگاه و مرتبه هر کدام از این مؤلفه‌ها، بار دیگر مفاهیم هم‌نشین به نسبت مرتبه و جایگاه وقوع و ظهور آن‌ها در عربیت، دسته‌بندی می‌شوند و لازم است به این نکته توجه شود که این متن از جانب خداوند، در قالب کلام و پیامی محسوس به مخاطب انتقال داده شده است. بنابراین، عربیت مفهومی است که در تمام این مراتب و مراحل جریان دارد.

### ۲-۱- اقسام هم‌نشین‌ها از لحاظ نوع نقش آن‌ها در تبیین معنا و مؤلفه‌های «عربیت قرآن»

در این بخش، برای تحلیل مفهومی واژه «عربی» در آیات و به منظور دستیابی به مؤلفه‌های معنایی آن، هم‌نشین‌های این واژه را دسته‌بندی نموده، سپس جایگاه هر کدام به نسبت عربیت قرآن مشخص شده است. دسته‌بندی واژگان هم‌نشین بر مبنای روابط معنایی این واژگان با واژه «عربی»، نحوه چینش و ترتیب قرار گرفتن آن‌ها در یک آیه انجام شده است. برای بهتر نشان دادن این ارتباط معنایی، واژگان هم‌نشین به سه دسته تقسیم شده‌اند؛ دسته اول، واژگانی هستند که با واژه «عربی» رابطه مقدماتی دارند و این مفاهیم در معنا قبل از عربیت وجود دارند و با فراهم شدن این مفاهیم مقدماتی، مفهوم عربیت به ظهور خواهد رسید. این مفاهیم عبارتند از: «کتاب»، «نزول»، «جعل» و «وحی». دسته دوم، واژگانی هستند که با واژه «عربی» رابطه لازم و ملزوم دارند و به عبارتی این مفاهیم در تحقق مفهوم عربیت، بسیار نقش داشته و از عربیت جدا شدنی نیستند و هرگاه این مفاهیم از عربیت جدا شوند، مفهوم عربیت نیز محقق نخواهد شد. در واقع می‌توان گفت، لوازم هر مفهوم در حکم بستر و ظرفی هستند که مفهوم مورد نظر در آن‌ها جاری می‌شود، اگر این ظرف نباشد، آن مفهوم امکان

ظهور و جریان پیدا نمی‌کند. این مفاهیم عبارتند از: «تفصیل»، «مبین»، «تصریف»، «تصدیق»، «قرآن»، «حکم»، «لسان»، «آیات»، «گنگ نبودن» و «عوج نداشتن». به عبارتی این مفاهیم لازمه‌ای مؤلفه‌های احکام به تفصیل، بسترها و ظرف‌هایی هستند که عربیت در این قالب‌ها بروز و ظهور پیدا می‌کند. دسته سوم، واژگانی هستند که بعد از محقق شدن مفهوم عربیت و به عنوان نتایج و آثار حاصل می‌شوند. این مفاهیم عبارتند از: «تعقل»، «علم»، «تقوا»، «انذار»، «ذکر»، «هدی»، «شفاء».

جدول ۱۳: جایابی مفاهیم همنشین به نسبت واژه «عربی»

تحلیل مؤلفه‌ها	مفاهیم همنشین
مقدمات	«کتاب»، «نزول»، «وحی»، «جعل».
لوازم	«تفصیل»، «مبین»، «تصریف»، «تصدیق»، «قرآن»، «حکم»، «لسان»، «آیات»، «گنگ نبودن» و «عوج نداشتن».
آثار	«تعقل»، «علم»، «تقوا»، «انذار»، «ذکر»، «هدی»، «شفاء».

## ۲-۲- تحلیل مفهومی واژه «عربی» و مؤلفه‌های آن با توجه به مراتب همنشین‌ها

در این بخش، با در نظر گرفتن اینکه عربیت زبان قرآن و عربیت محتوای آن، هر دو امری است که از جانب خداوند صورت گرفته است، بنابراین فعل خداوند و امر ایشان برای فرستادن چنین پیامی که عربی باشد، دخیل بوده است. از این رو، بخشی از عربیت قرآن در مرتبه فرستنده این پیام یعنی خداوند قرار گرفته است. با توجه به بررسی آیات مورد نظر، قرآن از قالب و مجموعه‌ای به نام «کتاب» و از طریق «جعل»، «نزول» و «وحی» به پیامبر اکرم (ص) منتقل شده است. با دقت و کنکاش در معنای لغوی این واژگان، قیده‌های «اتصال و انسجام» ذیل معنای کتاب، «صیوروت از حالتی به حالت دیگر» ذیل معنای جعل، «به لفظ در آوردن» ذیل معنای نزول و «القاء علم در باطن دیگری» ذیل معنای وحی، در عربیت این پیام بسیار موضوعیت دارند و در مرتبه فرستنده پیام قرار می‌گیرند؛ چرا که این پیام از جانب خداوند فرستاده شده و این گونه برای انتقال پیام خود به مخاطب تدبیر کرده است که پیامش در نهایت روشنی و وضوح به مخاطب منتقل شود. مفاهیم دیگری از جمله: «تفصیل»، «مبین»، «تصریف»، «تصدیق»، «قرآن»، «حکم»، «لسان»، «آیات»، «أعجمی» و «عوج»، در مرتبه کلام و پیام قرار می‌گیرند. در این مرتبه، قیده‌های «توسعه و جدایش» ذیل معنای تفصیل و «مبین»، «تنوع و گوناگونی» ذیل معنای تصریف، «صداقت و راستی در بیان» ذیل معنای تصدیق، «خوانش‌پذیری» ذیل معنای قرآن، «استحکام درونی» ذیل معنای حکم، «بیان‌پذیری» ذیل معنای لسان، «نشانه‌داری» ذیل معنای آیات، «گنگ نبودن» ذیل معنای أعجمی، «عدم کژی و ناراستی» ذیل معنای عوج، در عربیت این پیام بسیار موضوعیت دارند و این مفاهیم در مرتبه کلام و پیام، به وقوع و ظهور می‌رسند و در مرتبه فرستنده و گیرنده، ظهوری ندارند و ظهور آن‌ها در مرتبه گیرنده، به شکل دیگری خواهد بود. به عنوان مثال، توسعه و جدایش در مرتبه پیام، منجر به

تعقل و تشخیص در گیرنده پیام می‌گردد، نشانه‌داری در مرتبه پیام، منجر به ایجاد ذکر و یادآوری در گیرنده پیام می‌گردد. استحکام درونی این پیام، منجر به صیانت و با تقوا شدن در گیرنده پیام می‌گردد؛ زیرا ویژگی استحکام، انسان را از انحراف و عدم اعتدال حفظ می‌کند. دیگر مفاهیم همنشین از جمله: «تعقل»، «علم»، «تقوا»، «انذار»، «ذکر»، «هدی» و «شفاء» در مرتبه گیرنده و مخاطب این پیام قرار می‌گیرند. بنابراین، قیدهای «ایجاد قوه‌ی تشخیص» ذیل معنای تعقل، «تمایز شدن» ذیل معنای علم، «خود نگه‌داری» ذیل معنای تقوا، «ایجاد انگیزه» ذیل معنای انذار، «یادآوری» ذیل معنای ذکر، «هدایت‌پذیری» ذیل معنای هدایت، «اشراف و تسلط» ذیل معنای شفاء، در مرتبه گیرنده این پیام و مخاطب به ظهور می‌رسند.

جدول ۱۴: مراتب عربیت قرآن به نسبت مفاهیم همنشین

مراتب عربیت	مفاهیم همنشین
مرتبه فرستنده	«اتصال و انسجام»، «صبرورت»، «به لفظ در آوردن»، «القاء».
مرتبه پیام	«توسعه و جدایش»، «تنوع و گوناگونی»، «صداقت و راستی در بیان»، «خوانش‌پذیری»، «استحکام درونی»، «بیان‌پذیری»، «نشانه‌داری»، «گنگ نبودن»، «عدم کژی و ناراستی».
مرتبه گیرنده	«ایجاد قوه‌ی تشخیص»، «تمایز شدن»، «خود نگه‌داری»، «ایجاد انگیزه»، «یادآوری»، «هدایت‌پذیری»، «اشراف و تسلط».

## نتایج پژوهش

۱- در این پژوهش، به منظور دست‌یابی به مختصات معنایی واژه «عربی» در قرآن کریم، ارائه تعریفی دقیق و جامع از جایگاه واژه «عربی» در قرآن و بیان مراد خداوند از استعمال این واژه در همنشینی با واژگان دیگر، ابتدا آیات مربوطه استخراج شده، سپس همنشین‌های واژه «عربی» با توجه به روابط مکملی و اشتدادی مشخص شده‌اند. واژه «عربی» در قرآن کریم با ۲۱ واژه رابطه همنشینی برقرار کرده است که به ترتیب واژه «قرآن» ۷ مرتبه، واژه «نزول» ۴ مرتبه، واژه‌های «لسان» و «انذار» ۳ مرتبه، واژه‌های «علم»، «تعقل»، «أعجمی»، «تقوا»، «مبین»، «آیات» و «کتاب» ۲ مرتبه و واژه‌های «تفصیل»، «جعل»، «حکم»، «عوج»، «وحی»، «ذکر»، «صرف»، «هدی»، «شفاء» و «مصدق»، هر کدام یک مرتبه در همنشینی با واژه «عربی» قرار گرفته‌اند.

۲- برای بهتر نشان دادن این ارتباط معنایی، واژگان همنشین به سه دسته تقسیم شده‌اند؛ دسته اول، واژگانی هستند که با واژه «عربی» رابطه مقدماتی دارند و این مفاهیم در معنا قبل از عربیت وجود دارند

و با فراهم شدن این مفاهیم مقدماتی، مفهوم عربیت به ظهور خواهد رسید. این مفاهیم عبارتند از: «کتاب»، «نزول»، «جعل» و «وحی». دسته دوم، واژگانی هستند که با واژه «عربی» رابطه لازم و ملزوم دارند و به عبارتی این مفاهیم در تحقق مفهوم عربیت، بسیار نقش داشته و از عربیت جدا شدنی نیستند و هرگاه این مفاهیم از عربیت جدا شوند، مفهوم عربیت نیز محقق نخواهد شد. در واقع می‌توان گفت، لوازم هر مفهوم در حکم بستر و ظرفی هستند که مفهوم مورد نظر در آن‌ها جاری می‌شود، اگر این ظرف نباشد، آن مفهوم امکان ظهور و جریان پیدا نمی‌کند. این مفاهیم عبارتند از: «تفصیل»، «مبین»، «تصریف»، «تصدیق»، «قرآن»، «حکم»، «لسان»، «آیات»، «گنگ نبودن» و «عوج نداشتن». به عبارتی این مفاهیم لازمه‌ای مؤلفه‌های احکام به تفصیل، بسترها و ظرف‌هایی هستند که عربیت در این قالب‌ها بروز و ظهور پیدا می‌کند. دسته سوم، واژگانی هستند که بعد از محقق شدن مفهوم عربیت و به عنوان نتایج و آثار حاصل می‌شوند. این مفاهیم عبارتند از: «تعقل»، «علم»، «تقوا»، «انذار»، «ذکر»، «هدی»، «شفاء».

۳- با در نظر گرفتن اینکه عربیت زبان قرآن و عربیت محتوای آن، هر دو امری است که از جانب خداوند صورت گرفته است، بنابراین فعل خداوند و امر ایشان برای فرستادن چنین پیامی که عربی باشد، دخیل بوده است. از این رو، بخشی از عربیت قرآن در مرتبه فرستنده این پیام یعنی خداوند قرار گرفته است. با توجه به بررسی آیات مورد نظر، قرآن از قالب و مجموعه‌ای به نام «کتاب» و از طریق «جعل»، «نزول» و «وحی» به پیامبر اکرم (ص) منتقل شده است. با دقت و کنکاش در معنای لغوی این واژگان، قیدهای «اتصال و انسجام» ذیل معنای کتاب، «صیوررت از حالتی به حالت دیگر» ذیل معنای جعل، «به لفظ در آوردن» ذیل معنای نزول و «القاء علم در باطن دیگری» ذیل معنای وحی، در عربیت این پیام بسیار موضوعیت دارند و در مرتبه فرستنده پیام قرار می‌گیرند؛ چرا که این پیام از جانب خداوند فرستاده شده و این‌گونه برای انتقال پیام خود به مخاطب تدبیر کرده است که پیامش در نهایت روشنی و وضوح به مخاطب منتقل شود. مفاهیم دیگری از جمله: «تفصیل»، «مبین»، «تصریف»، «تصدیق»، «قرآن»، «حکم»، «لسان»، «آیات»، «أعجمی» و «عوج»، در مرتبه کلام و پیام قرار می‌گیرند. در این مرتبه، قیدهای «توسعه و جدایش» ذیل معنای تفصیل و مبین، «تنوع و گوناگونی» ذیل معنای تصریف، «صداقت و راستی در بیان» ذیل معنای تصدیق، «خوانش‌پذیری» ذیل معنای قرآن، «استحکام درونی» ذیل معنای حکم، «بیان‌پذیری» ذیل معنای لسان، «نشانه‌داری» ذیل معنای آیات، «گنگ نبودن» ذیل

معنای اعجمی، «عدم کژی و ناراستی» ذیل معنای عوج، در عربیت این پیام بسیار موضوعیت دارند و این مفاهیم در مرتبه کلام و پیام، به وقوع و ظهور می‌رسند و در مرتبه فرستنده و گیرنده، ظهوری ندارند و ظهور آن‌ها در مرتبه گیرنده، به شکل دیگری خواهد بود. به عنوان مثال، توسعه و جدایش در مرتبه پیام، منجر به تعقل و تشخیص در گیرنده پیام می‌گردد، نشانه‌داری در مرتبه پیام، منجر به ایجاد ذکر و یادآوری در گیرنده پیام می‌گردد. استحکام درونی محتوای این پیام، منجر به صیانت و با تقوا شدن در گیرنده پیام می‌گردد؛ زیرا ویژگی استحکام، انسان را از انحراف و عدم اعتدال حفظ می‌کند. دیگر مفاهیم همنشین از جمله: «تعقل»، «علم»، «تقوا»، «انذار»، «ذکر»، «هدی» و «شفاء» در مرتبه گیرنده و مخاطب این پیام قرار می‌گیرند. بنابراین، قیدهای «ایجاد قوه‌ی تشخیص» ذیل معنای تعقل، «تمتاز شدن» ذیل معنای علم، «خود نگه‌داری» ذیل معنای تقوا، «ایجاد انگیزه» ذیل معنای انذار، «یادآوری» ذیل معنای ذکر، «هدایت‌پذیری» ذیل معنای هدایت، «اشراف و تسلط» ذیل معنای شفاء، در مرتبه گیرنده این پیام و مخاطب به ظهور می‌رسند.

۴- با توجه به جایابی مفاهیم همنشین و تعیین جایگاه و مراتب هر کدام از آن‌ها، واژه «عربی» در قرآن کریم این‌گونه تعریف می‌شود: «عربی»، وصفی است برای حقایقی که از یک مجموعه به هم پیوسته، متصل به یکدیگر و بدون پراکندگی سرچشمه گرفته‌اند که خداوند با صیورت این حقایق از حالتی به حالت دیگر، به لفظ در آوردن این حقایق و القاء آن‌ها به قلب پیامبر اکرم (ص)، همچنین با ایجاد توسعه و جدایش، تنوع و گوناگونی در ساختار و محتوای مفاهیم ارائه شده، این مفاهیم را خوانش‌پذیر، نشانه‌دار و بیان‌پذیر می‌سازد که تصدیق‌کننده حقایق پیشین است و این ظرف بروز در کلام و بیانش از چنان نیرو، قوت و استحکام درونی برخوردار است که می‌تواند با دو قالب بشارت و اندازی که در کلامش موج می‌زند، انسان را در مسیر توجه به آیات و تبیین حق، هدایت کند و از این مسیر، قوه‌ی ذکر و یادآوری حقایق را در انسان فعال و بیدار ساخته و با تغییر مبدأ میل در انسان او را به اشراف و تسلطی می‌رساند که از تاریکی‌های جهل، ابهام و سرگردانی نجات یافته و با ارائه راهکارهایی چون تقوا، تعقل و علم، ظرف انسان را برای دریافت این حقایق بزرگ‌تر می‌سازد و او را در مسیر رشد و تکامل قرار می‌دهد.

۵- عربی در هر سطحی با سطح دیگر متفاوت است. در سطح پیش از نزول، عربیت در اتصال، پیوستگی و عدم پراکندگی حقایق جریان دارد. در مرحله نزول، عربیت در صیوررت حقایق از حالتی به حالت دیگر و به لفظ در آوردن آنها و القاء آنها به دیگری معنا پیدا می‌کند. در سطح بعد از نزول، عربیت در توسعه و جدایش، تنوع و گوناگونی، راستی و صداقت در بیان، خوانش پذیری، استحکام درونی، بیان پذیری و نشانه‌داری حقایق نمایان می‌شود. در سطح مخاطب این نزول، عربیت منجر به ایجاد قوه‌ی تشخیص، متمایز شدن، خود نگه‌داری، ایجاد انگیزه، یادآوری، هدایت‌پذیری و اشراف و تسلط در مخاطب این پیام می‌گردد.



## فهرست منابع

۱. آلوسی سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه - بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۲. ابن درید، محمد بن حسن، جمهره اللغه، مطبعة مجلس دائره المعارف الکائنه-حیدرآباد، ۱۳۴۴ ق.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.
۴. ابن عاشور (محمد طاهر بن محمد) تفسیر التحریر و التنویر، تونس، ۱۹۸۴ م.
۵. ابن عطیه اندلسی عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، دارالکتب العلمیه - بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، چاپ: سوم، ۱۴۱۴ ق.
۷. أحمد رضا، معجم متن اللغة موسوعة لغویة حديثة، دار مکتبه الحیاء - بیروت، سنه النشر: ۱۳۷۸ - ۱۹۵۹ م.
۸. اخلاقی، اکبر، تحلیل ساختاری منطق الطیر، اصفهان، انتشارات فردا، ۱۳۷۷ ش.
۹. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغه، بیروت، چاپ: اول، ۱۴۲۱ ق.
۱۰. اصفهانی، عماد الدین حسین، تاریخ مفصل اسلام از طلوع اسلام تا عصر حاضر، جلد اول، اقتباس و نگارش، کتابفروشی اسلام، اسفند ۱۳۳۷ ق.
۱۱. آقای، سید علی، «انسجام قرآن از نظریه تا عمل: مقایسه رهیافت تفسیری فراهی\_اصلاحی و حوی»، کتاب ماه دین، شماره ۱۴۴، مهر ۱۳۸۸، ص: ۷۱-۷۹.
۱۲. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۱۳. ایازی، سید محمد علی؛ چهره پیوسته قرآن، نشر هستی نما، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۱۴. ایچیسون، جین، مبانی زبان شناسی، ترجمه محمد فائض، تهران، موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۱ ش.
۱۵. ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۱۶. ایزوتسو، توشیهیکو، ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، قلم، ۱۳۶۰ ش.
۱۷. بازرگان، عبدالعلی، نظم قرآن، تهران، نشر قلم، ۱۳۷۲ ش.
۱۸. باقری، مهری، مقدمات زبان شناسی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۸ ش.

۱۹. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۲۰. بستانی، محمود، التفسیر البنائی للقرآن الکریم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۲۴ق.
۲۱. بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی، جلد، انتشارات اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۵ش.
۲۲. البقاعی؛ نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، تحقیق عبدالرزاق غالب المهدی، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۲۳. بهشتی، سید محمد حسین؛ روش برداشت از قرآن، انتشارات هادی، بی جا، ۱۳۶۰ش.
۲۴. بی‌آزار شیرازی، عبد الکریم؛ قرآن ناطق، دفتر فرهنگ اسلامی، بی جا، ۱۳۷۶ش.
۲۵. بی‌پرویش، مانفرد، زبان شناسی جدید، ترجمه محمد رضا باطنی، تهران، آگاه، ۱۳۷۴ش.
۲۶. پالمر، فرانک، نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه: کوروش صفوی، تهران، کتاب ماد، ۱۳۸۷ش.
۲۷. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸ش.
۲۸. جوادی، علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۱م.
۲۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، چاپ: اول، ۱۳۷۶ش.
۳۰. جویباری، یعسوب‌الدین، البصائر، بی‌جا، انتشارات مکتب آیت الله یعسوب‌الدین رستگار جویباری، ۱۳۶۱ش.
۳۱. حجازی، محمد محمود؛ الوحده الموضوعیه فی القرآن الکریم، دارالکتب الحدیثه، قاهره، ۱۳۹۰ق.
۳۲. -----؛ تفسیر الواضح، دارالجلیل، بیروت، ۱۹۶۹م.
۳۳. حجتی، سید محمد باقر و بی‌آزار شیرازی، عبد الکریم؛ تفسیر کاشف، چاپ چهارم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی جا، ۱۳۷۶ش.
۳۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعہ، قم، آل‌البیت، ۱۴۱۴ق.
۳۵. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ۲۰جلد، دارالفکر - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۴ق.
۳۶. حوی، سعید، الاساس فی التفسیر، قاهره، دار السلام، ۱۴۱۲ق.
۳۷. خامه‌گر، محمد؛ ساختار هندسی سوره‌های قرآن، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، بی جا، ۱۳۸۲ش.

۳۸. خرماهی، بهاء‌الدین، دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، تهران، دوستان-ناهید، ۱۳۷۷ش.
۳۹. خسروی‌زاده، پروانه، نگاهی گذرا به تاریخچه معناشناسی، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۸ش.
۴۰. خوانین‌زاده، محمد علی، معناشناسی اسماء الحسنی در قرآن کریم، تهران، دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۹۰ش.
۴۱. خوئی، سید ابوالقاسم؛ البیان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، دار الزهراء، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۴۲. درآز، محمد عبد الله؛ المدخل الی القرآن الکریم، دار القرآن الکریم، الکویت، ۱۳۹۱ق.
۴۳. -----؛ النبأ العظیم، چاپ دوم، دارالقلم، کویت، ۱۳۹۰ق.
۴۴. درویش محیی‌الدین، اعراب القرآن و بیانہ، دارالارشاد - سوریه، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
۴۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۲ق.
۴۶. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، موسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۷ش.
۴۷. دیاری بیدگلی، محمد تقی، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر، ص ۲۸ - ۳۰، تهران، سهروردی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش.
۴۸. رضائی اصفهانی، محمد علی، در آمدی بر تفسیر علمی قرآن، قم، اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
۴۹. الرمّانی و الخطابی و عبدالقاهر الجرجانی، ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن، تحقیق محمد خلف الله و محمد زغلول سلّام، چاپ دوم، مصر، دارالمعارف، ۱۳۸۷/۱۹۶۸.
۵۰. روح بخش، علی، دانشنامه سوره‌های قرآنی، قم، انتشارات ورع، ۱۳۸۹ش.
۵۱. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
۵۲. زرکشی، بدرالدین؛ البرهان فی علوم القرآن، تحقیق دکتر یوسف عبدالرحمان مرعشی، شیخ جمال الدین الذهبی، الشیخ ابراهیم عبد الله الکردی، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۵۳. زمخشری محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دار الکتب العربی - بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۷ ق.
۵۴. سالم، عبد العزیز، تاریخ العرب فی عصرالجاهلیه، بیروت، دار النهضه العربیه، بی تا.
۵۵. سبحانی، جعفر؛ تفسیر صحیح آیات مشکله، نشر خیابان ارم کتاب فروشی عدالت، قم، ۱۳۶۰ش..
۵۶. سیاوشی، کرم، تحلیل انتقادی مبانی و رهیافت تفسیری سید قطب در فی ظلال القرآن، تهران، چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۹ش.

۵۷. سیوطی، جلال الدین؛ الاتقان فی علوم القرآن، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۶م.
۵۸. -----؛ الدر المثور فی التفسیر المأثور، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۵۹. شحاته، عبد الله محمود؛ اهداف كل سورة و مقاصدها، الهيئة المصریة العامه للكتب، مصر، ۱۹۹۰م.
۶۰. صابونی، محمد علی، قیس من نور القرآن الکریم، دمشق، دار القلم، ۱۴۰۹ق.
۶۱. صافی، محمود بن عبد الرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، دار الرشید، مؤسسه الإیمان - دمشق، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ق.
۶۲. صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دار الشریف رضی، ۱۴۰۶ق.
۶۳. صفوی، کوروش، فرهنگ توصیفی معناشناسی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۴ش.
۶۴. -----، در آمدی بر معنی شناسی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۷ش.
۶۵. -----، معنی شناسی کاربردی، تهران، ۱۳۸۲ش.
۶۶. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۶۷. طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو - تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
۶۸. طوسی محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی - بیروت.
۶۹. عدالت نژاد، سعید، «روش سمانتیکی در مطالعات اسلامی»، در سخنگوی شرق و غرب، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۲ش.
۷۰. غزالی، شیخ احمد؛ نحو تفسیر موضوعی سور القرآن الکریم، چاپ دوم، دار الشروق، قاهره، ۱۴۱۳ق.
۷۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۹ق.
۷۲. فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی - بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
۷۳. فقهی زاده، عبدالهادی؛ پژوهشی در نظم قرآن، جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۴ش.
۷۴. فولادوند محمد مهدی، ترجمه قرآن (فولادوند)، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) - تهران، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۷۵. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۵ه.ق.

۷۶. فیلیپ، خلیل حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، موسسه انتشارات آگاه، زمستان ۱۳۶۶ش.
۷۷. فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ۲ جلد، موسسه دار الهجرة - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۴ق.
۷۸. قائمی نیا، علیرضا، معنانشناسی شناختی قرآن، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۹۰ش.
۷۹. قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، ۷ جلد، دار الکتب الاسلامیه - تهران، چاپ: ششم، ۱۴۱۲ق.
۸۰. قطان، مناع؛ مباحث فی علوم القرآن، چاپ دوازدهم، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۸۱. قطب، سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی؛ فی ظلال القرآن، بیروت، دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
۸۲. گلجانی، امیرخیز، نگرش سیستمی به ساختار سوره‌های قرآن، بی‌جا، نشر ماهرنگ، ۱۳۸۴ش.
۸۳. محمد العوّا، سلوی، بررسی زبان شناختی وجوه و نظائر در قرآن کریم، ترجمه: حسین سیدی، مشهد، به نشر، ۱۳۸۹ش
۸۴. مختار عمر، احمد، معنانشناسی، مترجم: حسین سیدی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۶ش.
۸۵. مدنی، محمد؛ المجتمع الاسلامی كما تنظمه سورة النساء، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
۸۶. مروتی، سهراب، پژوهشی پیرامون تاریخ تفسیر قرآن، تهران، نشر رمز، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
۸۷. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۴ جلد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۸ش.
۸۸. مصطفی، مسلم، مباحث فی التفسیر الموضوعی، دار القلم، بی‌جا، ۱۴۱۰ق.
۸۹. معرفت، محمد هادی؛ التمهید فی علوم القرآن، چاپ دوم، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۵ق.
۹۰. -----؛ علوم قرآنی، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، قم، ۱۳۷۸ش.
۹۱. مکارم شیرازی، ناصر؛ قرآن و آخرین پیامبر، چاپ دوم، دار الکتب الاسلامیه، تهران، بی‌تا.
۹۲. -----، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیه - تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
۹۳. ملا حویش، عمر؛ تطور دارسات اعجاز القرآن، بی‌نا، بغداد، ۱۳۲۹ق / ۱۹۷۲م.
۹۴. نجفی، ابوالحسن، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۵.
۹۵. نکونام، جعفر؛ پژوهش‌های علوم انسانی، «زبان قرآن؛ گفتاری یا نوشتاری»، فصلنامه دانشگاه قم، سال اول، بهار ۷۹.

۹۶. همای، عباس؛ چهره زیبای قرآن، انتشارات بصائر، اصفهان، ۱۳۷۵ ش.

#### مقالات

۹۷. آقای، سید علی، «انسجام قرآن؛ رهیافت «فراهی - اصلاحی» در تفسیر»، پژوهش‌های قرآنی، دوره ۱۳، ۴۹-۵۰، تابستان ۱۳۸۶، صفحه ۲۱۶-۲۵۹.
۹۸. اسعدی، محمد، «مبانی معناشناسی ساختارهای چند وجهی در قرآن از منظر علامه طباطبایی»، مشکوه، شماره ۱۲۱، زمستان ۱۳۹۲.
۹۹. اسلامیان، فرزانه، «بصیر و هم خانواده‌های آن در قرآن معناشناسی واژگان با رویکرد ساختگرا»، صحیفه مبین، شماره ۴۹، سال بیست و دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۵.
۱۰۰. افتخاری، اصغر؛ باباخانی، مجتبی، «معناشناسی استکبار در قرآن کریم»، آموزه‌های قرآنی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۲۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴.
۱۰۱. اعوانی، غلامرضا، «زبان قرآن، زبان تمثیل از دیدگاه صدرالمآلهین»، خرد نامه شماره ۵۴، زمستان ۱۳۸۷.
۱۰۲. ایازی، سید محمد علی، «بررسی و نقد اشکالات ادعایی عربیت زبان قرآن»، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم، سال هشتم، شماره دوم.
۱۰۳. باستانی، زینب، «زبان و معانی آن»، بینات، شمار ۵۱، سال سیزدهم،
۱۰۴. بهرامی، محمد، «سید قطب»، پژوهش‌های قرآنی-پاییز و زمستان ۱۳۸۸-شماره ۵۹-۶۰.
۱۰۵. پاکتچی، احمد، «آشنایی با مکاتب معناشناسی معاصر»، نامه پژوهش فرهنگی، سال نهم، شماره سوم.
۱۰۶. -----؛ شعیری، حمید رضا؛ رهنما، هادی، «تحلیل فرآیندهای گفتمانی در سوره قارعه با تکیه بر نشانه‌شناسی تنشی»، جستارهای زبانی، دوره ۶، شماره ۴، مهر و آبان ۱۳۹۴.
۱۰۷. پرچم، اعظم؛ رحیمی، معصومه، «بررسی و نقد نظریه وحدت موضوعی حوی در تفسیر سوره احزاب»، فصلنامه علمی پژوهشی کتاب‌قیم، سال چهارم، شماره ۱۰، ۱۳۹۳،
۱۰۸. پور مولا، محمد هاشم؛ غلامی، مرجان؛ بن زاده، راضیه، «معناشناسی واژه عدل در قرآن کریم بر اساس روش ایزوتسو»، پژوهش‌های قرآن و حدیث، سال چهل و هشت، شماره یکم، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۱-۲۳.

۱۰۹. ثواب، فاطمه؛ محمودی، محمد علی، «عبور از مربع معنایی گریماس و صعود با نردبان معنایی»، نقد ادبی، سال ۸، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۹۴، ص ۶۳-۴۱.
۱۱۰. حسینی، سید علی اکبر، «وحدت موضوعی سوره های قرآن در ترازوی نقد»، پژوهشهای قرآنی ۱۳۸۷ شماره ۵۴ و ۵۵ ویژه نامه قرآن و مهندسی فرهنگی.
۱۱۱. حسن زاده، سید مهدی؛ مرتضوی، سید محمد، «معناشناسی فؤاد در قرآن کریم»، پژوهشهای زبان شناختی زبان قرآن، سال پنجم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.
۱۱۲. حق بین، فریده؛ بیدادیان قمی، فهیمه، «بررسی نشانه از - معناشناسی آیات مربوط به قیامت و معاد سوره قیامت بر پایه مطالعات نشانه شناختی گریماس»، زبان شناخت، سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۷۴-۵۱.
۱۱۳. خامه گر، محمد، «رویکردی نوین در ترجمه بسمله با تحلیل ساختارهای زبانی آن از دیدگاه آیت الله جوادی آملی»، دو فصلنامه تخصصی علوم قرآن و تفسیر معارج، سال اول، شماره اول، پیاپی ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.
۱۱۴. -----، «هدفمندی سوره‌ها: مبانی و پیشینه» شماره ۵۱ - ۵۲ ویژه قرآن و حجاب، پاییز و زمستان ۱۳۸۶.
۱۱۵. -----، «ساختار هندسی سوره‌های قرآن»، گلستان قرآن، ۱۳۸۱، شماره ۱۳۸، صص ۹ - ۱۳.
۱۱۶. خدیری، قباد، «چرا قرآن به زبان عربی نازل شد؟»، رسالت، خرداد ۱۳۸۶.
۱۱۷. خوانین زاده، محمد علی، «بررسی معناشناختی کاربرد اسم فاطر در قرآن کریم»، مطالعات اسلامی علوم قرآن و حدیث، سال چهل و هفتم، شماره پیاپی ۹۴، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۹-۲۲.
۱۱۸. ذوقی، امیر، «نگره‌ای جدید درباره انسجام متنی سوره های قرآن کریم»، دوفصلنامه علمی پژوهشی، مطالعات قرآن و حدیث، سال ششم، شماره دوم - بهار و تابستان ۱۳۹۲، پیاپی ۱۲، صص ۱۷۵-۱۵۱.
۱۱۹. رحیمی خویگانی، محمد؛ شاملی، نصر الله، «داستان حضرت موسی(ع) در سوره طه از منظر نشانه شناسی»، کتاب قیم، سال سوم، شماره نهم، ۱۳۹۲.
۱۲۰. رضاداد، علیه، «روش‌های نوین در عرصه تفسیر قرآن کریم»، پژوهش دینی، شماره نوزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۸.

۱۲۱. ساسانی، فرهاد؛ آزادی، پرویز، «تحلیل مؤلفه‌های معنایی حق در قرآن کریم با بهره‌گیری از شیوه‌های همنشینی و جانشینی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۳، شماره اول، بهار ۱۳۹۱.
۱۲۲. ستوده نیا، محمد رضا، «اسرار عربی بودن قرآن»، گلستان قرآن، بهمن ۱۳۸۳ش.
۱۲۳. سعادات مصطفوی، سید حسن؛ شعیری، حمید رضا؛ رهنما، هادی، «از کرامت جاهلی تا کرامت قرآنی؛ نشانه‌شناسی فرآیندهای گفتمانی کرامت در قرآن با تکیه بر الگوی تنشی»، پژوهش نامه تفسیر و زبان قرآن، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۲۴-۴۲.
۱۲۴. سیاوشی، کرم، «وحدت موضوعی سُور قرآن از نگاه سید قطب در فی ظلال القرآن»، فصلنامه «پژوهش دینی» شماره «۹» بهار ۱۳۸۴ صص ۹-۴۰.
۱۲۵. سید قاسم، لیلا؛ هادی، روح الله، «بررسی همانندی‌های نظریات عبدالقاهر جرجانی در کاربرد شناسی»، ادب پژوهی، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۱۱-۱۲۹.
۱۲۶. شاکر، محمد کاظم، «جستاری در زبان قرآن»، مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۲۴ و ۲۵، بهار و تابستان ۱۳۸۰، صص ۱۰۹-۱۲۲.
۱۲۷. شریعتی، غلام محمد؛ سعیدی روشن، محمد باقر، «رابطه معناشناسی زبانی و تفسیر قرآن به قرآن با تاکید بر دیدگاه علامه طباطبایی»، قرآن شناخت، سال هفتم، شماره دوم، پیاپی ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.
۱۲۸. شعیری، حمید رضا، «از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه - معناشناسی گفتمانی»، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، شماره ۸، زمستان ۱۳۸۸، صص ۳۳-۵۱.
۱۲۹. شفیع زاده، مرضیه؛ بهار زاده، پروین؛ فتاحی زاده، فتحیه، «معناشناسی کلمه در قرآن کریم با تکیه بر روابط همنشینی و جانشینی»، پژوهش‌های قرآن و حدیث، سال چهل و هفت، شماره یکم، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ص ۹۹-۱۳۰.
۱۳۰. شهبازی، محمود؛ ماستری فراهانی، سمیه، «معناشناسی اوزان افعال در قرآن کریم»، حسنا فصلنامه تخصصی تفسیر، علوم قرآن و حدیث، سال چهارم، شماره چهاردهم، پاییز ۱۳۹۱.
۱۳۱. شیوا پور، حامد؛ حجتی، سید محمد باقر؛ غروی نائینی، نهل؛ «طباطبائی و نظریه روح معنا در تبیین الفاظ متشابه قرآن»، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم، شماره ۴، سال ۱۳،
۱۳۲. -----؛ کاملان، محمد صادق، «صدر المتألهین و نظریه روح معنا در تفسیر مفردات متشابه قرآن»، خردنامه، شماره ۶۳، بهار ۹۰.



۱۳۳. شیرزاد، محمد حسین، «بازخوانی مفهوم ربا در قرآن کریم بر پایه روش معناشناسی ساخت گرا»، صحیفه مبین، شماره ۵۸، سال بیست و یکم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.
۱۳۴. صادقی، هادی؛ نصرتی، شعبان، «الگوی تفکر قرآنی بر اساس معناشناسی همزمانی»، ذهن، شماره ۴۸، زمستان ۱۳۹۰.
۱۳۵. صفوی، کوروش، «کدام معنی؟»، علم زبان، سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۹۲.
۱۳۶. طاهری، نیا، علی باقر؛ حیدری، زهره، «ساختار نشانه‌ای شخصیت حضرت مریم(س) در قرآن کریم»، لسان مبین، سال پنجم، شماره پانزدهم، بهار ۱۳۹۳، صص ۶۴-۴۵.
۱۳۷. عامری، محمد علی؛ طاهری نیا، علی باقر؛ شبستری، معصومه، «نشانه شناسی ادبی شخصیت فرعون در قرآن کریم»، پژوهش‌های ادبی قرآنی، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵.
۱۳۸. عباسی، مهرداد؛ پور افخم، مریم، «کاربرد معناشناسی در زمانی در تبیین مفاهیم اعتقادی قرآن: مفهوم الله از نگاه ایزوتسو»، صحیفه مبین، شماره ۴۹، بهار و تابستان ۱۳۹۰.
۱۳۹. عباس پور، ابراهیم، «در آمدی بر نشانه شناسی»، اسلام و علوم اجتماعی، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
۱۴۰. علوی مقدم، مهیار، «مبانی معناشناسی فهم متن در رویکردهای سنتی و جدید نقد ادبی»، پژوهش زبان‌های خارجی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۲۰۶، سال ۵۱، بهار و تابستان ۱۳۸۷.
۱۴۱. علی خانی، اسماعیل، «تحلیل معناشناختی قرب الی الله در قرآن کریم»، قرآن شناخت، سال سوم، شماره اول، پیاپی ۵، بهار و تابستان ۱۳۸۹، صص ۱۰۹-۱۴۴.
۱۴۲. فرامرز قراملکی، احد، «تجلی خدای گفتگو در کاربرد قرآنی قل»، پژوهش نامه تفسیر و زبان قرآن، شماره چهارم، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۷-۲۱.
۱۴۳. فرامرز قراملکی، احد؛ فقهی زاده، عبدالهادی؛ قاسم احمد، مریم، «مؤلفه‌های معنایی ماده کرم در قرآن بر اساس معناشناسی ساختاری و رویکردهای تحلیلی-منطقی»، پژوهش‌های قرآن و حدیث، سال پنجاهم، شماره یکم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، صص ۷۷-۹۹.
۱۴۴. فقهی زاده، عبدالهادی، «نقد نظریه قائلان به تناسب سوره‌ها در قرآن»، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، صص ۱-۱۵.

۱۴۵. قاسم پور، محسن؛ سلمان نژاد، مرتضی، «معناشناسی تدبر در قرآن کریم با تکیه بر روابط همنشینی و جانشینی»، صحیفه مبین، شماره ۵۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۱.
۱۴۶. قائمی‌نیا، علیرضا، «نشانه‌شناسی و فلسفه زبان»، ذهن، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۸۵.
۱۴۷. لطفی، سید مهدی؛ میر سعیدی، سمانه، «معناشناسی واژه کتاب در قرآن بر پایه روابط همنشینی»، پژوهش‌های زبان شناختی قرآن، سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۳۷-۱۵۸.
۱۴۸. محققیان، زهرا؛ پرچم، اعظم، «نشانه‌شناسی ارتباطات غیرکلامی در آیات قرآن کریم»، تحقیقات علوم قرآن و حدیث، سال دوازدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۴، پیاپی ۲۸، ص ۱۲۹-۱۵۶.
۱۴۹. محکی، علی اصغر؛ سوزن چی کاشانی، راضیه، «نشانه‌شناسی نمادهای بهشت در قرآن کریم»، مجله مدیریت فرهنگی، سال ششم، شماره پانزدهم، بهار ۱۳۹۱.
۱۵۰. مشرف، مریم، «نظم و ساختار در نظریه بلاغت جرجانی»، پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۵۴، تابستان ۱۳۸۶، صص ۴۰۳-۴۱۶.
۱۵۱. مطیع، مهدی؛ پاکتچی احمد؛ نامور مطلق، بهمن، «در آمدی بر استفاده از روش‌های معناشناسی در مطالعات قرآنی»، پژوهش دینی، شماره هجدهم، بهار و تابستان ۱۳۸۸.
۱۵۲. مکوند، محمود؛ محمد کاظم شاکر، «بازخوانی انسجام متن قرآن در پرتو نظریه نظم متقارن» (با تأکید بر دیدگاه میشل کویپرس)، پژوهش‌های قرآنی، دوره ۲۰، شماره ۷۶، پاییز ۱۳۹۴، صفحه ۴-۳۵.
۱۵۳. ملک ابادی، فاطمه گلی؛ خاقانی، محمد، شکرانی، رضا، «معناشناسی بین در قرآن بر اساس روابط جانشینی و همنشینی»، پژوهش‌های زبان شناختی قرآن، سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، ص ۵۹-۷۶.
۱۵۴. موسوی لر، اشرف السادات؛ یاقوتی، سپیده، «تبیین جلوه‌های تصویری آیات قرآن با تکیه بر نظریه هنری سید قطب»، جلوه هنر، شماره ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.
۱۵۵. موسوی زاده، سید محمد حسین، «حقایق آسمانی در الفاظ زمینی»، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۵۸، ۱۳۸۸.
۱۵۶. مهدوی کنی، صدیقه، «زبان‌شناسی قرآن»، گلستان قرآن، آبان ۱۳۸۱ ش.
۱۵۷. نقره، عباس علی، «نگاهی به موضوع عربیت قرآن»، مصباح، مرداد ۱۳۸۴ ش.

۱۵۸. نکونام، جعفر، «بررسی چند شبهه درباره زبان قرآن»، مجله مدرس، شماره ۹، زمستان ۱۳۷۷.
۱۵۹. -----؛ معظمی گودرزی، محمد، «معناشناسی تاریخی و توصیفی عدن در قرآن کریم»، پژوهش‌های قرآن و حدیث، سال چهل و ششم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۱۶۳-۱۸۴.
۱۶۰. نیل ساز، نصرت؛ حاجی خانی علی؛ جلیلیان، سعید، «معناشناسی زبان قرآن از دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن»، پژوهشنامه معارف قرآنی، سال ۶، شماره ۲۱، تابستان ۱۳۹۴.
۱۶۱. هادی، اصغر، «معناشناسی عبودیت در قرآن»، آموزه‌های قرآنی، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۹۱.
۱۶۲. -----، «روشی نوین در معناشناسی مفاهیم و واژه‌های قرآنی»، پژوهش‌های قرآنی، سال هجدهم، شماره ۴، پیاپی ۷۲، زمستان ۱۳۹۱.
۱۶۳. «زبان در قرآن»، مکتب اسلام، سال بیست و یکم، شماره اول.